

نقش پاکستان  
در تراژیدی خونین افغانستان  
( جلد اول )

ک. پیکار پامیر

چاپ سوم با درج اسناد و مطالب بیشتر

# شاهنامه:

نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان

( جلد اول )

نویسنده: ک. پیکار پامیر

نشر نخست: اداره ماهنامهٔ پگاه در کانادا

چاپ سوم با درج اسناد و مطالب بیشتر

زمان چاپ: خزان ۱۳۹۳ خورشیدی - اکتوبر ۲۰۱۴ مسیحی

همکار برگ آرای و چاپ: بنیاد شاهنامه، هالند

[www.shahmama.com](http://www.shahmama.com)



تقديم به

مردم شريف و به جان رسیده میهنم (افغانستان)





## فهرست مطالب:

۹	زندگینامه نویسنده :
۱۰	یادداشت:
۱۱	تقریظ پروفیسور دکتر محمود گودزی بیان شیرین، روزگاری تلخ
۲۰	تقریظ اداره ی جریده ی « فریاد» چاپ آلمان - - - - -
۲۲	تقریظ فرهاد (لبیب) - - - - -
۲۴	سخنی از نگارنده ی این اثر - - - - -
۲۹	فصل اول - - - - - استعمار انگلیس در شبه قاره هند
۳۷	زنده گینامه کوتاهی از مهاتما گاندی: - - - - -
۴۰	تجزیه ی هند و تشکیل پاکستان: - - - - -
۴۸	نکته یی پیرامون خط " دیورند ": - - - - -
۵۳	اهداف و سیاست انگلیس در مورد افغانستان کاملاً مشخص و چنین بود: - - -
۵۸	پاکستان چه گونه تشکیل شد؟ - - - - -
۶۳	محمد علی جناح - - - - - زندگینامه مختصر محمد علی جناح
۶۸	ساختار سیاسی - اقتصادی پاکستان: - - - - -
۷۲	احزاب و سازمان های سیاسی پاکستان - - - - -
۷۹	وهابیت چگونه و از کجا پدید آمد؟ - - - - -
۸۷	یادداشت های فصل اول - - - - -
۸۸	فصل دوم - - - - - سیاست دولت افغانستان در قبال تشکیل پاکستان
۸۹	سیاست خاندانی چیست؟ - - - - -

- ۱۰۳ - - - - - سردار محمد داوود و هنگامه پشتونستان خواهی
- ۱۰۷ - - - - - نتایج سیاست " خاندانی" در قبال پاکستان
- ۱۲۱ - - - - - یادداشتهای فصل دوم - - - - -
- ۱۲۳ - - - - - فصل سوم - - - - -
- سیاست ها و دسایس پاکستان علیه افغانستان
- ۱۲۷ - - - - - نخستین جرقه اختلاف میان افغانستان و پاکستان
- ۱۳۰ - - - - - تحولات نظامی در پاکستان - - - - -
- ۱۳۳ - - - - - الف) زعمای پاکستان: - - - - -
- ۱۳۴ - - - - - ب) لوی درستیزها (رؤسای ارتش): - - - - -
- ۱۳۵ - - - - - استعفای سردار محمد داوود و تحولات دهه قانون اساسی - - - - -
- ۱۳۹ - - - - - چرا داکتر محمد یوسف استعفا داد؟ - - - - -
- ۱۴۰ - - - - - یادداشتهای فصل سوم - - - - -
- ۱۴۱ - - - - - فصل چهارم - - - - -
- کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و قضیه پشتونستان
- ۱۵۰ - - - - - استعفا نامه قلمی و رسمی محمد ظاهرشاه - - - - -
- ۱۵۱ - - - - - فشرده زنده گینامه ذولفقار علی بوتو: - - - - -
- ۱۵۴ - - - - - داوودخان بازنده میدان سیاست - - - - -
- ۱۶۱ - - - - - زنده گینامه ی مختصر داوود خان: - - - - -
- ۱۶۲ - - - - - تبارز " جوانان مسلمان " یا (اخوانی ها) - - - - -
- ۱۸۴ - - - - - کودتای جنرال ضیاالحق و تحولات افغانستان - - - - -
- ۱۸۵ - - - - - زنده گینامه مختصر جنرال ضیاالحق: - - - - -
- ۱۹۴ - - - - - کودتای نظامی علیه سردار محمد داوود - - - - -
- ۱۹۸ - - - - - اختلاف درون " حزب دموکراتیک خلق " و پیامد های آن - - - - -
- ۲۰۶ - - - - - یادداشتهای فصل چهارم - - - - -

- فصل پنجم - - - - - ۲۰۸
- اشغال نظامی افغانستان توسط روسها و سوء استفاده پاکستان از آن
- بخت به یاری " جوانان مسلمان " می شتابد - - - - - ۲۱۰
- رژیم جنرال ضیا در این هنگام چه وضعی داشت ؟ - - - - - ۲۱۵
- گوشه یی از سوء استفاده های پاکستان از جهاد مردم افغانستان - - - - - ۲۱۸
- الف) در بخش نظامی
- ب) در بخش مالی - - - - - ۲۲۵
- ج) در بخش سیاسی - - - - - ۲۳۸
- حمله پاکستان به جلال آباد - - - - - ۲۹۱
- اشغال خوست توسط ارتش پاکستان - - - - - ۲۹۷
- د) سود جویی پاکستان در بخش بین المللی - - - - - ۳۰۵
- صدور تروریسم - - - - - ۳۰۷
- برژنسکی کی بود؟ - - - - - ۳۰۹
- یادداشتهای فصل پنجم - - - - - ۳۱۷
- فصل ششم - - - - - ۳۲۰
- حکومت تنظیم ها و اوج تخریبکاریهای پاکستان
- متن دری نامه فوق - - - - - ۳۲۲
- یادداشتهای فصل ششم - - - - - ۳۶۰
- فصل هفتم - - - - - ۳۶۱
- ظهور طالبان و بازی دیگر
- طالبان چگونه آمدند ؟ - - - - - ۳۶۳
- فهرست مأخذ - - - - - ۳۷۷



## ژنده گپنامه نویسنده

کریم پیکار پامیر، در زمستان سال ۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی) در شهر چهاریکار مرکز ولایت باستانی پروان در یک خانواده باغ دار و متدین و اما، مبارز به دنیا آمد. آموزش های ابتدایی و متوسطه را در لیسه نعمان پروان و آموزش عالی را در انستیتوت اداره صنعت در کابل و ژورنالیسم نویسندگان بین المللی را در کانادا به اتمام رسانید. وی در اداره مجله میرمن (ارگان نشراتی مؤسسه نسوان افغانستان)، انجمن تاریخ، جریده مساوات و وزارت امور خارجه انجام وظیفه نموده است.

پیکار پامیر در داخل کشور، با روزنامه های پروان، بدخشان، اصلاح، انیس، مجله میرمن، هفته نامه پامیر و مجله ژوندون همکاریهای قلمی داشته است و در خارج از کشور نیز با نشریه هایی از قبیل مجله خوشه در آلمان، ماهنامه مسافر و هفته نامه افق در استرالیا، ماهنامه کیوان در ایالات متحده آمریکا، هفته نامه امید، هفته فام (نشریه طنزی) ، ماهنامه فروغ، افغان رساله و آفتاب در کانادا و نیز، هفته نامه های شهروند و ایرانیان مربوط به جامعه پارسی زبانان در شهر تورنتو همکاری قلمی مستمر داشته در عین حال، با اداره های رادیو باختر، رادیو صدای شرق، رادیو رنگین کمان (اکنون رادیو پگاه) ، برنامه تلویزیونی افغان هنداره، برنامه تلویزیونی نوید، تلویزیون اتحادیه افغانهای مقیم انتاریو و شهر آشنا، به منظور روشنگری و خدمت به هم میهنان و هم زبانان عزیز همکاری نموده است.

علاوه از آنها، وی با نگارش مقاله های متعدد پیرامون اوضاع و احوال کشور و جهان، همکاری همیشه گی چندین نشریه الکترونیک (وبسایت های انترنتی) مانند گفتمان دموکراسی، رنگین، افغان جرمن، فردا و امثالهم نیز می باشد. ایشان، مسوولیت نشر و پخش ماهنامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی «پگاه» را نیز برای مدت پنجسال (از ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ م) در کانادا بعهده داشت که هموطنان ما آنرا در پینچ قاره جهان مطالعه مینمودند. (تمام شماره های ماهنامه پگاه در کتابخانه ملی کانادا موجود میباشد)

پیکار پامیر تا کنون، کتب و آثار آتی را نوشته و بچاپ رسا نیده است:

حماسه ها (اشعار میهنی و آزادخواهانه)، انگیزه ها (دوبیتی های میهنی)، رباعیات، نامه یی به مادر میهن (بحث اجتماعی، روحی و مهاجرتی)، افغانستان از شاه شجاع الملک تا ببرک کارمل (مسایل تاریخی)، نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان (مسایل تاریخی - سیاسی در دو جلد)، پندار نیک (مجموعه یکصد مقاله کوتاه)، ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان (کنکاش تاریخی)، ناله درنی (اشعار و غزلیات)، دوبیتی ها، سرودی از گریه (مجموعه شعری)، شهر ویرانه دل (مجموعه شعری)، آب و آتش (مجموعه شعری) و افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ م در یک هزار و دوصد صفحه که در واقع، حیثیت جلد سوم «نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان» را داشته و آماده چاپ میباشد.

پیکار پامیر، از سی سال بدینسو با همسر و دو فرزند خویش در کانادا به سر میبرد و در امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه افغانهای مقیم این کشور فعال بوده و در بحث ها، میزهای مدور رادیو - تلویزیونی، کنفرانسها و گردهمایی های هم میهنان در کانادا و خارج از آن، بعنوان یک افغان آزاده و عدالتخواه فعال میباشد.

## یادداشت :

باید برای خواننده گرامی بعرض برسانم که از یکطرف، جلد اول این اثر از مدتها بدینسو نایاب گردیده و تقاضا های مکرر برای حصول آن از سوی علاقه مندان در کشورهای مختلف وجود داشت و از سوی دیگر، به مرور زمان، با درک نیازهای بیشتر به حقایق و گشایش دریچه بسوی دریافت اسناد معتبرتر برای نویسنده پیرامون وضعیت تاریخی - سیاسی - نظامی منطقه، مرا وداشت تا از راه تحقیق و تتبع بیشتر، به متن و محتوای این کتاب بیفزایم .

وقتی خوشبختانه چنین فرصت و امکان میسر گردید، خواستم با اقدام به چاپ سوم این اثر توسط « انتشارات شاهنامه » ، هم متنی غنی تر و مفصل تر در زمینه شناسایی عوامل پشت پرده مصیبت های چندین ساله کشورم عرضه نمایم و هم در عین حال، تقاضای علاقه مندان عزیز از این ناحیه رفع شده باشد.

باردیگر متذکر می شوم که در کارت تحقیق و تقدیم این اثر، جز عشق بی نهایت به آزادی و آرامش سرزمین اجدادی ام و افشای اسباب و دلایل آنهمه دخالت های بیرونی، کشتارها، ویرانگری ها و بی ثباتی های غم انگیز چندین ساله، ملحوظ دیگری نداشته و ندارم.

آرزویم اینست تا فرزندان برومند، دقیق سنج و با مسوولیت افغانستان عزیز، آثار بیشتر، دقیق تر و افشا گرانه تری را در راه آگاهی مزید هم میهنان گرامی ، به دامن تاریخ عرضه نمایند.

## تقریظ

پروفیسور دکتر محمود گودرزی

## فریاد و چندان پیمانار

## بیان شیرین، روزگاری تلخ

نخست باید بگویم که سالیانی پیش، بخت آن را داشتم که با دانشمند گرانمایه ای از افغانستان آشنا شوم که در فاصله ای کوتاه، این آشنایی، به دوستی استوار انجامید. اما دریغ که مرگی نا به هنگام نگذارد زمانی دراز از این دوستی بهره ای چندان داشته باشم. این دوست از دست رفته که یادش گرامی باد، تاریخ نگار برجسته ی افغانستان (میرمحمد صدیق فرهنگ) بود. آشنایی ماهنگامی آغاز شد که من اثر بسیار ارزشمند او (افغانستان در پنج قرن اخیر) را در ماهنامه ی "پَر"، که در آن هنگام با آن همکاری نزدیک داشتم؛ معرفی کردم. به هنگام معرفی، نمیدانستم که این نویسنده ی گرانقدر در "الکساندریا" از ایالت ورجینیا زندگی میکند که در حومه ی واشنگتن قرار دارد. روزی او به دفتر "پَر" تلفن کرد و با این تلفن، ما همدیگر را دریافتیم، آشنایی، بسیار زود به دوستی کشید، دو مهاجر یا تبعیدی، با سرنوشتی همانند، چندان شگفت نمی نماید که همدردی ملاط پیوند شان گردد، بویژه آنگاه که همدلی و همزبانی مایه ی نزدیکی هرچه بیشتر باشد. گرچه بسیار زود مرگ او را در ربود و من با دلی پُر درد در رثای او اندوهم را از این فقدان بازگفتم و هنوز داغ او را بر دل دارم که بزرگمردی بود و چنین بود که در پی پرسه ی او، با همه اصرار از خانواده ی گرامی اش، دیگر به آن خانه نرفتم، زیرا که جای خالی اش را نمی توانستم دید، آنچه از آن دوستی زود گذربرایم بجا ماند، آشنایی نزدیک تر با بیان شیرین دری ست.

خواندن کتاب "نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"، یاد دوست از دست شده ام را برایم تازه کرد و نیک می دانم که اگر "فرهنگ" زنده بود و این اثر را میدید، چگونه دست

" پیکار پامیر" را میفشرد و فراهم آوردن آن را به او تبریک میگفت. زیرا که گمان میدارم "پیکارپامیر" مشعل " فرهنگ" را با کار خود فروزان میدارد که این در خور ستایش است و من هنگام خواندن این اثر، همواره سیمای معصوم و دوست داشتنی " فرهنگ" را پیش چشم داشتم.

پیکار پامیر در پیکاری سترگ: برای آشنایی با بینش و دیدگاه نویسنده در بیان و توصیف موقعیت دوران معاصر افغانستان در چنبره ی کودتا های پیاپی و جنگ خانمانسوزی که هنوز چشم اندازی برای پایان آن در دست نیست، همین گفته که در " سخنی از نگارنده" در آغاز کتاب آمده است، بسنده مینماید: " اگر کودتای خونین هفتم ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ خورشیدی (۲۸ اپریل ۱۹۷۸ م) که هستی ملیونها انسان وطن را بیرحمانه بلعید و سر تاسر کشور ما را به تل خاک مبدل کرد، ریشه در زمین استعمار روس داشت، ریشه ی حادثه ی هشتم ثور (اردیبهشت) سال ۱۳۷۱ خورشیدی (بیست و نهم اپریل ۱۹۹۲ م) و پیامد های هولناک آن نیز بایستی در کشتزار استعمار غرب و فرمان برداران منطقه یی آن جُست و جو گردد" (ص. ب)

ازینروست که نویسنده در پی آن برآمده است که "ریشه ی حوادث غمبار و مصیبت های دوامدار" را بیابد و در اختیار هم میهنان بگذارد. زیرا او به درستی نگران آن است که "در صبح فردای پیروزی، نه تنها شاهد این پیروزی در کام مردم ما به زهر ناکامی و نا مرادی مبدل گردد، بلکه ویروس تعصبات قومی، ملی و زبانی نیز در خون عده یی از هموطنان شیوع یابد و آنان را بیمار و بی تفکر... سازد" (همانجا)

وی از دشواری کار خود آگاه است و به روشنی میدانند و میگویند " کار تحقیق و تتبع، آنهم در اطراف مسایل و موضوعات حاد سیاسی، تاریخی و نظامی و باز، در اطراف آن مسایلی که شبکه های جهنمی استخباراتی در آنها دست قوی دارند، فوق العاده دشوار است، این دشواری وقتی دشوارتر میشود که کار تحقیق و نگارش در عالم آواره گی و در نبود مواد و مأخذ کافی و پراکنده گیهای ذهنی صورت گیرد. " (همانجا)

پیکارپامیر به نکته ی دقیقی توجه دارد که اگر تجاوز قوای نظامی شوروی به افغانستان به گونه ی آشکار انجام شد، در دوران رقابت شدید میان دو ابر قدرت، در کنار مبارزه ی مردم افغانستان



با اشغالگران، در تلاش روشنگرانه برای شناساندن دشمن و هدف های آشکار و پنهان او کار فراوانی صورت گرفت، درحالیکه با فروپاشی شوروی، جهان زیر سیطره ی تنها ابرقدرت امریکا باقی مانده و تلاشهای روشنگرانه برای بر ملا کردن توطئه ها و تحریک های پشت پرده، چندان آسان نیست. او، آگاهانیدن هموطنان خود را از دسیسه های فریبکارانه ی کشور های همسایه (پاکستان و ایران)، وظیفه ی خود میدانند، زیرا دیده است که چگونه پاره یی هموطنان، ساده دلانه می اندیشند " اگر پاکستان نمی بود، جهاد ما پیروز نمیشد. "

اودر پایان " سخنی از نگارنده "، انگیزه ی اصلی خود را در فراهم آوردن این کتاب در شرایط بس دشوار، " عشق به وطنم، وفا به مردم و رهایی هردو از اسارت بیگانه گان بی مروت " مینامد و دوست وی {ف. لیبب} در چند فرازی " به جای تقریظ " این امر را تأیید میکند و در پایان میگوید " آری، هیچ چیزی نمیتواند کسی را بدین قربانی وادارد به جز عشق، به جز درد وطن، آنهم کسی را که قبل از برآمدن آفتاب از خانه برای پیدا کردن لقمه نان حلالی خارج میشود و بعد از غروب به خانه دوباره بر میگردد. " (ص الف)

مشخصات اثر: کتاب " نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان " از سوی کانون فرهنگی باختر در تورنتو در ماه ژانویه امسال (۱۹۹۹م) منتشر شده، در هفت فصل و یکصد و هشتاد صفحه {اکنون بیشتر از دوصد و پنجاه صفحه (در چاپ تازه بیشتر از ۳۵۰ صفحه)} تنظیم شده است. به گمان من، آوردن فصل ها و بخشهای مشخص هر فصل میتواند تصویری کلی از محتوای کتاب و بُرش تاریخی که در بر گرفته است، بدست دهد...

نگاهی گذرا به دو فصل اول و دوم: نویسنده، ما را در فصل اول با چگونگی پاگرفتن استعمار انگلستان در شبه قاره ی هند آشنا میکند که نخست با ایجاد موسسه ی تجاری هند شرقی جای پای خود در شهر " سورت " در غرب هندوستان به دست می آورد. اما این موسسه، تخته پرشی بود برای دست اندازی بر هندوستان، با بهره گیری از شیوه های غیرانسانی نفاق افگنی با دستاویز های اختلافات مذهبی و قومی. او به درستی به نقش عواملی که خود را در خدمت بیگانه قرار میدهند اشاره میکند وپاره ای مثال های تاریخی را در هر زمینه ارایه میدهد. او همچنین از جنبش های مقاومت در برابر نیرو های بیگانه ی استیلاگر درهند یاد میکند و به عنوان مثال می گوید: " هرچند تسلط استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند،

مجموعاً دوصد و سیزده سال به درازا کشید، اما خیزشهای اعتراضی مسلحانه نیز در طول این مدت در هر گوشه و کنار هند صورت میگرفت که گاه به پیروزی هایی می انجامید و گاهی هم به خاک و خون کشیده میشد. " (ص ۳۴)

در پی این خیزشهای پراکنده، اندیشمندان مبارز هند دریافتند که باید برای رویا رویی با چنین دشمن نابکاری، بیشتر از هر چیزی، نیروهای خود را متشکل کنند، چنین بود که در سال ۱۸۸۵ م، کنگره ی ملی هند پی ریزی شد. با آنکه " کنگره ی ملی هند " اجتماعی فراگیر بود که هر شهروند هندی با هر زبان و مذهب میتواند در آن فعالیت کند، گروهی از مسلمانان هند در سال ۱۹۰۴ م تشکیلات مستقل دیگری را با نام " مسلم لیگ " بنیاد گذارند که از نظر تاریخی، نخستین گام در راه جدایی میان هندو و مسلمان بود. اگرچه " مسلم لیگ " دوازده سال بعد در سال ۱۹۱۶ م به " کنگره ی ملی هند " پیوست و با حضور شخصیت فرهمندی چون مهاتما گاندی، جدایی طلبی آنان رنگ باخت، ولی بذر جدایی در ذهن مسلمانان پاشیده شد و با دسیسه ها و تهدید ها و تطمیع های استعمار انگلستان چون آتشی در زیر خاکستر مدفون ماند تا به هنگام خود بتواند آتش نفاق را بر افروزد.

تلاش انگلستان برای تسلط بر افغانستان به موازات توطئه چینی هایش در هند انجام میگرفت. همانگونه که در " تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس " اثر زنده یاد محمود محمود دقیقاً همین بازی ها را در کشور خود مان از سر گذرانده ایم. واقعیت تاریخی اینست که انگلستان با چیره گی برهند به منبع ثروت بسیار فراوانی دست یافته بود و برای دور نگاهداشتن رقیبان از این "لقمه چرب و نرم " میکوشید تا حفاظتی پیرامون هند برآورد و بدین ترتیب دست اروپاییان را از آنجا دور سازد.

نویسنده بصورت بسیار دقیقی از رخداد هایی که با تحریک و تحریص انگلستان در افغانستان پیش آمده یاد میکند و چهره های شخصیت های مقاوم و وطنپرست و نیز خود فروشانی که تن به خدمت بیگانه داده اند را به ما می شناساند.

در پایان جنگ دوم جهانی که پایه های استعمار در سراسر جهان سست شد و ادامه ی آن به شکل کهن دیگر امکان پذیر نبود، بسیاری از کشور های مستعمره به استقلال دست یافتند، اما کهنه کاران استعمارگر، این بار دست پروردگان خود را به میدان فرستادند تا کشور های به ظاهر

استقلال یافته، همچنان راه وابستگی را ادامه دهند. یکی از شیوه های شناخته شده، بهره گیری از آتش جدایی طلبی و اختلاف ها بود. در این راستا بود که مسلمانان هند با تکیه ظاهر فریب تقدس مذهبی بر جدایی از هند پای فشردند.

پیکار پامیر به واپسین تلاش های گاندی در این زمینه این گونه اشاره میکند: "گاندی علی رغم ابتلا به بیماری و علالت مزاج، تلاش های زیادی به خرج داد و حتا مدت بیست روز، روزه گرفت تا علی جناح و دیگران را متوجه عواقب دسایس استعماری و خطرات ناشی از جدایی هندوستان سازد، اما جناح و فیروز خان و سایر رهبران "مسلم لیگ" همچنان بالای جدایی هند و تشکیل کشور جداگانه " برای مسلمانان" پافشاری مینمودند. " (ص ۱۵)

یک نقطه عطف تاریخی: بدین ترتیب کشور پاکستان پدید آمد که از آغاز پایه گذاری اش، پایگاه در خور اطمینان برای استعمار کهن و نو بود و مانده است. نویسنده در آغاز فصل دوم به این نکته ی مهم می پردازد که همزمان با پدید آمدن کشور پاکستان، "محمد ظاهر شاه و بنی اعمام وی که در واقع، مجری سیاست های "خاندانی" بودند ... آنچنان که لازم بود در قبال تقسیم هند و اعاده ی اراضی غضب شده ی افغانستان و سرنوشت پشتونهای آن سوی خط "دیورند" سیاست فعال توأم با درک مسوولیت ملی و تاریخی اتخاذ نکردند. " (ص ۲۳)

او آنگاه به تشریح دقیق اصطلاح "خاندانی" می پردازد که در خور توجه است: "سران خاندان سلطنتی عموماً در مسایل علمی- فرهنگی و امور سیاست جهانی کم فهم و بی درایت و در برابر قدرت های خارجی، مخصوصاً استعمار بریتانیا مطیع، محافظه کار و با گذشت بوده و اما در سیاست داخلی و در مقابل مردم شریف افغانستان خشن، قهار، بی گذشت و پُرکینه بودند. " (ص ۴۱) اما این سیاست نادرست و نا مردمی "خاندانی" در یک لحظه ی تاریخی به خطایی جبران نا پذیر دست یازید که روند تاریخی کشور افغانستان را به مسیری دیگر انداخت. در آن زمان سیاست نو استعماری امریکا جانشین استعمار کهن انگلستان شده بود و پس از جنگ جهانی دو ابرقدرت در پی آن بودند که جهان را میان خود تقسیم کنند. پاکستان خدمت به قدرت امریکا را برگردن گرفته بود. دریک شرایط استثنایی که محمد داوود، پسر عم و شوهرخواهر محمد ظاهر شاه که داعیه ی رها کردن پشتونستان از پاکستان را در سر داشت، در مقام صدارت افغانستان، با حملات شدید تبلیغاتی علیه پاکستان روابط سیاسی دو کشور را

تیره ساخت، تا جایی که کار به پاره ای بر خورد های مرزی نیز کشیده شد.

نقطه ی اوج بی سیاستی و نا پختگی "خاندانی" زمانی بود که این صدراعظم دشمن پاکستان از امریکا، ولینعمت پاکستان تقاضای کمک مالی و نظامی کرد. طبیعی ست که پاسخ آن نمیتوانست مثبت باشد. واکنش نا درست محمد داوود دعوت از خروشچف و بولگانین سران شوروی آن روز به کابل بود. آنان که چشم به راه چنین فرصتی بودند آمدند و قول کمک هم دادند. این یک نقطه ی عطف تاریخی بود. پیکار پامیر در این باره میگوید: " این سفر و این کومک، متأسفانه سر آغاز وابسته گی کامل افغانستان به شوروی و تجاوز بعدی آن به کشور ما گردید. شاید داوود خود چنین آرزویی نداشت، اما سیاست و عملکرد های خود بینانه، زورگویانه و نسنجیده ی وی و سایر اعضای " خاندان " شاهی چنین زمینه یی را فراهم کرد که نه تنها چیزی بنام " پشتونستان " به دست نیامد، بلکه عاقبت، ملیونها انسان وطن، استقلال و آبروی آن و هست و بود مادی و معنوی ما به صورت وحشتناکی بر باد رفت. " (ص ۳۹)

این سفر در ۱۶ دسامبر ۱۹۵۵م انجام شد و صدراعظم محمد داوود در این پندار بود که پیروزی بزرگی در برابر امریکا به دست آورده است، درحالیکه حاصل کار محمد داوود بهره بر داری بیشتر پاکستان از کمک های نظامی و مالی امریکا بود که عملاً آن کشور را به صورت پایگاه نظامی امریکا در آورد. اما محمد داوود که پشتیبانی شوروی را توفیق مینداشت، توسن خطا کاری های خود را هرچه بیشتر میراند. این رفتار چهره ی نادرست و خشونت باری از افغانستان به جهان عرضه میکرد و در عمل موجب انزوای کشور میگردد. سرانجام، تندرویها به جایی کشید که محمد ظاهر شاه در دهم مارس ۱۹۶۳م او را از کار برکنار کرد. صرف نظر از واکنش جهان در برابر سیاست افغانستان، از نظر داخلی نیز دولت محمد داوود در حل مشکلات توفیق چندانی نداشت.

با فرمان محمد ظاهر شاه، دو روز بعد دکتر محمد یوسف و زیر پیشین صنایع و معادن برای تشکیل دولت به کار خوانده شد. او کوشید همانگونه که در برنامه ی دولت خود اعلام کرده بود برای رفع تشنج میان افغانستان و پاکستان گام بردارد و این کار با میانجیگری محمد رضا شاه تا حدودی انجام شد، اما محمد داوود که از کنار گذاردنش سخت به خشم آمده بود، با همکاری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که در دوران محمد داوود گسترش یافته بود و با پشتیبانی ضمنی شوروی در هفدهم ماه ژوئیه ۱۹۷۳م هنگامیکه محمد ظاهر شاه در سفر بود، کودتا کرد

و " جمهوری افغانستان " را اعلام نمود.

از جمهوری شورایی تا جمهوری اسلامی: با برآمدن جمهوری افغانستان به رهبری محمد داوود، پاکستان که از او دلی پُر خون داشت، به سازمان دادن " جوانان مسلمان " که زیر فشار دولت محمد داوود از افغانستان به پاکستان فرار کرده بودند، پرداخت. هنگامیکه یک سال پس از کودتا و اعلام جمهوری افغانستان، کنفرانس سران کشورهای اسلامی در پاکستان بر پا گردید، محمد داوود علی رغم اصرار پاره ای از سران کشورهای عربی از شرکت در این کنفرانس خود داری کرد و از نماینده ی خود خواست که خارج از دستور کار کنفرانس، رهایی پشتونستان را در کنفرانس مطرح سازد. از این کنفرانس به بعد پاکستان نه تنها از پشتیبانی گسترده ی امریکا بر خوردار بود، بلکه از یاری مالی کشورهای عرب چون عربستان سعودی، لیبی و کویت نیز بر خوردار شد.

" جوانان مسلمان " با بهره گیری از آزادی های مطرح در قانون اساسی تازه (در دهه ی قانون اساسی دوران محمد ظاهر شاه) پا به میدان آشکار مبارزه گذاردند. این گروه که به علت گرایش پاره ای از مدرسان دانشگاه کابل به اندیشه های رهبران " اخوان المسلمین "، اخوانی نامیده میشدند، بی ارائه ی هیچگونه برنامه ی کار علمی تنها به طرح ایرادات و انتقادات مبتنی بر اخلاقیات مذهبی می پرداختند.

پیکار پامیر میگوید: " اینها در جریان تظاهرات خیابانی در آن سالها میگفتند جوانان مسلمان اند و برای تأسیس یک حکومت اسلامی مبارزه میکنند، ولی این گروه، هیچگاه نگفتند که منظور شان از حکومت اسلامی دقیقاً چه نوع حکومتی میباشد؟ چرا متشکل شده اند؟ در آینده چه رژیمی و به اساس کدام پیامد های منطقی و برنامه ی کار عملی برای افغانستان در نظر دارند؟ نیز، هیچگاهی نخواستند و یا نتوانستند به صورت کتبی و مستند به این سوالها جواب ارائه کنند، آنچه گفتند یا میگویند صرفاً این است که مثلاً " در جامعه فسق و فساد وجود دارد ... زنها باید لباس اسلامی بپوشند ... ما میخواهیم یک حکومت اسلامی بسازیم ... ما میخواهیم علیه کفر و الحاد بجنگیم و ... " یعنی اینها از همان آغاز کار، سعی کرده اند هر اسمی را با پسوند " اسلامی " بیاریند و به آن اکتفا کنند... در این صورت و با این کلی گویی صرفاً میخواهند میان جامعه ی مسلمان، از نام و نشان اسلام غرض رسیدن به

قدرت سیاسی استفاده نمایند، نه خدمت به دین اسلام و یا جامعه‌ی مسلمان. " (ص ۵۶)

بیاد آرید آنگاه که من در آغاز نوشتارم خود را سرزنش میکردم که چرا این " درد مشترک" را از دیده دور داشته‌ام، آنچه بر ما در ایران گذشت از همین دست نیرنگها بود.

ویژه‌گیهای این اثر، مستند بودن آن است. آنچه در زمینه‌ی رابطه‌ی سران جنبش مذهبی اخوانی با نظامیان و سازمان‌های جاسوسی و خیرگیری پاکستان آورده شده فرا تر از شایعاتی است که همیشه وجود داشته است. بعنوان مثال از تعلیم دیدن رهبرانی چون گلبدین حکمتیار در سازمان جاسوسی آی اس آی طی سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶ م آگاه میشویم. طرفه آنکه همو در عین حال برای شوروی‌ها هم کار میکرده است. بخش‌های حساس و جالبی وجود دارد مانند پایان کار محمد داوود، آنگاه که او در تندروی‌های خود سرش به سنگ میخورد و در پی آشتی با پاکستان بر می‌آید تا آنجا که ضیا الحق را به افغانستان دعوت میکند و از میانجیگری شاه ایران سود می‌جوید. شوروی این کوشش را مغایر منافع خویش می‌یابد و با دست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که در این میان همه‌ی پُست‌های حساس را در اختیار گرفته بود، کودتا میکند. سر نوشت این گونه فرمانداران آنگاه که سر از تمکین بردارند روشن است. محمد داوود با همه خانواده اش در کاخ ریاست جمهوری که از هوا و زمین بمباران میشد، به گلوله بسته شد. این کودتا در ۲۸ ماه اپریل ۱۹۷۸ م انجام گرفت. کمی بعد تر انقلاب بهمن ۵۷ در ایران رخ داد و در این بحبوحه شوروی در ۲۷ ماه دسامبر ۱۹۷۹ م رسماً نیروی نظامی خود را به افغانستان گسیل داشت و در دامی درغلتید که امریکا در ویتنام از سر گذرانده بود. پایان خفت بار شوروی نیز از پایان کار امریکا دست کمی نداشت.

روی کار آمدن نیروی مذهبی در ایران، بویژه در آغاز سرمست از پیروزی غیر منتظر، عامل دیگری بر تشنگی اوضاع افزود. جمهوری اسلامی ایران در پندار صدور انقلاب، از اینکه پاکستان بعنوان تنها پشتیبان نهضت مقاومت مردم افغانستان جا خوش کرده بود، خرسند نبود، اگر آنان از مسلمانان سنی افغانستان پشتیبانی میکردند، بالاخره در افغانستان شیعیان هم بودند، چرا آنان را تقویت نکنند و بمیدان نفرستند؟ بگفته‌ی پیکار پامیر " اگر ده‌ها تنظیم اسلامی در خاک پاکستان ساخته و پرورده شد، ده‌ها سازمان و تشکل اسلامی نیز در خاک ایران یا در رابطه با ایران ایجاد گردید ... " (۱۴۶)

نویسنده در این رابطه، هفده سازمان و حزب اسلامی شیعی و رهبران شیعی و رهبران آنها را با نام و مشخصات معرفی میکند. نویسنده در ادامه مینویسد: "سلسله‌یی از تشکلات خورد و کوچک دیگر نیز در داخل و خارج افغانستان با نام‌های مختلف و با پسوند‌های اسلامی آمدند و رفتند و یا انشعاباتی در درون بعضی از آنها رخ داد ... اما عمده‌ترین این سازمانها، همان‌هایی بودند که پس از تلاش‌های زیاد و پا در میانی‌های مقامات جمهوری اسلامی ایران در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ هجری شمسی (سال ۱۹۹۰ م) باهم ائتلاف نموده "حزب وحدت اسلامی افغانستان" را بنیاد نهادند. " (ص ۱۴۸)

آنچه در این ائتلاف مذهبی برآمده و تحریکات غیر انسانی سران کشور پاکستان با پشتیبانی مالی - نظامی عربستان سعودی و آمریکا و همچنین سران جمهوری اسلامی که بر افروختن آتش کین میان مردم افغانستان را در پی داشت، دل هر انسان با شرفی را به درد می‌آورد. آنگاه که پیکار پامیر نمونه‌هایی از وحشی‌گری جناح‌های مختلف را می‌آورد؛ عرق شرم برجبین آدمی می‌نشیند: "... کشتن بی باکانه‌ی رییس خانواده جلو چشم زن و فرزند، قطع دست و پای انسان به مثابه‌ی طعمه یا غذای سگ جلو چشم همه، کوبیدن میخ برفرق انسان، اره کشیدن و دونیم کردن پیکر انسان زنده و بریدن پستان‌زنها، پختن گوشت انسان و خوراندن آن بر "دشمنان"، ادرار کردن به دهن فرد اسیر، بریدن سر انسان و گذاشتن آن روی تابه‌ی داغ و..." بخشی از اعمال غیر انسانی این آدمکشان وحشی ست ... تازه این هنوز از نتایج سحرست. باش تا طالبان به میدان آیند که آن را زمانی دیگر و حوصله‌ی بیشتر باید.

به گمان من خواندن این اثر برای هر افغانی یا ایرانی که دلش برای میهنش می‌تپد ضرور است. برای پیکار پامیر توفیق فراوان آرزو دارم. به ویژه در زمینه‌ی به پایان رساندن جلد بعدی که وعده اش را داده اند و بر روی آن کار میکنند.

پروفیسور داکتر محمود گودرزی - واشنگتن

هفدهم سپتامبر ۱۹۹۹ م

## تقریظ:

اداره ی جریده ی " فریاد" چاپ آلمان  
شماره ی ۳۹ - جوزای ۱۳۷۸ خورشیدی

"اگرغبار در دخمه های مرگ زندان و در انزوای جزیره ای تبعید های مکرر، سنگ بنای نگارش تاریخ سیاسی افغانستان را نمی گذاشت و اگر پروفیسور دکتور حسن کاکر، دقایق حقوقی معاهده ی دیورند را مورد پژوهش قرار نمیداد، عده ای کم از دانایان به روابط بین المللی افغانستان، معنی نیشخند تحقیر آمیزی را می فهمیدند که در سال ۱۹۹۴، با یورش بلامانع طالبان تجسم یافت.

گرچه از آغاز دهه پنجاه تا اواخر دهه هفتاد که بازیگران رنگارنگ "سیاست های خاندانی" تبلیغات گسترده ای را در زمینه ی پشتونستان براه انداختند و مضمون بخش اعظم تک نگاری های دوره لیسانس فاکولته ی حقوق و علوم سیاسی و تزهای ماستری شش ماهه در امریکا را همین موضوع پشتونستان و یا بعبارت دیگر، روابط با پاکستان تشکیل میداده است و حتی در همین شب و روز هم که جنگسالاران شکست خورده ی ضد طالب در رکاب مخالفان منطقه ای پاکستان شمشیر میزنند، بازهم تحلیل های مقطعی که بیشتر نقش پاکستان را در حمایت از طالبان مورد حمله قرار میدهد و گذشته ها را که پاکستان نیرو هایی را که امروز ضد طالب عمل میکنند، عمداً از قلم می اندازند، با اینهم جای یک تحلیل جامع تاریخی - سیاسی که در عین زمان واقعیات جاری را نیز در بر داشته باشد، همیشه خالی بوده است. این کار بزرگ و با ارزش را نویسنده ی فرزانه و مبارز جناب الحاج کریم پیکار پامیر با تألیف اثر درخشان "نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان" به شایسته ترین نحو انجام داده است.

خواننده گان "فریاد" با جریده ی پرمحتوای "پگاه" که به همت آقای پیکاردر تورتوی کانادا



انتشار می یابد و هم با چند مجموعه ی شعری وی آشنایی کافی دارند. پیکار با اندوخته های ارجمندی در ساحه ی دیپلماسی افغانستان و پاکستان و هم با ذهن تیز بین و تند کاوش در حقیقت میتوانسته است یکی از مناسب ترین نامزد ها برای تألیف چنین کتابی باشد.

کتاب " نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان " در طی ۱۷۰ صفحه (حالا ۴۰۰ صفحه) با صحافت رسالات تحقیقی دانشگاهی و بصورت مصور توسط "کانون فرهنگی باختر" (تورنتو - کانادا) در سال ۱۹۹۹ م انتشار یافته است . کتاب با تقریظ جاننداری از آقای فرهاد لیب استاد اسبق دانشکده ی هوایی نظامی و یکی از فرهنگیان میهن پرست و پُرکار کشور می آغازد. استخوان بندی کتاب شامل مقدمه مؤلف و هفت فصل است . مؤلف با همه آگاهی هایی که از مطالعه کتابش بر می تابد، در سبیل همه روشنفکران خویشتندار، کمتر از اهمیت کارش سخن میراند، ولی با مطالعه دقیق کتاب، روشن میگردد که مؤلف با یک ناسیونالیسم ترقیخواهانه ی افغانستانی که بجز دفاع از حقوق مشروع مردم افغانستان، به هیچ همسایه و بیگانه ای چشم بدخواهی ندارد، دست به قلم برده است . بافت اصلی تحلیل وی از دو سر منشأ سیراب میگردد: از یکطرف وی با باز شناساندن سیاست " رایج انگلیس " در نیم قاره ی هند، میراث دار توطئه گر وی را افشا میکند و از جانب دیگر، انبوهی از اسناد و ابزارهای امپریک را برای غنا بخشیدن به استدلال هایش مورد استفاده قرار میدهد. انتخاب عناوین هر فصل بسیار مناسب و آموزنده است . فصل ها برای آن انتخاب گردیده اند تا حق مطلب به بهترین وجهی ادا گردد. با این شیوه ی پویایی درونی شگفت انگیزی، یکدست بودن روایت و استدلال را تضمین میکند. خواننده در پایان مطالعه این کتاب، با کسب معلومات سیستماتیک، جامع و مشخص به کنه روابط افغانستان و پاکستان از آغاز تا امروز پی می برد. نثر کتاب استوار و رسا، زبان نوشتاری عقیف و در عین زمان بسیار جور است و با خود سانسوری و مجامله بازی های دیوانسالارانه ای که امروز ها مورد است، هیچ همخوانی ندارد. در بسیاری موارد جملات در واقع فرمولهایی اند که بار سنگین مطالعات و تجارب مترکم نویسنده را با سهولت انتقال میدهند.

در حالیکه ما انتشار این اثر ارزشمند را به نویسنده وارسته و ارجمند آقای پیکار پامیر تبریک میگوییم، بخواننده گان " فریاد " توصیه مینماییم تا مطالعه ی این اثر آموزنده را فراموش نکنند."

## تقریظ:

فرهاد (لیب)

سابق استاد دانشگاه حربی افغانستان

و مسوول کانون فرهنگی باخترا در تورنتو

" هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق      ثبت است در جریده ی عالم دوامِ ما (حافظ)

هیچگاهی میسر نشده است که من بر کتابی تقریظ بنویسم، بغیر از " افغانستان در پنچ قرن اخیر"، آنهم بعد از انتشار آن بدست مؤلفش (مرحوم فرهنگ). و آن بخاطر اینکه معمولاً نویسندگان نوشته و آثار خویش را بیشتر بخاطر نوشتن تقریظ به کسانی داده اند که آنها صاحب نام و نشان بوده بدان سبب که مَهرِ تأییدِ صاحبِ نام بر پیشانی اثرشان خورده باشد.

من در رابطه ی محتویات این اثر نمیخواهم سخنی بگویم؛ چه، قراریکه گفته اند "مُشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید" و اما، آنچه مرا به نوشتن این چند سطر واداشته است اینست:

(۱) در زمانیکه غریو پیروزی پی در پی گماشته گان پاکستان، هزاران صاحبِ نام و قلم را به اصطلاح زهره تَرک نموده که نه تنها از نوشتن حقایق طفره میروند، بلکه از گرفتن نام (سی آی ای) و (آی اس آی) بخود می لرزند.

(۲) در شرایط هولناک زنده گی مادی در این دیار که انسان را مانند ماشینِ ساعت، بدون وقفه چنان در یک محور می چرخاند که حتی امانِ یک لحظه تفکر را نیز از آدمی می رباید و این

شرایط، بعضی از قلمداران را چنان در خود فرو برده که بعد از گذشت زمان، حتی فرصت نوشتن نامه را به خانواده های خود از دست میدهند.

حال سوآلی که پیدا میشود اینست که چه باعث میشود که در این زمان و در چنین مکان، کسی چنان اثری را به مردمش عرضه میدارد؟

آری! در شرایطی که گذشته از عوامل بالا، نویسنده باید از شروع حرف اول اثرش تا رسا نیده آن بدست خواننده، نه تنها از وقت و قلم و قدمش مایه بگذارد، بلکه از جیبش و یا به اصطلاح از دهن اولادش بزند و آنرا به چاپ و مصارف پستی و ... کتابش بدهد و در عوض حتی عناد، خصومت و کینه ورزی های عده یی را تا سرحد جنون برانگیزاند یا حد اقل پایش را در شرایط فعلی از رفتن به وطن نیز در زنجیر ببندد.

آری! هیچ چیزی نمیتواند کسی را بدین قربانی وادارد بجز عشق و جز درد وطن، آنهم کسی را که قبل از برآمدن آفتاب، از خانه برای پیدا کردن لقمه نان حلال خارج میشود و بعد از غروب، دو باره بخانه بر میگردد. حال، اگر خواننده ی محترم این اثر را با در نظر داشت چنین حال و احوالی بخواند، به این عشق و ایمان چه خواهد گفت؟

فرهاد (لبیب)

مسوول کانون فرهنگی باختر - تورنتو

## سخنی از نگارنده‌ی این اثر

(از جوهر چرخِ دون، ستم " دیره دون" کشیم)<sup>۱</sup>  
یارب! چه جُرمِ ماست که جور دو دون کشیم؟

برای انجام دادن هرکار، انگیزه‌ی لازم است و در پیمایش هر طریقه‌ی بی، مقصود انسان نهفته باید. حوادثِ پی در پی، خونین و ویرانگر بیشتر از سه دههٔ اخیرِ کشور، انگیزه‌های عمیقی برای تفکر و عمل در ذهن و ضمیر مان آفریده است. تفکر پیرامون علتها و معلولها، و عمل هم در راه ریشه‌یابی و خشکانیدن بنیاد هرآنچه بنام حادثه‌ی خونبار و حادثه‌آفرینان مغرضِ ستمکار خوانده میشود.

اگر کودتای خونین هفتم ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی (۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸ م) که هستی میلیونها انسانِ وطن را بیرحمانه بلعید و سراسر کشور مان را به تلِ خاک مبدل کرد، ریشه در زمین استعمار روس داشت، ریشه‌ی حادثه‌ی هشتم ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی (۲۹ ماه اپریل ۱۹۹۲ م) و پیامد‌های هولناک آن نیز بایستی در کشتزار استعمار غرب و فرمان بر دارانِ ۱ دیره دون نام شهری است در هندوستان که زادگاه جنرال محمد نادر و بردارانش بوده است.

منطقه‌یی آن جُست و جو گردد. هرگاه چنین شود که گفتیم، بیننده و شنونده‌ی حوادث دردناک افغانستان، از چنگ تردید و یا اغتشاش ذهنی نجات یافته به وضاحت و آسانی میدانند که چرا این جنگِ آدمیخوار و این تخریب و تباهی در سرزمین پدری ما پایان نمی‌پذیرد؟ همچنان میدانند که چرا در صبح فردای "پیروزی"؛ نه تنها شهدِ آن در کام مردم ما به زهر ناکامی و نا مرادی مبدل میگردد، بلکه " ویروس " تعصبات قومی، ملی و زبانی نیز در خون عده‌یی از هم میهنان ما شیوع می‌یابد و آنان را بیمار و بی‌تفکر میسازد؟

وقتی هم میهن دلسوز و مردم دوست، ریشه‌ی حوادث غمبار و مصیبت‌های دوامدار را دریافت، آنگاه میتواند با تدبیر و تلاش لازم آنرا بخشکاند و با تقبل فداکاری و ایفای وجیبه‌ی ملی و انسانی‌اش، مردم و مملکت را از چنگال غمها و مصیبت‌های دوامدار برهاند.

سنگینی مصائب اجتماعی در کشور و بیرحمی از حد فزونِ دشمنانِ مردم عزیز ما، مرا برآن داشت تا دست به تحقیق بیشتر زده مجموع حقایق را که متکی به اسناد و مدارک خواهد بود، در این کتاب گرد آورده تقدیم خواننده‌گان و هموطنان گرامی ام نمایم. البته آنچه مسلم است اینست که کار تحقیق و تتبع و آنهم در اطراف مسایل و موضوعاتِ حادِ سیاسی، تاریخی و نظامی و باز، در اطراف آن مسایلی که شبکه‌های جهانی اطلاعاتی (استخباراتی) در آنها دست قوی دارند، فوق العاده دشوار است. این دشواری وقتی دشوارتر میشود که کار تحقیق و نگارش در عالم آواره‌گی و در نبود مواد و مأخذ کافی و نیز، پراکنده‌گی‌های ذهنی ناشی از غربت صورت گیرد. با آنهم، در این کتاب سعی بعمل آمده است تا ثابت ساخته شود که در میان آنهمه جنگ و خونریزی و ویرانگری چندین ساله در افغانستان، دست نا پاک و دسیسه سازِ استخبارات جهان و منطقه، بخصوص (آی اس آی) یا سازمان جاسوسی ارتش پاکستان قویاً تداخل دارد و کارِ استخباراتی هم، طوریکه همه میدانند، همیشه پنهانی، حيله‌گرانه و فریبکارانه انجام داده میشود. بنابراین، اگر خواننده‌ی گرامی، کمبود بیشتری در این کتاب می‌بیند، مشکل اساسی نگارنده را در این مورد فراموش نفرماید.

انگیزه‌ی دیگری که مرا واداشت علی‌رغم همه نوع گرفتاریهای شخصی و اجتماعی، اقدام به نگارش این کتاب نمایم، این بود که چون تجاوز قشون شوروی در سال ۱۹۷۹ میلادی به افغانستان بصورت عریان، مستقیم، با یونیفورم مشخص نظامی و چشم و چهره‌ی خاص و

قابل رویت صورت گرفت، بنابراین، مردم افغانستان با تشخیص دشمن و آگاهی از اهداف نا پاک آن، بی تردید رزمیدند و علیه آن افشاگری گسترده بعمل آوردند. چنانکه در مورد (کی جی بی) یا سازمان اطلاعاتی شوروی و فعالیتهای خرابکارانه ی آن در قبال افغانستان و دیگر کشورها دقت صورت گرفت و مطالب زیادی هم نگاشته آمد. ولی، پس از سقوط امپراتوری شوروی و یک قطبی شدن جهان به سر دمداری بلا منازع ایالات متحده ی امریکا، سازمان های استخباراتی کشور های دیگر در منطقه و جهان یا فراموش شدند و یا دسایس ضد افغانی شان نا دیده گرفته شد. بهمین ملحوظ، بصورت اخص استخبارات ارتش پاکستان، خودش را حامی جهاد مردم افغانستان جا زد و از این شانس مساعد سؤاستفاده های عظیمی علیه هستی ملی مان بعمل آورد. البته این تذکر، هرگز بدین معنا نیست که سایر همسایه های افغانستان وعمدتاً جمهوری اسلامی ایران، مصدرمداخله، جفا کاری و تخریب هستی ملی و سیاسی مردم افغانستان نشده اند؛ اما، من، عجالتاً موضوع این کتاب را بالای غداریهای آشکار و بیرحمانه ی جانب پاکستان متمرکز نموده ام و آرزو مندم سایر هم میهنان دردمند و متعهد ما، نبشته و تحقیق شان را بر محور نا جوانمردی های حکومتگران جمهوری اسلامی بچرخانند تا موازنه ی لازم در این زمینه ها بر قرار گردد. پس به اولاد وطن سخت لازم است تا این منابع و مراکز شیطانی، خطرناک و دسیسه ساز را شناسایی و قاطعانه برای مردم افغانستان افشا نمایند. مثلاً، یکی از استفاده های ماهرانه ی استخبارات کشور های ایران و پاکستان در دهه ی اخیر (دهه نود قرن بیستم) کشور جنگ زده ی ما این بود و هست که با تجربه اندوزی از اقدامات (کی جی بی) یا شبکه ی اطلاعات جاسوسی شوروی دیروز در افغانستان و درک روحیات خاص افغانها، سه عنصر مؤثر را علیه سلامتی ملی مان بکار بستند که آنها عبارت اند از: اسلام و مذهب - زبان (فارسی در ایران و پشتو در پاکستان) و پناه دادن ظاهراً سخاوتمندانه به پناهگزیانان ما.

این سه حربه، چنان مؤثر افتاد که حتا در دو کشور ایران و پاکستان، ذهنیت مبنی بر "خیر ایران، خیر افغانستان" و " خیر پاکستان خیر افغانستان" بلند شد و شعار "اسلام مرز نمی شناسد" و " امت اسلامی باهم اند" و " ... در آمد. در حالیکه هم منافع هر کشور متفاوت است و هم ممالک اسلامی عملاً مرز و محدوده ی حقوقی و سیاسی و جغرافیایی دارند و از آن با خون خویش دفاع و حراست هم میکنند. با آنها هم هستند عده ی زیادی از هم میهنان مان که با ساده اندیشی خاصی میگویند " اگر پاکستان نمی بود، جهاد ما پیروز نمی شد" و این عین

همان ادعایی است که نظامیان نا جوانمرد پاکستانی و سردمداران دولتی آن کشور همیشه و در هر جا علم میکنند تا بار سنگین منت را برای همیشه بر دوش استخوانی ملت افغانستان حمل نمایند. این ادعای پاکستانی ها تا بدانجا پیش می‌رود که حتا اختر عبدالرحمن رییس آی اس آی وقت پاکستان و ستراتژست مشهور ضد افغانستان را لقب " خاموش مجاهد " میدهند تا همه نوع غدر و جفای شان علیه مردم مظلوم ما را کتمان نمایند.

واقعیت مسلم اینست که اگر مقاومت، دلیری، جانبازی و از خود گذری های بی مانند مردم افغانستان که منجر به ویرانی کشور و شهادت بیشتر از دومیون افغان گردید، نمی بود؛ پاکستان در کام اژدهای امپراتوری شوروی رفته و امروز اثری از دولت و شوکت آن دیده نمیشد. پس بسیار بمورد و منصفانه خواهد بود اگر مقامات ملکی و نظامی پاکستان منت گزار مردم شهیر افغانستان باشند.

این نکته را نیز باید خاطر نشان نمود که یکی از منابعی که در این کتاب قسماً از آن هم استفاده بعمل آمده، کتاب " اردو و سیاست در سه دههٔ اخیر افغانستان " است که آنرا یکی از جنرالان مربوط به جناح پرچم " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نگاشته است. باید گفت که نه تنها بخشهای زیادی از این کتاب به واقعیت های سیاسی - اجتماعی سه دهه ی اخیر کشور ما وفق نمیدهد، بلکه اغراض حزبی و ایدئولوژیک نویسنده نیز در آن تداخل دارد. من، فقط بعضی از گزارشهای نظامی در بحبوحه ی جنگهای بین التنظيمی شهر کابل را از آن به عاریت گرفته ام و بس.

این نکته را قابل تذکر میدانم که وقتی در اینجا از جغرافیای سیاسی و سلاطین در درازنای سده ها و باز، در رابطه با سیر تاریخی و فرود و فراز سیاسی - نظامی در منطقه یاد میکنم، بیشتر از «افغانستان» و «افغان» کار گرفته ام، در واقع، نه میخواهم وارد بحث عمیق مربوط به اسامی تاریخی سرزمین افغانستان (آریانا و خراسان) شوم؛ زیرا میدانم که جای چنین بحث و فحص ریشه دار و طولانی در صفحات این اثر گنجایش نه دارد. البته در صورت لزوم، بایستی بگونهٔ اختصاصی و جداگانه مورد بررسی قرار گیرد

بهرحال، هرگز ادعا ندارم که با نگارش این اثر، کار جامعی انجام داده‌ام، زیرا انجام دادن کار جامع، تحقیق و تتبع طولانی‌تر، گسترده‌تر و عمیق‌تر ازین را ایجاب مینماید که برای من غربت نشین، اینهمه میسر نبوده است. ولی در عین حال باید بعرض برسانم که با این نگارش، خواستم صرفاً روزنه‌ی کوچکی بسوی انبار حقایق تلخ سیاسی - تاریخی وطن بگشایم، باشد دیگران دربی را بدان سوی بگشایند.

تذکر این نکته را نیز بجا میدانم که هم میهنان و هم زبانان عزیز ما، هرگاه خواسته باشند از مطالب این اثر استفاده نمایند، با ذکر نام کتاب و مؤلف آن که رعایت همان امانت اخلاقی و مطبوعاتی است، دست آزاد خواهند داشت. مقصد و انگیزه‌ی اصلی من در اینکار، عشق به وطن، وفا به مردم و رهایی هردو، از اسارت بیگانه‌گان بی مروت بوده است. پس، اگر حقایق تلخی در این کتاب درج گردیده که به (این یا آن فرد یا جمع) بر میخورد، آنرا نباید ناشی از یکجانبه‌نگری یا حُب و بغض نگارنده پنداشت. نزد ما، منافع ملی و حُب وطن بالاتر و متعالی‌تر از هر چیز دیگری است و آرزو مندم همیشه و تازنده‌ایم، چنین باشد.

امید وارم بتوانم در صورتی که عمر فرصت دهد، سایر تحولات سیاسی - نظامی و اجتماعی کشور عزیزم را که پس از اشغال کابل توسط گروه "طالبان" صورت گرفت، طی جلد دوم این کتاب تقدیم خواننده‌گان گرامی نمایم.

کریم پیکار پامیر - تورنتو

ماه دسامبر ۱۹۹۸ میلادی



## فصل اول

## استعمار انگلیسی در شبه قاره هند

قبل از آنکه پدیده غیر عادی و غیر طبیعی (پاکستان) در سال ۱۹۴۷ میلادی در ناحیه جنوب شرق افغانستان به میان آورده شود، کشور پهناور هند که آنرا " سرزمین عجایب " نیز گفته اند، در طول قرن‌ها با افغانستان مرز مشترک و در مواقعی هم، دولت مشترک داشته اند.

چون افغانستان از نظر جغرافیایی، حیثیت چهار راه میان آسیا و اروپا را دارد، بنابراین سرزمین پُرغنا‌ی هند، همیشه از سمت افغانستان مورد تهدید و حملات نظامی کشور گشایان آسیایی و اروپایی و نیز شاهان مقتدر افغان قرار می‌گرفت.

داریوش هخامنشی در قرن پنجم قبل از میلاد (دوهزار و پنصد سال قبل)، متعاقباً اسکندر کبیر، سلاطین یونان و باختری افغانستان، کوشانی‌ها و سایرین یکی پی دیگر به آن سرزمین تاخته اند. سلسله‌های مقتدر سلاطین افغان مانند غزنوی‌ها، غوری‌ها، خلجی‌ها، تغلقی‌ها، سوری‌ها، لودی‌ها، ابدالی‌ها و امثالهم در طول سده‌ها به اشکال و پیمان‌های مختلفی حملات و فرمانروایی‌های شان به این سرزمین پهناور را ادامه داده اند. برخی از سلسله‌های حاکم افغانی، بعد از فتح و پیروزی‌های شان، شهرهای دهلی یا لاهور را مرکز حکمفرمایی خویش قرار داده و به نشر و پخش فرهنگ و زبان فارسی در آن سرزمین پرداخته اند که آثار و کتیبه‌های آنها تا همین اکنون در آرشیف‌ها و موزیم‌های آن کشور موجود بوده و آثار معماری آن دوره‌ها طرف تماشا و پسند سیاحان و محققان جهان قرار دارد.

با تأسیس " کمپنی هند شرقی " در سال (۱۶۰۰ میلادی) از طرف انگلیس‌ها در شهر ساحلی "سورت"، واقع در غرب هند و پیشتازی‌های سیاسی - نظامی بعدی آن‌ها بود که اوضاع و

احوال در هند و کشور های دور و بر آن کاملاً دگرگون شد و بعد از آن، دو ملت تمدن پرور هند و افغانستان خرابی بسیار دیدند و تلخی های بی پایان چشیدند.

"کمپنی شرق الهند"، همان کمپنی ظاهراً تجارتي انگلیس است که در زمان حکمروایی اورنگ زیب فرزند شاه جهان و یکی از احفاد سلسلهٔ مغلی هند در ریف سایر کمپنی های تجارتي مانند کمپنی پرتگالی ها، هلندیها، دانمارکیها، جرمن ها و فرانسوی ها در هندوستان تأسیس گردید و آهسته آهسته با بکارگیری تاکتیکهای خاص استعماری و با استفاده از ضعف و بی کفایتی سلاطین مغلی و حکام محلی آنان، نه تنها بریتانیا رقبای اروپایی اش را بالتدریج از صحنه راند، بلکه قدم به قدم به یک قدرت بزرگ سیاسی - نظامی در هند مبدل گردید و بالاخره، سرتاسر آن کشور را اشغال نمود، طوری که حتی بعداً تا افغانستان نیز تاخت .

قبل از آنکه پیرامون اقدامات و برنامه های بریتانیا در هند پهناور پردازیم، بد نخواهد بود اندکی راجع به ویکتوریا، ملکه ی مشهور آن کشور بنویسیم که بخش بزرگی از مصائب کشور عزیز ما در دوران سلطنت او واقع گردید. ویکتوریا در سال ۱۸۱۹ میلادی به دنیا آمد و یگانه فرزند خانواده اش بود. وقتی ویلیام پنجم کاکایش در سال ۱۸۳۷ م چشم از جهان فرو بست، موصوفه به تاج و تخت بریتانیا دست یافت و شصت و چهار سال پادشاهی کرد. ویکتوریا در سن ۲۱ سالگی با شهزاده البرت ازدواج کرد و نه فرزند از او به دنیا آورد. البرت در سال ۱۸۶۱ م چشم از جهان پوشید و ملکه ویکتوریا تا آخر عمرش سیاه پوش شد. در سالهای سلطنت او بود که امپراتوری بریتانیا در سراسر جهان گسترش یافت. قسمت بیشتر پیشرفتهای علمی، فرهنگی و هنری انگلستان نیز در عصر او صورت پذیرفت. ملکه ویکتوریا در سال ۱۹۰۱ میلادی به عمر هشتاد و دو سالگی جهان را وداع گفت .



ملکه ویکتوریا (۱۸۱۹-۱۹۰۱م)

چگونه گی جریان اشغال نظامی شبه قاره هند توسط انگلیسها و سقوط دود مان مغلی هند، سری دراز دارد که مورد بحث اصلی این کتاب نیست و اما، برای آنکه انگیزه های استعماری تشکیل پاکستان و بعداً دست درازیهای آن به افغانستان روشن گردد، بایستی اینقدر به صورت فشرده گفته شود که تاکتیک و پلان استعماری انگلیس در جهت اشغال کامل هندوستان و کشور های همسایه عمدتاً چنین بود:

- ۱) ایجاد تفرقه میان گروه ها و طبقات مختلف دینی و مذهبی .
- ۲) ایجاد اختلاف، نا باوری و تحریکاتِ وسواس بر انگیز میان قشر حاکم مرکزی و محلی کشور توأم با پرداخت رشوه، عطیه و تحایف.
- ۳) خریداری و تطمیع افراد و عناصر کلیدی دربار و حکومت های محلی و سؤ استفاده از آنها.

۴) پارچه پارچه کردن سرزمین بزرگ هندوستان و غصب هر پارچه آن یکی پی دیگر.

۵) پرورش قطاع الطریقان، ترور اشخاص و ایجاد نا امنی در مناطق مورد نظر تا که آتش کین توزی، جنگ و نفرت میان مردم محل مشتعل شده و خود، مطابق پلان از اوضاع بهره برداری نماید.

۶) گسترش قلمرو خویش با جنگ و خدعه، ولی با صبر و تحمل و حرکت قدم به قدم توأم با تبلیغات وسیع ماهرانه.

در اینجا به مورد خواهد بود هرگاه یک و دو نمونه از اقدامات تفرقه افکنانه استعماردر هند به منظور پیشروی های شان در آن کشور بیاوریم:

شاد روان میرغلام محمد غبار در " افغانستان در مسیر تاریخ " مینویسد: " انگلیسها که از ابتدای ورود به هند در نواحی بنگال مستقر شده بودند، فعالیت خود را نیز از همان جا شروع کردند. نواب سراج الدوله جانشین علی وردی پادشاه بنگال در سال ۱۷۵۶م یک نفر از مأمورین خود را که به کمپنی پناه برده بود، بخواست و کمپنی رد کرد. سراج الدوله که مد اخله ی تجار بیگانه را در امور داخلی بدید، کلکته را اشغال و یکصد و چهل و شش نفر انگلیسی را محبوس نمود که به جز بیست و دو نفر همه در ردائت هوای محبس بمردند. انگلیسها قشونی از مدراس به قیادت ادمیرال داتسن و کلنل کلایو برضد سراج الدوله سوق کردند و بعد از کمی، معاهده صلح را امضا نمودند و در صدد تهیه قوا برآمدند. انگلیسها به زودی توانستند که توسط مستر "واتس" نماینده خود در دربار سراج الدوله، "اومی چند" را استخدام و به وسیله او جنرال مقتدر بنگال میرجعفر را به امید نوابی بنگال سرّاً با کمپنی معاهد و مددگار بسازند. آنگاه معاهده با سراج الدوله را یک جانبه لغو و از مدراس یک قشون کوچک سه هزار نفری با ده توپ علیه نواب سوق نمودند، در حالیکه سراج الد و له، اردوی بزرگی مرکب از پنجاه هزار پیاده و هژده هزار سوار و پنجاه توپ داشت. ولی در میدان جنگ میرجعفر سپه سالار عوض دشمن، سراج الدوله را مورد حمله قرار داد، در حالیکه قوماندان انگلیس رابرت کلف تماشا میکرد. " (۱)

باز، غبار در همان کتاب مینویسد: " حکومت انگلیس نخست از کشور مورد نظر خود تا جایی که میتوانست مناطق عمده ی او را از نظر اقتصادی و سوق الجیشی میگرفت یا به

دیگری میداد، آنگاه پادشاه قسمت باقیمانده را از تخت فرود می آورد و جایش را به یکی از رقبای او و یا یکی از پست ترین اشخاص خائن محلی میداد، از آن بعد، این شخص را تحت فشار سیاسی و مالی قرار داده به ظلم و ستمگری علیه مردم رهنمونی میکرد تا مردم بخون او تشنه گردند و گاهی هم ملت بر ضد او تحریک به قیام میشدند. پس زمامدار منفور و مخوف برای حفظ خود از انتقام ملت، اطاعت بی سرحد از دولت انگلیس را ضامن بقای خود شمرده و از هر غلام افسانوی بیشتر فرمان بر دار او میگردد، ملت ستمدیده او نیز آنقدر به ستوه می آمد که به استیلای دشمن خارجی متمایل میگردد. " (۲)



وارن هستنگز Warren Hastings نخستین گورنر جنرال انگلیس در هند

(۱۷۷۳-۱۷۸۵ م)

هرچند تسلط استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند مجموعاً دوصد و سیزده سال به درازا کشید، اما خیزشهای اعتراضی مسلحانه و مسالمت آمیز نیز در طول این مدت در هر گوشه و کنار هند صورت میگرفت که گه به پیروزی هایی می انجامید و گاهی هم ب خاک و خون کشانیده میشد، مگر نخستین خیزش عظیم مردم نیم قاره ی هند علیه استعمار انگلیس از سال ۱۸۵۷ میلادی (یکصد و پنجاه سال قبل) آغازگردید. این خیزش چنان گسترده و خشمآگین بود که عساکر بومی هند، تنها در لکنهو، یکهزار تن افسر انگلیسی را از دم تیغ گذرانیدند، منازل و اماکن آنها را آتش زدند و پایتخت هند را آزاد نموده تا پنج ماه تمام بر آن شهر حاکم بودند.

هرچند این قیام عمومی بعداً از طرف عساکر انگلیسی با خونین ترین وجهی سرکوب وده هزارانسان آزادیخواه بکام مرگ فرستاده شدند و هندوستان قهراً و رسماً جز قلمرو انگلستان اعلام گردید، ولی با آنها، مردم هند هیچگاه درجهت نیل به آزادی از پا نه نشستند.

دراواخرقرن نهم، بار دیگر شور آزادیخواهی مردم نیم قاره ی هند طنین اندازشد. در آن سالها، برای نخستین بار، عده یی از عناصرمختلف مربوط به بورژوازی نوظهور هند که تازه صاحب سرمایه و کارخانه شده بودند، به تأسیس کنگره ی ملی هند در سال ۱۸۸۵م در شهر بمبئی اقدام بعمل آوردند و نخستین رییس این تشکیل، "و.س. بونارجی" نام داشت. منظور "بونارجی" و سایر بزرگان مانند "سورندرنات بانرجی"، " بدرالدین طیب جی"، " فیروز شاه مهتا"، " دادابهایی ناٹوروجی"، " پندت مدان موهن مالویا"، " تیلک" و امثالهم، عبارت از آن بود تا با تشکیل یکنوع اتحاد فکری و فزیک، بتوانند از منافع خویش در برابر صنایع پُرقدرت انگلیس حراست بعمل آورند و طبعاً عناصرتشکیل دهنده ی کانگره، بروفق خصلت و گرایشات طبقاتی خویش، در برابر حاکمیت برتانیه در آن سالها، از نرمش و مدارای سیاسی کار میگرفتند. واما، به مرور زمان و در جریان فعالیتهای سیاسی و تبلیغاتی کانگرس بود که بالتدریج عناصر انقلابی دیگری از میان این تشکیل سر برآوردند و شعار استقلال هند و مبارزه ی جدی علیه حاکمیت برتانیه در خاک هند را بلند نمودند. برای نخستین بار " دادابهایی ناٹوروجی" بود که شعار حصول استقلال هند را بلند کرد و در سالهای بعد، این شعارها و سر و صدا ها در میان توده ها و طبقات پایینی هند نیز راه یافت و آهسته آهسته جریان همه گانی بخود گرفت. مبارزات مسلمانان هند نیز موازی با تلاشهای سایر هندی ها برای آزادی و آسایش نیز ادامه داشت، بخصوص بعد از تأسیس مدرسه ی " دیوبند" به رهبری " محمد قاسم نانوتوی"، این مبارزات ضد استعماری

به مرحله نوینی ارتقا یافت. باید افزود که مدرسه دیوبند تا چند سال اول بعد از تأسیس خود، علمای مبارز ضد انگلیسی به جامعه تقدیم کرد که هرکدام آنها نقش و تأثیر زیادی در جنبش آزادیخواهی هند داشتند و اما، انگلیسها همینکه متوجه این تأثیرات فکری و اجتماعی مدرسه مذکور شدند، تعداد زیادی از عناصر طرفدار خویش را وارد آن کانون اسلامی نموده از یکطرف به مرور زمان نقش مبارزاتی آنها خنثی کردند و از سوی دیگر، شهرت نیکوی این کانون را در جامعه ی هند و کشور های اطراف از میان برداشتند، چنانکه بعد ها، تعدادی از ملا های همین مدرسه رهسپار افغانستان شده و علیه نهضت ترقیخواهانه ی اعلیحضرت امان الله خان تبلیغات دامنه دار به ضد اصلاحات و به نفع انگلیس نمودند و شاه هم بالنوبه، وعظ، تدریس و فعالیت های آنان را در افغانستان ممنوع اعلام نمود.

افکار و اندیشه ی "دیوبندی" در شبه قاره ی هند، اساساً ناشی از نهضت "شاه ولی الله" دهلوی است که در سالهای ۱۷۰۳ الی ۱۷۶۲ میلادی میزیست. او در آن سالها و در مراحل اولیه ی نهضت، میخواست با تلاش هایش، خرافات را از فضای زنده گی جامعه ی مسلمانان هند بزاید. ولی فرزند وی (شاه عبدالعزیز) و نواسه اش (شاه اسماعیل) در سالهای بعد، افکار سید احمد را به یک جنبش فکری - اجتماعی ضد سلطه ی بریتانیا مبدل نمودند. چنانکه وقتی "محمد قاسم نانوتوی" یکی از پیروان این نهضت، مدرسه ی معروف "دیوبند" را در سال ۱۸۶۷ میلادی در هند تأسیس نمود و چنانکه گفته آمد، تعداد زیادی از علمای دینی با افکار ضد استعمار انگلیس از آن فارغ شدند. اما پسانها، وقتی مقامات هند برتانوی بگونه ی ماهرانه یی افراد و عناصر "خودی" شان را در این مدرسه گسیل داشتند، به تدریج افکار جزم اندیشانه ی حنفی، بعداً وهابی، با شیوه های تبلیغی عقب گرایانه ی فکری و سیاسی شدید تری از آن بیرون جهید. بلی! فارغان مدرسه ی "دیوبند" به تدریج پیرو مذهب وهابی برخاسته از عربستان سعودی شدند که با هرنوع مدنیت بشری، پیشرفت اجتماعی، حقوق زن و روشنی علم و دانش خصومت ورزیدند.

در سال ۱۹۰۴ میلادی، عده یی از روشنفکران مسلمان هند، دست به تأسیس جماعتی بنام "مسلم لیگ" زدند. هرچند همین "مسلم لیگ" پس از سالها فعالیت سیاسی جداگانه در هند، در سال ۱۹۱۶ م با "کانگرس ملی" یکجا شد. در عین زمان، شخصیت های دیگری از میان مسلمانان هند برخاستند که از عقیمانی فکری، سیاسی و اقتصادی مسلمانها رنج میبردند و میخواستند به آنها تفهیم نمایند که مانند دیگر اقشار و گروه های ساکن آن سرزمین، در پی آموزش

علم و دانش شوند. یکی از این شخصیت های مسلمان هند عبارت از " سر سید احمدخان " مؤسس دانشگاه " علیگر " بود. وی در آن سالها و به منظور حصول دانش و آگاهی بیشتر عصر، یکنوع همکاری با مقامات هند برتانوی را تبلیغ مینمود.



جورج کرزن وایسرای انگلیس در هند (۱۹۰۵-۱۸۹۹ م)

آنگاه که بیست و یکمین نشست عمومی کانگرس در سال ۱۹۱۵ م دایر میگردید، اختلاف جدی میان جناح های " چپ " و " راست " کانگره متبازر گشت. جناح چپ به رهبری شخصیت هایی چون " تیلک "، آراوینداگوش " و " چندراپال " در تداوم مبارزه تا حصول آزادی کامل از



زیر یوغ استعمار و تشکیل حکومت مستقل پامیفشردند، اما، رهبران جناح راست، خواهان حکومتی از نوع " Dominion " (رژیمی که دارای خود مختاری داخلی باشد) در هندوستان بودند. هنوز این کشاکش سیاسی در درون کانگره ی ملی هند ادامه داشت که مرد ریاضت پیشه یی به نام "موهنداس کرمچند مهاتما گاندی" در سال ۱۹۱۵ میلادی، آنگاه که تنها چهل و چهار سال داشت، از افریقای جنوبی برگشته و در سال ۱۹۱۹ م رسماً شامل کانگره شد. این مرد که اعتقادات صلح طلبانه ی ضد خشونت داشت، شعار " مقاومت منفی " برای آزادی هندوستان را بلند کرد. این شعار، در بدو امر اعتراضات و واکنشهای وسیعی را برانگیخت، مگر به زودی جای خودش را در میان ملیون ها اسیر هندی دریافت. " گاندی " با گذشت و مدارا و با تحمل مشقت های زنده گی و استقامت در راه مقصود، به سرعت در قلوب و اذهان هندو و مسلمان شبه قاره ی هند ره باز کرد.

### زنده گینامه کوتاهی از مهاتما گاندی:

موهنداس کرمچند مهاتما گاندی مرد آزادیخواهی بود که در دوم اکتوبر سال ۱۸۶۹ میلادی در پوربندر گجرات هندوستان چشم به دنیا گشود. در سال ۱۸۸۲ م آنگاه که هنوز سیزده سال بیشتر نداشت، ازدواج کرد. از سال ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م به تحصیل علم حقوق در لندن پرداخت. وی از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۴ م در افریقای جنوبی مصروف کار های حقوقی شد و در همین سالها، فعالیت های خویش مبنی بر حصول حقوق جامعه هندیان افریقای جنوبی را آغاز کرد. مهاتما گاندی سپس در سال ۱۹۱۵ میلادی رهسپار زادگاه اصلی اش (هندوستان) گردید و غرض بدست آوردن استقلال سیاسی هند از یوغ استعمار برتانوی، مشغول مبارزه شد. در سال ۱۹۳۰ م برای مدت دو سال به حیث زندانی سیاسی از طرف مقامات هند برتانوی محبوس شد، در حالیکه قبلاً نیز چند مرتبه به زندان رفته بود. گاندی، علی رغم جسم علیل و پیکر نحیفش، مشقتات بزرگی را در راه حصول آزادی مردم هند متحمل شد، ریاضت ها کشید و تقوای سیاسی و اخلاقی نمایانی داشت. آنچه بر مغز و روان مهاتما گاندی اثر عمیق گذاشت، مطالعه کتاب فلسفی " جوهان روسکن " بود و آن چنین واقع شد که طی یکی از مسافرتهاش که توسط قطار در افریقای جنوبی صورت میگرفت، کتاب مذکور را از دوست انگلیسی خویش بدست آورد و تا

آخر شب آنرا خواند و اندیشهٔ " جوهان روسکن " را در تارهای جاننش احساس کرد. بعداً با اندیشه‌های عدم اطاعت مدنی یا مقاومت بدون خشونت از " هانری توریو " ی امریکایی آشنا شد و آثار " تولستوی " را دقیقاً مطالعه نمود. مهاتما گاندی در روز ۳۰ ماه جنوری ۱۹۴۹ میلادی فقط دو سال پس از حصول آزادی ملی هند، با ضرب گلوله‌ی یک تن از هندی‌های افراطی به عمر ۷۹ سالگی به قتل رسید. وی نه تنها بحیث " مهاتما " (دارای روح بزرگ) و رهبر قابل قدر و قابل احترام برای مردم هندوستان بود، بلکه طنین نام و آوازه‌ی صلح دوستی و فلسفهٔ عدم خشونت وی در سراسر جهان پیچید. مهاتما گاندی علاوه از داشتن حس انساندوستی و آزادی خواهی اش، به همه ادیان و مذاهب احترام عمیق قایل بود. مهاتما گاندی، با آنکه رهبر و پیشوای بزرگ ملت هند و شخص اول مملکت بود، با فقر و درویشی و قناعت عجیبی زنده‌گی کرد. همین بزرگی معنوی و اعتقادات انسانی و صلح طلبانهٔ وی بود که علی‌رغم جسم ظاهراً علیل و استخوانی، توانست مرکز امپراتوری جهانی آنزمان را به لرزه در آورده و آنرا به پیشگاه خودش و ملتش به تمکین وا دارد. کتاب " داستان تجربیات من " اثرخوانندی بی است که بقلم شخص مهاتما گاندی نگاشته شده است.



مهاتما گاندی پیشوای محبوب مردم هند

قیام آزادیخواهانه ی ملی مردم افغانستان تحت قیادت شاه جوان (اعلیحضرت امان الله خان) در سال ۱۹۱۹ میلادی و حصول استقلال کامل سیاسی، نه تنها ضربه ی مُهلک دیگری بود بر پیکراستعمار انگلیس در منطقه و جهان، بلکه این پیروزی مردم افغانستان، روزنه ی امید بزرگی رانیز برای ملت درد مند هندوستان گشود و به مبارزات دراز مدت آنها جان تازه بخشید. چنانکه بعد ازان، شهر کابل به پایگاه مؤثر حلقات و گروه های آزادیخواه هندی مبدل شد. جنب و جوش تازه ی ضد انگلیسی در دو سوی خط " دیورند " آغازیدن گرفت، فعالیت های رهایی جویانه ی " کانگرس ملی هند " تشدید گردید. در نتیجه ی همین جریانات بود که انگلیسها حاضر شدند برای نخستین بار ریفورم های خویشتن دارانه یی را برای هندیها بپذیرند. مگر موجودیت جناح چپ استقلال طلب در میان رهبران کانگرس، شکست حکومت هند برتانوی در جنگ استقلال خواهی مردم افغانستان، نتایج و تحولات اقتصادی - سیاسی جنگ عمومی دوم، مقاومت های هر چند پراکنده و اما پیوسته و مسلحانه دو سوی خط " دیورند " برضد حاکمیت استعمار و سایر فعل و انفعالات جهانی موجب گردید که نه ریفورم های انگلیس در کانگره تأیید شود و نه شکل " دومینین " مورد پذیرش عام قرار گیرد.

با بمیان آمدن " لیگ استقلال " در سال ۱۹۲۸ میلادی، در درون کانگرس به رهبری " بوز " و جواهر لعل نهرو، شعار استقلال کامل هند پُرتنین ترگشت. موازی با این همه فعالیتهای آزادیخواهانه در هند، مبارزات مردم پشتون و بلوچ در نواحی شرق خط " دیورند " نیز ادامه داشت، چنانکه خان عبدالغفار خان " انجمن اصلاح افاغنه "، حاجی ترنگزایی " حزب الله " و عبدالصمد خان بلوچ " انجمن وطن " را بنیاد نهادند و نشراتی از قبیل " پشتون "، " پشتون آزاد " و " زلمی پشتون " را تأسیس نمودند. و بدین گونه، موازی با گرمجوشی های ناشی از اصلاحات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دوران اعلیحضرت امان الله خان در افغانستان، جنب و جوش تازه ی سیاسی سراسر نیم قاره، بخصوص مسلمانان را نیز در بر گرفت.



مالکان اصلی سرزمین هند در خدمت کودکان استعمارگران انگلیس



### تجزیه‌ی هند و تشکیل پاکستان:

در بخش تاکتیک و پلان استعماری انگلیسها در هند و منطقه گفتیم که آنها به منظور استیلای کامل بر کشورِ مورد نظر و حفظ نقش دلخواه سیاسی خویش در آینده‌ها، نخست کین و تفرقهٔ قومی، زبانی و مذهبی را بصورت ماهرانه‌ی

میان بخشهای مختلف جامعه ایجاد نموده در نتیجهٔ جنگ و خونریزی‌هایی که بالآخر آن به وقوع می‌پیوست، سرزمین موردِ خواست‌شان را اولاً قطعه قطعه کرده و بعداً متصرف می‌شدند و آنگاه تا میتوانستند گلوی مردم را میفشردند و از آنهاشیداً بهره می‌جُستند.

شرح کامل آنچه استعمار انگلیس ظرف بیشتر از دو صد سال در شبه قاره ی هند انجام داد، ایجاب تدوین کتاب قطوری را مینماید و اما، تا جاییکه مشخصاً به موضوع مورد بحث ما تعلق می‌گیرد، بایستی گفت که چون انگلیسها این حقیقت را درک کردند که علی‌رغم تحولات عظیم علمی، اجتماعی و سیاسی در جهان، بویژه، اثرات و پیامد های جهانشمول جنگ عمومی دوم، پیروزی مردم افغانستان در راه حصول آزادی و استقلال و شور و احساسات رهایی‌جویانه ی مردم سر تا سر هند، نمیتوانند بیشتر از آن برگزیده ملت چهارصد میلیونی هند (برفوق احصایه ی همان سالها) سوار باشند. بنابراین، قبل از آنکه تن به اعطای آزادی برای آنها بدهند، در صد تجزیه هند و ایجاد مناطق نزاع بر انگیز میان این کشور و اطرافیاننش برآمدند. ولی باید گفت که انگلیسها قبل از آن، تخم همچو نزاع ها و تضعیف سازیها را در هند و نیپال و سریلانکا و مرز هند و چین و افغانستان افشاندند بودند (۳) از آن جمله، مثلاً، در خود هند، سالها قبل آتش تعصبات دینی و مذهبی میان هندو و مسلمان را چنان مشتعل گردانیده بودند که تا این زمان، هزاران هندی مظلوم به اثر خشونت های ناشی از آن به طور فجیعی جان باخته بودند و صد ها مسجد و " مندر " به آتش کشیده شده بود. زیرا، مقامات استعماری، اهل هند را در اثر تبلیغات ماهرانه و دامنه دار، چنان در برابر مسلمانان آن سرزمین تحریک و تهیج کرده بودند که در نتیجه ی آن، گروه کوچک و اما خطرناک افراطی بنام " هندویسم " سر بلند نمود. این گروه که در سالهای بعد، بنام حزب " بی جی پی " انکشاف نمود و تا رسیدن به قدرت سیاسی هندوستان هم پیش رفت، سرزمین هند را " تنها برای هندو ها " میخواستند و بس. همین گروه کوچک افراطی ضد مسلمانان بود که چندین مرتبه اقدام به سوؤ قصد علیه جان مهاتما گاندی نمود؛ زیرا گروه مذکور می پنداشتند که " گاندی " در مقابل مسلمانان هند و رهبران آنها مبنی بر تجزیه ی هند، از معامله و مماشات کار میگیرد. همین جریان نا باب افراط گرایانه، موجب آن گردید که گروه یا گروه های مذهبی تند رو همچنان در بخش مسلمانان شبه قاره ی هند نیز ایجاد شود. این گروه های اسلامی، عمدتاً در وجود تشکلات سیاسی - مذهبی تجزیه طلبانه ی ضد " هندو ها " متبازر گشتند که در سالهای پس از ایجاد پاکستان و بخصوص پس از سالهای شصت سده ی گذشته، خاک این کشور نو بنیاد " اسلامی " (پاکستان) را به منبع و مرکز اصلی بنیاد گرایی، خشونت و تروریسم مبدل گردانید. آری! آتش این فتنه ی قرن، بخصوص در سالهای پس از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان، توسط استعمارگران غربی چنان مشتعل ساخته شد که نه تنها جان و مال و هستی

سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان را سوخت و به خاکسترمبدل نمود، بلکه به نحوی، دامن پاکستان، منطقه و حتی همان کشور های استعماری را نیز گرفت.

همچنان، مقامات استعماری، با پرورش هزاران جاسوس و ده ها نفر " رهبر " چاکرمنش انگلیسی مآب چه در داخل " لیگ " ها و انجمن ها و چه در چهار چوب دوایر و مدارس هند، پایه و مایه ی چنین نزاع ها و تجزیه ها را به وجود آورده بودند.

شاد روان " غبار " در کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " چنین مینگارد: " ... بعد از جنگ عمومی، هندوستان در سال ۱۹۴۷ م آزادی خود را بدست آورد. گرچه بدو پارچه هند و پاکستان تقسیم گردید، اما این تجزیه و تقسیم که از نظر تاریخی و جغرافی یک تجزیه مصنوعی و غیر طبیعی به نظر می آمد، در واقع یک امر حتمی بود، زیرا روش استعماری و نفاق افگنی انگلیسی قبلاً و در مرور زمان زمینه افتراق و خصومت بین مسلمان و هندو را چنان آماده کرده بود که این تجزیه و تقسیم به زودی صورت گرفت. محمد علی جناح و فیروز خان نون از جمله عوامل عمده این تقسیم و تجزیه وهم مسبب اشتعال مسلمین بر ضد هندو و وحدت اداره هندوستان بودند (این دو نفر اعضای شورای اجراییه وایسرا نیز بودند) تا بعد ها یک میلیون نفر هندی کشته شد و دونیم میلیون نفر مجبور به مهاجرت گردید. البته متعصبین هندو هم امنیت مسلمین را زیر تهدید امحا قرار داده بودند، پس هند تقسیم شد و خون بسیاری بریخت (حتی رهبران هند و پاکستان و پشتونستان هم سر در این راه گذاشتند مانند گاندی و لیاقت علی و داکترخان و غیره) تا دلچسبی و منافع آینده استعمار قدیم به کلی از بین نرود. معهذما مایه ی آتشین نزاع مذهبی و سیاسی بین هند و پاکستان در سر مسأله کشمیر زنده نگهداشته شد. چنانکه مسأله ی ولایات شرقی افغانستان ( پشتونستان) بین افغانستان و پاکستان تضاد ولایات شرقی افغانستان (پشتونستان) بین افغانستان و پاکستان تضاد عمیقی ایجاد نمود." (۴)

آری! تقسیم شبه قاره هند توسط استعمار انگلیس، سخت مصیبت بار بود. میلیونها انسان را از زنده گی ساقط نمود، میلیونهای دیگر را بدون آنکه خود راضی باشند، میان دو کشور، آواره و سرگردان و بی سرنوشت ساخت و هزاران خانه و دکان و ملکیت را به کام شعله های آتش فرو

برد و ...



پیرمرد و پیرزن آواره شده با نواسه های خسته و گرسنه اش در راه میان هند و پاکستان



آتش سوزی، کشتار دستجمعی، سیل اشک و ماتم  
بعنوان نتیجه تقسیم هند و برنامه استعماری

در اینجا، قبل از آنکه به ادامه ی موضوع پردازیم، فشرده یک داستان واقعی ناشی از این تجزیه و تقسیم اجباری را نقل میکنیم که در واقع، گویای عمق درد و رنج و عاطفه کشی و حال زارتوده های انسان آندو سرزمین میباشد. داستانی را که میخوانید سرگذشت "بوتاسنگه" جوان هندو

است که دختر سرگردان و آواره شدهٔ مسلمان بنام " زینب " را می خَرَد و با او ازدواج میکند، ولی می بینید که تجزیهٔ هند و پاکستان و بازیهای استعماری با آنها چه میکند؟

" بوتاسنگه روزی دختر جوان مسلمان را از نزد دشمنان او می خَرَد. بعد از چندی با او ازدواج کرده و بعد از یازده ماه دختری از ازدواج آنها به میان می آید. به اساس رواج و عنعنه، بوتاسنگه کتاب مقدس سکه ها (گرنٹ) را برای انتخاب نام کودک نوزاد می گشاید. تصادفاً در آغاز صفحه حرف (ت) می آید. پس نام نوزاد را " تنویر "، چیزی که معجزهٔ آسمانی یا قوت رحمت معنی می دهد، میگذارد. بعد از هشت سال از تولد دختر، دو برادر زادهٔ بوتاسنگه می بینند که با موجودیت این دختر و مادر، از میراث کاکای شان محروم می شوند. آنها نزد " اتوریتة محلی " که در جُست و جوی زنان ربوده شده در جریان جنگ داخلی تحقیق میکند، رفته و جریان را باز گفته و زینب را معرفی میکنند. اتوریتة محلی، نظریه تفاهم بین نماینده گان دولتین، زینب را از نزد شوهرش گرفته و در کمپ مسلمانان برای یافتن والدینش و انتقال او به پاکستان می برند. باتاسنگه از غم و رنج، دیوانه وار به دهلی می شتابد تا برای حل مشکل راه حلی بیابد. او موی سر خود را قطع کرده و در مسجد جامع دهلی رفته مسلمان میشود. امام مسجد جامع نام او را (جمال الدین) میگذارد. او بعداً به دفتر کمسیون عالی پاکستان رفته برای زن خود که مواجه به انتقال به پاکستان می باشد، عارض میشود. مگر نتیجه نمی دهد، زیرا هر دو حکومت فیصله کرده بودند تا مقررات را بدون کم و کاست به منصفه اجرا بگذارند. زنان شوهر دار و یا مجرد اختطاف شده بایست به اقارب و جماعت اصلی شان برگردانده شوند. بوتاسنگه مدت شش ماه همه روزه به ملاقات زن خود که در اردوگاه انتظار انتقال به پاکستان را می کشید، می رفت و ساعتها در کنار زن خود می نشست و می گریست. آنها همه روزه تجدید پیمان محبت و عشق میکردند. اما یک روز اطلاع دادند که خانوادهٔ زینب یافت شده و او به زودی به پاکستان انتقال داده میشود. زینب سوگند یاد کرد که هرگز شوهرش را فراموش نکرده و به مجردی که بتواند، نزد او بر میگردد. بوتاسنگه با نشان دادن اسناد مسلمان شدن خویش تقاضای مهاجرت به پاکستان می نماید، اما متأسفانه این تقاضا رد میشود. باز تقاضای ویزا مینماید. این کوشش نیز بی نتیجه می ماند، پس تمام اموال خود را به نیازمندان قریهٔ خود توزیع کرده با خورجین خود که در آن لباسها و سایر چیزهای ضروری را گذاشته و مبلغ دو هزار روپیه، مخفیانه با دختر خود که نام آن را (سلطانه)



گذاشته، سرحد را عبور میکنند. سلطانه را در لاهور میگذارد و به سوی قریه زینب به راه می افتد. در آنجا اطلاع می یابد که زن او را به مجرد رسیدن به قریه، در عقد ازدواج یکی از پسران عمویش در می آورند. باشنیدن این خبر، بوتاسنگه بیچاره فریاد بر می آورد: " زینب مرا به من بدهید! زن مرا به من بدهید! ولی فریاد او را کسی نمی شنود و برادران و پسران عموی زینب او را لت و کوب کرده به پولیس تحویل می دهند. زیرا غیر قانونی سرحد را عبور کرده است. در محکمه، بوتاسنگه ادعا کرد که او مسلمان بوده و از عدالت تمنا می نماید تا همسر او را دو باره به او بسپارند و یا حد اقل به زینب اجازه داده شود تا خود او نظر خود را بیان نماید. این آدم مظلوم چنان با هیجان صحبت میکرد که قاضی را تحت تأثیر می آورد و قاضی خواست او را می پذیرد. یک هفته بعد، در حالیکه سالون محکمه مملو از مردم و روزنامه نگاران بود، مقابله صورت پذیرفت. مردم لاهور که توسط مطبوعات و رسانه های خبری ازین قضیه آگاه شده بودند با هیجان انتظار نتیجه را کشیده و صدای ضربان قلب بوتاسنگه را می شنیدند. زینب در حالیکه توسط اعضای خانواده خود احاطه شده بود، در پیشگاه قاضی ظاهر شد. او مضطرب و ترسان معلوم میشد. قاضی از او پرسید:

آیا این مرد را می شناسی؟

زینب در حالیکه سر تا پا می لرزید، پاسخ داد: بلی این بوتاسنگه اولین شوهر من است.

این دختر کوچک را می شناسی؟

بلی، این فرزند ما می باشد

میخواهی با آنها به هند برگردی؟

زینب روی خود را به سوی اعضای خانواده خود که با چشمان از کاسه برآمده او را نگاه میکردند، برگرداند. سکوت سهمگینی بر سالون سایه انداخت. نفس ها در سینه ها حبس شد. بوتاسنگه از نفس کشیدن ماند و منتظر پاسخ زینب بود. بالاخره زینب چشمان خود را به زمین انداخته و غم غم کنان گفت: نه!

باشنیدن (نه) زینب، صدایی چون صدای حیوان زخمی از حنجره بوتاسنگه برآمد و او با شدت به زمین خورد. وقتی او را بلند کردند به حال آمد و آرامش خود را باز یافت. بوتاسنگه

دختر خود را نزد زینب برده و گفت: نمی خواهم ترا از طفلت محروم بسازم، بگیر! او را نزد تو میگذارم! و در ضمن، از جیب خود بسته پول را بیرون آورده آن را نیز برای همسر خویش پیشکش کرد. قاضی از زینب پرسید که آیا حق حضانت دختر را می پذیری؟

باز، سر از نوک سکوت اضطراب بر انگیز در سالون محکمه حاکم شد. مردان قبیله زن جوان که در مقابل زینب نشسته بودند به او اشاره کردند تا از گرفتن دختر امتناع نماید. آنها نمی خواستند که خون بوتاسنگه، خون خانواده گی آنها را آلوده سازد. زینب به طفل خود نگاه کرد و فکر کرد نگهداشتن طفل، در حکم رقم زدن سرنوشت او با رنگ سیاه بدبختی است. پس، آهسته گفت: نی!

بوتاسنگه مدت طولانی بی حرف و حرکت به او نگاه کرد. پس از آن دست دختر کوچک خود را گرفته و بدون نگاه کردن به کسی، از دروازه عقبی محکمه خارج شد. بوتاسنگه مظلوم، شب را با گریه و زاری در مقبره "داتا گنج بخش" از عارفان اسلامی، گذرانید، درحالیکه صبحگاه، او دخترک خود را به بازار نزدیک برده با پول هایی که زینب نپذیرفته بود، برایش یک پیراهن جدید و یک جوره پیزار زری دوزی خرید. سکه شکسته و ویران شده و سلطانه بی مادر دست در دست هم قدم زنان به ایستگاه خط آهن "شاه دره" نزدیک شدند. در ایستگاه ریل برای دخترک بی نوای خود توضیح کرد که او دیگر هرگز مادر خود را نخواهد دید. هنگامیکه لوکوموتیف قطار هوهو کنان داخل ایستگاه شد، بوتاسنگه دخترک بینوا را در آغوش گرفت، او را بوسید و به سوی لبه ایستگاه پیش رفت. دخترک می پنداشت که پدر او را در آغوش می فشارد، اما ناگهان احساس کرد که به جلو در روی خط پرتاب میشود. او تنها صدای یک ناله دلخراش را شنید. وقتی چشم خود را باز کرد، خود را در کنار دیگر خط در پهلوی لوکو موتیف یافت. بوتاسنگه در همان لحظه اول زیر قطار خردو خمیر گردید و کشته شد، اما طفل بدبخت، معجزه آسا زنده ماند. از لباس پاره پاره شده و جسم سکه عاشق، پولیس کاغذ خون آلودی یافت که در آن نوشته شده بود: "زینب عزیز! تو صدای جمعیت را شنیدی، اما آن صداها راستی نبود که من ترا نمی خواهم. آخرین آرزوی من نزدیک بودن با توست. من میخواهم که مرا در قریه خودت بخاک بسپاری و تو وقتاً فوقتاً بر قبرم گل بگذاری و دعا نمایی!

خود کُشی بوتاسنگه، پاکستان را دگرگون ساخت. مراسم جنازه او به یک مسئله ملی مبدل گردید. او که فکر میکرد با مرگ خود می تواند خوشی و آرامش را بدست آورد، باز هم قربانی نفرت مذهبی گردید. خانواده زینب و باشندگان آن قریه از دفن او در آن قریه جلوگیری کردند. در ۲۲ فبروری ۱۹۵۷ م شوهر دوم زینب با مردم قبیله خود، در اطراف قریه سنگر بندی کرد و مانع عبور جنازه جمال الدین شدند. اتوریتة محلی از ترس شورش مردم امر کرد تا جنازه سرگردان عاشق مقتول را که توسط هزاران مسلمان پاکستانی بدرقه میشد، به لاهور برگردانند. در لاهور جنازه او در زیر خروار ها گل دفن گردید. این عمل، عزت و احترام فوق العاده یی برای سکه بینوا بار آورد و خانواده متعصب زینب را بیشتر به خشم آورد. این خانواده، شخص بی ایمانی را خریدند تا قبر بوتاسنگه را ویران کند و لوحه سنگ آن را به دور اندازد. این عمل زشت، خشم بیشتر مردم را بار آورد. از تمام شهر ها و قصبات پاکستان هزاران رویه جمع آوری گردید تا ساختمان بزرگ مقبره این شهید عشق را باز از نو بسازند. بوتاسنگه با قربانی کردن خود نشان داد که عشق و محبت نیرومند تر از نفرت و تعصب است. او بار دیگر در زیر تلی از گل خوابید. این بار صد ها تن وظیفه حفاظت قبر این سکه پیر را بدوش گرفتند... بعد ها، سلطانه دختر بوتاسنگه، به فرزندی گرفته شد و در لاهور تربیت یافت و درس خواند و با یک مهندس امور نفت ازدواج کرد که مادر سه فرزند می باشد و در کشور لیبیا زنده گی آرامی دارد. " (۵)

واما، پس از تجزیه ی شبه قاره ی هند، بتاريخ بیست و ششم ماه جنوری سال ۱۹۵۰ میلادی، نظام جمهوری آزاد تأسیس شد و " راجندر پراساد" نخستین رییس جمهور آن کشور بکار آغاز نمود.

و در مورد کشور عزیز مان افغانستان نیز تا زمانیکه استعمار انگلیس در شبه قاره هند حضور داشت و تاجیکه توانست، بگونه مستقیم جفا و ریا بکار بُرد.

برای روشن شدن بیشتر موضوع باید خاطر نشان ساخت که انگلیسها بعد از نخستین تجاوز نظامی شان در سال ۱۸۳۹ میلادی بالای افغانستان و ظاهراً زیر نام و نشان " شاه شجاع" اسیر، ولایات سند و بلوچستان را جبراً از پیکر افغانستان جدا کرده تحت فرمان خویش قرار دادند و باز در سال ۱۸۷۹ میلادی با لشکرکشی مجدد به افغانستان و تحمیل معاهده ننگین

"گندمک" بالای محمد یعقوب خان پادشاه دست نگر و بی اراده، مناطق مهم و سوق الجیشی و شاهرگهای حیاتی کشور، مانند دره بولان، پیوار و خیبر را بدست آوردند. انگلیسها همچنان در سال ۱۸۹۳ میلادی، در نتیجه عقد معاهده ننگین "دیورند" با امیردست نشاندۀ دیگر (عبدالرحمن خان)، باز هم مناطق بزرگی را از پیکرافغانستان بریده و به قلمرو هند برتانوی ملحق نمودند. این مناطق عبارت اند از کرم، دیر، باجور، مهمند، پشاور، وزیرستان (شمالی و جنوبی)، اتک، هزاره، مسعود، سوات، تیرا، چترال و غیره که اکنون با شش میلیون نفوس زیر تسلط حکومت پاکستان میباشد.

### نکته بی پیرامون خط "دیورند":

انگلیسها در سال ۱۸۹۳ میلادی بار دیگر خواستند ظاهراً غرض جلوگیری از حملات کشور های استعماری مانند فرانسه، آلمان و روسیه تزاری از یکطرف و سد سازی راه هجوم افغانهای قبایل نشین بسوی سرزمین پهناور هند از سوی دیگر، کمربند امنیتی دیگری در شمال غرب شبه قاره هندوستان بکشند. بنابراین، یک هیأت شش نفری را تحت ریاست "سرهنری مارتیمر دیورند" سرکرتر امور خارجی هند برتانوی به روز دوازدهم ماه نوامبر ۱۸۹۳ میلادی به کابل فرستادند، تا آنچه را خود شان قبلاً روی نقشه ترسیم و نشانی نموده بودند، امیردست نشاندۀ (عبدالرحمن خان) فقط در پای آن امضا گذارد. گرچه امیر خود، دست نگراستعمار هند برتانوی بود، باز هم سنگینی و عواقب خطرناک امضای این معاهده را درک میکرد. باید متذکر شد که انگلیسها قبل از آن به منظور تمهید بیشتر روی این مقصود و بهانه تراشی های دیپلماتیک، دست دولت افغانستان را در شورشهای ضد انگلیسی قبایل پشتون نشین عمداً دخیل دانسته در هر بار بالای امیر احتجاج مینمودند. همچنان، برای آنکه امیر را زیر فشار بیشتر قرار داده باشند، صدور اموال و امتعه ی جانب افغانی به هند را ممنوع قرار میدادند و بهانه جویی های زیادی میکردند. علاوه، وقتی "سرهنری م. دیورند" دید که امیر عبدالرحمن در امضای معاهده ی مرقوم تعلق میکند، بادرک دقیق روحیات منفی و شخصیت جاه طلبانه وی، خطاب به امیرگفت: "هرگاه امیر حاضر به امضای معاهده نیست، قوای ده هزار نفری هند برتانوی به فرماندهی جنرال "رابرتس" در آنسوی مرز قرار داشته و آماده است به جلال آباد بتازد و دشمن سر سخت امیر (محمد ایوب خان، فاتح جنگ میوند را که هنوز جبراً در راولپندی می زیست) به

قدرت برساند.

این ترفند انگلیسی بالای امیر کارگر افتاد و بالاخره وی حاضر شد در پای معاهده‌ی ساخت دست انگلیسها امضا بگذارد و از این طریق، ملتی را برای همیشه دچار بیچاره‌گی و حسرت بسازد. اینست مواد هفت‌گانه‌ی مندرج در معاهده‌ی "دیورند" که غرض آگهی بیشتر خوانند هُ عزیز در اینجا درج میشود:

پس از مقدمه و تعارف:

(۱) حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد ایرانی به درازی خط که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهد نامه ملحق است، خواهد بود.

(۲) دولت عالی هند در ملک‌هایی که آنطرف این خط به جانب افغانستان واقع میباشند، هیچ وقت مداخله و دست اندازی نخواهند کرد و جناب امیر صاحب نیز در ملک‌هایی که بیرون این خط بطرف هندوستان واقع میباشند، هیچوقت مداخله و دست اندازی نخواهند نمود.

(۳) پس دولت بهیئۀ برتانیه متعهد میشوند که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آنرا تا "سونگ" در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشوند که هیچوقت در سوات و باجو روچترال معه وادی ارنوی به هیچ شکل مداخلت و دست اندازی نخواهد کرد.

دولت بهیئۀ برتانیه نیز متعهد میشوند که ملک برم را چنانکه در نقشه مفصل که با جناب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد، به جناب امیر صاحب و اگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دستبردار از ادعای خود به باقی ملت و زیری و داور میباشند و نیز دستبردار از ادعای خود به چاگی میباشند.

(۴) این خطِ سرحد بندی بعد از این به تفصیل نهاده و نشان کاری آن هر جاکه ممکن و مطلوب باشد به توسط برتش و افغانی کمشنران کرده خواهد شد و مرام و مقصد کمشنران مذکور این خواهد بود که به اتفاق یکدیگر به یک سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی الامکان بعینه مطابق حد بندی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است باید بشود. لیکن محلیه حقوق موجوده دهات که به قرب سرحدی میباشند مدنظر داشته شود.

۵) به نسبت مسأله چمن، جناب امیر صاحب از اعراض خود بر جهانوی جدید انگریزی دستبردار می‌باشد و حقوق خود را که دراب سرکی تلری به ذریعه خرید حاصل نموده اند به دولت برتانیه تسلیم مینمایند. برین حصه سرحد خط حد بندی به حسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندی از سرکوه سلسله خواجه عمران نزدیک پشنا کوتل که در حد ملک انگریزی می‌باشد این طول می‌رود که مرغه چمن و چشمه شیراوبه را افغانستان می‌گذارد. چشمه شیراوبه عدل ما بین قلعه چمن نو و تهانه افغانی مشهور در آنجا بنام لشکر دند می‌گذرد. بعد از این خط حد عدل ما بین ریلوی ستیشن و کوهچه بمیان بلاک می‌رود و به طرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران می‌شود و تهانه گواشه را در ملک انگریزی می‌گذارد و راه را که بطرف شوراوک از جانب مغرب و جنوب گواشه می‌رود به تعلق افغانستان می‌گذارد، دولت بهیه برتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله نصف از راه مزبور نخواهند نمود.

۶) شرایط مزبوره این عهد نامه را دولت عالی هند و جناب امیر صاحب افغانستان این طور تصور میکنند که این یک کامل و خاطر خواه فیصله جمیع اصل اختلاف رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده اند، می‌باشد و هم دولت عالی هند و هم جناب امیر صاحب بر ذمه خود می‌گیرند که انفصال هر اختلافات فقرات جزیی به مثال آن نوع اختلافات که بران در آینده افسر های مقرر جهت علامت نهی خط سرحد بندی غور و فکر خواهند نمود. به طریق دوستانه نموده خواهد شد تا که برای آینده حتی الامکان جمیع اسباب شک و شبهه و غلط فهمی ما بین دو دولت برداشته و دور کرده شود.

۷) چونکه دولت عالی هند از نیک نیتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیه برتانیه تشفی و اطمینان خاطر به طور کمال دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خود مختاری و استقلال و قوت بینند، لهذا دولت مومی الیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در باره خریدن و آوردن اسباب جنگ در ملک خود نخواهند کرد و خود دولت موصوف چیزی معاونت و امداد بعطیه اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه برین جهت اظهار اعتراف خود شان نسبت به طریقه دوستانه که جناب امیر صاحب در این گفت و گو معامله ظاهر ساخته اند، دولت عالی هند قرار میدهند که برای وجه عطیه سالانه دوازده لک روپیه که الان به جناب ممدوح داده میشود، شش لک روپیه سالانه مزید نموده شود.

المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ مطابق ۲ جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری.



نقشه افغانستان بعد از امضای معاهده دیورند



سر هینری مورتمبر دیورند



امیر عبدالرحمان خان

تذکر این نکته را نیز در همینجا ضروری میدانم که عده‌یی از هموطنان عزیز ما، بدون آنکه به متن معاهده بالا توجه فرمایند، میگویند "چون میعاد صد ساله معاهده مذکور به پایان رسیده است، پس، باید اراضی غصب شده به افغانها برگردانده شود"، درحالیکه چنین شرطیه‌یی در متن معاهده هفت ماده‌یی میان دو طرف گنجانیده نشده است.

سرسپرده گی امیر عبدالرحمن خان در برابر انگلیسها، نیت شوم وی در قبال منافع ملی و اهانت وی آزادی و به ملت سر بلند افغانستان از اظهارات آشکارش در کتاب تاج التواریخ کاملاً مبرهن است:

" یک فقره در اینجا ذکر می نمایم تا آشکار شود که اهالی مملکت من دوستی دولت و ملت انگلیس را چقدر مغتنم می شمارند و چقدر محبت آنها در قلوب این مردم و مامورین من جا گرفته است . دو روز قبل از حرکت سرمارتیمور دیورند از کابل، خواستم نشان هایی به جهت معزی الیه و سایر صاحب منصب های انگلیس که اجزای سفارت او بودند بفرستم و به جهت اینکه کدام یک خوش اقبالی را حامل این نشانها قرار بدهم، مجادله دوستانه در میان سپهسالارمن غلام حیدر خان و منشی باشی و یکنفر کوتوال فراهم آمد. هر یک از اینها مایل بودند که خود نشان ها را برده به اجزای سفارت تسلیم نماید، زیرا که تمام آنها اجزای این خدمت را مخصوصاً اسباب افتخار خود می دانستند و مایل بودند که نشانهای مذکور به توسط آنها به صاحب منصبهای انگلیس برسد ... " (۶)

انگلیسها از جدا سازی این مناطق وسیع و حیاتی افغانستان، فعالیتهای جنگی، جاسوسی، تبلیغی و تخریبی زیادی در افغانستان انجام داده بودند. مثلاً، زمانشاه پادشاه مقتدر افغانستان را که قادر بود سد سکندری باشد در برابر پیشروی های انگلیس به سوی شمالغرب هند، بدست برادرش (شاه محمود) نا بینا و ذلیل ساخته بودند، شاه شجاع را مانند بازیچه یی در دست گرفته آتش نفاق و خانه جنگی های تباهکن میان برادران محمد زابی را مشتعل گردانیده بودند، دوست محمد خان را از غرور و شتارتهای جنگی اش بیگانه ساخته به تسلیمی اش واداشته بودند و نیز تعداد زیادی از شخصیتهای ضد انگلیسی را بدست امیر موصوف نیست و نا بود کرده بودند، امیر شیرعلیخان را فراری ساخته و پسرش (یعقوبخان) را چون موم در کف فشرده بودند، شخص ظالم، قدرت طلب و فرما نبرداری بنام عبدالرحمن خان را به امارت افغانستان برداشته بودند، هزاران مرد دلیر، وطندوست و ضد استعماری را توسط امیران دست نشاندۀ خویش سر به نیست نموده و ملت افغانستان را دچار فقر و تیره روزی شدیدی نموده بودند و ...

یعنی، قسماً همان پلانهای را در افغانستان بکار گرفتند که سالها ی طولانی از آن ها در هندوستان بهره جسته بودند.



ترسیم خط مرزی " دیورند"، در واقع سومین اقدام جدا سازی سرزمین های متعلقه مردم افغانستان توسط مقامات هند برتانوی بود که در سال ۱۸۹۳ م صورت گرفت. برای نخستین بار در سال ۱۸۳۸ میلادی، آنگاه که انگلیسها تقریباً قسمت اعظم شبه قاره ی هند را تسخیر نموده و سکهای پنجاب به رهبری " رنجیت سنگ " در شمال غرب آن کشور موفق شده بودند کشمیر و پشاور را متصرف شوند، با اتحاد مثلث (مکناتن - رنجیت سنگ و شاه شجاع) و عقد یک قرار داد غیرقانونی و غیر حقوقی بالای افغانستان حمله ی نظامی انجام داده و با نشانیدن شاه شجاع بر تخت پادشاهی در کابل، بخشهای ستراتیژیک خاک کشور ما را تصاحب کردند. برای آنکه موضوع روشنتر شود، ماده اول قرارداد متذکره را در اینجا درج میکنیم:

" آنچه ممالک متعلقه اینروی آب سند و آن روی آب مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جی (رنجیت) است، چون صوبه کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن و پشاور تا حد خیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گده و غیره توابع آن و دیره اسمعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشهن و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن و سهنکر و اروات مند و اجلو حاجی پور و روح پور و هر سه کیچی ملک میسنگره با تمام حدود آن و صوبه ملتان با تمام ملک آن، سرکار شاه موصوف (شه شجاع) و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومه الصدر، هیچ دعوی نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن نبوده و نخواهد بود. " (۷)

باز، انگلیسها در سال ۱۸۷۹ میلادی، پس از حمله نظامی به افغانستان، معاهده دیگری بنام " معاهده گندمک " را در سایه زور و شمشیر بالای امیر محمد یعقوب خان به امضا رسانیدند که باساس آن مناطق وسیعی مانند علاقه گرم تا ابتدای جاجی، دره خیبر تا حواشی شرق هفت چاه، لندی کوتل، سیبی و پشین تا کوه کوژک از بیکرافغانستان جدا ساخته شد.

### اهداف و سیاست انگلیس در مورد افغانستان کاملاً مشخص و چنین بود:

- (۱) از سرزیرشدن نیرو های جنگجوی افغان به سوی هندوستان جلوگیری کند.
- (۲) کوه ها، دره ها و ارتفاعات حاکم و ستراتیژیک در جنوب شرق افغانستان و شمال غرب هندوستان را " باید " در اختیار داشته باشد.

۳) هندوستان " طلایی " را مصوون از حملات قدرتهای طماع روسی و اروپایی نگهداشته و صرفاً در اختیار خویش داشته باشد.

۴) افغانستان " باید " بحیث حایل میان امپراتوری روسیه ی تزاری و هند برتانوی قرار داشته باشد تا از تعرض و رویا رویی دو قدرت بزرگ جلوگیری شده بتواند .

۵) مردم افغانستان " باید " فقیر، دل شکسته، بی غرور و غیر متمدن باشند تا هیچوقت به فکر حمله به هند و یا حمایت از جنبش های آزادیخواهی و ضد استعماری درمنطقه نیفتند.

۶) افغانستان و مردمش را نه یک رهبر ملی، مقتدر، آزاده و مصمم، بلکه امیر یا امیران دست نشاندۀ ی مفسد، عیاش، فحاش، خونریز و ستمگر و نیز بی اراده و نوکرمنش اداره نمایند تا همیشه سر در آستان اطاعت انگلیسها داشته باشند.

پس، از زمانیکه استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند مسلط گشت و تا روزیکه این قاره را ترک گفت، علاوه از آنکه افغانستان از نظر مساحت، هرآن کوچک و کوچکتگر گردید، مردم این کشور هیچگاه روی آرامش ندیدند و حتا امروز نیز اشتعال جنگ خانمان سوز افغانستان و مصایب ناشی از آن که از چند دهه بدینسو ادامه دارد، عمدتاً پیامد های همان حرکات و سیاست های استعماری میباشد که این حقایق در بخشهای آینده ی این کتاب روشنتر خواهد شد.

وقتی هم که مردم افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی، بعد از حصول پیروزی نظامی در جبهات جنگ ضد انگلیس تحت قیادت اعلیحضرت غازی امان الله خان، زنجیراسارت استعمار را گسسته و میرفتند تا در پرتو نعمت آزادی و استقلال سیاسی به سوی ترقی و سر بلندی ملی گام بردارند، بازهم دست استعمار از آستین بیرون آمد و با تحریکات، تخریبات و پروپاگند های ضد شاه و پلان های ارتقایی او، چرخ این حرکت پیشرونده را متوقف نمود و یکبار دیگر نخواست افغانستان از حالت بدوی برآمده و درکنار کشورهای مترقی جهان قرار گیرد. (البته سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و عقیم ماندن نهضت آن دوره، اسباب و عوامل داخلی نیز داشت که بایستی بصورت جداگانه مورد بررسی قرارگیرد. خواننده محترم میتواند به کتاب " ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان " که توسط این قلم نگاشته شده و قبلاً به چاپ رسیده است، مراجعه فرماید.)

انگلیسها که اوضاع و حوادث افغانستان را دقیقاً زیر نظر داشتند، معتقد شده بودند که اعلیحضرت امان الله خان هرچند نواسه ی امیر عبدالرحمن و فرزند امیر حبیب الله (امیران گوش بفرمان استعمار) میباشد، اما برخلاف اسلاف خویش، سلطانی است جوان، پُرشور، آزادیخواه، مردم دوست و ترقی پسند که به هیچصورت زیر بار استعمار نمی رود. همچنان، مقامات هند برتانوی میپنداشتند که اگر یک افغانستان قوی و مترقی با مردمی آباد و آزاد تحت قیادت چنین پادشاه قدر راست کند، ممکن است بازهم در آینده، متوجه شبه قاره ی هند گردیده نه تنها سرزمین های غصب شده را دو باره بدست آرند، بلکه مانند اجداد و نیاکان خویش بسوی لاهور و دهلی نیز پیش روند.

استعمار برتانوی در این مورد نیز می اندیشید که ممکن است پادشا هی مغرور و مستقل مانند امان الله خان در افغانستان، روزی با رقبای بزرگ انگلیس داخل عهد و پیمان شده منافع استعماری آن کشور را دچار مخاطره سازد و ... بنابراین، به این سیاست متکی شدند که سقوط سلطنت امانی، شکست نهضت پیشرونده ی دوره ی او و غرق شدن مردم افغانستان در لجنزار فقر و نومیدی و بیسوادی، کاملاً با منافع انگلیس مطابقت خواهد داشت . (عین روش و سیاستی که بعداً محمد نادر و برادرش محمدهاشم علیه ملت افغانستان بکار بستند)

اعمال سیاست خصمانه ی انگلیس، بی باکی های شخص شاه، مخالفت های ارتجاع داخلی و نا رضایتی های دهقانان و پیشه وران و ... باعث آن شد که رژیم سلطنتی اعلیحضرت امان الله خان بالاخره در ماه جنوری ۱۹۲۹ میلادی سقوط کند و تاج و تخت بدست دهقان زاده ی بیسواد ی بنام (حبیب الله کلکانی) بیفتد که از تاجکستان های شمالی بر خاسته و اصلاً از امور دولت داری و سیاستمداری بیگانه بود.

وی هرچند با دانش سیاسی و دنیای دیپلوماسی کاملاً نا آشنا بود، ولی در عین حال، عاری از استعداد عوامفریبی، شیوه های معامله گرانه و اقدامات وطنفروشانه نیز بود. پس انگلیسها نمیتوانستند از او همان انتظاری را داشته باشند که از اخلاف وی داشتند. بنابراین، باید در جستجوی فرد دیگری میشدند که این شیوه ها و استعداد های خاص فرمانبردارانه در وجودش سراغ میگردد. و او هم کسی نبود جز جنرال محمد نادر که در سال ۱۸۸۳ میلادی در شهر " دیره دون " واقع هند برتانوی متولد گردیده و در مدرسه ی نظامی انگلیس سبق آموخته بود. وی در

سال ۱۹۰۱ میلادی (پایان امارت عبدالرحمن و آغاز امارت حبیب الله)، با اعضای خانواده اش به افغانستان فرستاده شد و ظرف مدت کوتاهی از "غند مشری" به مقام سپه سالاری رسید. دلیل عمده ی این ارتقای عاجل این بود که ازیکطرف امیرحبیب الله خان با (محبوبه) خواهر جنرال نادر ازدواج کرد وبنام (علیا جناب) ملکهٔ دوم امیر شناخته شد واز سوی دیگر، پدر و عم نادر بحیث مشاورین خاص امیرعزتقرر حاصل کردند و بنام "برادران مشاور" مسما شدند، در عین حالیکه انگلیسها نیز توجه خاصی بالای نادر و برادران وی مبذول داشتند.

دکتر ویکتورگریکوویچ کارگون محقق روسی از قول ی.م. ریسنر و ۱.و.ستانی شیوسکی چنین مینویسد: " وزارت امور خارجه و خدمات خفیه و جاسوسی بریتانیا هیچ وقت بالای بچهٔ سقاو حساب نکرده و برآن اتکا نمیکردند، معهدا آنان از وجود رهبر قیام ضد حکومتی جهت سقوط شاه اصلاح طلب جداً بهره گیر ی کردند .

گذشته ازان- به قدرت رسیدن بچهٔ سقاو به هیچوجه با برنامه های حلقه های حاکم بریتانوی مطابقت نداشت، زیرا آنان عادت گرفته بودند که فقط با متنفذین قبایل افغانی سرو کار داشته باشند و جداً شک داشتند که کشور افغانستان خواهد توانست زیر اثر نیروی تاجیک متحد گردد. " (۸)

جنرال نادر در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان نیز مدارج عالی دولتی را پیمود، ولی بسیار زود، به ضد شاه و برنامه های اصلاحی وی طرح توطئه ریخت و به کار شکنی متوسل شد تا شاه مجبور گردید او را بعنوان سفیرافغانستان به فرانسه بفرستد. چون جنرال نادرقبلاً از طرف انگلیسها بمثابه ی پادشاه آینده ی کشور مدنظر گرفته شده بود، بنابراین، با ذرایع مختلف و شیوه های ماهرانه ی استعماری، پس از راندن حبیب الله کلکانی از کابل، او را بر اورنگ امارت افغانستان نشانیدند.

شیراحمد (گران) که خود، عضو جریده امان افغان در دوران سلطنت امان الله خان بود، ضمن نشر خاطراتش در شماره ی (۳۱۱) سال ۱۹۸۸ میلادی هفته نامه ی " امید " چاپ امریکا چنین مینویسد:

" نادر خان که به صفت سفیر افغانستان در فرانسه بود، از فرانسه به لندن رفت و بعد از

ملاقات با رجال امپراتوری، به هندوستان آمد و با وایسرای هند ملاقات نمود، وایسرای هند یک لک پوند به نادرخان داده اجازه داد که از راه جنوب داخل افغانستان شود. نادرخان از دهلی به پشاور آمد ... مردم جنوبی به حکومت حبیب الله خادم دین رسول الله وفادار بودند. از نادرخان که بنام مصلح آمد استقبال خوب نکردند و برای جنگ با حکومت کابل حاضر نشدند. نادرخان از مردم وزیرستان قبایل آزادکُمک خواست، هزاران سوار وزیرستانی مسلح به کُمک نادرخان آمده تحت فرماندهی شاه ولیخان برادر نادرخان از راه تنگی واغجان بکابل حمله نموده کابل را متصرف شدند. "

وی بازهم ادامه میدهد: " بعد ها دانسته شد که سلطنت حبیب الله شهید به پادشاهی نادرخان تجدید گردید و استعمار امپراتوری هند بر تانوی دو باره رویکار آمد. و وقتی که امان الله خان در اروپا بود این لباس شاهی افغانستان از طرف وایسرای هند بجان نادرخان خط اندازی شده بود و استعفای او از چوکی وزارت حربیه و سپه سالاری بدون مصلحت نبوده است. به یک لک پوند وایسرای هند و کُمک مردم وزیرستان، نادرخان به سلطنت رسید و قیومیت امپراتوری هند در افغانستان تحکیم شد. " (۹)

یکی از اقدامات تکان دهنده بی که بار دیگر، مقامات هند بر تانوی توسط نادر در افغانستان انجام دادند، کشتار وسیع و بیرحمانه ی افراد و شخصیت های ترقیخواه، وطنپرست و ضد استعماری بود که خود، داستانی خونین و طولانی دارد. (۱۰) هرچند نادر که در اواخر سال ۱۹۲۹ میلادی به پادشاهی رسا نیده شده بود، در سال ۱۹۳۳ م با طپانچه ی نوجوان هفده ساله ی دلیری بنام عبدالخالق در کابل کشته شد، اما، برادران نادر، علی رغم آنکه ظاهر شاه پسرش را بجای پدر به تخت نشانیده بودند، خود، تا سی سال دیگر با قساوت قلب و بر وفق منافع استعمار در منطقه، بالای مردم افغانستان حکومت کردند.

چون، بخشهای حاد و پُرنشیب و فراز وقایع سیاسی در شبه قاره ی هند، تقسیم و تجزیه ی آن و بالاخره، تشکیل پاکستان در منطقه، در دوران حکمروایی خانواده ی نادر صورت پذیرفت، لهدا، مسوولیت تاریخی در قبال اوضاع متشنج بیشتر از نیم قرن اخیر میان افغانستان و پاکستان، خرابی و اشغال کشور توسط قشون روس و اکنون بدست پاکستان، انگلستان، امریکا و بیشتر از چهل کشور دیگر جهان، عمدتاً بدوش نادر و اعضای خانواده اش سنگینی میکند.

## پاکستان چه گونه تشکیل شد ؟

قبلاً گفتیم که استعمارگران برتانوی، به منظور تسلط کامل بر شبه قاره ی هند و پیشبرد مقاصد آتیه خویش در منطقه، عمدتاً از سیاست مشهور " تفرقه بینداز و حکومت کن " استفاده میکردند. چنانکه اقوام و طوایف را با ایجاد انگیزه های تحریک آمیز بجان هم می انداختند، راجه ها و شهزاده گان را در برابر یکدیگر مظنون میساختند و طرفداران مذاهب مختلف را بصورت خونینی می شورانیدند، تا آنجا که حتا نیمی از شبه قاره را به ششصد حکومت کوچک راجه نشین و تابع تقسیم کرده بودند. حتا روزیکه استعمارگران بریتانیایی شبه قاره را ترک گفتند، هنوز در هند پهناور امیران قدرتمندی حضور داشتند که به کسی جز انگلیسها تمکین نمیکردند. مثلاً، منچیت نمونه باید گفت که " اداویند راسنگه " در پتیاله با پانزده هزار سرباز مسلح، تجهیزات مکمل نظامی و ثروت سرشار قرار داشت . " نظام حیدرآباد " نه تنها هزاران سرباز مسلح و ثروت قارونی داشت، بلکه حتا از نیروی هوایی کافی نیز برخوردار بود و میراث داران " هری سنگه "، مهاراجای مقتدر در کشمیر، یعنی بلندی های همالیا با اقتدار تمام حکومت میکردند. چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم، این، همان شیوه ها و پالیسی های استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند بود که میتوانست از این طریق، با هریک از " راجه " ها و شهزاده نشین های آن خطه، بگونه ی جداگانه معامله نموده آنها را به فرمانبرداری وا دارد. علاوه، انگلیسها در درازنای زمان و در نتیجه سیاست ها و ترفند های استعماری شان در شبه قاره، ملیونها نفر فقیر و نا توان آن سر زمین را بنام " طبقه ی نجس " از سایرین جدا نگهداشته با تبلیغات مزورانه، احساس همدردی با آنها را در ذهن و ضمیر هموطنان شان نا بود کردند و بالاخره، با زرنگی و دسایس خاص استعماری میان سیکها، هندوها و مسلمانان جامعه ی هند، درز هولناکی را ایجاد نمودند. این جادوگران اروپایی، آنچه را که در طول سده ها میان جامعه ی هندو و مسلمان هند به امری عادی و پذیرفتنی مبدل شده بود، نفرت انگیز و برجسته نمودند تا نزد طرفین قضیه ی بغرنج و خطرناکی تلقی شود. مثلاً، نواختن موسیقی نه تنها برای ملیونها هندی در حکم وسیله ی عبادت است، بلکه در مواقع و مناسبت های مختلف جشن و اعیاد نیز بیدان می پردازند و با دف و چنگ از معابر و خیابانهای عمومی عبور میکنند و این، چیزی است که سالهای سال در آنجا انجام داده شده و میشود. اگر از گذشته های دور صرف نظر کنیم، از قرن چهارم هجری که محمود غزنوی شهنشاه مقتدر افغانستان، آیین اسلام را به هندوستان ارمغان بُرد و تا قبل از استیلای استعمار بریتانیا،

حساسیتی از طرف مسلمانان در برابر آن نشان داده نمیشد، اما، در زمان حکمروایی انگلیسها، هرگاه اهل هند با آهنگ موسیقی از برابر مساجد مسلمانان میگذشتند، دیگر سخت موجب اعتراض و برافروخته‌گی مسلمانان میشد. یا وقتی مسلمانان در ایام عید قربان می‌خواستند با کشتار گاو، ادای مناسک مذهبی نمایند، مایه‌ی خشم و نفرت اهل هند گذشته و غالباً منجر به نزاع‌های سختی میگردد. همینطور مادام که مسلمانان به مناسبت حلول ماه محرم عزا دار می‌بودند و هندوها در روز معین دینی و مذهبی شان در عین زمان شادی میکردند، طرف اعتراض شدید مسلمانان قرار میگرفتند. جواهر لعل نهرو در این مورد، در کتاب خویش بنام " زنده‌گی من " چنین مینویسد: " بدیهی است که دولت انگلستان سیاست خود را در مورد هند همواره بر اساس تجزیه داخلی بنا نهاده است. " تفرقه بینداز و حکومت کن " قانون ابدی و همیشگی امپراتوری‌ها و دولتهای استعماری است و با توسل به این سیاست و توفیق دران، تفوق و برتری خود را هم به رخ جهان و هم به رخ مردمی که مورد استثمار قرار میدهند، میکشند. این سیاست را ندیدن و خود را برای مقابله به آن آماده نکردن، خود خطای بزرگ و پُرمسئولیت است. "

هرگاه این موضوعات، با انگیزه‌ی خود خواهی و قدرت طلبی رهبران سیاسی جامعه‌ی مسلمان هند سنجیده شده و مقاصد خاص استعماری در قبال آن در نظر گرفته شود، خواننده بخوبی میتواند عوامل اساسی تقسیم هند و تشکیل کشور جدیدی بنام پاکستان را بداند. به نظر من، نهال دو پدیده‌ی نو ظهور در دو گوشه‌ی جهان از یک منبع آب خورده و تغذیه میکند: کشور نو بنیاد اسرائیل بالای سینه‌ی شرق میانه و پاکستان کنونی در پیکراسیای مرکزی. این دو پدیده، با اساس اصل اهداف استعمار تاجدار جهان که عبارت از داشتن پایگاه‌های مطمئن و از آن طریق، تسلط نظامی و اقتصادی بر سرزمین‌های دیگران میباشد، در دو گوشه‌ی دنیای ما بوجود آورده شده‌اند. همان طور که ابتدا، نظریه‌ی ایجاد کشوری بنام " اسرائیل " با نشر یک مقاله‌ی ظاهراً ساده در یکی از روزنامه‌ها بمیان آمد و پسانها بداخل پارلمان انگلیس ره گشود تا آنکه تأسیس آن از میان دریایی از خون انسان و دود و خاکستر عبور نمود تا چون میخ آهنین بر سینه‌ی ملت‌های نفت خیز عرب جا بجا شود که شد، به همان سان، نظریه‌ی پاکستان سازی نیز ابتدا در یک نوشته‌ی تایپ شده از طرف یکی از اجنت‌های استعمار انگلیس بنام (چوهدری رحمت علی خان) گنجانیده میشود تا بعداً مورد استفاده‌ی رهبران " مسلم لیگ " و علی جناح و حتا اقبال لاهوری و سایرین قرار میگردد و عاقبت، هُودج " جامعه‌ی اسلامی پاکستان " از میان خاک و خون و آتش می‌گذرد

و بعنوان پایگاه یا کانون توطئه و سرکوب و حاکمیت استعماری در این منطقه ی آسیا مسجل میشود. چوهدری مذکور همچنان، پیشنهادکننده ی نام پاکستان اسلامی در سال ۱۹۳۰ میلادی نیز است. در میان جامعه ی مسلمانان هند افراد و شخصیت های علمی و سیاسی خوب و بد ی وجود داشتند که هر کدام، نقش خود را در آن سالها ایفا میکرد. مثلاً، قبل از محمد علی جناح و گروه وی، بعضی از شخصیت های سرشناس دیگری نیز در جامعه ی مسلمان هند فعال بودند که وفا داری و خدمتگزاری برای " بریتانیای بزرگ " را در جمله ی وظایف و افتخارات خویش می پنداشتند. از آن جمله، سر سید احمدخان را میتوان نام بُرد که در سال ۱۸۱۷ میلادی چشم به جهان گشود و در سال ۱۸۹۸ م از جهان رفت. وی از جمله ی شخصیت های لیبرال و دانشمند جامعه ی مسلمانان هند بود که بخاطر عقب مانی علمی مسلمانان رنج می بُرد و برای رفع این عقب مانی تلاش زیادی بخرچ داد، چنانکه دانشگاه "علیگر" را در هند تأسیس نمود اما، نه تنها به هیچ صورت در برابر استعمار انگلیس در شبه قاره ی هند مخالفت نداشت، بلکه وجود آنرا برای مسلمانان غنیمتی بزرگ میدانست. سرسید احمدخان در واقع، تحت تأثیر مکتب عقل گرایی و فلسفه ی طبیعی قرن نوزدهم اروپا قرار داشت و قرآن را تفسیر علمی مینمود. بهمین دلیل، علمای سنت گرای شبه قاره ی هند با وی مخالف بودند. یا " آغاخان" کسی بود که با انگلیسها دوستی عمیقی داشت و حفظ منافع آنها را در هندوستان کاملاً ضروری می انگاشت. اما، در عین حال، شخصیت های دیگری نیز وجود داشتند که با درک درست از دسایس، ماهیت و مقاصد استعماری انگلیس و به منظور رفع تعصبات دینی و نژادی و بخاطر تأمین اتحاد طوایف مختلف و بخصوص، برای تأمین اتفاق هندو و مسلمان و حفظ وحدت ملی شبه قاره ی هند جانفشانی های قابل قدری انجام دادند. از آن جمله، میتوان از " سوامی شراداند " نام بُرد که حتا سرش را در همین راه گذاشت. وی در یکی از نماز های جمعه در مسجد جامع دهلی موعظه یی مبنی بر اتحاد هندو- مسلمان نمود که فقط متعاقب آن، هزاران تن هندو و مسلمان در کوچه ها و خیابانهای هند، اشکریزان میثاق اتحاد و برادری به نفع هند بزرگ بستند. ولی، محمد علی جناح که یکی از وکلای هند، همکار نزدیک با دفتر وایسرا و در زمره ی رهبران به شهرت رسیده ی جماعت " مسلم لیگ " در آن زمان بحساب میرفت، در پایان جلسات عمومی کنکره ی ملی هند در سال ۱۹۲۰ میلادی که در " ناکپور" دایر شده بود، باساس انگیزه های خاصی که قسماً گفته آمد از کنگره بُرید و فعالیتهای جدایی طلبانه را



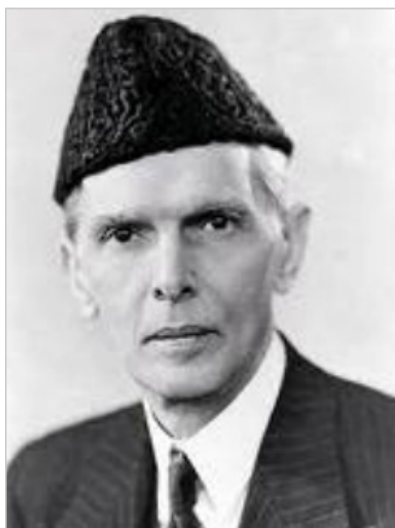
آغاز نمود. بعد از همین اقدام بود که شعار " ملت مسلمان " و " فرهنگ اسلامی " میان رهبران مسلمانان هند بلند گردید. جواهر لعل نهرو باز هم در همین رابطه چنین مینویسد: "... آیا در تمام این واقعیات، یک "ملت مسلمان" و یک "فرهنگ مسلمان" در هند چه معنی و چه صورتی پیدا میکند؟ آیا این کلمات برای آن نیست که در آینده، انگلستان آنها را با کمال رضایت برای ادامه ی نفوذ و تسلط به اصطلاح خیر خواهانه ی خود مورد استفاده قرار دهد؟" اما، محمد علی جناح، همانقدر که شعار " ملت مسلمان" و "کشورپاکستان" را در آن اوضاع و احوال بلند میکرد، بهمان پیمانۀ از فهم مسایل اسلامی بیگانه بود. روایت میکنند که وی روزی مجبور شد در مسجد رفته و نماز را در جمع سایر نمازگزاران ادا نماید. چون نیت کردن نماز را نمیدانست، همان طور بی تفاوت در عقب امام ایستاده شد، یکی از مقربین وی که در کنارش قرار داشت به زبان اردو به او میگوید که " جناب شان نیت نکردند! "، جناح، با دستپاچه گی خاصی میگوید: " I am sorry " (متأسفم!) و سپس دست به گوشها میبرد. دانشمند افغان آقای سید مسعود " پوهنیار" طی مقاله یی در شماره ی پنجم سال اول " آینه افغانستان " چنین مینویسد: "مرحوم مولوی غلام حیدر بلوچ که در جمله قبایلی های روشناس در قندهار اقامت داشت یک شخص دقیق و کنجکاو بود. مدت زیادی را در هند و در مدرسه دیوبند بسر برده بود. موصوف میگفت: محمد علی جناح هر چند بنام مسلمان بود، اما در محیطی پرورش یافت که در آنجا چیزی از مظاهر اسلامی دیده نمیشد، لذا از مسلمانی بکلی نا آگاه بار آمد ... " در زنده گی نامۀ علی جناح آمده است که " والدین محمد علی جناح چندان پایبندی زیادی به اسلام نداشتند. خود جناح الکل می نوشید، گوشت خوک میخورد و از رفتن به مسجد و نماز جمعه بی خبر بود. مؤجز اینکه الله و قرآن هیچ جایگاه خاصی در جهان بینی او نداشت "

علی جناح زاده همان شهر و محلی در هند است که کرمچند مهاتما گاندی بوده است. ولی ملاحظه میشود که یکی فقیرمشرّب، صلح دوست، ریاضت کش، بی توقع، مردمدار و با فضیلت و دیگری تکنوکرات قدرت طلب، انگلیسی مآب، تحمل پسند، بیگانه از فضیلت و معنویت بار می آید. یکی مورد احترام جهان و جهانیان قرار گرفته فلسفه و راه و رسم قابل احترامی از خود بیاد گار میگذارد و آن دیگری نه تنها احترام کسی را بر نمی انگیزد، بلکه با همدستی استعمار کهن، میراث شوم، توطئه زا و کانون همه گونه فساد و جنگ و فریبکاری در این گوشۀ از جهان

راز خود بجا میگذارد. انگلیسها که دیدند کوشش های تفرقه افکنانه و خصومت بر انگیز دستگاه های تبلیغاتی و استخباراتی آنها با موفقیت قرین گشته است، تدویر یک کنفرانس میز مدور در لندن را برای رهبران کنگره، مسلم لیگ و سایر تشکلات عمده ی سیاسی پیشنهاد نمودند تا طی کنفرانس مذکور " راه حلی " برای مشکل هند دریاوند. بعد از کنفرانس لندن که با مشارکت سران کنگره ی ملی هند به رهبری " مهاتما گاندی " صورت گرفت و فیصله های آن که هند را بمثابه ی یک دومین Dominion (دارای اختیارات داخلی) در میاورد، در سال ۱۹۳۵ میلادی به تصویب پارلمان انگلستان نیز رسانیده شد و متعاقباً انتخابات در هند برگزار گردید که در نتیجه ی آن، اعضای کنگره به پیروزی های چشمگیری دست یافتند. یکی از نتایج انتخابات این بود که وزرای دولت هند تحت نظارت بریتانیا، کلاً از داخل کنگره ی ملی تعیین گردیدند. این حرکت، رهبران تشکلات اسلامی را چنانکه انتظار داشتند به کرسی های وزارت نرسانید و این خود، بهانه ی خوبی شد در راه از سر گرفتن اختلافات میان فرقه های هندو و مسلمان و دامن زدن به تبلیغات مخاصمانه و درگیری های خونین میان آنها و بر افراختن شعار تجزیه ی هند و تشکیل کشور جداگانه ی اسلامی. این مخاصمات و درگیریهای خونین هرچند موضوع تازه یی نبود، بلکه دنباله ی همان ماجرا های گذشته تلقی میشد که بدست استعمارگران ایجاد گردیده بود، ولی، مهاتما گاندی و بعضی از رهبران خیر اندیش کنگره توانسته بودند تا حدود زیادی آتش این ماجرا ها را فرو نشانند. گاندی علی رغم ابتلا به بیماری و علالت مزاج، تلاشهای زیادی بخرچ داد و حتا مدت بیست و یکروز، روزه گرفت تا علی جناح و دیگران را متوجه عواقب تلخ دسایس استعماری و خطرات ناشی از جدایی هندوستان سازد، اما، " جناح "، " فیروز خان نون"، " لیاقت علیخان" و سایر رهبران مسلم لیگ، همچنان بالای جدایی هند و تشکیل کشور جداگانه " برای مسلمانها " پافشاری مینمودند. مهاتما گاندی، با نیات سالمی که در جهت حفظ هند یکپارچه و جلوگیری از تجزیه و تقسیم آن داشت، چندین بار موضوع را کتباً عنوانی " لارد مونت باتین" و ایسرای هند نگاشت و صریحاً بیان نمود که بخاطر اجتناب از وقوع تجزیه ی هند، حاضر است مقام صدارت برای " علی جناح" را بپذیرد، مگر آنجا که جانب استعمار، دیگر احساسات خصمانه و " تئوری دو ملت" را خود به غلیان آورده بود، هرگونه التماس و پیشنهاد مهاتما گاندی را با ترفند های مختلف رد کرد. به این حساب، اگر استعمار انگلیس از یکطرف مجبور بود باساس مبارزات خونین و دوامدار مردم هند و مقتضیات زمان، بالاخره

آزادی هند را به رسمیت شناخته نیم قاره را ترک گوید و از سوی دیگر، طبق نقشه‌ی بی‌که ترسیم نموده بود، با ایجاد کشور جداگانه‌ی در منطقه، یادگار زنده‌ی از سلاله‌ی استعماری خود را به جا می‌گذاشت تا بمثابه‌ی تو مور مزاحمی در پیکرکشورهای منطقه، فعال و مجری سیاستها و منافع آن در منطقه باشد. همان بود که در ماه جون سال ۱۹۴۷ میلادی در جریان یک خونریزی بی‌مانند میان هندو و مسلمان، کشور بی‌ریشه و غیر منطقی‌ی بنام "پاکستان" در شمالغرب هند و جنوب شرق افغانستان ایجاد شد که محمد علی جناح خود در اهرم قدرت دولتی قرار گرفت و عناصر دیگری از رهبران مسلم لیگ به کرسی‌های صدارت و وزارت آن کشور تکیه زدند. باید افزود که قبل از آن، کنفرانس سالانه‌ی حزب مسلم لیگ در سال ۱۹۳۰ م در الله آباد تشکیل گردید و علامه اقبال لاهوری بحیث رییس این کنفرانس برگزیده شد. طی همین کنفرانس بود که اقبال نیز در کنار عناصری چند، طرح و اندیشه‌ی تشکیل کشور جداگانه‌ی بنام پاکستان را ارائه نمود و از آن پشتیبانی کرد.

این نکته نیز گفتنی است که تا سه‌الی پنج سال پس از تشکیل پاکستان، هنوز لاردهای برتانوی تا حدی چپ از انظار عامه، مگر در واقع، بعنوان همه‌کاره در آن کشور حکومت میکردند و با آنکه هنوز قانون سال ۱۹۳۵ م هند برتانوی در پاکستان نافذ بود، لاردهای مذکور، شیوه‌های خاص حکومت داری را برای رهبران تازه به دولت رسیده‌ی پاکستان تدریس می نمودند.



## محمد علی جناح

### زندگی‌نامه مختصر محمد علی جناح:

جناح، به روز بیست و پنجم ماه دسامبر سال ۱۸۷۶ میلادی در ایالت سند به دنیا آمد. پدرش "پونجا جناح" نام داشت. علی جناح پس از آنکه تحصیلاتش را تا حدی در مکاتب هند برتانوی به پیش بُرد، در سال ۱۸۹۲ میلادی در یکی از کمپنی

های تجارتي انگلیس بنام "گراهام شینگ ان ترینگ" تحت تربیت "بازرگانی" قرار گرفت و چندی بعد از آن، رهسپار انگلستان شد. جناح در انگلستان به تحصیل رشته حقوق رو آورد و در سال ۱۸۹۵ میلادی بمثابه یک قانون دان شناخته شد و درعین حال، به امور سیاسی نیز دلچسپی نشان داد. از شخصیت های سیاسی چون "دادا بهایی"، "ناوروجی" و "سرفیروزشاه خان" می آموخت. در همین شب و روز، از هندی هایی که در برابر استعمار انگلیس مبارزه کرده و اعتراض بعمل می آوردند، از در مخالفت پیش می آمد. محمد علی جناح پس از چند مرتبه رفت و آمد میان هند و لندن، بالاخره، در شهر بمبئی یک دفتر خدمات حقوقی گشود و در همانجا هم به شهرت رسید. در سال ۱۸۹۶ میلادی عضویت کانگرس ملی هند را که در آن زمان پُرجمعیت و پُر جنب و جوش بود، حاصل نمود. ولی، برخلاف سایر اعضا و رهبران کانگرس، اعتقاد داشت که پیروی از فرهنگ و صنعت انگلیسی برای مردم هندوستان مفید و مؤثر است تا حصول آزادی کامل سیاسی. بنابراین، وی در "شورای مرکزی مشورتی" حکومت هند برتانوی پذیرفته شد. جناح در جنگ جهانی اول، جانب انگلستان را گرفت و در این مورد دست به تبلیغات وسیعی زد. در سال ۱۹۱۳ میلادی در حزب "مسلم لیگ" که قبلاً ساخته شده بود، شامل شد و در سال ۱۹۱۶ میلادی بحیث رییس آن حزب تعیین گردید. او، در سال ۱۹۴۷ میلادی که تقسیم هند و تشکیل پاکستان صورت گرفت، بعنوان "گورنر جنرال" پاکستان نو تأسیس کارکرد و سال آینده ی آن، یعنی پس از سیزده ماه زعامت، به عمر هفتاد و دو ساله گی چشم از جهان فرو بست.

پروفیسور تیخانوف، منظور انگلیسها از ایجاد پاکستان را چنین بیان میدارد:

" این مسأله بر میگردد به فلسفه وجودی ضرورت تاریخی ایجاد و تشکیل کشور پاکستان برشالوده دو اصل (مذهب تندرو و سامانه نظامیگری) برای تأمین منافع دراز مدت بریتانیای کبیر در منطقه. هدف بریتانیای کبیر از تجزیه هند و به وجود آوردن کشور پاکستان چند چیز بود:

۱- کشیدن یک سد استوار ایدئولوژیکی - نظامی برای جلوگیری از راه یابی اندیشه های مارکسیستی به هند و در نتیجه، رسیدن شوروی ها به آب های گرم.

۲- تجزیه مسلمانان هند در آغاز به دو و سپس به سه بخش هند، پاکستان و بنگله دیش و این گونه، کوتاه ساختن دست مسلمانان از کشور پهناور هند.

۳- جلوگیری از تبارز هند به عنوان یک ابر قدرت تمام عیار، آنهم به رهبری مسلمانان و در صورت لزوم مهار آن کشور

۴- داشتن یک متحد مطمئن در منطقه در برابر روسیه، چین و هند در سیمای پاکستان."

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، اتحاد شوروی بمثابه رقیب جهانی امریکا و بریتانیا، مجهز با اندیشه های کارگری و کمونیستی عرض اندام نمود که خواب را از چشمان استعمارکهن و امریکا تازه نفس ربود. بهمین دلیل عمده بود که هردو قدرت جهانی (امریکا و بریتانیا) خواستند طرح های سیاسی باز دارنده علیه شوروی را بکار گیرند. طراحان دو کشور، اولتر از همه در فکر ایجاد سیستم دفاعی پیرامون مرزهای جنوبی اتحاد شوروی به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم شدند که تجزیه هندوستان توسط بریتانیا و ایجاد کشور غیر منطقی (پاکستان) بخشی از همین طرح سیاسی - استعماری بود. پس، بی دلیل نیست که رهبران پاکستان، نه تنها همیشه به نام اسلام چسبیده و آنرا بستر منطقی ایجاد پاکستان از بطن هندوستان وانمود میکنند، بلکه از نخستین روز تولد نا میمونش تا امروز از پستان امریکا و انگلیس مکیده و در جهت حراست از منافع آنان در تلاش بوده است.

وقتی پاکستان ساخته شد، شهر کراچی که یکی از شهرهای بزرگ هندوستان و مرکز ایالت سند بود، بحیث پایتخت آن کشور تعیین شد. پاکستان در آن زمان، شامل ایالات و مناطق آتی بود: پاکستان شرقی (بنگله دیش امروزه)، سند، پنجاب، بلوچستان، ایالت افغانیه (صوبه سرحد) و بخشی از کشمیر.

همچنین گفته شده که اسم پاکستان، احتمالاً از ترکیبات آتی مشق گردیده:

پ = پنجاب    الف = افغانیه    ک = کشمیر    س = سند    تان = بلوچستان  
 ولی پاکستان شرقی در نتیجه جنگی که در سال ۱۹۷۱ میلادی میان هند و پاکستان صورت گرفت، از پیکر پاکستان جدا شده بحیث کشور مستقلی بنام (بنگله دیش) عرض وجود نمود و مجیب الرحمن نخستین رییس جمهور آن بود. باید افزود که نخست، مردم پاکستان شرقی علیه فیودالان، سرمایه داران و نظامیان قهار و استثمارگر پنجابی که کارد را به استخوان شان رسا نیده بودند، قیام کرده و شعار آزادی و جدایی از پاکستان غربی را بلند نمودند. حکومت پاکستان بیشتر از یکصد هزار نفر فوج مسلح را غرض سرکوب قیام کننده گان بنگالی سوق دادند که در

نتیجه ی آن، هزاران نفر کشته و تعداد بیشماری بی خانمان شده به سر زمین هند پناه بردند. آنگاه حکومت هندوستان از موقع استفاده نموده به کمک مردم مظلوم پاکستان شرقی شتافته و دو فوج هند و پاکستان درگیر شدند. قشون هند با پیروزی هایی که بدست آورد، بیشتر از نود هزار سر باز پاکستانی را اسیر گرفت تا جنرال " تیکه خان " لوی درستیز یا رییس نیرو های مشترک آن کشور تسلیم نامه را امضا و تفنگچه اش را به جنرال فاتح هند سپرد. همین اکنون، پاکستان دارای چهار ایالت (سند - پنجاب - بلوچستان و صوبه سرحد) با چهار زبان مختلف بوده و بالای بخشی از کشمیر نیز تسلط دارد.

همانطور که تشکیل کشور نو بنیاد پاکستان در منطقه، غیر طبیعی و غیر منطقی بود، شکل و ترکیب جغرافیایی آن نیز نه تنها ناموزون و ناموجه است که کاملاً عمدی، تصنعی و نزاع بر انگیز نیز می باشد. مثلاً، وقتی به نقشه این گوشه آسیا توجه شود، انگلیسها از همان آغاز کار، بنگال (پاکستان شرقی) یا بنگله دیش امروزی را که کاملاً در جنوب شرق شبه قاره هند واقع گردیده و یکهزار و ششصد کیلو متر از اصل پاکستان (پاکستان غربی) دور و جدا افتاده بود نیز ضمیمه این کشور جدید التاسیس نموده بودند. در آن صورت، هرگاه مسافری میخواست از پاکستان شرقی به پاکستان غربی و برعکس آن برود، باید عرض شبه قاره هند را می پیمود و یا مسافت بیشتر از یکنیم هزار کیلو متر را با کشتی و از طریق بحر هند پشت سر میگذاشت تا به مقصد میرسید. سؤالی که در این رابطه مطرح میشود اینست که چرا انگلیسها چنین تقسیماتی را روا داشتند؟ درحالیکه میتوانستند آن بخش را یا بخود هند واگذارند و یا به عوض بنگال، مثلاً قسمت هایی از چیپور یا احمد آباد در غرب هند را ضمیمه پاکستان سازند؟

همچنان انسان کنجکاو نمیتواند نپرسد که چرا انگلیسها در موقعی که هند را تقسیم میکردند، قضیه کشمیر را میان دو کشور (هند و پاکستان) لاینحل گذاردند و رفتند؟ هنوز سالی از تولد ناسالم پاکستان سپری نشده بود که نخستین جنگ میان دو کشور (هند و پاکستان) بر سر قضیه کشمیر مشتعل شد و تعداد زیادی از قبایلیان آنسوی خط " دیورند " که به اغوای مقام های تازه به دوران رسیده پاکستانی در این جنگ اشتراک نموده بودند، به قتل رسیدند.

سرزمین های غصب شده افغانستان و باقیماندن خط مصنوعی و تحمیلی " دیورند " بحال خودش نیز اهداف و مقاصد خاص استعماری در منطقه را بر ملا میسازد. آری! چنانکه دیده

شد، مردم پاکستان شرقی یا بنگله دیش کنونی در نتیجه دوری از دولت مرکزی، بیگانه گی با رهبران جدید سندی و پنجابی شان و ظلم و اجحافی که حکمرانان پاکستان غربی بالای آنها روا میداشتند، عاقبت بپا خاستند تا یوغ استثمار طبقات حاکم تازه به دوران رسیده را درهم شکنند که این خیزش، بالاخره منجر به اشتعال جنگ خونین میان هند و پاکستان و نا بودی هزاران هزار انسان بیگناه در منطقه گردید. قضیه کشمیر نیز بمثابة زخم ناسور در پیکر دو کشور هند و پاکستان نگهداشته شده و ظرف پنجاه سال (حال بیشتر از شصت سال) که از تقسیم هند میگذرد، پیوسته مورد نزاع های خونبار بوده و تا هنوز هم بحیث یک مسأله انفجاری در منطقه باقی مانده است. همچنان، عدم اعاده سرزمین های افغانی یا لاینحل ماندن قضیه ی خط " دیورند" موجب آن شد که افغانستان از راه بحری که حق مسلم تاریخی اش بود محروم ساخته شده دشمنی میان افغانستان و پاکستان ادامه داشته و بالاخره، امروز ملت سلحشور افغان به سخته، در خون فرزندان خویش، بنشیند.



نقشه جغرافیایی پاکستان که توسط استعمار انگلیس در منطقه ترسیم گردید

یکی دیگر از حیّل و دسایس عریان استعماری این بود که در قبال تقسیم هند و تشکیل پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی برای پشتونهای شرقِ خطِ " دیورند "، طی یک " ریفرا ند م "، سؤال را این چنین مطرح کردند که باید نظر شانرا در مورد الحاق به هند یا پاکستان ارائه دارند، در حالیکه پشتونهای این مناطق، اگر خواهان الحاق مجدد به افغانستان نبودند، لاقلاً، یک ایالت با هویت پشتونیستی میان افغانستان و پاکستان تحت نام " پشتونستان " را مطالبه میکردند. که متأسفانه به این خواست و مطالبه هرگز وقعی گذاشته نشد. نکته جالب توجه این بود که پشتونها در برابر این سؤال اجباری و در مقایسه با دو کشور مطروحه، طبعاً جانب " پاکستان اسلامی " را میگرفتند، به ویژه که انگلیس ها بالای یک صندوق قرآن و بالای صندوق دیگر کتاب اهل هند را گذاشته بودند. در عین حال، خان غفار خان که هنوز هم عضو کنگره ملی هند بود، از الحاق هردو (پشتونها و پاکستانی ها) به هندوستان بزرگ طرفداری مینمود و بعداً، وقتی دید چنین چیزی عملی نشد، شعار " پشتونستان مستقل " را بلند نمود. خان غفار خان، برادرش (داکتر خان)، فرزندش (ولیکان) و سایر رهبران قبایلی آنسوی خط " دیورند " هیچگاه طرح الحاق مجدد به افغانستان، چه در سخن و چه در عمل نزد شان وجود نداشته و ندارد.

عاقبت، پاکستان با داشتن مرز طولانی (یکهزار و پنجمصد کیلو متر) با افغانستان تأسیس شد و اراضی وسیع افغانستان با شش میلیون باشنده پشتون آن جز قلمرو کشور نو تأسیس اعلام گردید. یعنی تومور مزاحم دیگری بمثابه میراث استعمار میان دو کشور در منطقه باقی مانده هر آن موجبات درد شدید سیاسی- نظامی را بار خواهد آورد. قابل یاد آوریست که قبل از ترسیم خط " دیورند "، مرز میان افغانستان و هند برتانوی، دریای سند و دریای ستلج بود.

### ساختر سیاسی - اقتصادی پاکستان:

سرمایه داران و ملاکان بزرگ مسلمان که در آن زمان مورد حمایت استعمارگران انگلیسی نیز قرار داشتند، با تشکیل کشور جداگانه در منطقه و زیر فرمان قرار دادن بیشتر از یکصد میلیون نیروی انسانی در سایه دیکتاتوری نظامی به نام " پاکستان "، دست کاملاً آزاد در ستمکاری و استثمار انسان نسبت به جامعه یکپارچه هند یافتند. جامعه نو بنیاد پاکستان از طبقات، اقشار



و لایه های غنی و فقیر اجتماعی تشکیل گردیده و تا کنون بهمان اساس به پیش می‌رود. باید گفت که امروز، پاکستان دارای یکصد و هشتاد میلیون نفوس و هفتصد و نود و شش هزار و نود و پنج کیلو متر مربع مساحت بوده و از آن جمله، هفتاد و یک درصد نفوس در مناطق روستایی و بیست و نه درصد در مناطق شهری بسر می‌برند. از جمله نود و هفت درصد نفوس مسلمان این کشور، هفتاد و هفت درصد آن اهل سنت و بیست درصد آن اهل تشیع هستند و سه درصد باقیمانده را اقلیت‌های دیگر تشکیل می‌دهد. پاکستان همین اکنون، دارای حدود یک میلیون نفر نیروی نظامی و برخوردار از قدرت هسته‌ای است.

### طبقات عمده اجتماعی این کشور اینها اند:

۱) سرمایه داران بزرگ: این طبقه اجتماعی پاکستان از یکطرف سرمایه عظیم مالی و تولیدی را در کف دارد و از سوی دیگر، بمثابة دلال فرآ ورده‌های تولیدی سرمایه‌های امپریالیستی جهان در کشور خودی نقش می‌بازد که آنرا (دلال کمپرادور) نیز می‌گویند. یا به عبارتی دیگر، سرمایه داران بزرگ.

بعبارت دیگر، سرمایه داران بزرگ پاکستان در عین حالیکه صاحب سرمایه‌های کلان، نفوذ و موقعیت بلند سیاسی اند، با سرمایه داران بزرگ کشور‌های قدرتمند و انحصارگرنیز روابط حسنه و منافع مشترک سیاسی - اقتصادی داشته منافع مالی و سیاسی آنان را با تقویت شیوه بهره‌برداری غارتگرانه از طبقات پایینی جامعه، تضمین می‌کنند. سرمایه داران بزرگ این کشور، علاوه از آنکه میلیونها کارگراعم از زن، مرد و کودک پاکستانی را بصورت ظالمانه‌یی در دستگاه‌های تولیدی شان مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند، همیشه همان چیزی را تولید و عرضه می‌دارند که برای خودشان سود آور باشد، نه آنچه را که اکثریت محروم و ناتوان توده‌های مردم بدان نیاز حیاتی دارند.

۲) سرمایه داران ملی: این طبقه اجتماعی پاکستان هرچند در برابر سرمایه‌های خارجی و

و دلال کمپرادور (داخلی) گرایشات و منافع مخصوص بخود را دارد، علی‌رغم آنکه گهگاهی از نقش سرمایه‌های بزرگ امپریالیستی و موجودیت فشارهای کمپرادوری و بعضاً مانع تراشی‌های مکانیسم نظامی حاکم در جامعه رنج می‌برد، ولی غالباً با قدرتمندان دولتی، بخصوص

نظامیان بلند رتبه این کشور، ملاکان بزرگ و اسلام سیاسی در تباری بسر برده و مایل است از نیروی انسانی در جامعه بهره برداری استثماری نماید. این طبقه اجتماعی در پاکستان هرچند گاهی بر روی برخی از خواستها و تحرکات سیاسی طبقات متوسط جامعه، آنهم از مجرای تشکلات سیاسی آنها سر می جنبانند، مگر عمدتاً گرایشات ارتجاعی و ضد مردمی دارد.

۳) ملاکان یا زمین داران بزرگ: این طبقه نیز با در اختیار داشتن هزاران هکتار زمین مزروعی، بهره کشی ظالمانه از وجود دهقانهای بی زمین یا کم زمین، همسویی طبقاتی با سرمایه داران بزرگ و سهم داشتن در ماشین قدرت دولتی، همیشه برگرده مردم پاکستان سنگینی میکند. هرچند ملاکان بزرگ پاکستان، با صنعتی شدن بیشترکشور و رشد تولید سرمایه داری در شهرها، سهم و نقش خودشان درسکتور تولید سرمایه داری را نیز ادا میکنند، با سهمگیری درحاکمیت سیاسی و نماینده گی در پارلمان و سایر نهاد های دولتی و همسویی عمیق با اسلام سیاسی و ارتجاع داخلی از وجود ملیونها دهقان فقیر بهره می کشند. نفوذ این طبقه، بخصوص در روستا های پاکستان شدید است و با تباری با سایر طبقات حاکم، تا میتوانند دود از دمار اکثریت محروم این کشور میکشند. این نکته نیز قابل یاد آوریست که نظام اقتصادی پاکستان دارای مشکل ساختاری است. یعنی پایه های تولیدی اقتصاد در این کشور، ضعیف بوده و عمدتاً متکی به کشت پنبه و صنایع بافنده گی میباشد. سیستم آبیاری و کشت و زراعت کافی نیست و این کشور از ناحیه کمبود انرژی رنج میبرد. موجودیت روابط ناهنجار طبقاتی و اجتماعی، در واقع، مانع بزرگی بر سر راه اصلاحات ارضی، (این یگانه راه برون رفت از معضله های عظیم اقتصادی) در این کشور است. همان طور که قبلاً نیز تذکر بعمل آمد، مالکین بزرگ ارضی در کنار سایر طبقات استثمار کننده، با نظامیان قدرتمند پاکستان در تباری و ائتلاف ضد ملی قرار دارند. این ائتلاف ضد ملی، اگر برای مالکین بزرگ ارضی بازو و پشتوانه قوی در برابر هرنوع مبارزه و مخالفت های اجتماعی را میسر میسازد، برای نظامیان ستمگرو همه کاره نیز بستر مساعد مالی و مادی را فراهم میکند.

متنفذین محلی: در کنار این قدرتمندان پاکستانی، قشر دیگری نیز وجود دارد که در بهره کشی از مستمندان و ستم سالاری علیه دیگران سهم فعال دارند. اینان عبارت اند از رهبران محلی، ملاها و مفتی ها، رهبران احزاب و تنظیم های (مذهبی - سیاسی)، مامورین عالیرتبه حکومتی، پولیس، سود خوران، رشوه گیران و متحدین آنها میباشد. عناصر متنفذ محلی که با صرف پول

و اعطای تحایف برای صاحبان اصلی قدرت، دلالی برای حفظ منافع آنها، شراکت در استثمار و استثمار مردم و راه های خاص و عام دیگر، نفوذی بهم زده و در حمایت متقابل با قدرتمندان بزرگ علیه اکثریت محروم جامعه قرار دارند. رهبران احزاب سیاسی ارتجاعی که علاوه از امر و نهی حزبی و تشکیلاتی، به اساس منافع ایدئولوژیک - طبقاتی شان به یکی از دسته بندیهای قدرت سیاسی حاکم پیوند خورده اند یا بمثابه چماقی بدست قدرتمندان اصلی قرار دارند و یا خود بحیث ستمگر علیه مردم خویش عمل میکنند مانند رهبران "جماعت علمای پاکستان" به رهبری مولانا فضل الرحمن، "جماعت اسلامی پاکستان" به رهبری قاضی حسین احمد، "حرکت المجاهدین" به رهبری فضل الرحمن خلیل، "حرکت الانصار" به رهبری، «مسلم لیگ» فعلاً به رهبری نواز شریف ... و امثالهم. رهبران مذکور هم کرسی نشین پارلمان مرکزی و ایالتی پاکستان اند و هم پیوند تنگاتنگ با ارتش و شبکه استخباراتی آن دارند و هم خواهان رسیدن به حاکمیت سیاسی و اسلامیزه کردن پاکستان میباشند. (درصفحات آینده، تفصیل بیشتری در این زمینه ها خواهیم داشت.)

**بیروکراسی دولتی:** مامورین بلند پایه ملکی این کشور هم فاسد اند و هم اخاذ و مستبد. اینان از خانواده های سرشناس و ملاکان و سرمایه داران اند و یا بعضاً تکنوکراتهایی اند که به خدمتگزاران صدیق قدرتمندان پایه یی حاکم مبدل شده اند. این قشر در واقع، گسترش دهنده لاقیدی و فساد اداری بوده در زراندوزی و سوء استفاده از موقعیت های دولتی ید طولا دارند. هستی اینان در اوج فساد اداری و رشوه ستانی و سایر انحرافات حکومتی تضمین میشود و بس. بقا و موجودیت همین قشر مفسد در نهاد های دولتی، یکی از عوامل تشدید رنج و دشواری طبقات و اقشار پایینی جامعه را تشکیل میدهد.

**کارگران، دهقانان، اهل حرفه و بازار:** در برابر اینهمه قدرتمندان و استثمارگران پاکستانی، میلیونها انسان کارگر، کشت کار، پیشه ور، فقیر، گرسنه و بیمار قرار دارند که به انواع و اشکال گونه گون، چه در شهرها و چه در روستا ها، بار طاقت سوز فشار های اقتصادی و استبدادی طبقات بالایی را بر دوش میکشند. برخی از اینان، زنده گی تقریباً نیمه مرفه دارند، بعضی ها صرفاً با لب نان بخور و نمیر میسازند و بخش اعظم آنان در آتش فقر شدید میسوزند و حال زاری دارند. تعداد زیادی از اینها کارگران روز مزد اند، تعدادی هم در فابریکه ها و دستگاه های خورد و کوچک تولیدی مشغول بکار هستند، هزاران نفر آن با تن علیل به مزدوری (نوگری)

در منازل دیگران میپردازند و قادر نیستند فرزندان شان را برای آموزش درس و تعلیم به مکاتب بفرستند. پس همینها اند که در جامعه تحقیر میشوند، رنج میبرند، محکوم به اطاعت از بالای ها اند، در عین حالیکه نیروی اصلی تولید و سازنده گی در کشور را تشکیل میدهند.

## احزاب و سازمان های سیاسی پاکستان

گرچه باساس موجودیت " دموکراسی " نوع پاکستانی، تعداد زیادی از احزاب، سازمانها، انجمن ها و سایر نهاد های صنفی و سیاسی و مذهبی در این کشور وجود دارند، اما بزرگترین و مؤثرترین آنها که یا گاهی به قدرت سیاسی رسیده یا میرسند و یا به نحوی از انجا با مراکز قدرت در ارتباط اند، عبارت اند از:

**حزب مسلم لیگ:** در بیستم ماه دسامبر ۱۹۰۶ میلادی توسط علی جناح و تیم وی در شبه قاره هند، و در تحت سلطه ی بریتانیا تأسیس شد و به مرور زمان به شاخه های متعدد مانند شاخه های علی جناح (قائد اعظم)، نواز شریف، کوکر، ملک قاسم، پیر پگارا، جونجوا، شجاعت حسین و غیره منشعب گردیده و همین اکنون از جمله با نفوذترین احزاب سیاسی نوع (بورژوا - ملاکی) پاکستان میباشد. همین حزب بود که بیشتر از دیگران، بخاطر تجزیه ی هند و تحقق آیدای ایجاد پاکستان فعالیت نمود. هرچند علامه اقبال لاهوری از زمره ی شخصیت های سکولار آن سر زمین بود که تئوری کشور اسلامی جدا از هند را در سالهای ۱۹۳۰ م طی جلسات سالیانه ی کنفرانس حزب مسلم لیگ مطرح نمود و اما، پسانها (ماه مارچ سال ۱۹۴۰م)، محمد علی جناح، این طرح را به قطعنامه ی حزب مذکور مبدل نموده انتشار داد. حزب مسلم لیگ از همان سالهای اول ایجاد پاکستان، با نظامیان پنجابی آن کشور نزدیک بوده و این نزدیکی تا اکنون نیز ادامه دارد.

**حزب مردم:** در سال ۱۹۶۷ میلادی از طرف ذولفقار علی بوتو در ایالت سند پاکستان تأسیس شد و در رقابت با رقیب بزرگش (مسلم لیگ) تاکنون چند بار به حاکمیت دولتی به رهبری مؤسس آن (علی بوتو)، بینظیر بوتو و همین اکنون (ماه می سال ۲۰۱۳م) آصف علی زرداری نایل شده است. این حزب علی رغم آنکه عمدتاً یک حزب متعلق به طبقات (بورژوا - ملاک) است، با آنها در میان بعضی از افشار و طبقات پایینی پاکستان، بویژه فقرا و مستمندان ایالت سند (زادگاه بوتو) طرفداران زیادی دارد. ذولفقار علی بوتو مؤسس این حزب آنگاه که بتاريخ بیستم ماه دسامبر سال ۱۹۷۱م، پس از جنرال یحیی خان به قدرت رسید و کابینه اش

را اعلام نمود، باساس برنامه حزب مردم پاکستان، دست به یک سلسله ریفرم ها زد. درعین حالیکه تمایل اش به سوی شوروی دیروز را آشکار نمود، کلیه تأسیسات صنعتی بزرگ کشور مانند کمپنی های سمنت، ذوب آهن، نفت و گاز و برق و ... را تحت کنترل مستقیم دولت قرار داد و اظهار داشت که این اقدامات، در راستای تأمین رفاه عامه صورت میگیرد. شش در صد مفاد دستگاه های تولیدی را برای کارگران تخصیص داد و تحصیلات مجانی برای فرزندان کارگران را قانونی ساخت، تشکیل اتحادیه های کارگری را اجازه داد و حقوق تقاعدی برای کارگران را رسمیت بخشید. و ثروتمندان بزرگ را ممنوع الخروج اعلام کرد تا نتوانند سرمایه ها را به خارج انتقال دهند. تشکیل احزاب سیاسی بی را که منظور شان خدمت به مردم پاکستان باشد، اجازه داد و جنب و جوش سیاسی و اجتماعی بی نظیری را در جامعه پاکستان ایجاد نمود. وی تا آنجا پیش رفت که در سخنرانی هایش شعارضدامریکا سرمیداد. باید متذکرشد که این

حزب نیز دچار بیماری انشعاب گردیده و در سالهای بعد، شاخه هایی بنام های " حزب ملی مردم" به رهبری غلام مصطفی جتوی و " حزب ملت" به رهبری غلام فاروق لغاری از آن جدا گردیدند.

حزب عوامی ملی: مربوط به خان ولیخان فرزند خان عبدالغفار خان بوده ساحة فعالیت آن منحصر به حلقات قبایل پشتون پاکستان میباشد. مدتی خانم نسیم بیگم ولیخان همسر خان ولیخان نیز در رأس این حزب قرار داشت. حزب عوامی ملی اگرچه عمدتاً پیرامون بدست آوردن حقوق و خود مختاری قبایل پشتون در " صوبه سرحد" پاکستان مبارزه میکند، ولی تا حال، چند مرتبه درانتخابات ریاست جمهوری آن کشور نیز بعنوان نامزد کرسی مذکور اشتراک نموده است. خان ولیخان در دوران حیات سیاسی اش، همیشه می کوشید در عین حالیکه خودش را بعنوان تبعه پاکستان به ریاست جمهوری آن کشور کاندید میکرد، روابط حسنه، مصلحت جویانه و منفعت طلبانه بی با حکومت های افغانستان نیز داشته باشد.

شاخه های دیگر تشکلات حزبی در مناطق قبایلی عبارت اند از: حزب ملی عوام به رهبری اسفند یار ولیخان، حزب عوامی ملی پختونخواه به رهبری محمود خان اچکزی و حزب قومی پختون به رهبری محمد افضل خان.

چنانکه گفته آمد، احزاب و تشکلات سیاسی متذکره، سراسری نبوده صرفاً در میان قبایل و

مناطق پشتون نشین نفوذ دارند.

**جماعت اسلامی پاکستان:** در سال ۱۹۴۱ میلادی توسط مولانا "مودودی"، یکی از علمای مذهبی، نظریه پرداز و رجعت گرای پاکستان تأسیس گردید. قاضی حسین و منورحسین از رهبران این حزب پس از مرگ مودودی بوده اند. جماعت اسلامی پاکستان از زمره احزاب اسلامی متعصب، بنیادگرا، ضد فرهنگ و تمدن غربی و همکار نزدیک با دستگاه استخباراتی پاکستان و پشتیبان احزاب اسلامی- جهادی افغانستان و بخصوص حامی و رهنمای "حزب اسلامی" گلبدین میباشد. "مودودی" که از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۹ م میزیست، شخصیتی بنیادگرا، سلفی و تا حدی متأثر از افکار اصلاحی شاه ولی الله دهلوی بود. وی علی رغم آنکه یک ملای بنیادگرا بود، در برابر صدر اسلام نظر نقادانه داشت و از نظر سیاسی، خواهان "جمهوری الهی" در جامعه بود. همین اکنون، حزب جماعت اسلامی پاکستان از جمله ی با نفوذترین احزاب سیاسی در آن کشور میباشد که از طرف دولت پاکستان و رژیم وهابی عربستان سعودی، وسیعاً حمایت مالی و سیاسی میشود. مردم رنج کشیده افغانستان در سه دهه اخیر قرن بیستم، شاهد دست بازها، مداخلات، تخریبات و دشمنی های عمیق رهبران این حزب علیه منافع ملی شان بوده اند که موازی با مقامات و منابع دولتی پاکستان مرتکب شده است.

حزب جماعت اسلامی پاکستان، باساس چهار اصل آتی به فعالیتهای سیاسی و تبلیغاتی پرداخته است:

نشروسیع ایدئولوژی اسلامی

تنظیم و آماده سازی افراد جامعه بر بنیاد افکار اسلامی

اصلاح جامعه باساس معیارهای اخلاقی، دینی و سیاسی

تلاش غرض اسلامی ساختن سیاست دولت پاکستان.

این جماعت، هرچند بر اعمال خشونت بار در جامعه اتکا ندارد، ولی چون اهداف و افکار دینی و سیاسی اش در جهت اهداف و افکار نظامیان پاکستان و شبکه ی استخبارات ارتش آن کشور سیر میکند، بنابراین، همیشه مورد حمایت دولت بوده است.

**جمعیت علمای اسلام:** مانند جماعت اسلامی آن کشور، متعصب، بنیادگرا، شریک در قدرت سیاسی و استخباراتی پاکستان و عمیقاً دشمن منافع ملی مردم افغانستان میباشد. این حزب

در سال ۱۹۴۵ میلادی توسط مولانا بشیر احمد عثمانی در شبه قاره هند تأسیس شد که در واقع، شعبه‌یی از "جمعیت العلمای هند" است. "جمعیت علمای اسلام" پاکستان که میراث سیاسی "مولانا بشیر احمد عثمانی" مؤسس این حزب است، همین اکنون دارای دو شاخهٔ اکثریت به رهبری مولانا فضل الرحمن و اقلیت به رهبری مولانا سمیع الحق بوده و هر دو ی آنها پشتون تبار و از جملهٔ فارغان مدرسهٔ "دیوبند" و از نظر مذهبی "وهابی" اند. دو شاخه ی دیگر نیز از درون این حزب منشعب شده اند که بنام های "جمعیت علمای اسلام - شاخه ی نیازی" و "جمعیت علمای اسلام شاخه ی نورانی" یاد میشوند. جمعیت علمای اسلام پاکستان نیز ظرف سالهای اخیر که مصایب خونینی دامن ملت افغانستان را گرفته، با انواع و اقسام گونه گون و بخصوص با تولید، پرورش، رهبری و گسیل گروه مسلح "طالبان" بسوی افغانستان، دوش بدوش مقامات دولتی و استخباراتی پاکستان، جفا ها و جنایتهای عظیمی را در حق مردم پریشان ما انجام داده و این جفا ها و جنایت ها، تا هنوز هم که این سطورنگاشته میشود، ادامه دارد. مولانا فضل الرحمن رهبر بخش اکثریت این حزب، با آنکه پشتون تبار است، در جفا کاری و دشمنی با مردم افغانستان تا آنجا پیشرفت که در یکی از سخنرانی هایش با بیشرمی تمام گفت: "مردم افغانستان بی فرهنگ و خونریز بوده همیشه با جنگ و کشتار سر و کار داشته اند..."

**جنبش قومی مهاجر:** این تشکیل، اصلاً مربوط به حرکت مسلمانان مهاجر است که در نتیجهٔ انقسام هند، به ایالت سند آمده و علیه استثمار و استبداد قدرتمندان پنجابی پاکستان مبارزه میکنند. جنبش مذکور بخصوص در زمان حاکمیت جنرال ضیا الحق گسترش یافت، زیرا جنرال مذکور با اساس برنامه های تخریبی و تبلیغی اش در پاکستان و به مقصد سؤ استفاده از نیروی جنبش قومی مهاجر علیه رقبا ی سیاسی خویش، رهبران این تشکیل سیاسی را مورد توجه و حمایت های مالی قرار داد و به همین وسیله، خون های زیادی را در شهر کراچی مرکز ایالت سند به زمین ریخت. این تشکیل سیاسی - نظامی نیز بعداً به دو بخش منشعب شد که بخش انشعابی آن بنام "جنبش متحده ی قومی" به رهبری الطاف حسین یاد میشود.

**تحریک استقلال:** تحت رهبری مارشال اصغر خان

**تحریک انصاف:** تحت رهبری عمران خان (کرکت باز سابق پاکستان)

**حزب ملت:** تحت رهبری فاروق لغاری

هیچ یک از احزابی که در بالا نام برده شدند، انقلابی و دارای مشی و اهداف مترقی و مردمی نیستند، بلکه هرکدام آنها، بخصوص در برابر نظامیان قهار پاکستان با احتیاط، سازش، مدارا حرکت میکنند. حتا برخی از آن ها (مانند تحریک انصاف، حزب ملت، تحریک استقلال و دیگران) با نظامیان و شبکه جهنمی استخبارات نظامی آن کشور از در همکاری و همسویی پیش می آیند.

**نهضت فقه جعفری:** مربوط اهل تشیع پاکستان بوده و در سال ۱۹۷۹ میلادی توسط شخصی بنام عارف حسین حسینی تأسیس شد و اکنون شخص دیگری بنام سید ساجد علی نقوی جایش را اشغال کرده است. این نهضت طبعاً بر ضد رقبا و دشمنان فکری و سیاسی خویش در آن کشور میرزمد و از طرف جمهوری اسلامی ایران نیز حمایت مالی و سیاسی میشود. تا حال یکتعداد افراد و رهبران نهضت فقه جعفری در پاکستان آماج کینه توزی و ترور، بخصوص توسط سپاه صحابه قرار گرفته اند.

**جنبش ملی بلوچستان:** فعالیتهای سیاسی این جنبش، عمدتاً در ساحات ایالت بلوچستان محسوس بوده به منظور رهایی بلوچستان از اسارت قدرتمندان استثمارگر پنجابی می رزمد. رهبر این جنبش شخصی بنام عبدالحی بلوچ میباشد.

**حزب دموکراتیک ملی:** به رهبری نواب زاده نصرالله خان بوده بیشتر در بخشهای شهری و در سطح مطبوعات پاکستان مطرح است . .

**حزب ملی بلوچستان:** این حزب نیز به رهبری سردار عطالله منگل برای خود مختاری ایالت بلوچستان فعالیت می کند.

**جمهوری وطن:** به رهبری اکبر خان بوگتی میباشد. (اکبرخان بوگتی در سالهای زعامت جنرال پرویز مشرف توسط قوای حکومتی به قتل رسید.)

**نهضت ملی بلوچستان:** به رهبری دکتر بلوچ

گروه نسل نو هزاره: که در آن بعضی از شخصیت های بلند پایه پاکستان نیز دست دارند و تا هنوز از هویت کاملاً روشن در منطقه برخوردار نبوده است. گفته میشود که دست مقامات حکومت پاکستان در ایجاد این تشکیل سیاسی دخیل میباشد.



سازمانها و تشکلات تروریستی متعددی که توسط آی. اس. آی پاکستان در خاک آن کشور ایجاد گردیده و آنان را در برابر هند و افغانستان بکار گرفته و می‌گیرند، که پیرامون آنها، در صفحات آینده تماس خواهیم گرفت.

گرچه محرک و مددگار اصلی آنهمه تشکیلات بنیادگرای مذهبی در پاکستان، جنرال ضیا الحق رییس جمهور وقت پاکستان بود، ولی پس از مرگ وی، نه تنها تشکلات متذکره در پناه حمایت های بیدریغ نظامی و اطلاعاتی ارتش آن کشور و کمکهای گزاف مالی عربستان سعودی رو به گسترش نهادند، بلکه حتی تشکلات دیگری نیز بنام های مثلاً، "جیش محمد"، "لشکر عمر"، "لشکر جبار" و امثالهم بر آنها افزوده گشتند.

سپاه صحابه (SSP): این گروه در سالهای اخیر (۱۹۸۰م)، بخصوص در بجنوبه تروریست پروری های مقامات پاکستانی و مبارزه علیه هند بر سر قضیه کشمیر به وجود آمد. مؤسس این تشکیل عمدتاً نظامی، شخصی بنام "حق نواز جنگاوی" بود و پسانها، رهبری سپاه صحابه را شخصی بنام "ضیا الرحمن فاروقی" بعهده گرفت و پس از آن، کسان دیگری بنام های "ضیا الرحمن فاروقی"، "اعظم طارق" و ... جایش را اشغال کردند. گفتنی است که رهبران سپاه صحابه از نظر مذهبی "وهابی" پیرو عربستان سعودی و شدیداً ضد مذهب اهل تشیع بوده و تا کنون عملیات و کشتارهای بیشماری را علیه شیعیان پاکستان انجام داده اند، مانند قتل داکتران شیعه در کراچی، حملات قاتلانه علیه زنان اهل تشیع در "بهاکالار" پاکستان، حملات و انفجارهای خونین در برخی از مساجد شیعیان، ترور صادق گنجی جنرال کونسل ایران در پشاور و امثالهم. این "سپاه"، همچنان با شبکه استخبارات نظامی پاکستان و سازمان اطلاعات عربستان سعودی (المخابرات العامه) در ارتباط تنگاتنگ بوده نه تنها در کشمیر به ضد هندوستان و به نفع پاکستان می‌جنگند، بلکه حتی با همسویی فکری و مذهبی با گروه "طالبان"، به خاک افغانستان نیز سرازیر شده دست به کشتار بی باکانه و بیرحمانه مردم ما، بویژه به قتل اهل تشیع افغانستان یازیدند. گروه طالبان از نظر فکری، مالی و نظامی مورد حمایت همه جانبه ی "جماعت اسلامی پاکستان"، "جمعیت علمای اسلام پاکستان"، "سپاه صحابه" و "جمعیت اهل حدیث" قرار دارند. زیرا همه ی آنها پیرو مذهب وهابی، دشمن اهل تشیع، ضد علم و فرهنگ و مورد حمایت مقامات نظامی و حکومتی پاکستان قرار دارند. این سازمان، که قرار اظهار بعضی منابع، دارای ده ها هزار عضو مسلح بوده و تحت سه شعار (ضدیت با هندوایزم،

کمونیسم و اهل تشیع)، بعنوان بازوی نظامی شبکه استخبارات نظامی ارتش پاکستان فعال است. سازمان مذکور، بیشترین در فیصل آباد، جنوب پنجاب (بهاول پور)، ملتان، مظفر نگر و رحیم یار خان و قسماً کراچی در خاک پاکستان نفوذ دارد. علاوه از آنکه سازمان سپاه صحابه را طبقات مذهبی، تشکلات دیوبندی- وهابی، محافل دولتی، تجارپنجابی و مؤسسات مذهبی تروریست پرورخلیج فارس تمویل مالی میکنند، بصورت عمده، حکومت عربستان سعودی پشتیبان مالی آن میباشد. در اثر دیپلماسی مقامات پاکستانی و حمایت های رژیم عربستان سعودی بود که سپاه صحابه، برای مدتی در امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بریتانیا، بنگلادیش و حتا کانادا، دفاتر رسمی داشت.

لشکر طیبیه: این سازمان در واقع، از بطن " الدعوه الارشاد" بیرون جهیده است که درسالهای پس از ۱۹۸۰ م توسط عبدالله عزام فلسطینی (استاد اسامه بن لادن) در پاکستان تأسیس شد. اعضای این سازمان، کلاً وهابی اند و شدیداً برضد هندوستان و اهل تشیع مبارزه میکنند. جنرال ضیا الحق دیکتاتورنظامی پاکستان، از این سازمان و رهبران آن حمایت های بیدریغ سیاسی بعمل آورد. چنانکه، زمینی به مساحت یکصد و نود و پنج هکتار را در " مریدکی" لاهور برای سازمان مذکور اختصاص داد تا در آنجا مسجد و دانشگاه و فارم زراعتی و فابریکه نساجی و نجاری و غیره اعمار نمایند و در حقیقت، یک شهرک نوع اسلامی - وهابی ایجاد کنند که کردند. پسان ها، کمپ هایی از طرف این سازمان در پکتیا و نورستان افغانستان تحت رهبری شخصی بنام جمال الرحمن (جمیل الرحمن) نیز به وجود آمد و تلاش صورت گرفت تا به مصرف رژیم سعودی، راه و رسم وهابیگری در مناطق مذکور هموار ساخته شود. لشکر طیبیه، موازی با سپاه صحابه، در کشمیر و تحت کنترل آی. اس. آی پاکستان علیه عساکر هندوستان می جنگند. سازمان تروریستی " القاعده" به رهبری " اسامه بن لادن" در سال ۱۹۸۶ م از درون همین تشکیل سیاسی - نظامی بیرون جهید.

لشکر جهنگوی: این سازمان تند رومذهبی، در سال ۱۹۸۶ میلادی از میان " سپاه صحابه" به رهبری شخصی بنام " اکرام لاهوری" بیرون آمد که در ضدیت با " هندوییزم، کمونیسم و شیعه ایزم" در کشمیر، پاکستان و افغانستان افراطی تر از سازمان مادر (سپاه صحابه) میباشد. درسالهای بعد، کسان دیگری بنام های " ریاض بصره"، " محمد اجمل الیاس" و " ملک اسحاق" بمثابه ی رهبران این سازمان تبارز کردند. باید متذکر شد که " سپاه صحابه" و بخشهای

انشعابی آن، همه وهابی و تحت حمایت شبکه ی جاسوسی ارتش پاکستان بوده و از سوی رژیم عربستان سعودی تمویل مالی میشوند.

باید افزود که ده ها سازمان، انجمن و تشکیل سیاسی - مذهبی دیگر نیز بنام های مختلف در خاک پاکستان فعال هستند که اگر از همه ی آنان تذکر داده شود، نوشته به درازا میکشد. بنابراین، به ذکر همین تعداد بسنده کردم.

### وهابیت چگونه و از کجا پدید آمد؟

برای آنکه ریشه های این دسیسه مذهبی - استعماری نزد خواننده ی عزیز کاملاً روشن گردیده و پیرامون احزاب و تشکلات مذهبی وهابی که در صفحات آینده از آن ها یاد خواهیم کرد، معلومات نسبی فراهم شده باشد، بهتر خواهد بود مطلبی را از قلم یکی از جواسیس کارکشته انگلیس بنام " همفر " که در برنامه ایجاد " وهابیت " در اوایل قرن هجدهم نقش عمده داشته است، مطالعه نماییم. هرچند بحث مربوط به وهابیت باید بگونه مفصل، تحلیلی و جداگانه مطرح گردد.

" همفر " طی نگارش خاطرات خویش چنین میگوید: " در سال ۱۷۱۰ میلادی، وزارت مستعمرات انگلستان، مرا مأمور جاسوسی به کشورهای مصر، عراق، ایران، حجاز و قسطنطنیه، مرکز خلافت عثمانی نمود. ماموریت من جمع آوری اطلاعات کافی به منظور جست و جوی راه های درهم شکستن مسلمانان و نفوذ استعماری در ممالک اسلامی بود. هم زمان بامن، نه نفر جاسوس دیگر از بهترین و ورزیده ترین ماموران وزارت مستعمرات در ممالک اسلامی، اینگونه ماموریت ها را بر عهده داشتند. در راه فراهم ساختن موجبات تسلط استعماری انگلیس و تحکیم مواضع آن دولت در نقاط استعمار شده { مستعمره } فعالیت میکردند. اعتبار مالی کافی در اختیار این هیأت ها قرار داشت و با نقشه های دقیق و اطلاعات دست اول مجهز بودند. فهرست کامل نام وزرا، فرمان روایان، ماموران عالیرتبه، علما و رؤسای قبایل به آنها داده شده بود. در موقع خدا حافظی، معاون وزارت مستعمرات با جمله ای ما را بدرقه کرد که فراموش نشدنی است. اول گفت: " موفقیت شما، سرنوشت آینده کشور ما را تعیین خواهد کرد. پس هرچه در قوه دارید، بکاربندید تا موفق شوید "

" همفر " باز میگوید: " ... در ایامی که در نجاری {در قسطنطنیه} کار میکردم با جوانی آشنا

شدم که به آنجا رفت و آمد داشت و به سه زبان ترکی، فارسی و عربی آشنا بود. او در لباس طلاب علوم دینی و نامش محمد بن عبدالوهاب بود. جوانی جاه طلب، بلند پرواز و بی نهایت عصبی مزاج. او از حکومت عثمانی بی اندازه متنفر بود و بدگویی بی نهایت میکرد ... پس از مدتی آشنایی و مراوده با محمد بن عبدالوهاب، بدین نتیجه رسیدم که فرد شایسته برای اجرای مقاصد بریتانیا در منطقه، شخص او تواند بود ... من دائماً با لحن آبرومندانه ای او را مخاطب قرار میدادم که امید وارم تحولی که به زودی باید در دین اسلام پدید آید، بدست تو صورت گیرد. زیرا تو تنها نجات دهنده ی اسلام از این انحطاط خواهی بود ... نقشه ی من این بود که به هر ترتیبی شده او را در دام وزارت مستعمرات انگلیس بیاندازم. یکبار به او گفتم آیا جهاد واجب است؟ گفت چگونه واجب نیست که خدا میفرماید " با کافران بجنگید. "، گفتم خدا میفرماید با کافران و منافقان، هردو بجنگید. از این تاریخ، هدف من القای فکر رهبری و پیشوایی در شخصیت محمد بن عبدالوهاب بود. برآن شدم تا در روح او رسوخ کنم و راه سومی را جز شیعه و سنت، برای اداره امور مسلمین بدو پیشنهاد کنم ... من پیوسته کوشش میکردم تا میوه ی نهانی را که کاشته ام و در سر سبزی و رشد آن، عزیز ترین روزهای جوانی را صرف کرده ام، زودتر بچینم ... وزیر { وزیر مستعمرات انگلیس }، مخصوصاً از مهارتم در نفوذ و تسلط بر شیخ محمد بن عبدالوهاب فوق العاده خوشنود بود و ابراز شادمانی مینمود. به یاد دارم او ضمن صحبت های خود میگفت: نفوذ در محمد، بزرگترین هدف وزارت مستعمرات بوده است ... کوتاه سخن آنکه در نتیجه مجاهدات و کوشش های شبانه روزی ما چهار نفر یعنی عبدالکریم، صفیه، آسیه و نویسنده این سطور { همفر }، شیخ محمد بن عبدالوهاب را مطابق سلیقه و باب طبع وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر پرورش دادیم. "

آری ! بهمین اساس بود که شیخ محمد بن عبدالوهاب (رهبر و مؤسس مذهب وهابیت)، در نتیجه کمکهای مالی و نظامی و حمایت های سیاسی - تبلیغاتی و اطلاعاتی انگلیس و پس از تلاش و تمهید چندین ساله، در میان قبایل بادیه نشین عرب در آمد، تشکیل قوا نمود و قبایلیان را علیه امپراتوری عثمانی برانگیخت. وی در سال ۱۱۴۳ خورشیدی، با تبلیغ تند روانه وهابیت که بروفق برنامه خاص سیاسی بریتانیا، با اهل تشیع شدیداً مخاصمت نشان میداد، در جزیره العرب خروج کرد.

"همفر" در یکی از صفحات دیگر خاطرات خویش چنین مینویسد: "پس از چندین سال که دعوت محمد بن عبدالوهاب و انتشار مذهب او مطابق برنامه شش ماده‌یی، قرین موفقیت‌هایی گردید، وزارت مستعمرات تصمیم گرفت از نظر سیاسی هم در جزیره العرب دست بکار شود. این بود که یکی از عمال خود به نام محمد بن سعود {جد خاندان سعود در عربستان} را به همکاری با محمد بن عبدالوهاب مأموریت داد و برای این منظور؛ محرمانه نماینده‌ای نزد محمد بن عبدالوهاب فرستاد تا هدف بریتانیای کبیر را برای او روشن سازد و بر لزوم همکاری و اشتراک مساعی "محمدین" تأکید کند، از این قرار که حل و فصل امور دینی بطور کلی با محمد بن عبدالوهاب باشد و مسوولیت سیاسی با محمد بن سعود. در آن روزگار، هدف وزارت مستعمرات انگلیس، نفوذ و استیلای دوگانه بر قلوب، اجسام و تن و جان مسلمین بود ..."

وهابیتی که بر وفق برنامه‌های استعماری انگلیس از جزیره العرب برخاست و به زور دالر و دینار تا سرزمین‌های دیگر و از آن جمله تا پاکستان رسید، مملکت افغانستان نیز از اثرات نا هنجار آن مصوون نماند. آغاز جهاد ضد قشون روسی در افغانستان، مداخله‌های آشکار عربستان سعودی در امور جهاد، تقویت احزاب و تشکلات تندرو پاکستان توسط رژیم عربستان و تحمیل وهابیت بر آنان، فقر و بیچاره‌گی مردم و مجبوریت‌های ناشی از جنگ، غربت و آواره‌گی و ... مردم ما، موجب نفوذ و رسوخ نسبی این مذهب در میان برخی از "تنظیم"‌های اسلامی - جهادی افغانی و بخشهایی از سرزمین افغانستان گردید. مثلاً، عبدالرسول سیاف امیر حزب اتحاد اسلامی افغانستان هم وهابی است و هم بخاطر ترویج این مذهب کار میکند. شخصی بنام مولوی افضل که از یکطرف با مدارس وهابی و "اهل حدیث" پاکستان در تماس نزدیک بوده و هم در امور جهاد دستی داشت، افراد قبیله اش را در نواحی جنوب شرق کشور به مذهب وهابی سوق داد، مولوی "شریفی" یکی از پیروان مولوی افضل، امارتی با راه و رسم وهابیت در مناطقی از بدخشان ایجاد کرد، مولوی جمیل الرحمن با اثرپذیری از مدارس وهابی پاکستان و با حمایت‌های مالی عربستان سعودی، برای مدتی امارت وهابی اش را در "دره پیچ" ولایت کنر تأسیس نمود. یعنی، علاوه از اهداف مستقیم سیاسی (استعمار منطقه و جهان) و اشغالگری متناوب افغانستان، از رهگذر فکری و مذهبی نیز این کشور دچار فشارهای چند جانبه‌مثلاً: "دیوبندی"، "وهابی" و اخوانیت بین‌المللی نیز بوده است.

**نظامیان پاکستان:** نظام عسکری پاکستان که در واقع، میراث استعمار بریتانیا در شبه قاره

هند است، حاکم اصلی بر سرنوشت مردم پاکستان بوده تصمیم نهایی بدست همین ها میباشد. هرچند با دموکراسی بازی از قبیل برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، نشر و پخش رسانه ها و رفت و آمد روسای جمهور ونخست وزیران به صحنه سیاست، میخواهند اذهان عامه را بفریبند، اما تجارب چندین ساله در این کشور ثابت ساخته است که سر نخ همیشه بدست جنرالان نظامی است. در واقعیت امر، مردم پاکستان در طول شصت سال اخیر، همیشه در زیر ساطور خونین " مارشالا" یا حکومت های نظامی (جنرالان) بسر برده و تاکنون چندین بار نخست وزیران ملکی یا انتخابی از طرف نظامیان مقتدر این کشور سرنگون شده اند.

ارتش پاکستان یک آرگان خطرناک، پُر قدرت و همه کاره دیگری در درون تشکیلات خود دارد که آن عبارت از شبکه استخبارات عسکری بنام (آی. اس. آی. I.S.I یعنی Inter Service

Intelligence) میباشد که با آگاهی از همه گونه اسرار مالی، سیاسی، نظامی، امور خارجی و حتا مسایل شخصی و خصوصی شهروندان و با برخورداری از بودجه سرسام آور و اختیارات نامحدود، در رأس همه کس و همه چیز قرار دارد. شبکه مذکور، مخصوصاً در سالهای اخیر، بخصوص در سالهای جهاد مردم افغانستان علیه اشغال افغانستان توسط نیرو های روسی، با برقراری روابط تنگاتنگ با شبکه های استخباراتی (سی آی ای)، (انتجنس سرویس انگلستان)، (موساد اسرائیل، (المخابرات العامه) عربستان سعودی، جلب همکاریهای مالی و تخنیکی آنان و آموزشهای خاص جاسوسی، چنان وسعت یافت که فعالیتهای خود را علاوه از درون پاکستان، تا درون کشور های منطقه و از جمله، افغانستان نیز گسترش داده است. در رأس این شبکه جهنمی، همیشه یکی از جنرالان نزدیک به هرم قدرت سه گانه نظامی (نیرو های زمینی، بحری و هوایی) پاکستان تکیه زده است. این تشکیلات استخباراتی به ویژه ظرف سه دهه اخیر و در قبال مصیبت های خونبار مردم افغانستان، تخریب ها، مداخله ها و تجاوز های دامنه داری علیه منافع ملی مردم افغانستان انجام داده و هنوز هم در این زمینه فعال مایشاً میباشد. گفتنی است که کار این شبکه، تنها جمع آوری اطلاعات به منظور " سلامتی پاکستان " نیست، بلکه قاچاق مواد مخدر از منطقه بخارج، برنامه ریزی های اقتصادی به نفع نظامیان، به راه اندازی فعالیتهای تروریستی، پرورش عناصر خرابکار و دخالت های خصمانه و تخریب کارانه در امور سایر کشور ها نیز میباشد.

منسوبین آی. اس. آی و در جمع، دستگاه ارتش پاکستان علاوه از پیشبرد امور نظامی، نقش

عمده بی را در نظام اقتصادی کشور نیز بعهده گرفته اند. بهمین سلسله، در بخشهای مهم تولید و تجارت بنام های مختلف مثلاً، بنیاد فوجی Fauji Foundation، صندوق رفاه ارتش The Army Welfare Trust، بنیاد شاهین، بنیاد بحریه و امثالهم در سکتورهای شکر، انرژی، کود کیمیاوی، حبوبات، سمنت، برنج پرورش اسب، شرکت های هوایی، بانکداری، ساختمانی، حمل و نقل، جمع آوری عوارض شاهراه ها، مخابرات و غیره سرمایه گذاری نموده اند که این سرمایه گذاریها بالغ بر میلیارد ها دالر میگردد.

رؤسای دستگاه خرابکار آی. اس . آی پاکستان، از روز بوجود آمدنش تا امروز، اینها بوده اند:

کرنیل سید حمید ... .. از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ میلادی  
 جنرال ارشد رابرت کاوتوم ... . از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ میلادی  
 (همچنان، جنرال سرفرانک والتر میسروی و جنرال سردوگلس دوید گرسی انگلیسی که درعین حال، رؤسای ارتش پاکستان نیز بودند)

سرتیپ ریاض حسین ... .. از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۶ میلادی  
 جنرال ارشد محمد اکبر ... .. از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ میلادی  
 غلام جیلان خان ... .. از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۸ میلادی  
 محمد ریاض ... .. از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ میلادی  
 جنرال اختر عبدالرحمن ... .. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ میلادی  
 جنرال حمید گل ... .. از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹ میلادی  
 جنرال شمس الرحمن کالو ... .. از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ میلادی  
 جنرال اسد درانی ... .. از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ میلادی  
 جنرال جاوید ناصر ... .. از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۳ میلادی  
 جنرال اشرف قاضی ... .. از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ میلادی  
 جنرال نسیم رعنا ... .. از سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ میلادی  
 جنرال ضیا الدین بت ... .. از سال ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ میلادی  
 جنرال محمود احمد ... .. از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ میلادی  
 جنرال احسان الحق ... .. از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ میلادی  
 جنرال پرویز اشفاق کیانی ... .. از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ میلادی

جنرال ندیم تاج ... .. از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ میلادی  
جنرال احمد شجاع پاشا ... .. از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ میلادی  
جنرال ظهیر الاسلام ... .. از سال ۲۰۱۲ تا ... ..  
جنرال رضوان اختر

(۱۱)

حال که بحث روی موجودیت آی. اس. آی در منطقه و برنامه های خرابکارانه اش در میان است، به مورد خواهد بود اگر اندک توضیحی پیرامون تاریخچه و انواع فعالیت های آن ارائه گردد:

نام مکمل این سازمان جاسوسی ارتش پاکستان Inter Services Intelligence میباشد که در سال ۱۹۴۸، یعنی یکسال پس از تشکیل پاکستان، توسط یکی از جنرالان انگلیسی استرالیایی الاصل بنام Mij General R Cawthome (میجر جنرال رابرت کاوتوم) تأسیس شد. ولی قبل از آن، یعنی در سال ۱۹۴۷ م و متعاقب تأسیس پاکستان، دو کمیته به نام های " کمیته اطلاعاتی " و " کمیته اطلاعات نظامی " در آن کشور بمیان آورده شد که کارایی چندانی بروز ندادند. سازمان آی اس آی، در سال ۱۹۵۰ میلادی یا در سالهای زعامت جنرال محمد ایوب خان رییس جمهور آن کشور، بمثابه سازمان حراست کننده ی پاکستان و نظارت کننده ی عناصر و تشکلات سیاسی و تلاش در جهت بقای نقش ارتش آن کشور، توسط شخصی به نام سید محمد احسن، قائم مقام نیروی دریایی، گسترش داده شد. سازمان مذکور، وظایفی مانند مبارزه علیه جاسوسان خارجی، نظارت بر نیرو های سه گانه (بحری- هوایی- زمینی)، بررسی مطبوعات خارجی، کنترل حرکات و فعالیتهای احزاب و افراد سیاسی در داخل مملکت، دیده بانی بر حرکات دیپلماتهای خارجی، کنترل دیپلماتهای پاکستانی در خارج از کشور، نظارت بر مراسلات و مواصلات و همچنان، تحت نظر داشتن سایر جرایم سیاسی را به عهده دارد. در سالهای اخیر، بخصوص از سالهای ۱۹۸۰ میلادی بدینسو، آی. اس. آی واضحاً بمثابه دولت در درون دولت پاکستان عمل کرده به هیچ منبع و مقام داخلی پاسخگو نیست. منسوبین بلند رتبه سازمان مذکور علاوه از به راه انداختن فعالیت های جاسوسی و خرابکارانه علیه کشورهای همسایه، بخصوص علیه هند و افغانستان، همانطور که در بالا گفته آمد، به فعالیتهای پول سازنده ی دیگر از قبیل تولید و قاچاق مواد مخدر، خرید و فروش سلاح، پرورش و صدور تروریسم،



سرمايه گزاريهاي بزرگ توليد ي، كنترول بازار و امور واردات و صادرات و حتا بكار اندازي فابريكه مشروبات الكولي نيز انهماك دارد. گفته ميشود كه اين شبكه جاسوسي، به تعداد ده هزار عضو فعال داشته و بخصوص در سالهاي حاكميت امارت گروه طالبان، به تعداد يكصد هزار جنگنده مسلح را به منظور تسخير مكمل افغانستان و تحت نام و نشان " طالبان " به افغانستان فرستاد. بخشهايي از اين سازمان اينها هستند:

(Joint Intelligence X JIX): كار اين بخش عبارت از خدمات مربوط به تنظيم امور اداري، كمك به ساير بخشهاي سازمان، بررسي و تعيينات و غيره ميباشد.

(The Joint Intelligence Bureau JIB): وظيفه اين بخش عبارت از پرداختن به امورا جنت هاي سياسي است كه بخصوص در سالهاي ۱۹۸۰ م از قدرت و صلاحيت و افري در اين مورد برخوردار بود. كار و توجه خاص اين بخش از آي.اس.آي، بالاي امور هندوستان، كشمير و افغانستان تمرکز دارد.

(The Joint Counter Intelligence Bureau JCIB): مسووليت عمده ي اين بخش را بررسي و نظارت كار ديپلماتهاي پاكستاني در خارج تشكيل ميدهد. اين بخش، به فعاليتهاي ديپلماتيك، بخصوص در كشورهاي شرق ميانه، جنوب آسيا، چين، اقمارماسكو در شمال افغانستان و خود افغانستان اهميت بزرگي قايل است .

(Joint Intelligence/North JIN): اين شعبه آي اس آي، بصورت خاص در امور مربوط به كشمير و فعاليتهاي پروپاگندي، تخريبي و تروريستي عليه هندوستان مي پردازد.

(Joint Intelligence Miscellaneous JIM): اين شعبه، مشغول فعاليتهاي جاسوسي در كشورهاي خارج و بويژه صدور عناصر تخريبي به ممالك ديگر ميباشد.

(The Joint Signal Intelligence Bureau JSIB): كار اين بخش كه عمدتاً معاون رياست آي. اس. آي در رأس آن قرار دارد، عبارت از تهيه و جمع آوري عكس، كشف و ارسال پيام هاي بي سيم، بخصوص در نواحی مرز میان افغانستان و هندوستان بوده و در عين حال، ارتباطات مخابره بي جنگجويان مزدور كشميري و پاكستاني عليه هند را تأمين ميكند.

علاوه از شعباتي كه گفته شد، سازمان جاسوسي ارتش پاكستان، وظيفه تهيه، انبار و ارسال سلاح هاي متنوع، مواد منفجره، مواد كيمياوي، وسايل و آلات تخريبي عليه هدف هاي تعيين شده،

چاپ و تکثیر اسناد، تهیه اماکن مذهبی و " فرهنگی " غرض تجمع عناصر اطلاعاتی در خارج از کشور، گشایش و به راه اندازی مراکز ظاهراً تجارتي توسط جاسوسان خویش و دیگر فعالیت های ضد انسانی را نیز به پیش می برد. گفته شده که آی اس آی در سال های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ میلادی به فعالان جنبش " خالستان " در خاک هند کمکهای وافر بعمل می آورد. (۱۲)



جنرال حمید گل رییس آی اس آی، ولیهم وبستر رییس سی آی ای، کلیر جورج افسر عملیاتی سی آی ای و میلتن بیردن در یک کمپ تمرینات نظامی برای مجاهدین افغان در خاک پاکستان.

## یادداشت‌های فصل اول

- (۱) کتاب افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول، صفحه ی ۴۱۷
- (۲) کتاب افغانستان در مسیر تاریخ- جلد اول، صفحه ی ۴۲۴
- (۳) انگلیسها در سال ۱۸۷۱ میلادی بین چین و هند نیز خط سرحدی "مکماهون" را کشیدند که به اثر آن، بخشی از خاک چین را به هند ملحق نمودند. سیزده سال بعد ازان، قوای چین غرض اعاده، اراضی اش بالای هند حمله نمود.
- (۴) افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول، صفحه ۴۴۳
- (۵) حماسه استقلال هند و شب خونبار جدایی- پژوهش فاروق روشنا- شماره ۲۵۵ زرنگار- سال ۲۰۰۷ میلادی)
- (۶) تاج التواریخ، صفحه ی ۴۲۲، چاپ پشاور
- (۷) افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول، صفحه ی ۳۹۸
- (۸) افغانستان در سالهای بیست و سی قرن بیستم، صفحه ی ۱۰۹ ویکتورگریکوویچ کارگون
- (۹) خاطرات شیر احمد گران، هفته نامه ی " امیدگ، شماره ی ۳۱۱ منتشره ی امریکا
- (۱۰) طریق به پادشاهی رسیدن، کارنامه ها، کشتارها و لیست اسمای زندانیان دوران پادشاهی نادرشاه در اثر دیگری بنام "ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان"، تألیف اینجانب درج شده است. البته انگلیسها قبلاً از نادر هم چنین کشتارها و سرکوبگریهای خونین را توسط دو امیر دست نشانده شان (امیر دوست محمد و امیر عبدالرحمن) در کشور ما انجام داده بودند که همه ثبت سینه تاریخ افغانستان شده اند.
- (۱۱) نشریه انترنتی " آریایی " - ماه فبروری سال ۲۰۱۳ م
- (۱۲) وبسایت (ای.اس.آی) و مقاله راجع به آی. اس. آی توسط شعبه سیا، منتشره سایت آریایی

## فصل دوم

### سیاست دولت افغانستان در قبال تشکیل پاکستان

در روزگاری که هند برتانوی آستان تحولات سیاسی و آماده تقسیم و تجزیه بود، در افغانستان، محمد ظاهر فرزند محمد نادر بر اورنگ شاهی نشسته بود. سالهای ۱۹۴۷ میلادی در افغانستان، مصادف بود با ختم صدارت خونین هفده ساله سردار محمد هاشم (مشهور به هاشم جلاد) و آغاز صدارت شاه محمود (برادر سردار هاشم و عم محمد ظاهر شاه).

محمد ظاهر شاه و بنی اعمام وی که در واقع، مجری سیاست های " خاندانی " بودند، تا هنگامیکه انگلیسها بالای شبه قاره هند حکم میراندند و حتا وقتی که هنگامه تقسیم هند و تشکیل پاکستان از طرف انگلیسها بلند بود، آنها (خانواده محمد ظاهر شاه) هنوز سیاست محافظه کارانه و دیپلماسی گنگ و پسيف را در قبال آن در پیش گرفته بودند. یعنی ظاهر شاه و اعضای خانواده او، آنچنانکه ایجاب میکرد، پیرامون تقسیم هند و اعاده اراضی غصب شده افغانستان و سرنوشت پشتونهای آنسوی خط " دیورند"، سیاست فعال توأم با درک مسوولیت ملی و تاریخی اتخاذ نکردند. هرگاه چنین درک و سیاست مسوولانه نزد شاه و اعضای مقتدر خانواده اش وجود میداشت، به مجردیکه انگلیسها ترک هند را اعلام کرده بودند، باید ماشین دیپلماسی و تبلیغاتی دولت جداً و وسیعاً بکار می افتاد، برای مردم افغانستان حق تظاهرات و ابراز نظر صریح داده میشد، با دلایل و براهین روشن و قوی، از انگلیسها که غاصبین اصلی خاکهای جانب افغانی بودند، تقاضا بعمل می آمد تا سرزمین های متعلق به افغانستان را که آنها جبراً و بخاطر حفظ منافع استعماری شان در شبه قاره هند توسط خط " دیورند " جدا ساخته بودند، مجدداً به صاحبان اصلی آن (ملت افغانستان) برگردانند و اگر باز هم این تقاضای برحق ملت و دولت افغانستان از طرف مقامات برتانوی پذیرفته نمیشد، دولت افغانستان میتواندست

شکایتش را به سازمان ملل که تازه تأسیس شده و نماینده رسمی و دیپلماتیک کشور در آن حضور داشت، مطرح نماید.

این خاندان حاکم در افغانستان، با اتخاذ سیاست تمکین و مماشات در برابر انگلیسها و بی‌مبالاتی در قبال حق مسلم ملت افغانستان، در واقع، مسوولیت عظیم ملی و تاریخی را بدوش کشیدند. یکی از دلایل عمده ی اتخاذ سیاست کرنش و مدارا از سوی حکومت افغانستان در مقابل مقامات هند برتانوی این بود که محمد نادرخان با تعهدات خاص احترامکارانه و تسلیم طلبانه در برابر انگلیسها، به قدرت رسانیده شد و بنا بران، فرزند و برادران نادرخان نیز نه تنها عین سیاست نادرخان را پذیرفته و به پیش میبردند، بلکه با حمایت‌های عظیم (آشکار و پنهان) مالی و استخباراتی بی‌که هنوز هم از جانب انگلیسها نصیب شان میشد، نمیخواستند هیچ نوع اقدام سیاسی تعهد شکنانه بی را در برابر حامیان برتانوی خویش انجام دهند.

### سیاست خاندانی چیست؟

برای آنکه سؤال نزد خواننده عزیز حل شده و به کُنه مطلب مورد بحث پی برَد، می پردازیم به چگونگی سیاست " خاندانی" دولت نادر تا داوود در پنج دهه ی قرن بیستم (از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۸ میلادی):

قبل از همه بهتر خواهد بود در اینجا، مؤسس حکومت " خاندانی" در افغانستان را بیشتر معرفی نماییم: محمد نادر که با غضب قدرت در پانزدهم ماه اکتوبر ۱۹۲۹ میلادی در کابل، سنگ بنای حکومت و سیاست " خاندانی" را در افغانستان نهاد، فرزند محمد یوسف بن محمد یحیی بن سلطان محمد خان معروف به طلایی بود. سلطان محمد خان طلایی کسی بود که ایالت پشاور و پشاور را که جز قلمرو افغانستان بود، در سال ۱۸۲۳ میلادی به رنجیت سنگ حاکم پنجاب فروخت و بعداً خود نیز به دربار وی می زیست. او بعداً در خدمتگزاری به انگلیسها در میان مردم افغانستان زبازد عام و خاص شد. سردار یحیی خان فرزند همین سلطان محمد طلایی بود که یعقوب خان فرزند امیر شیرعلیخان و داماد خود را ترغیب نمود تا به پیشواز قوای متجاوز انگلیس تا محل " گندمک" (گورکشته شده های سربازان انگلیسی در جنگ استقلال خواهی مردم افغانستان) بشتابد و معاهده ننگین و ضد ملی را که بنام " معاهده گندمک" مسمأ شد، امضا کند. سردار محمد یوسف پدر محمد نادر، فرزند همین یحیی خان بود که مدت ها از طرف

انگلیسها در شهر " دیره دون " هند برتانوی تغذیه میشد و در خدمتگزاری به آنها لحظه بی فرو گذاشت نمیکرد.

محمد نادر، همان طور که در صفحات قبلی گفته آمد، در اوایل پادشاهی امیر حبیب الله خان (سراج الملت و الدین)، همراه با اعضای خانواده وارد کابل شد. وی هنوز ۲۳ سال بیشتر نداشت که "برگد" نظامی شد و سی و یکساله بود که به رتبه سپه سالاری کشور رسید.

گفتنی است که امیر عبدالرحمن خان که بخشی از "رازهای مگو" را میدانست، در اواخر عمر خود برای فرزند و جانشین خویش (حبیب الله خان) اکیداً گفته بود که "ازولاده سردار یحیی حذر داشته باش که از طرف انگلیسها به تاج و تخت افغانستان برگزیده خواهند شد"، ولی مثلی که امیر حبیب الله خان این نصیحت پدر را نا دیده انگاشته بود.

مزید برآن، عناصر انگلیسی مشرب ذی نفوذ نیز در دربارمفسد و آکنده از خدعه و فریب امیر حبیب الله حضور داشتند که حمایت از افراد "خودی" را وجیبه سیاسی خویش میدانستند و برای آنها در گوشه بی از قلب شاه جا باز میکردند. از سوی دیگر امیر حبیب الله خان با خواهر نادر بنام "محبوبه" ازدواج کرد و این زوج امیر، بنام "علیا جناب" مسما گشت. بنابراین نه تنها نادر، بلکه برادرانش نیز به شاه مقرب گشتند.

بهرحال، نادر که در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان همچنان مقرب بود، موازی با روشهای سیاسی و دیپلماتیک انگلیسها در شبه قاره هند، علیه نهضت شاه امان الله موضع گرفت و با دشمنان شاه مصروف فعالیتهای سرّی و علنی گردید.

دکترویکتورگریکوویچ محقق روسی از کتاب "آتش در افغانستان" اثر آ. تی ستیوارت در "افغانستان در سالهای بیست و سی قرن بیستم" چنین مینگارد:

"در گزارش از سفارت انگلیس در کابل چنین آمده که نادر خان بعد از صرف نان شام در سفارت انگلیس به تاریخ چهارم اپریل سال ۱۹۲۴ م روی یکی از چوکی های راحتی انگلیس قرار گرفته و همراه با ستایش فراوان از خوی و خصلت انگلیس از امیر افغان به شدت بدگویی نمود.."(۱)

اعلیحضرت که در برابر چنین افراد و اعمال آنها قاطعیت لازم را نداشت، صرفاً از نادر خواست

تا استعفایش از وزارت جنگ را تقدیم کند و بعداً هم او را بحیث سفیر به فرانسه مقرر کرد. نادر در فرانسه و در قبال اوضاع بحرانی ناشی از شورشهای ضد امانی در افغانستان، پیوسته مشغول دید و وادید با برادران خود (محمد هاشم و شاه ولی) و نیز با سفرای انگلیس در فرانسه و مقامات ذیصلاح آن کشور در لندن بود. روان شاد میر محمد صدیق فرهنگ طی کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" چنین مینگارد: "پس از نشر خبر استعفای امان الله شاه و رفتنش به قندهار، محمد نادر خان و دو برادرش از سفارت برتانیه در پاریس ویژه گرفته توسط کشتی به بمبئی آمدند. در اینجا وی به نماینده ی حکومت هند که با ۱ و ملاقات نمود اظهار داشت که طرفدار دولت برتانیه میباشد و آرزو دارد این سیاست را به شکلی که با استقلال افغانستان موافق باشد تطبیق نماید و علاوه کرد که در برابر امان الله شاه با هیچ شخص دیگری تعهدی ندارد. یک روز در آخر ماه فبروری سال ۱۹۲۹ میلادی سه شخص که هر یک بگونه یی بر جریان حوادث در افغانستان مؤثر بودند، در این شهر سرحدی یکجا شدند، باین معنی که محمد نادر خان توسط قطار ریل از بمبئی به پشاور موصلت کرد، همفریز وزیر مختار انگلیس از کابل توسط طیاره و علی احمد خان والی پای پیاده از ولایت مشرقی به آنجا رسیدند ... بهر حال محمد نادر خان این فرصت را غنیمتی شمرده در ملاقات با همفریز از او به صراحت سؤال کرد که دولت او کدام شخص را برای زمامداری افغانستان ترجیح میدهد و از او خواهش نمود تا راجع به خط حرکتش با او مشوره بدهد." (۲)

آری! محمد نادر بالاخره موفق شد با مساعدت های سَری و علنی انگلیس و با مسلح سازی قبایلی های آنسوی خط "دیورند"، (بویژه اقوام وزیرستان جنوبی) به کابل بتازد، حبیب الله کلکانی را بشکند و پادشاهی خودش را در یک جمع مهاجم مسلح و حلقه ی کوچک نزدیکان خود در داخل محوطه ارگ اعلام نماید. محمد نادر قبل از اخذ اجازه و حصول مساعدت مالی از انگلیس ها و یورش به سوی کابل، تعهدات زیادی به وایسرای هند برتانوی سپرد. عمده ترین این تعهدات این بود که خط ننگین "دیورند" را بپذیرد و شخصیتهای آزادیخواه و ضد استعمار انگلیس را نابود سازد و در امور سیاست خارجی، سر از مشوره و هدایت انگلیس بر نتابد. (همان تعهد و عملی را که اسلاف وی امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان انجام دادند).

روان شاد "فرهنگ" در این باره چنین مینگارد: "بین دو طرف چنین مقرر گردیده بود که

افغانستان استقلال خود را حفظ نماید اما در امور خارجی و بین المللی به مشوره انگلستان رفتار کند و انگلستان هم دولت جدید را بطور مؤثر اما نا مریبی در برابر دشمنان داخلی و خارجی آن معاونت و یاری نماید. چنانچه این وضع در بین دو طرف تا هنگام خارج شدن برتانیه از نیم قاره هند دوام یافت. (۳)

بلی! نادر دقیقاً همانطور هم کرد. نخست از همه، کلیه امور دولتی را میان برادران واقوام خود تقسیم کرد، سیاست حاکم و مرعی الاجرای کشور را فقط خود وی با برادرانش در داخل ارگ سلطنتی و در حلقه خودی بنام " شورای خانواده گی " اتخاذ میکردند. استخبارات یا " ضبط احوالات " را با انتلجنس سرویس یا استخبارات بریتانیا مرتبط گردانید که در رأس این اداره، کسی بنام " الله نوازخان " ملتانی قرار داشت. (شخص مذکور باساس فعالیت‌های اطلاعاتی دراز مدتش در افغانستان، به اثر لزوم دید انگلیسها با نادر یکجا وارد کابل شد.)، عناصر شریف ضد انگلیسی را به گونه های مختلف یا به حبس های طویل المدت سپرد و یا ظالمانه سر به نیست کرد، مردم کوهستان و کوهدامن (شمالی) را که در جنگهای آزادیخواهانه ضد استعمار انگلیس سهم فعال تر گرفته بودند، توسط افراد قبایل آنطرف خط " دیورند " و ملیشه های هند برتانوی، تحت نام " سقاوی"، " اشرار" و " دزدان شمالی " به کرات سرکوب و تاراج نمود، صدها محصل جوان را که در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان عازم اروپا شده بودند، حین بازگشت شان به وطن دستگیر و راساً روانه زندانها و یا کشتارگاه ها نمود و تا توانست غرور آزاده گی و ارزشهای علمی و فرهنگی در کشور را محو و نا بود کرد.

یکی از محققان کشور بنام عبدالشکور حکم کتابی را بنام " از عیاری تا امارت " تألیف نموده و مطالب بکری را در مورد مظالم جنرال نادر و برادران وی بخصوص در حق مردم شمالی در آن درج نموده است که اینک بخشهایی از آن را بصورت بسیار مختصر نقل میکنیم تا خواننده بتواند پیرامون " سیاست خاندانی " نادرخان آگاهی بیشتر یابد. وی زیرعنوان " تخت نشینی قلبی نادر" چنین مینویسد: " ... از کابل متعاقباً جنرال محمد غوث خان با قوه تازه دم رسید و در عرض راه ها قلعه های مردم را آتش زد و اسرا را از برج های بلند پرتاب کرد تا این وقت محمد گل خان مهمند وزیر داخله بعنوان رییس تنظیمیه شمال رسیده بود و لشکر های حشری مخصوصاً از ولایت پکتیا رسیدن گرفت. این عساکر از طرف شاجی در پکتیا



تنظیم و به شمالی سوق شده بود، طوریکه جریده اصلاح در شماره های اسد ۱۳۰۹ خویش نوشت تعداد لشکر حشری از مردمان احمد زی، کروخیل، جاجی، منگل، طوطی خیل، وزیری، وردک، میدان و تگاب به بیست و پنجهزار تفنگدار بالغ میشد و این غیر از قوای منظم دولتی بود..."



محمد ظاهر شاه که تقسیم هند و ایجاد پاکستان در دوران زعامت وی صورت گرفت

مؤلف بازچنین مینویسد: " او به اتکا به قوه بیست و پنجهزار نفری حشری و یک فرقه عسکری منظم و توپخانه دولتی در پروان، کاپیسا و کوهدامن دست به عملیات ها زد که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست؟ محمد گل خان مهمند در این ولایت قیافه یک مارشال فاتح به خود گرفته در کمال تکبر و بیگانه گی با مردم پیش آمد و روش دشمنانه و وحشیانه نمود. او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها، انهدام دیوار باغ ها، احتراق قلعه ها بگماشت و خود از شکنجه و لت و کوب و اهانت مردم (اعم از قیام کننده گان و مطیع دولت) فرو گزار نکرد. او از قیام کننده گان جان میخواست و از

مطیع مال، انکار کننده را چوب میزد و دشنام میداد حتی تهدید با احضار زنش در مجلس عام مینمود... در خانه هایی که تلاشی میشد و اسلحه و پول بدست نمی آمد زنان خانواده تهدید و به فرو بردن سوزن در پستان شان میشد و آنکا تعرض به ناموس شان میگردید. باین روش تا زمستان ۱۳۰۹ شمسی (طبق اطلاع شماره ۵۸ مورخ دلو روزنامه دولتی اصلاح) محمد گل خان از مردم کاپیسا و پروان سه هزار و سه صد و هفتاد و هشت تفنگ و یکصد و هفتاد تفنگچه و سی و نه هزار و سه صد و هشتاد و چهاردانه طلا و ۱۶۹۲۰۶ سکه نقره بیرون کشید و به کابل تقدیم کرد ... " (۴)

البته در این کتاب، لیست طولیلی از زندانیان و اعدام شده های شمالی که از طرف خاندان نادر انجام داده شده نیز بگونه نسبتاً مفصل گنجانیده شده است که درج همه آنها در این اثر، صحبت

را به درازا میکشاند. ولی، علاقه مندان عزیز میتوانند غرض آگاهی بیشتر از شدت عمل " سیاست خاندانی " نادر، به کتاب " از عیاری تا امارت .. " و رساله " نادر و خاندان او " مراجعه فرمایند.

پس فهمیده میشود که چرا دولت " خاندانی " ظاهر شاه در قبال چنین مسأله بزرگ ملی و در برابر مقامات هند برتانوی و آنهم در تحت چنان شرایط سهل و مساعد، سیاست سکوت و بی صدایی اتخاذ کرد؟ این سیاست سکوت در برابر منافع حیاتی ملت افغانستان که برای " خیرخاندان " صورت گرفت، در حقیقت اجازه داد که افغانستان و مردمش درکنار پدیده نوظهوری بنام پاکستان، هیچگاه روی خوشی را نبینند که ندیدند.

سید مسعود پوهنیار زیر عنوان " پشتونستان هم یکی ازدانه های تنازع بود "، " چنین مینگارد: " مرحوم سردار محمد هاشم خان با برادرانش قراریکه بارها از ایشان شنیده قطعاً به مسأله پشتونستان علاقه نداشتند. یکی از این شنیده گیهای دلچسب صحنه مذاکرات بود که بین محمد علی جناح و سردار محمد هاشم خان و مارشال شاه ولیخان و سردار محمد نعیم خان و دانشمند محترم آقای پژواک در لندن ۱۳۲۸ صورت گرفت. سردار محمد نعیم خان بحیث سفیر کبیر افغانستان در لندن و آقای پژواک آتشه مطبوعاتی بود. سردار محمد هاشم خان نزد برادر زاده خود به لندن آمده بود. در همین وقت محمد علی جناح در کنفرانس سران ممالک کامنولیت (مشترک المنافع) در لندن اشتراک داشت. مارشال شاه ولیخان که بحیث سفیر کبیر افغانستان در پاریس بود هم به لندن خواسته شد. سفارتکبرای افغانی جلسه را در هوتل سه وای Savoy Hotel لندن ترتیب داد که در آن محمد علی جناح و سرداران فوق الذکر و محترم پژواک اشتراک ورزیدند. چون محمد علی جناح به انگلیسی حرف میزد وظیفه ترجمانی بعهدده آقای پژواک بود. بعد از سخنان مقدماتی همینکه مباحثه در باره پشتونستان آغاز شد سردار محمد هاشم خان از جناح پرسید که آیا او به اردو میفهمد؟ جناح لبیک گفت و هر دو والاحضرات ریش سفید با او به اردو گفتن شروع کردند. سردار محمد نعیم خان که اردو نمیدانست حیران به طرف آقای پژواک نگریسته آن هر دو از حلقه مذاکره منزوی شدند. محترم پژواک قصه کرد که از صحبت گرم و خودمانی والاحضرات پیر با محمد علی جناح همینقدر فهمیده میشد که آنها پیهم میگفتند که پاکستان و افغانستان دو همسایه دوست و مسلمان است و ما همه باهم برادر هستیم. البته شنیدن آن رویداد دلچسب

از زبان دانشمند محترم پژواک بسیار پرکیف تر از آن است که من به اجمال نوشتم. بهر حال موضوع پشتونستان بالاخره در تحت فشار برادر زاده های جوان با مقدمات تیره و نادرست در ۱۹۴۷ از طرف حکومت صدر اعظم سپه سالار شاه محمود خان غازی اعلام گردید که بعداً در دوره صدارت سردار محمد داودخان تعقیب شد. " (۵)

قابل ذکر است که وقتی سیاست سکوت " خاندان " در قبال قضیه اراضی غصب شده افغانی در آن سوی خط " دیورند " مورد اعتراض روشنفکران و عناصر وطنپرست افغانستان واقع گردید، آنگاه موضوع طی یادداشت سیزدهم ماه جون سال ۱۹۴۷ میلادی بصورت ملایم و آنهم صرفاً بخاطر " سرنوشت برادران پشتون و بلوچ " در ماورأ خط " دیورند " به سفارت بریتانیا در کابل سپرده شد، ولی دیگر کار از کار گذشته بود. زیرا موضوع اعطای آزادی هند و تشکیل پاکستان با حدود و ثغور جغرافیایی آن در پارلمان انگلیس قبلاً به تصویب رسیده بود. دولت نو تشکیل پاکستان نیز تقاضای دولت افغانستان را با درستی خاصی رد کرد، متعاقباً نماینده افغانستان (نجیب الله تورویانا) در ماه سپتامبر ۱۹۴۷ میلادی پیرامون شمولیت پاکستان در سازمان ملل رای منفی داد و اختلافات دو کشور جدی تر گردید.

باید افزود که حکومت افغانستان، " نجیب الله تورویانا " را که در آن زمان مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه بود، غرض مذاکره با علی جناح و دیگر مقامات پاکستانی به آن کشور فرستاده بود و شخص مذکور، در برگشت بکابل، جریان مذاکراتش با جانب پاکستانی را از طریق امواج رادیو افغانستان به اطلاع عموم رسانید که ریاست مستقل مطبوعات نیز گفتار او را چاپ و توزیع نمود. ولی حکومت، نسخه های توزیع شده را به زودی جمع آوری و مصادره کرد.

این اختلافات وقتی به اوج خود رسید که ناظم الدین خان جانشین محمد علی جناح در ماه مارچ سال ۱۹۴۹ میلادی کلیه مناطق قبایلی پشتون نشین در غرب خط " دیورند " را جز قلمرو آن کشور اعلام نمود. آنگاه شاه محمودخان موضوع را به مجلس شورای ملی پیش کرد و مجلس در ماه جولای سال ۱۹۴۹ میلادی با اکثریت آرا خط " دیورند " را ملغی اعلام کرد. حکومت نو بنیاد پاکستان، بالمقابل، خود را وارث کلیه منافع و معاهدات حکومت هند برتانوی و از جمله، مناطق غصب شده ی افغانستان اعلام نمود.

برای آنکه بی دردی و بی اعتنایی " خاندان " سلطنتی در قبال سرزمین های تاریخی افغانستان

و باشنده های آن روشن تر گردد، بهتر است موضوع را از قلم سردار محمد عزیزنعم فرزند سردار محمد نعیم خان و برادرزاده سردار محمد داوود (علم بردار قضیه پشتونستان) بخوانیم:

" بعد از اینکه صدراعظم برتانیه کلمنت اتلی در فبروری ۱۹۴۷ م تصمیم حکومتش را مبنی بر ترک نیم قاره اعلام نمود و به همین منظور لارڈ لویی مونتیسطن را بحیث آخرین وایسرا تعیین کرد تا مکانیزم این عملیه را سر براه سازد، در کابل نیز یک سلسله فعالیتهایی به راه افتاد. فرمان شماره (۳۱۰) مورخ ۱۲ سرطان ۱۳۲۶ (۴ جولای ۱۹۴۷ م) صدارت عظمی عنوانی مرحوم علی محمد خان وزیر امور خارجه مندرجه باب سوم جلد سوم " کتاب سیاه" نقاط نظر حکومت افغانستان را نسبت به سرنوشت " افغانهای سرحد" توسط احکام ۵۵۰ مجلس وزرا ابلاغ نمود. احکام مذکور، وزارت خارجه را ملتفت ساخت که گرچه سرزمین های مذکور توسط استعمار برتانیه از خاک افغانستان جدا شده بود، ولی افغانستان در تلاش استرداد آنها نیست و فقط میخواهد به باشنده گان آنجا حق داده شود که به رضای خود یا به پاکستان و یا به هندوستان و یا یک کشور علیحده را تشکیل نمایند ... " (۶)

عزیزنعم باز هم به نقل از همان فرمان شماره (۳۱۰) صدارت افغانستان میگرد: " در مذاکرات شان با زعمای مسلم لیگ باید هیأت به آنها بگوید که افغانستان نمیخواهد سرزمین های سرحد آزاد و " صوبه سرحد" را با وجودیکه از پیکر آن کشور جدا شده، بدون رضایت اهالی آنجا بخود ضم کند، اما افغانستان نظر به وظایف تاریخی و باساس منشور ملل متحد آرزو دارد که به مردم آن سر زمین حق اظهار رای بدون قید و شرط داده شود. ضمن مذاکرات با وایسرای هند برتانوی باید هیأت افغانی، وی و همکارنش را ملتفت سازد که افغانستان در تلاش استرداد سرزمین های از دست رفته خود نیست و صرفاً آرزومند است که به باشندگان آن سرزمین ها حق عادیانه تعیین سرنوشت داده شود ... "

همچنان آقای نعیم می افزاید که " اما مسافرت هیأت مذکور هرگز جامه عمل نپوشید و احکام شماره ۵۵۰ صرفاً در صفحه کاغذ باقی ماند و مورد تبادل افکار قرار نگرفت ... " (۷)

صلاحیتداران " خاندان" سلطنتی بعداً چند یادداشت محتاطانه بی مبنی بر " اعطای حق بیان برای اهالی آن سر زمین ها" به وزارت مختاری انگلیس در کابل و وزارت امور خارجه آن کشور در لندن فرستادند که این تقاضا از طرف انگلیسها رد شد. باری " سر جابلزسکوایر" وزیر مختار

انگلیس در کابل در برابر تقاضای شفاهی علی محمد خان وزیر امور خارجه افغانستان در زمینه جواب داده بود که: "پیشنهاد افغانستان در مورد افغانهای سرحد عملی شده نمیتواند، یعنی دومین سومی نا ممکن است - افغانستان به عقیده حکومت برتانیه پابند معاهده ۱۹۲۱ شمرده میشود بنابراین بهتر است با پاکستان راه مفاهمه و دوستی بسیار نزدیک را اختیار کند- افغانستان بهتر است موضوع افغانهای سرحد را مستقیماً با حکومت پاکستان مطرح بحث قرار دهد ... " (یعنی بهم اندازی دو کشور همسایه و بحرانی ساختن اوضاع در منطقه)

هنوز ارسال و مرسل یادداشت و ملاقات های "دوستانه" میان مقامات افغانی و انگلیسی به کندی ادامه داشت که قبایل وزیرستان، باجور و مسعودی، جلسات بزرگی را علیه مقامات پاکستان دایر نموده و فیصله نمودند که باید آزادی شان را به جنگ یا با مصالحه از حکومت پاکستان حاصل کنند. بهمان اساس، هیأتی را به ریاست (میرزا علیخان فقیرایی) بکابل فرستادند تا کمک و موافقت حکومت افغانستان برای حصول این مقصد را حاصل نماید. اما شاه ولیخان عم محمد ظاهر شاه که در آستانه این شب و روز، کفالت مقام صدارت را بجای شاه محمود خان به عهده داشت، با هیأت قبایل دیدار نموده خطاب به آنها گفت: "از اقدامات جنگی و تثبیت به سلاح و اتخاذ رویه متعرضانه خود داری نموده بر اقدامات سیاسی افغانستان و کوششهای این مملکت که صرف برای حفظ آبرو و شئون آنها میباشد و مقصد دیگری موجود نیست، اکتفا نمایند از نفاق و بی امنی احتراز نمایند ... "

پس می بینیم که "خاندان" سلطنتی عین رفتاری را در برابر اراده آزادیخواهان قبایل اطراف خط "دیورند" انجام داد که سلف آنها (امیر عبدالرحمن) در نیم قرن قبل از آن به بهانه اینکه "این قوم گپ نا شنو هستند" و همچنان امیر حبیب الله بخاطر "گل روی" انگلیسها انجام داده بود. این، در صورتی بود که نواب زاده سعیدالله خان نماینده خاص محمد علی جناح که در آغازین تشکیل پاکستان غرض گشایش سفارت آن کشور و تسلیم گیری اسناد و لوازم وزیرمختاری انگلیس به کابل مسافرت نمود، از مذاکره روی مسایل آینده قبایل مورد نظر سر باز زد.

دولتمردان افغانستان هنوز با تبادله یادداشت و انجام دادن ملاقاتها یی با جوانب زیدخل دل خوش می کردند که خواجه ناظم الدین خان جانشین محمد علی جناح ضمن یک سفر از کراچی

به شهر پشاور، رسماً اعلام نمود که مناطق صوبه سرحد جز لایتجزای خاک پاکستان است و با این اقدام خویش، دیوار بی بنیاد دل خوشی های دولتمردان افغانستان را فرو ریخت. قبلاً، از اعتراضات روشنفکران و وطنپرستان کشور در قبال سیاست سکوت " خاندان " سلطنتی پیرامون اوضاع تذکری دادیم، اکنون بد نیست از سه رویداد سیاسی داخلی بی که در دوران صدارت شاه محمود خان واقع شد، بصورت گذرا یاد کنیم:

رویداد نخست، تشکیل یک گروه مسلح مخفی بود که تصمیم به انجام یک کودتا علیه رژیم سلطنتی گرفته بودند. هرچند بعضی از محققان گفته اند که اعضای این گروه عبارت از افراد " حزب ارشاد اسلامی " به رهبری علامه سید اسماعیل بلخی بود که در سال ۱۳۲۰ هجری برای نخستین بار بنام " مجتمع اسلامی " ساخته شده و در سال های ۳۴ و ۱۳۳۵ هجری بنام " حزب ارشاد اسلامی " مسمأ شد. روان شاد غلام محمد غبار، در صفحه (۲۵۸) جلد دوم " افغانستان در مسیر تاریخ "، تشکیل متذکره را بنام " حزب سری اتحاد " یاد کرده است. افراد این گروه فیصله کرده بودند که بخاطر پایان دادن به ظلم دولتی و اختناق سیاسی و به منظور رفع محرومیت های ملی و... به روز اول سال ۱۳۲۷ هجری شمسی (نوروز) که میله " قلبه کشی " در دامنه علی آباد (بعداً کارته سخی)، آنکه که شاه محمود خان صدراعظم در آن اشتراک مینماید، دست بکار شوند. باساس فیصله ی قبلی، محمد ابراهیم (پسرگاو سوار) که نشانزن ماهری بود، باید از دور و با گلوله ی تفنگ بالای شاه محمود خان شلیک میکرد و در جریان هرج و مرج ناشی از آن، گروه قیام به سرعت بالای زندان دهمزنگ میتاخت و با آزاد سازی چند هزار زندانی از آن جا، به سوی ارگ شاهی می شتافتند. ولی قبل از انجام عمل، یعنی شب فردای روز موعود، اعضای این گروه دستگیر شدند. روان شاد (غبار) در جلد دوم " افغانستان در مسیر تاریخ " تذکر میدهد که " ... قبل از رسیدن روز موعود، به سپارش یکی از اعضای حلقه مرکزی حزب (میرزا محمد اسلم خان مدیر فواید عامه)، عضو جدیدی بنام گلجان وردکی به حلقه مرکزی معرفی و تضمین میگردد. گلجان هم طبق معمول سوگند وفاداری نسبت به حزب روی قرآن بجا می آورد و تعهد میکند که مقداری اسلحه ناریه به حزب تحویل دهد. این عضو جدید قبلاً هشت نفر از دشمنان شخصی خودش را کشته بود و یکی از وابسته گان خاندان مشهور وردکی (ماهیار) بود. شبی که فردایش نوروز بود حلقه مرکزی در خانه میرزا محمد اسلم خان اجتماع و نقشه ترور فردا را طرح و تصویب نمود. گلجان درین شب حاضر جلسه شد

و دو نفر دیگر را بنام رفقای جانی خویش حاضر و معرفی و ضمانت کرد و گفت اینها حاضرند که یکمقدار اسلحه به جمعیت اهدا نمایند. البته شخص گلجان قبلاً از نقشه ترور فردا بحیث یک عضو معتمد و فعال مطلع بود. (۸)



علامه سید اسماعیل بلخی

روان شاد (غبار) علاوه میکند که: " سید اسماعیل خان بلخی بعد ها پس از رهایی از حبس به من گفت که بقرار معلوم همینکه جلسه ختم شد، گلجان برگشت و قضیه را به شخص صدراعظم اطلاع نمود. فردا قبل از طلوع خورشید شاه محمودخان هر یازده نفر عضو حلقه مرکزیرا دستگیر و در زندان بیفگند . . (۹)

شخصیتهای برجسته گروه متشکله فوق عبارت بودند از سید اسماعیل بلخی، محمد ابراهیم مشهور به " پسرگاو سوار"، خواجه محمد نعیم، میرزا محمد اسلم غزنوی (مدیر فواید عامه)، سید علی گوهر غوربندی، سرباز چنداولی، سید سرور لولنجی، اسماعیل لولنجی، میرزا عبداللطیف خان کابلی، سید سکندر مظفری، رجب علی چنداولی، محمد صفر خان، داکتر اسدالله رئوفی (عاشقان عارفانی)، عبدالغیاث خان کوهستانی (کندک مشرو مدیر لوازم مکتب حربیه ی کابل)، خدای نظر ترجمان، غلام حیدرخان بیات (کندک مشر)، گلجان و ردک، محمد حسن خان بیات (تولی مشردرماشینخانه ی کابل)، و قربان نظر ترکمن (کندک مشر نظامی).

هرچند در بعضی اسناد، سال ایجاد این تشکیل، (۱۳۲۲-۱۳۲۳ خورشیدی) گفته شده است. بآنهم، موجودیت چنین تشکیل سیاسی هنوز هم در پرده ی ابهام باقیمانده است.

در مورد علامه سید اسماعیل بلخی رهبر حزب ارشاد اسلامی باید گفت که وی فرزند سید محمد از قریه بلخاب واقع شهرک " سنگچارک " شهر باستانی بلخ بود و در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی چشم به جهان گشود. علامه بلخی تحصیلات عرفانی و اسلامی اش را در عراق و ایران به اتمام رسانید و پس از بازگشت به افغانستان، ازدیدن موج اختناق و استبداد سیاسی خاندان نادر در کشور و فقر و گرسنه گی و درمانده گی مردمش سخت ناراحت گردید و تصمیم به مبارزه علیه حکومت استبدادی گرفت. سید، با سخنرانی های جذاب و آتشین، سرود و سرایش اشعار انقلابی

و تحرکات روشنگرانه در میان مردم، بعنوان عنصر مسلمان مبارز، بدون تعصب و قابل احترام تبارز نمود. در نتیجه کشف پلان مخفی که از آن در بالا یاد شد، در سال ۱۳۲۹ هجری شمس از طرف جباران سلطنتی به زندان افکنده شد و مدت چهارده سال را در سلول های طاقت سوز زندان "دهمزننگ" سپری نمود. زمانیکه از زندان بیرون آمد، هنوز هم به تبلیغ و سخنرانی و مبارزه ضد استبداد ادامه داد تا آنکه در سال (۱۳۴۷ خورشیدی) در شهر کابل چشم از جهان فرو بست. اینک، نمونه یی از چکامه های سید اسماعیل بلخی را درج این صفحه مینماییم تا سیر اندیشه و تفکر وی بیشتر روشن گردد:

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا	جهل را مسند و برفقر مقام است اینجا
علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع	آنچه در شرع حلالست، حرام است اینجا
مئی آزادی و حدت نرسد از چه به ما ؟	مستبد شیخ صفت دشمن جام است اینجا
ما بسر منزل مقصود چسا ن راه بر یم ؟	راهزن رهبر و خس دزد امام است اینجا
فکر مجموع در این قافله جز حیرت چیست	زانکه اندر کف یک فرد، زما م است اینجا
برده گان سرخوش و آزاد بهرجا، اما	ملتی بر در یک شخص غلام است اینجا

...

بلخیا نگبت و ادبار ز سستی پیدا ست      چاره اینهمه، یک با رقیام است اینجا

رویداد دوم این بود که چند تن از افغانان مبارز، تشکیلات مخفی یی را در سالهای (۱۳۲۹- ۱۳۳۰ هجری شمسی) بنام " نهضت آزادیخواهان افغانستان " بوجود آورده در ماورای خط " دیورند" دست به نشرات و تبلیغات ضد " خاندان " شاهی زدند و حکومت پاکستان هم از آن ها حمایت نمود. چنانکه دو نشریه بنام های " آزاد افغانستان " و " جمهوریت ژغ " در سرحدات میان دو کشور چاپ و توزیع گردیده و بصورت مخفیانه به افغانستان نیز فرستاده میشد. شاد روان عبدالحی حبیبی، ثنا الله سرخوردی و سید احمد میوند و یکعده دیگر از زمره فعالین این تشکیلات بودند. بعضی از اعضای این نهضت به شمول ثنا الله سرخوردی بعداً دستگیر و محاکمه شده و سالهای طولانی را در زندانهای پاکستان و افغانستان سپری نمودند. ثنا الله سرخوردی بعد از رهایی از زندان دهمزننگ در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی، برای نگارنده در کابل گفت که: " وقتی او را با غل و زنجیر نزد هاشم خان در کاخ صدارت پیش کردند، صدراعظم



چنان عصبانی بود و می‌غرد که بالاخره از جایش برخاسته با لگد به سر و روی وی حواله کردن گرفت و این عمل را تا وقتی ادامه داد که اسیر از پله های کاخ به شدت پایین افتید و غل و زنجیر در دست و پایش موجب شد که جراحات سختی بردارد و او را بهمان حالت به سلول زندان انداختند. "

با کناره گیری اجباری سردار محمد هاشم از پست صدارت و تقرر برادرش (سردار شاه محمود) به این کرسی، یکنوع جنب و جوش سیاسی در جامعه، بخصوص در شهر کابل بوجود آمد. این جنب و جوش ناشی از اتخاذ سیاست نسبتاً جدید شاه محمود خان بعنوان صدراعظم بود که ظاهراً به راه اندازی انتخابات شهری و پارلمانی و صدور اجازه برای تأسیس یکتعداد نشریه ها و فعالیتهای سیاسی میان جوانان روشنفکر و محصلان دانشگاه کابل را در قبال داشت. البته اجازه دادن به استنشاق هوای تازه در فضای مختهق فکری، سیاسی و اجتماعی آن روز افغانستان به هیچ صورت، تبلور افکار ملی، مترقی و یا نیت خدمتگزاری صادقانه به مردم و همچنان اعتقاد داشتن به آزادی و دموکراسی مقامات دولتی نبود، بلکه به نظر ما، سه انگیزه ی عمده، شاه محمود خان را واداشت تا پس از مشوره و تصمیم "شورای خاص سلطنتی" درون ارگ، به باز شدن نسبی هوو فضای سیاسی در جامعه تن در دهد:

اول) سرکوب خونین و اختناق شدید سیاسی دوران بیست ساله ی نادر خانی و هاشم خانی که رگ رگ پیکر جامعه ی افغانی را کرخت و خسته و نا راحت ساخته بود؛

دوم) آزمایش افکار و اراده ی سیاسی مردم پس از این سالها و شناسایی دوستان واقعی و دشمنان حقیقی شان و؛

سوم) فشارهای دیپلماتیک جهان غرب، بویژه فشارهای امریکا در قبال نیازهای مالی و تقاضا های مکرر حکومت افغانستان. بدین معنا که امریکایی ها در برابر تقاضاهای جانب افغانی مبنی بر اعطای مساعدتهای مالی، قرضه های بانکی و یا فروش آلات و ابزار تخنیکی و نظامی مورد نیاز افغانستان، استدلال میکردند که هیچنوع آزادی فردی و اجتماعی و یا شرایط دموکراتیک توأم با رعایت حقوق بشر در تحت زعامت شاه و بنی اعمام وی در افغانستان وجود ندارد، بنابراین، امریکا نمیتواند در تحت چنین شرایطی تقاضاهای حکومت افغانستان را بپذیرد. پس شاه محمود خان مجبور بود مغایر خواست قلبی و خانواده گی اش، مقداری از فعالیتهای سیاسی

و تبلیغاتی در جامعه را بپذیرد. این دوره از تاریخ سیاسی میهن ما که بنام " دوره ی هفتم شورا" خوانده شده، درسها و دیدنی های انتباه آمیز زیادی با خود دارد که شرح مجموع آنها، فرصت بیشتر و شرح جداگانه تری می طلبد، ولی اینقدر میتوان گفت که روشنفکران و وطنپرستان کشور پس از سقوط سلطنت امانی و سرکوب دموکراسی آن دوران، برای نخستین بار اجازه یافتند با به راه اندازی نشریه های شخصی و تشکیلاتی، فعالیتهای سیاسی و انتخاباتی، نشان دادن اعتراض و انتقاد علیه حکومت، به درون پارلمان بروند و از آنجا به فعالیتهای فکری - سیاسی شان ادامه دهند. پس، احزابی بنام های " وطن" به رهبری شاد روان غلام محمد غبار، " خلق" به رهبری شاد روان داکتر عبدالرحمن محمودی، " ویش زلمیان" به رهبری گل پاچا الفت، " کلوپ ملی" به رهبری سردار محمد داوود بمیان آمدند. (باساس اسناد و نگاشته های شاهدان عینی و مؤرخین کشور، کلوپ ملی که در آن عبدالحمید زابلی و حیدر عدالت و ببرک کارمل فعال بودند، توسط سردار محمد داوود برادر زاده ی شاه محمود خان و برعلیه او ایجاد شده بود تا با کناره گیری کاکا، جایش را برادر زاده اشغال نماید.) و نیز اتحادیه ی محصلین دانشگاه کابل. اما، از آنجاییکه ماهیت حکام خاندانی هرگز نمیتوانست آزادیهای دموکراتیک، شگوفایی جامعه و رشد افکار و شخصیت های آزاده و علمی و میهنی را برتابد، بنابراین، یکبار دیگر با موجی از دستگیریها و زندانی کردن ها و تبعید نمودن ها و انحلال نشریه ها و تشکلات و سرکوب کلیه حرکات سیاسی و غیره، دوره ی اختناق صدارت هاشم خانی را زنده ساختند و جامعه را یکبار دیگر در عمق تیره گی ها و عقب مانگی های دردناک اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی فرو بردند. مردم افغانستان وقتی چرخش منفی اوضاع اجتماعی - سیاسی را ملاحظه نمودند، بسیار زود به این نتیجه رسیدند که شاه محمود خان نیز با ژست های سمبولیک، دروغین و دموکرات مآبانه و نیز گشایش مؤقتی دریچه بسوی افق آزادی های قلم و بیان، به فریب ملت پرداخته و ثابت نمود که فطرتی غیر از اسلاف خویش ندارد.

باید گفت که نخستین تماس حکومت افغانستان با سفارت ایالات متحده امریکا در کابل غرض تقاضای مساعدت های مالی و تخنیکی، به تاریخ بیست و پنجم ماه اپریل سال ۱۹۴۶ میلادی صورت گرفت و این تماسها و تقاضا ها، با آنکه نتیجه دلخواه به دنبال نداشت، در سالهای آینده نیز ادامه یافت.

## سردار محمد داوود و هنگامه پشتونستان خواهی

سردار محمد داوود شوهر خواهر و پسرعم محمد ظاهرشاه بود. سردار عبدالعزیز خان پدر محمد داوود قبلاً بدست جوانی بنام سیدکمال در برلین کشته شده بود و سردار محمد داوود تحت نظر و حمایت عمش (سردار محمد هاشم) پرورش یافت. وی در جوانی پُست های عمده دولتی از قبیل نایت الحکومه گی و وزارت جنگ را بعهدہ گرفت و با سخت کوشی و دیکتاتوری انجام وظیفه نمود. داوود که قبلاً تشکیلاتی بنام های " اتحادیه پشتونستان " و " کلوپ ملی " را با یاران نزدیک خویش ساخته بود، از جمله طرفداران سر سخت داعیه پشتونستان بحساب میرفت، حتا در سالهای ۱۹۵۰ م که هنوز وزیرامور داخله در کابینه ی شاه محمود خان بود، داعیه ی پشتونستان را حمایت و پشتیبانی میکرد. باساس همین طرفداری ها از سیاست " آزادی پشتونستان " در درون " خاندان " سلطنتی و اعتراضات گسترده وی در برابر " سستی " شاه محمود خان در قبال قضیه پشتونها ی آنسوی خط " دیورند " و همچنان، به راه اندازی یک سلسله تحریکات و تحرکات دیگر بود که عاقبت، شاه، مجبور ساخته شد او را بعوض شاه محمود خان به مقام صدارت عظمی بگمارد. داوود خان قبل از آن نیز تشکیل دیگری را بنام " کلوپ ملی " تأسیس نموده بود که اعضای آنرا علی محمد خان (بعداً وزیر دربار شاه)، عبدالمجید زابلی (بعداً وزیر تجارت) و فیض محمد زکریا (بعداً وزیر معارف و وزیر امور خارجه) تشکیل میدادند و در همان سالها بود که عده یی از " روشنفکران " پشتون تبار به دور سردار داوود خان حلقه زدند. منظور از آنهمه تشکیل سازی و گردهمایی و محفل بازی، در حقیقت، تضعیف شاه محمود خان صدراعظم و راندن آن از کرسی صدارت بخاطر جابجا کردن شخص داوود خان بود.

وقتی شاه محمود خان بعد از هفت سال کار به حیث صدراعظم، از مقامش کناره رفت و سردار محمد داوود بجایش نشست. موضوع " پشتونستان " یا همان " داعیه حق خود ارادیت برادران پشتون " و بعداً " برادران بلوچ " پُر سر و صدا گشت و داوود از همان اول کار، سیاست سختگیرانه یی در قبال پاکستان اتخاذ نمود. وی قضیه " پشتونستان " را چنان بزرگ ساخت که حتا یکبار در سالهای (۱۹۵۹-۱۹۶۰ م) منجر به اعلان " سفربری " نظامی و اتخاذ آماده گی جنگ با پاکستان گردید.



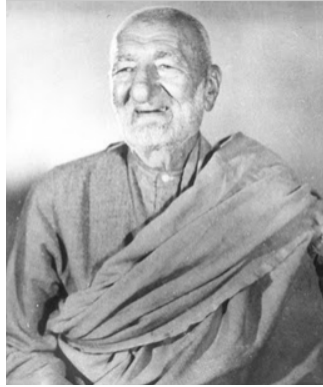
سردار محمد داوود نخستین رئیس جمهور افغانستان

باید متذکر شد که وقتی داوود در زمان صدارت شاه محمود خان " اتحادیه آزادی پشتونستان " را ساخت، "حیدر عدالت" یکی از دوستان وفادار خود را در رأس آن گماشت و ببرک کارمل (بعداً رهبر جناح پرچم) نیز عضو فعال اتحادیه مذکور گردید. همچنان، طوریکه گفته آمد، در دورانی که مبارزات وکلای دوره هفتم شورا مانند عبدالرحمن محمودی، غلام محمد غبار، سرورجویا، برات علی تاج و غیره ادامه داشت، داوود نیز "کلوپ" ملی " را ساخت که اهدافش همان پشتونستان خواهی و اعضای برجسته آن عبدالمجید زابلی، علی محمد و فیض محمد ذکر یا بود. داوود همچنان، "ریاست مستقل قبایل" و بعداً "وزارت امور سرحدات" را بنیان نهاد و ملیونها افغانی را بدان اختصاص داد. برای صد ها "خان" سرحدی، خوشینان، خبرچینان و مزدوران آنها حقوق کافی تعیین کرد. برنامه تبلیغاتی رادیویی با سر ترائه "دا پشتونستان زموژ" در ردیف سایر برنامه های رادیو افغانستان وقت گنجانیده شد. هزاران پایه رادیوی "زیمنس" جرمنی از جیب ملت فقیر افغانستان خریداری و از طریق "ریاست مستقل قبایل" به خانواده های آنطرف خط "دیورند" توزیع و تقسیم گردید، مکاتب "خوشحان خان" و "رحمان بابا" در شهر کابل تأسیس و سالیانه هزاران نفر "پشتونستانی" بصورت رایگان غرض آموزش و استقامت شبانه روزی در آنجا می آمدند و اعاشه و ابائۀ آنان را دولت افغانستان به عهده گرفته بود. در همین بخش، لازم میدانم گزارشی را در همین ارتباط از قول یکی از هموطنان مهاجر در پاکستان در همینجا بگنجانم؛ وی چنین تعریف نمود: "من یکی از اتاقهای عمارتی را در شهر پشاور به اجاره گرفته بودم که اصلاً متعلق به یکی از جنرالان متقاعد پاکستان بود.

بمرور زمان، شناخت و آشنایی من با این جنرال متقاعد بیشتر شد، تا آنجا که بعضی از روزها باهم چای مینوشیدیم و صحبت میکردیم. یکی از روزها، ضمن نوشیدن چای، موضوع جنگ و مصیبت در افغانستان مطرح شد و من از مداخلت های مقامات پاکستانی در امور افغانستان و بی انصافی های آنان تذکر دادم. جنرال بالبخند معنی داری گفت: مداخله های حکومت پاکستان تازه گی ندارد، بلکه ما کارهای مان را سالها قبل در کشور شما آغاز کرده بودیم. وقتی در این مورد استفسار کردم، وی علاوه کرد که حکومت پاکستان در طول سالها افراد خاص خودش را هم در امور اردوی افغانستان و هم در مکاتب خوشحالخان و رحمان بابا و جا های دیگر توظیف کرده بود. "

حکومت افغانستان در هر سال، روز نهم ماه سنبله را بنام " روزپشتونستان " تجلیل میکرد که غالباً خان عبدالغفارخان و عدۀ دیگر از " خوانین " قبایل اطراف خط " دیورند " در آن روز بعنوان مهمانان عزیز دولتی سخنرانی میکردند و تحفه ها بدست می آوردند. چهار راه بزرگی در نزدیکی ارگ سلطنتی بنام " چهار راه پشتونستان " مسما گردید و ملیونها افغانی ظاهراً بعنوان " ادامه مبارزات مردم پشتون و بلوچ " به جیب خان ها و ارباب ها و دلالان سیاسی و پروپاگندی آنان واریز میشد، مهمانخانه های دولتی در مرکز و ولایات افغانستان با همه نوع غذا های لذیذ، حتا " کباب سینه بوده " (یکنوع پرندۀ ی مخصوص در افغانستان) برای بعضی از " خان " ها، اسباب آسایش و خدمات کامل، اقامتگاه تابستانی " پشتونستانی " ها گردید. چون در عین حال، کرملین نشینان نیز حمایت شان از این داعیه را به داوود و سران دیگر " خاندان " حاکم ابراز کردند. رهبران و اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز به پیروی از ماسکو، پشتیبان و مبلغ سرسخت داعیه " پشتونستان " شده حتا با خان عبدالغفارخان، خان ولیخان، اجمل ختک و سایر " خان " های سرحدی رابطه سیاسی و

استخباراتی قایم کردند. هندوستان نیز روی روابط نا سازگاری که با پاکستان داشت، این سیاست داوود را ستود و تا توانست وی را در این راستا تشویق نمود، بدون آنکه بار کمر شکن آنرا از گردۀ مردم ناتوان افغانستان کم کرده بتواند. در سالهای اخیر از طرف بعضی از آگاهان افغان افشا شد که مقامات هندی، هر سال وجه ده ملیون دالر بمنظور گوشه یی از مصارف برنامه " پشتونستان " بحساب خاص وزارت سرحدات افغانستان میفرستاد.



خان عبدالغفارخان

خان ولیخان فرزند خان غفارخان کتابی دارد تحت عنوان "پاچا خان او خدایی خدمتگاری" که بخشهایی از آن را سایت "آسمایی" در ماه می سال ۲۰۱۳ میلادی به نشر رسانید و ما گوشه هایی از مطالب نشر شده را در ارتباط با قضیه پشتونستان در اینجا درج مینماییم تا برای خواننده های عزیز روشنتر شود که بلند کردن شعار "دا پشتونستان زمونژ" توسط حکومت افغانستان چقدر بیهوده و فریبکارانه بوده است. ولیخان چنین مینگارد:

"... من در اینجا { در افغانستان } از هرکسی میپرسم که منظور تان از پشتونستان چیست؟ ولی تا این دم کسی برایم پاسخ قناعت بخش نه داده است. این پرسش را از پادشاه {محمدظاهرشاه} هم کردم که منظور شما از پشتونستان چیست؟ وی گفت که با صدراعظم صاحب حرف بزن. صدراعظم آن وقت هاشم خان میوند وال بود و به نامبرده مراجع کردم، وی هم کدام پاسخ مناسب بیان نه کرد. اینقدر من هم نا فهم نه بودم، پرسشی را که پادشاه یک کشور پاسخ نه میگوید، پس صدراعظم چه گونه به جواب آن خواهد پرداخت؟"

ولیکان متعاقباً می افزاید: "ما برای شان {برای انگلیسها} گفتیم که فیصله هندوستان میان حزب کانگرس و مسلم لیگ صورت گرفته و ما با کانگرس همکاری داشتیم، پس ما همین فیصله را پذیرفته ایم که هرگاه پاکستان ساخته میشود، این صوبه { پشتونستان یا ایالت پختونخواه } هم شامل آن میگردد... همانگونه که صوبه بنگالی ها را بنگال، صوبه پنجابی ها را پنجاب، صوبه سندیهها را سند و صوبه بلوچ ها را بلوچستان اطلاق میکنند و اینها

همه صوبه های پاکستان اند. هرگاه به صوبه پشتونها پشتونستان گفته شود چه تهدیدی برای پاکستان و اسلام از آن متصور خواهد بود؟ "

ولیکان باز می افزاید که " من از روان صاحب { عبدالغفور روان فرهادی معین سیاسی وزارت امور خارجه دوران سلطنت محمد ظاهرشاه { پرسیدم ... شما حرف کدام پشتونستان را می زنید؟ پشتونستان آزاد و خود مختار یا پشتونستان بحیث صوبه پشتونها در چوکات پاکستان؟ "

### نتایج سیاست " خاندانی " در قبال پاکستان

سران " خاندان " سلطنتی عموماً در مسایل علمی - فرهنگی و امور سیاست جهانی کم فهم و بی درایت و در برابر قدرتهای خارجی، مخصوصاً استعمار بریتانیا مطیع، محافظه کار و با گذشت و اما، در سیاست داخلی و در مقابل مردم شریف افغانستان خشن، قهار، بی گذشت و پُرکینه بودند. این، در واقع، عین همان سیاست و شیوه کار سلف شان (امیر عبدالرحمن) بود که رعایا را با حزیب ترین لغزش یا اتهام واهی، " واسکت " می بُرید، به سیاه چاه ها می افگند و بر همه کس متکبران میغرید و زور میگفت، ولی در برابر خارجی ها وازان جمله، مقامات هند برتانوی چنان با مدارا، با ملاطفت و تسلیم طلبان می خرامید که مثلاً با آمدن هیأت آن کشور به ریاست " سرمارتمیردیورند " در سال ۱۸۹۳ م به کابل، مناطق وسیع شرق کشور مانند سوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن را به خال هندوی وایسرای هندوستان بخشید تا تخت و تاجش مصوون بماند و ارباب ملت افغانستان باشد. برای آنکه گوشه کوچکی از کین توزی و استبداد گرایی نوع " هاشم خانی " سردار محمد داوود در برابر " رعایا " روشنتر گردد و قبل از آنکه سایر موضوعات را دنبال نماییم؛ بمورد خواهد بود سطری چند از یادداشتهای استاد خلیل الله خلیلی را در اینجا درج نماییم:

"...محمد داوود خان نمیتوانست به تمام کارها رسیدگی بتواند، اما تصور میکرد همه کارها را میتواند انجام نماید، و میخواست از راه شنیدن عرایض مردم در دل ها نفوذ و رسوخ پیدا کند، هفته یک روز را تشخیص داده بود که در وزارت داخلیه بنشیند، چنانکه سردار محمد هاشم عمش در صدارت عظمی روزهای یکشنبه این کار را میکرد، سردار محمد داوود نیز

یک روز را تشخیص داده بود که در وزارت داخله عرایض مردم را بشنود و خودش کرسی خود را می‌نهاد و می‌نشست، و به همان عتاب و جبین پراز چین، که عم بزرگوارش داشت، عرایض مردم را می‌گرفت و می‌خواند و خود بعد از یک مطالعه یا به قلم خود جواب می‌نوشت، یا به منشی‌ها امر میداد که جواب بنویسند. درین روزها یکی از مردم کوه‌دامن که سخت مظلومیت دیده بود و هر قدر به دوایر دویده بود و به محاکم عرض کرده بود، کس به دادش نرسیده بود، آمده بود به نزد سردار محمد داوود خان، سه چار بار عریضه خود را تقدیم کرده بود و احکام مکرر سردار را گرفته بود، آن احکام همیشگی که برای هر کس داده میشد، مثلاً کسی که از ولایت کابل شکایت میداشت، نوشته میکرد "عریضه خود را به ولایت تقدیم کنید تا اصولاً به غور رسی شما بپردازند ..."، چون گروپ و گروپکان بود ... این بیچاره هر چه عرایض خود را آورده بود، کسی نشنیده بود، جوانک غریبی هم بود. چاشتگاهی اطلاع رسید که در روزی که سردار دربار داشته است، آمده است {جوان عارض} و فریاد کرده است که از برای خدا کس به دادم نمیرسد! سردار گفته بود که تو آدم بی حیا مرا به کار نمی‌مانی، هر روز اینجا می‌آیی و هر روز اینجا می‌آیی، این را {عارض را} دیگر به باغ وزارت داخله نگذارید! او {عارض} قبلاً آماده‌گی گرفته بود و یک جعبه از نفت در دستش موجود بود، یکبار به سراپای خود می‌زند و می‌گوید، وقتی که مرا در وزارت داخله نگذارند، من هم نمی‌خواهم که بعد از این در دنیا زنده باشم و گوگرد می‌زند و خود را آتش می‌زند... بهر حال، رو به روی سردار مانند شمع سوخت و جان داد، تا شفاخانه بردند، دیگر یک پارچه گوشت بود و در گرفته و سوخته و مادرش که آمده بود، سوخته پسر خود را نشناخته بود. " (۱۰)

سردار محمد داوود که در سایه حمایت‌های عم مستبد خود (سردار محمد هاشم) و قرابت دوجانبه باشاه، در جوانی به جنرالی رسیده و با خوی و خصلت تند استبدادی رشد نموده بود، تصور میکرد همانند اعمال سیاستهای خشن داخلی "خاندانی" میتواند با زورگویی و قهر و خشم، موضوع "پشتونستان" را نیز به نفع جانب افغانی پایان دهد، غافل از آنکه زعمای پاکستانی با نیرنگهای سیاسی و استعداد تبلیغاتی و دیپلماتیک شان پلان‌ها و اقدامات نا پخته و عجولانه او را قدم به قدم خنثی میکنند.

در سال ۱۹۵۴ میلادی یعنی یکسال بعد از آنکه محمد داوود بجای شاه محمودخان به کرسی صدارت افغانستان نشست، برادر خود (سردار محمد نعیم) را که بحیث وزیر امور خارجه ایفای



وظیفه میکرد، به پاکستان فرستاد تا موضوع " اعطای آزادی داخلی " برای قبایل آنسوی خط "دیورند" را با زمامداران آن کشور مطرح نماید. هرچند دولتمردان پاکستان ظاهراً وعده هایی به هیأت افغانی دادند، اما سال دیگر، " ایالت افغانیه " یا مناطق قبایلی نیمه آزاد را بنام " یونت پاکستان غربی " (Western Unit of Pakistan)) بار دیگر جز قلمرو آن کشور اعلام نمودند. این اقدام، خشم داوود خانرا برانگیخت و موجب شد که در کابل، جلال آباد و قندهار تظاهرات دستوری در مقابل نماینده گیهای سیاسی پاکستان به راه انداخته شده و تظاهرکننده گان، برخلاف تعامل دیپلماتیک و موازین قبول شده بین المللی، بداخل نماینده گی های کشور مذکور هجوم برده بیرق پاکستان را به آتش کشند و خسارات مالی به بار آورند.

گزارش این اقدامات متند، جانب پاکستانی ها را نیز به خشم آورده عمل بالمثلی را در برابر نمایندگی های سیاسی افغانستان در کراچی، کوئته و پشاور به راه انداختند. با این تفاوت که پاکستانی ها، با به نمایش گذاردن صحنه های خساره دیده و آثاری بی حرمتی نسبت به بیرق و تبلیغات وسیع مطبوعاتی و اقدامات مؤثر دیپلماتیک، طوری از این رویداد بهره برداری نمودند که از یکطرف افکار عامه کشور های جهان را به زیان جانب افغانی چرخانیدند و از سوی دیگر، موضوع " پشتونستان " را تحت الشعاع اقدامات فرعی از قبیل اعاده حیثیت سیاسی و احترام بیرق ملی پاکستان قرار دادند. در حالیکه جانب افغانی نتوانست از این اقدام پُر سر و صدا اندکترین نفعی بر دارد. این، در حقیقت، دومین خبط عمده سیاسی سران " خاندان " در قبال پاکستان بعد از سال ۱۹۴۷ میلادی بود.

موضوع در همینجا پایان نیافت. داوود خان در سال ۱۹۶۱ میلادی پلان نا پخته دیگری را توسط عمال نا پخته تر از خود در اطراف سرحد بکار گرفت که آنهم نتیجه معکوس به بار آورد و آن اینکه در ماه اکتوبر سال مذکور، یکتعداد عساکر افغانی با لباس محلی و بصورت مسلحانه، ظاهراً بعنوان " شرکت در جرگه قومی " به آنسوی خط " دیورند " میان کُتر و باجور عبور داده شدند. مقامات پاکستانی که مترصد اوضاع بودند، عساکر مذکور را به وسیله ملیشه های قبایلی مورد حمله سختی قرار دادند. هرچند عساکر افغانی با دادن حدود پنجمصد نفر تلفات، عقب نشینی کردند، ولی ملیشه های پاکستانی تا رود کُتر در نزدیکی اسمار پیشروی نمودند. علی رغم آنکه بعد از مدتی به آنسوی خط برگشتند، بازهم پاکستانی ها با تبلیغات دامنه دار و به نمایش گذاردن آثار و علایم بجا مانده از عساکر افغانی برای مراجع بین المللی به نفع خویش و به زیان

جانب افغانی سود جُستند. این تحریکات ناکام را میتوان به حیث سومین خبط سیاسی دولت " خاندانی " افغانستان به حساب آورد.

در همین شب و روز، جنگ شدید تبلیغاتی میان دو کشور (افغانستان و پاکستان) جریان داشت؛ جانب افغانی در این جنگ، پاکستانیها را " غاصب"، " استعمارگر"، " ظالم" و غیره مینامید، ولی پاکستانیها، فقر و بیچاره‌گی مردم افغانستان را به رخ دولتمردان این کشور می‌کشیدند، اعمال دیکتاتورمنشانه داوود خان را انتقاد میکردند و معایب اجتماعی - اقتصادی جانب افغانی را به زبان می‌آوردند. محمد داوود که همه چیز را از عقب عینک خاص زورگویانه خویش مینگریست، فراموش کرده بود که این زورگویی را تا حدودی میتوانست بالای مردم مستمند داخل افغانستان اعمال کند و بس.

در همان شب و روزی که پاکستان به سلسله جنگهای تبلیغاتی، سیاستهای نادرست و اعمال و گفتار اعضای مقتدر " خاندان " سلطنتی را از طریق امواج رادیو تحت نام برنامه "کاکا جان" افشا میکرد و مردم افغانستان نیز همیشه به آن گوش میدادند. داوود خان امر صادر کرده بود که " هیچ کس نمیتواند رادیوی کاکا جان را بشنود"، غافل از آن که حکومت کردن بر دلها و خانواده ها با زور گفتن و صرفاً امر صادر کردن ممکن نیست و باز، امواج رادیو و عطش فکری عامه را هرگز نمیتوان با صدور امر و فرمان ازاله نمود.

نگارنده، حادثه‌یی را به یاد دارم که تذکرش در اینجا خالی از لطف نخواهد بود: سالهای ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ هجری شمسی بود. ما مهمان یکی از خویشاوندان بودیم. میزبان در سراچه‌یی سکونت داشت که کلکین آن به سمت کوچه باز میشد. خویشاوند ما عادت داشت که هر شب به برنامه "کاکا جان" که از پاکستان نشرات میکرد، گوش میداد. ساعت حدود هشت شب بود و ما با هم می‌شنیدیم که گوینده رادیو بخاطر آنکه بی توجهی " خاندان " شاهی در امور رفاهی و اجتماعی مردم افغانستان را به باد انتقاد گرفته و " پشتونستان" خواهی آنها را استهزا کند، تبصره‌یی داشت پیرامون چگونه‌گی وضعیت دریای کابل. (۱۱) هنوز تبصره رادیو جریان داشت که دق الباب شد، وقتی میزبان درب را گشود، معلوم شد که مدیر مطبوعات ولایت است. وی که در آن ساعات شب از راه میگذشته است، صدای رادیوی " ممنوعه " را شنیده و آمده بود تا بصاحب خانه بگوید که چون خلاف امر حکومت رفتار نموده، نه تنها سیت رادیوی او را با خود

می برد، بلکه صاحب رادیو آماده ی قبول مجازات " قانونی " هم باشد. چنانکه همان طور هم شد، خویشاوند ما چندین روز به دفتر مطبوعات و شعبات ولایت رفت و آمد داشت.

یکی دیگر از خطا های سیاسی و اقدامات نا عاقبت اندیشانه محمد داوود این بود که در اوج جنگ تبلیغاتی و بحران روابط میان دو کشور (افغانستان و پاکستان)، مقامات پاکستانی در ماه آگست سال ۱۹۶۱ میلادی، امرانسداد نماینده گیهای افغانی در آن کشور را به این دلیل که گویا در امور داخلی پاکستان مداخله مینمایند، صادر کرد و حکومت داوود خان بدون آنکه مسأله مربوط به بُرد و باخت سیاسی اش را نیک بسنجد، بعد از صدور یک التاموم یک هفته یی به جانب پاکستان، اقدام عجولانه بالمتلی را انجام داد که بالاتر آن نه تنها روابط سیاسی دو کشور قطع گردید، بلکه سرحدات فی مابین پاکستان و افغانستان بتاریخ سوم ماه سپتامبر همانسال رسماً بسته شد. محمد داوود با این اقدام خویش ثابت نمود که درک وی از این نکته ضعیف بوده است که قطع روابط سیاسی و انسداد سرحدات، خساره یی برای پاکستان بار نمی آورد، بلکه این، افغانستان است که در نتیجه این اقدام، بزرگترین زیان سیاسی - اقتصادی را متحمل خواهد شد.

آنچه مسلم بود این بود که برای صادرات و واردات افغانستان، بندر ساحلی (کراچی) و خط ترانزیت از آنجا تا شهر پشاور - کابل آسان ترین و اقتصادی ترین وسیله حمل و نقل مال التجاره مربوط به کشور بود و هست. نتیجه این اقدام نا سنجیده داوود خان این شد که هزاران قلم مواد وارداتی شخصی و دولتی که قبلاً تا بندر کراچی رسیده و آماده انتقال به صوب کابل بود، متوقف گردید و حتا به مرور زمان، پوسیده و ضایع شد و صدها قلم مواد صادراتی جانب افغانی، مخصوصاً میوه تازه در داخل کشور انبار گردیده میلیونها افغانی خساره وارد آورد. پس، افغانستان که خط تحمیلی " دیورند " از دست رسی به راه بحری محروم نموده و تولیدات صنعتی نیز در داخل وجود نداشت، نمیتوانست از این راه بی نیاز بماند. علاوه ازان، نرخ قیم نیز در اثر انسداد مرز، بصورت سرسام آوری بلند رفت، درحالی قدرت خرید مردم به سرعت کاهش می یافت.

از نظر سیاسی نیز داوود نتوانست از این اقدام خود کوچکتترین منفعتی بدست آورد. ایالات متحده و کشورهای غربی، این موضوع را جدی نگرفتند، زیرا از یکطرف این رویداد آنان را ضربه یی نمی زد و از سوی دیگر، روابط سیاسی - تجارتي - نظامی کشورهای متذکره بشمول

ایران، عراق و ترکیه با پاکستان حسنه و پا برجا بوده و باساس منافع خاص متقابل استوار بود.

(طی صفحات آینده، تفصیل بیشتری در زمینه چگونگی این روابط ارائه خواهد شد.)

این وضع تا اخیر صدارت داوود خان دوام نمود تا آنکه بعد از کنار رفتن وی از مقام صدارت، آغاز دوره انتقالی و صدارت دکتر محمد یوسف، با وساطت شاه ایران در سال ۱۹۶۵ میلادی روابط سیاسی افغانستان و پاکستان مجدداً برقرار گردیده و اوضاع بحال نسبتاً عادی برگشت. پس، این اقدام خام داوود خان را نیز میتوان از زمره چهارمین خطب سیاسی اش بحساب آورد. قبلاً تذکر دادیم که یکی دیگر از خطاهای سیاسی "خاندان" حاکم سلطنتی و بویژه سردار محمد داوود این بود که لیسسه های خوشحال خان و رحمن بابا را برای فرزندان قبایل سرحدی در شهر کابل بنیان نهاد. سردار شاید میپنداشت که با این "ابتکار"، هم میتواند "مردان کارآمد" برای آینده افغانستان تربیه نماید و هم در عین زمان، با اقدامات و تلاشهای پاکستان در میان قبایلیان موازياً رقابت خواهد کرد. مصارف این لیسسه ها سالیانه بالغ بر ملیونها افغانی میگردد و از جیب ملت فقیر ما گرفته میشود. اعضای مقتدر "خاندان" در واقع، درک نمیکردند و یا اصلاً نمیخواستند درک کنند که نه امکانات رقابت با حریف زرنگ را دارند و نه عواقب این پروژه را دقیقاً زیر کنترل در آورده میتوانند. پس، نتیجه همان شد که پاکستانی ها از آن نیز برخلاف حکومت افغانستان بهره برداری ماهرانه سیاسی - استخباراتی بعمل آوردند که پیامد های خونین و ننگین آن در سالهای دهه هشتاد قرن رفته به مشاهده رسید.

داکترخان، برادر خان عبدالغفارخان، وقتی در سال ۱۹۵۵ میلادی در مقام وزیر اعلاى صوبه سرحد قرار داشت، باری ضمن یکی از سخنرانی هایش، خطاب به مقامات افغانستان گفت:

"فکر میکنید مردم قبایل این طرف خط دیورند خواهان الحاق به کابل هستند؟ اول از سه ملیون پشتون خود استمزاج و نظر خواهی کنید، من تضمین میکنم که همه آنان به نفع الحاق به پاکستان رأی خواهند داد."

خان عبدالغفارخان کسی بود که بیشتر از دیگران مورد احترام و تفقد مقامات دولتی افغانستان قرار گرفته و جانب افغانی بالای وی حساب باز کرده بودند. مگر وی، جداً مخالف پیوستن بخاک مادر(افغانستان) بود. چنانکه ظفرحسن آیبک دریادداشت های خویش مینگارد: "شخص مهم

دیگر خان عبدالغفار خان ساکن اتمان زی پشاور بود. او وقتی که بکابل آمد، مولانا صاحب عبیدالله {هندی الاصل و یکی از آزادیخواهان هند} او را بسیار عزت و احترام کرد و از فعالیت های حکومت موقت هند او را در جریان قرار داد و یاد آور شد که او نظر دارد که بعد از آزادی هندوستان، ایالت سرحد به افغانستان ملحق گردد و او در همین راه تلاش میکند، خان صاحب از شنیدن این حرف عصبانی گردید که مولانا صاحب چگونه خواهان الحاق ایالت سرحد که پیشرفته است به کشور عقب مانده ای مثل افغانستان میباشد... " (۱۲)

این اظهارات، دو معنی را میرساند: یکی اینکه "خان" های سرحدی بر خلاف تصورات اعضای "خاندان" سلطنتی و علی رغم حصول پول ها و امتیازات هنگفت چندین ساله از جیب ملت افغانستان، به هیچصورت طرفدار افغانستان نیستند و دوم اینکه دیکتاتوری و آزادی کشی رژیم و در عین حال، عقبمانی دردناک اقتصادی افغانستان، مردم قبایل را متمایل به پاکستان میکند. نکته جالب دیگر در این نوع اقدامات این بود که حتی نمیتوانست جلو اقدامات استخباراتی و خنثی کننده پاکستانی ها را نیز بگیرد. پاکستانیها با برخورداری از تجارب ناشی از تاکتیکای استعمار انگلیس در شبه قاره هند و با استفاده از امکانات بجا مانده از آن زمان و نیز زرنگی های خاص سیاسی خود شان، تعدادی از جواسیس خویش را که به زبان پشتو نیز بلدیت داشتند، با اسناد جعلی بنام فرزندان فلان یا بهمان "خان" و "ملک" بکابل فرستاده و به لیسه های متذکره شامل نمودند که بعد ها این واقعیت تلخ بمثابه پیامد دو کودتای نظامی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ و هفتم ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ثابت گردید. (۱۳)

نصیرالله بابر یکی از پشتون تباران پاکستان که در دهه ی هفتاد میلادی والی ایالت سرحد بود، باری با صراحت گفته بود: "دلهی را که داوودخان مینواز، ما بهتر از او میتوانیم بنوازیم" البته منظور "بابر" این بود که چون نفوس پشتونهای ساکن پاکستان، سه برابر پشتونهای ساکن افغانستان اند، مقامات پاکستانی میتوانند با در نظر داشت چنین "واقعیت عینی"، اقدامات متقابله ی مؤثرعلیه جانب افغانستان انجام دهند. همین جنرال پشتون تبار پاکستانی، پسانها در دهه ی نود تا دهه ی اخیر قرن گذشته، بخصوص، آنگاه که سمت وزارت امور داخله ی حکومت بینظیر بوتو را بعهده داشت، با سوء استفاده ی غدارانه از وجود عده یی از پناهنده های پشتون تبار افغانستان در خاک پاکستان و به راه اندازی فعالیت های شدید نظامی، اطلاعاتی و تخریبی توسط آنها و نیز، بوسیله ی گروه های تروریست عربی و پاکستانی و با اشتراک افراد و افسران

ارتش آن کشور علیه افغانستان، دود از دماغ مردم ما کشید.

همچنان، منظورقادر" وزیرامورخارجه ی وقت پاکستان، ضمن مذاکره ی سیاسی با سردار محمد نعیم خان برادر سردار محمد داوود و وزیر امور خارجه ی وقت افغانستان گفته بود: "باید خواست پشتونهای دو طرف خط معلوم شود که آیا مایل اند در افغانستان زنده گی کنند و یا پاکستان را بر می گزینند؟ از آنجایی که پشتونهای پاکستان قبلاً طی یک همه پرسی، پاکستان را برگزیده اند، بنابراین، باید از پشتون های مقیم افغانستان پرسیده شود که اگر طرفدار پاکستان بودند خوب و الا، موضوع را مورد بررسی بیشتر قرار خواهیم داد." (مافی الضمیر منظور قادر این بود که چون دو سوم پشتونها در خاک پاکستان و یک سوم آنها در خاک افغانستان هستند، لهذا، اقلیت باید به اکثریت بپیوندد! "

همچنان سؤاستفاده های پاکستان از آزادی سرحد و نبود تذکره تابعیت در آن مناطق که به اثر فرمان نادرخان در سال ۱۹۳۰ میلادی به منصفه عمل درآمد، همیشه قابل فهم و درک بوده است.

آقای فرهاد لیبب سابق استاد در دانشگاه نیروی هوایی افغانستان نیز ضمن بررسی " اردوی افغانستان بعد از سال ۱۹۱۹ میلادی"، در بخش اینچنین معافیتهای خطرناک چنین مینگارد:

" مزید بر حکومت دوامدار خانواده نادر، یکی هم نداشتن ورقه هویت و تابعیت اقوام اینطرف خط " دیورند " است که به امر نادر و مشوره مشاورین او به جهت نفوذ تدریجی بریتانیا بر قبایل داخل افغانستان و از آن راه، تأمین نظارت دایمی آنها بر تمام مملکت میباشد." (۱۴)

قبلاً گفتیم که شاه و اعضای "خاندان" اش، برخلاف ادعا های دیپلماتیک و درد سر های مصنوعی یی که به راه انداخته بودند، استرداد سرزمین های غصب شده افغانستان را اصلاً و عملاً نمیخواستند، بلکه آنچه میگفتند و میخواستند صرفاً "حق بیان" و " خود ارادیت برادران پشتون و بلوچ" و انحراف افکار عامه به سوی قضیه ی بیرونی بود وبس. به همین اساس بود که نتوانستند و یا نخواستند از شرایط بسیار مساعدی که سه جنگ میان هند و پاکستان برای شان فراهم آورده بود، استفاده نمایند.

، درحالیکه پاکستان از آوان تشکیلش تا امروز از هر نوع شانس و امکان علیه افغانستان بهره جُسته است. (درصفحات بعدی، در این زمینه بیشتر خواهیم نوشت)

اعضای خاندان سلطنتی، بخصوص سردار محمد داوود و سردار محمد نعیم، علی‌رغم آنکه از یکطرف داعیه‌ی "پشتونستان" خواهی را بلند نگهداشتند و از سوی دیگر، ازافکار، اقدامات و برنامه‌های تبارگرایانه‌ی ("پشتون‌پرستی") درتمام سالهای حاکمیت شان در برابر سایر اقوام و ملیتهای کشور حمایت جدی بعمل آوردند، خودشان به زبان پشتوتکلم کرده نمیتوانستند. این سیاست خاندانی، همان اندازه که بی محتوا، تعصباتی و غیرصادقانه بود، به پیمانهای زیادی اقوام پشتون کشور را عملاً در منجلا ب فقر علمی و اقتصادی دردناکی قرار داد. (البته به استثنای عده‌یی از سران و رهبران معامله‌گر حاکم که بخاطر حفظ موقعیت برتر خویش و تداوم استثمار اکثریت اقوام و قبایل پشتون، از هیچ نوع جفا و سازش و خیانت ابا نداشتند.)

گفته شده که وقتی سردار محمد نعیم برادر سردار محمد داوود بحیث وزیر امور خارجه‌ی حکومت افغانستان در آن سالها، به پاکستان سفر نمود تا قضیه‌ی "سرنوشت برادران پشتون و بلوچ" را با رهبران آن کشور در میان گذارد، جنرال ایوب خان رییس جمهور وقت پاکستان، بخاطر آنکه از یکطرف سردار نعیم خان را به نحو ظریفانه‌یی تحقیر کرده و از سوی دیگر عدم فهم زبانی او در قبال پشتونستان خواهی اش را آفتابی کرده باشد، بالمواجه با وی، با زبان پشتومصافحه نمود که مسلماً نعیم خان در چنین موقع حساس، دچار شرمندگی خاصی گردیده باشد.

سید قاسم (رشتیا) یکی از وزرای مُقَرَّب در کابینه انتقالی داکتر محمد یوسف در سالهای (۱۹۶۴-۱۹۶۵م) در کتاب "خاطرات سیاسی" خویش پیرامون یکی از جنگهای هند و پاکستان در سال ۱۹۶۵م و موضعگیری دولت افغانستان در قبال آن چنین مینگارد: "جلسه فوق العاده با راپور مختصر جریانات تا جاییکه از طریق دیپلماتیک و جراید بدست آمده بود از طرف شخص صدراعظم که کفالت وزارت خارجه را هم به عهده داشت، آغاز گردید و عده‌ای از اعضای مجلس، نظریات خود را بیان کردند، یک گروه که داکتر عبدالقیوم وزیر داخله در رأس آن قرار داشت و گل پاچا (الفت) رییس قبایل و محمد عظیم وزیر فواید عامه که هر سه از سمت مشرقی و پشتون بودند، جداً پیشنهاد میکردند که افغانستان از این فرصت طلایی استفاده کرده موضوع پشتونستان را یکطرفه کند- از این اظهار نظر احساساتی آنها، من اجازه خواسته چنین اظهار کردم: "نباید فراموش کرد که پاکستان یک کشور مسلمان و حریف آن هندوستان است و افغانستان با این عمل خود(هرگاه بالای پاکستان حمله کند)، نه تنها عنعنات ملی و باستانی خود را زیر پا میگذارد، عنعناتی که هیچگاه حمله از پشت سر

را بر حریف مجاز نمیدانند، بلکه بر علاوه با درگیری یک کشور مسلمان با یک کشور غیر مسلمان در حقیقت به کشور غیر مسلمان اعانت مینماید. " (۱۵)

سید قاسم (رشتیا) درحالیکه از بحث ها و تحرکات اراکین دولت افغانستان در آن موقع تفصیل بیشتر میدهد، مینویسد که بالاخره نظریاتش مورد قبول شاه، صدراعظم و سایرین قرار گرفت و در چنان وقت مهمی که پاکستان از سوی شرق با حریف بزرگی درگیری خونین داشت، افغانستان از اینسو مزاحمتی به آن کشور ایجاد نکرد. جالب اینست که (رشتیا) از قول نوراحمد اعتمادی که در آن زمان سفیر افغانستان در کراچی بوده است، مینویسد که "قیصر معین وزارت خارجه پاکستان از اینکه افغانستان در جنگ هند و پاکستان بیطرفی خود را حفظ نمود، اظهار امتنان نموده و اطمینان داده بودند که پاکستان این ژست حکومت افغانستان را فراموش نخواهد کرد، سپس (اعتمادی) با ایوب خان {رییس جمهور وقت پاکستان} در راولپندی ملاقات کرده و عین اطمینان را از طرف او شنیده بود. " (۱۶)

بعداً خواهیم دید که آیا پاکستانی ها نیز کدام عنعنۀ جوانمردانه در برابر همسایۀ مسلمان خویش داشته اند که در همچو روز های بد آنرا بکار گیرند؟ آیا "قیصر" ها و "ایوب" ها و سایر جنرالان پاکستانی قدر آنهمه مروت و مدارای "اسلامی و افغانی" جانب افغانستان را دانستند؟ و آیا پاکستانیها شعار "کشور اسلامی" را صادقانه بلند کرده اند یا از آن همیشه سؤ استفاده سیاسی و تبلیغاتی کرده و میکنند؟ بر میگردیم به سراسر اصل موضوع:

سردار محمد داوود بعد از این همه اقدامات و شکستهای روحی و سیاسی و عدم توجه ایالات متحده به تقاضا های رسمی وی مبنی بر مساعدتهای مالی و نظامی آن کشور به افغانستان، در زمستان سال ۱۹۵۵ میلادی، "لویه جرگه" یا مجلس بزرگ شور و مشوره را در کابل دایر نموده طی آن، قضیۀ "پشتونستان"، برنامه های اقتصادی آینده و جلب مساعدتهای خارجی را مطرح نمود و آنطوریکه میخواست از آن نتیجه گرفت. یعنی تصویب رسمی معضله "پشتونستان"، تأیید برنامه های پنجساله اقتصادی حکومت و حصول اختیارات تام در اخذ کمک از "هرکشوری که میسر شود". زیرا مراجعات رسمی و دیپلماتیک داوود خان و اسلافش به ایالات متحده امریکا غرض خرید سلاح و یا حصول مساعدتهای مالی، بصورت اهانت آمیزی از سوی مقامات آن کشور رد شده بود. این عمل امریکایی ها، اگر یکسو ناشی از عدم درایت



های سیاسی و دیپلماتیک اعضای " خاندان " حاکم بود، در عین حال، تبلور تحركات هشيارانه پاکستانی ها بالای امریکا و بریتانیا و موجودیت پیمان نظامی " سیتو " و " سیاتو " نیز بود که پاکستان در آنها عضویت حاصل کرده و منافع ایالات متحده را در این گوشه آسیا حراست میکرد. روی همین اساس، پیمان جنوب شرق آسیا (سیتو) در سال ۱۹۵۶ میلادی، خط تحمیلی " دیورند " را بعنوان مرز رسمی میان دو کشور افغانستان و پاکستان به رسمیت شناخت و طبعاً دولت امریکا که در رأس این پیمان قرار داشت، نیز خط متذکره را بمثابه مرز بین المللی اعلام نمود. چنانکه این موقف ایالات متحده تا همین اکنون پابرجاست.

محمد داوود خان فقط متعاقب تدویر و تصاویب همین " لویه جرگه " بود که از زعمای شوروی دیروز (خروشچف و بولگانین) دعوت بعمل آورد تا از کابل دیدن نمایند. آنها که سخت منتظر چنین فرصتی بودند، این دعوت را بخوشی پذیرفته و به تاریخ شانزدهم ماه دسامبر سال ۱۹۵۵ م وارد کابل شدند. ( نگارنده که در آن سال نوجوانی بیش نبودم، با سایر شاگردان لیسه نعمان پروان در جاده یی که به میدان هوایی بگرام، واقع در شمال کابل منتهی میشد، از طرف مقامات ولایت پروان، به استقبال مهمانان روسی انتقال داده شده بودیم)

خروشچف سرمنشی حزب کمونیست و بولگانین صدراعظم شوروی آنزمان طی دیدار سه روزه از کابل، برخلاف مقامات امریکایی، وعده مساعدت های گسترده مالی و تخنیکی و سهمگیری همه جانبه در بخش تطبیق پلان های پنجساله حکومت افغانستان را دادند. همچنان، برای آنکه داوود خان را بیشتر از پیش دلگرم و متمایل به ماسکو بسازند، یک کریدت وجه یکصد ملیون دالر را نیز بصورت عاجل به حکومت وی سپردند، بورسهای تحصیلی زیادی را برای جوانان افغان در شوروی، بخصوص در بخشهای نظامی و تخنیکی پذیرفتند و اعماریک شفاخانه یکصد بستردر کابل را متعهد شدند. البته مقام های شوروی، یکسال قبل از آن نیز، یعنی بتاريخ بیست و هفتم ماه جنوری سال ۱۹۵۴م، باساس یک موافقتنامه فی مابین دو کشور، ساختمان سیلو در کابل و پلخمیری و دستگاه نان پزی در شهر کابل را به ارزش سه ونیم ملیون دالر بعهده گرفته بودند.

این سفر و این کمک مأسفانه سرآغاز وابسته گی غلیظ سیاسی، تخنیکی و اقتصادی افغانستان به شوروی دیروز و بالنتیجه، تجاوز نظامی بعدی آن کشور به میهن ما گردید. شاید داوود، خود،

چنین آرزویی را نداشت، اما سیاست و عملکرد های خود بینانه، زورگویانه و نسنجیده وی و سایر اعضای " خاندان " شاهی از یکطرف و بی مهربی و پاکستان پروری ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر، چنین زمینه یی را فراهم کرد که نه تنها چیزی بنام " پشتونستان " به دست نیامد، بلکه عاقبت، ملیونها انسان وطن، استقلال و آبروی سیاسی و هست و بود مادی و معنوی ملت افغانستان بصورت وحشتناکی بر باد رفت.

چون طی این اثر سعی خواهد شد بیشتر از همه، اقدامات و سیاستهای خانه خرابکن پاکستان علیه افغانستان ظرف بیشتر از نیم قرن اخیر و بخصوص، در دو دهه اخیر بررسی گردد که کمتر به بررسی گرفته شده است. بنابراین، به صورت بسیار فشرده باید گفت که اعمال و سیاستهای آتی " خاندان " شاهی در رابطه با روسها، بالاخره موجبات سیه روزی مردم افغانستان را بار آورد:

\* نزدیکی خارق العاده با ماسکو و اعتماد از حد فزون اعضای " خاندان " به ویژه، داوود خان با زعمای آن کشور.

\* بی خبری یا سهل انگاری در برابر شبکه استخبارات (کی جی بی) و کمیته امنیت دولتی (جی آر. یو) یا سازمان جاسوسی نظامی شوروی (۱۷)

\* عدم کنترل و نظارت بر اعمال و حرکات هزاران تن جاسوس شوروی که زیر نام " مشاور " و " متخصص " وارد افغانستان میشدند.

\* عدم نظارت بر سفارت شوروی در کابل و عدم وضع محدودیت بر تعداد اعضا و فعالیتهای شبا روزی آنان در داخل و خارج سفارت مذکور.

\* عقد صد ها قرار داد بی تحمل، اغماض گرانه و اسارت بار با روسها در ساحات مختلف، پذیرش هر نوع تحفه و رشوه که فوقتاً فوق از جانب روسها بصورت حساب شده برای سران مقتدر دولتی و سایر صلاحیتداران مملکتی و نظامی پیشکش میگردد.

\* سفر های متعدد تفریحی اعضای " خاندان " و اراکین دولت به شوروی و استفاده از تسهیلات رفاهی بی که از طرف روسها روی مقاصد خاص برای آنها فراهم میگردد.

\* دخالت دادن " مشاورین " روسی در کلیه امور مملکت اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی

و نظامی و حتا تعیین و تقرر مامورین حکومتی در پُست ها و موقعیت های مهم. (ظاهراً بنام سفارش یا تقاضا)

\* فرستادن سیل آسای جوانان افغان به شوروی، بخصوص به منظور تحصیلات نظامی و عدم کنترل و یا جلوگیری از مغز شویی آنان که دقیقاً از طرف شبکه استخبارات (کی و جی . بی) و (جی . آر . یو) انجام میگرفت و عدم مراقبت اعمال آنانیکه از آنجا به وطن بر میگشتند.

\* عدم جلوگیری از تأسیس حزب روس پرور بنام " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که بصورت یکطرفه و در نبود قانون احزاب ایجاد گردیده و فعالیتهای گسترده سیاسی - تبلیغاتی در مرکز و ولایات کشور به راه انداخت، بدون آنکه کسی مزاحم اعضا و رهبران آن شود.

\* دفاع و حمایت سردار محمد داوود خان از رهبران " حزب دموکراتیک خلق ... "، به ویژه جناح " پرچم " در طول سالیان دراز.

\* عدم توجه یا نارسایی اعضای " خاندان " به تاکتیکهای کی . جی . بی که ظاهراً غرض ابراز حسن نظر دولتمردان روسی در برابر دولتمردان افغانی و یا ایجاد سؤ ظن، دلهره و تشویش به جانب افغانی، وقتاً فوقتاً بصورت ماهرانه بی بکار گرفته میشد. (۱۸)

\* تأثیر پذیری از دیپلماسی مقامات روسی و هندی پیرامون قضیه " پشتونستان " و گرم نگهداشتن این هنگامه در طول چندین دهه بصورت بیهوده و نا مؤثر.

\* اعطای اختیارات عام و تام برای " مشاورین " و " متخصصین " روسی در کلیه امور وبخصوص جز و تام های اردوی افغانستان اعم از زمینی و هوایی.

\* اعمال زور و فشار بر مردم، ایجاد فضای مختنق فکری - سیاسی در داخل و محروم نگهداشتن اولاد وطن از آگاهی لازم سیاسی و تصمیم گیری در سرنوشت کشور.

\* مخفی نگهداشتن مسایل مهم ملی و دولتی و مسایل منطقه یی و جهانی از انظار و اذهان مردم.

\* فرصت دادن عمدی به جواسیس کشورهای بیگانه، به ویژه روسیه در دم و دستگاه دولتی و یا ناتوانی در شناخت عناصر مذکور.

\*کین ورزی همیشه گی با افراد و شخصیت‌های دانا، دلیر، و طنپرس‌ت و به درد بخور و کشتن و به زندان افگندن آنها. .

سیاست ها، دسایس، تجاوز نظامی و جنایت‌های تکان دهنده و بیشمار روسها علیه مردم افغانستان تا کنون به اندازه کافی و بصورت مستند از طرف محققین و نویسنده گان داخلی و خارجی افشا گردیده است که اگر از یکطرف تبلور روشها و سیاستهای ضد مردمی خانواده نا در بود، از سوی دیگر ناشی از مقاصد شوم و ضد بشری دولتمردان روسی نیز بوده است . اکنون بهتر است جانب دیگر مسأله را اندک بشکافیم تا اسباب و عوامل تراژیدی خونین افغانستان همه جانبه بررسی شده باشد.



خروسچف (سمت چپ) و مارشال بولگانین (سمت راست) که در سال ۱۹۵۵ وارد کابل شده و با سردار محمد داوود قرارداد دوجانبه نظامی، اقتصادی و فرهنگی بستند.

## یادداشت‌های فصل دوم

- (۱) افغانستان در سالهای بیست و سی قرن بیستم، صفحه ی ۲۷۳ دکترویکتورگریکوویچ کارگون
- (۲) افغانستان در پنج قرن اخیر- صفحه ۳۹۷ بازتکثیر "کانون فرهنگی باختر" در کانادا
- (۳) افغانستان در پنج قرن اخیر- صفحه ۴۰۲
- (۴) از عیاری تا امارت، صفحه ۴۵۹ تألیف عبدالشکور حکم
- (۵) پشتونستان هم یکی از دانه های تنازع بود، شماره ی پنجم مجله ی آینه ی افغانستان چاپ امریکا . به قلم سید مسعود پوهنیار
- (۶) شماره ۲۲۸ سال ۱۳۷۵ هجری شمسی نشریه "مجاهدولس" چاپ دنمارک
- (۷) همان نشریه و همان شماره
- (۸) افغانستان در مسیر تاریخ - جلد دوم، صفحه ۲۶۰ چاپ امریکا
- (۹) همان کتاب و همان صفحه
- (۱۰) خاطرات استاد خلیل الله خلیلی، صفحات ۳۳۷ - ۳۳۸ چاپ امریکا
- (۱۱) دریای کابل از وسط شهر میگذرد و در یک قسمت، حدود پنجم صد متر با ارگ سلطنتی دیروز و قصر ریاست جمهوری امروز نزدیکی دارد. دریای مذکور در آن روز گارکه آب نداشت و یا آب در آن کم بود، بعضی از عابریین غرض رفع حاجت در آن میرفتند و صحنه شرم آوری را به نمایش میگذارشتند.
- (۱۲) خاطرات ظفر حسن آیبیک، صفحه ی ۲۰۲، ترجمه ی فضل الرحمن فاضل، چاپ دهلی
- (۱۳) هرگاه پلان کودتا های نظامی، ترکیب افراد کودتاجی و فعالیتهای عده یی از آنها به نفع آی اس آی قبل و بعد از سال ۱۹۹۲ میلادی بررسی شود، سر نخ بدست خواننده خواهد آمد.
- (۱۳) پاچا گل وفادار یکی از نمونه هاست که در کودتای ۲۶ سرطان نقش داشت و پس از کودتا بحیث وزیر امور داخله و سرحدات مقرر شد.
- (۱۴) (ماهنامه پگاه- شماره ۳۹- چاپ کانادا)

(۱۵) خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا، صفحه چاپ امریکا

(۱۶) خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا- چاپ امریکا- صفحات ۲۴۷-۲۴۸)

(۱۷) شبکه استخبارات کی جی بی در سال ۱۹۵۴ م اساس گذاشته شد. قبل ازان، شبکه جاسوسی این کشور بنام "چکا" و بعداً "او.گی.پی.او" و "آن.کا. اف. دی" خوانده میشد.

(۱۸) مثلاً، اختطاف یک چوپان افغانی از نواحی مرز دو کشور، تحقیقات و دوسیه سازی علیه وی بنام "جاسوس" امریکا و مطلع ساختن مقامات افغانی ازان. همچنان، انجام ترورها درکابل، سبوتاز علیه حکومت های دهه قانون اساسی با استفاده از رهبران و اعضای " حزب دموکراتیک خلق ... " و افراد اطلاعاتی سفارت شوروی درکابل و غیره

## فصل سوم

## سیاست‌ها و دیپلماسی پاکستان علیه افغانستان

در بخش هنگامه های آزادیخواهی مردم شبه قاره هند گفتیم که حاکمیت استعمار انگلیس در آن قاره متکی به تفرقه افگنی میان اقوام، طوایف، مذاهب و مناطق مختلف بود و بهمان اساس، موفق شد مدت دو صد و سیزده سال در آن کشور غنی و پهناور مسلط باشد. همچنان گفتیم قبل از آنکه انگلیسها آزادی سرزمین هند را پذیرفته و قاره را ترک گویند، در صدد آن شدند تا هند را تجزیه نموده و کشور نو بنیاد دیگری را که بتواند (مانند اسرائیل در خاور میانه) منافع آتیه ی استعماری آنها را در منطقه به وجه احسن تضمین نموده و هند و افغانستان و حتا کشورهای منطقه را برای همیشه پریشان نگهدارد، در دست داشته باشند و چنانکه دیدیم در این کار هم موفق شدند و معجون مرکبی را که از جیب ملت‌های هند و افغانستان بیرون کشیده بودند، بنام " پاکستان " در منطقه ایجاد کردند و خود، ظاهراً رخت سفر بربستند. شاید بازم در اینجا سوال مطرح شود که انگلیسها چرا کشور سومی بی بنام پاکستان را ایجاد کردند؟ یعنی چرا عین پلان و پروژه را بالای دولت آزاد و نو بنیاد هند و در سرزمین هندوستان تطبیق نکردند؟

به پاسخ این سوال باید گفت که از یکطرف انگلیسها بیشتر از دو قرن بالای مردم هند انواع جور و ستم را روا داشته بودند که دیگر نمیشد به آن ادامه دهند و از سوی دیگر، علی رغم آنکه عده یی از عناصر مطیع استعمار و استعداد های انگلیس پسند را در آن سرزمین به میراث گذاشتند، در عین حال، تخم کین و نفرت علیه خود شان را نیز در خاک هند پهنورکاشته بودند که بدین ملحوظ، برای شان مشکل بود بالای دولتهای آن سرزمین در دراز مدت حساب کنند. در عین زمان، تئوریسن های استعمار و سیاست مداران بریتانیا پیشبینی کرده بودند که پس از رفتن شان از شبه قاره هند، با اساس ساختار سیاسی و میراث شوم فکری یی که از خویش بجا گذاشته اند، مردم جهان شاهد پارچه پارچه شدن این کشور خواهند بود. از سوی دیگر، با آگاهی کامل از تاریخ مردم افغانستان، خصلت جنگجویانه ضد اجنبی و نفوذ روانی و معنوی آنها بالای قبایل

شمال و اقشاری از مسلمانان نیم قاره هند، میدانستند که هر زمانی که سلاطین و دولتمردان افغانستان توشه و توان بدست آرند، بدانسو خواهند تاخت و آن بخش از منافع استعماری شان را که بعد از تخلیه شبه قاره باقی می ماند، لگد مال خواهند کرد. انگلیسها از ناحیه موجودیت نظام شوروی دیروز نیز در شمال افغانستان نگران بودند و بخاطر آنکه سد محکمی در برابر پیشروی های احتمالی آن کشور بسوی آبهای گرم ایجاد نموده باشند، به یک جغرافیای محاصره شده و محاط به خشکه مانند افغانستان نیاز داشتند.

روان شاد غلام محمد غبار در این زمینه چنین مینگارد:

" ... انگلیسها بعد از تماشای جنگ " پانی پت " احساس کردند که قدرت نظامی و نفوذ معنوی افغانستان در سر تاسر هندوستان، اصلاً خودش بزرگترین رقیب انگلیس در هند است. حرکات نظامی زمان شاه افغان در پنجاب و تمایل هند به استمداد از افغانها تشخیص قبلی انگلیس را در مورد اهمیت افغانستان مجسم ساخت و لهذا تمام قدرت انگلیس متوجه افغانستان شد. در همین وقت بود که روش انگلیس نسبت به افغانستان تعیین گردید. این روش در مرحله اولین خود " سیاست تدافعی " به غرض جلوگیری از ورود دولت افغانستان در هند بود و بعد ها به " سیاست تعرضی " تبدیل شد. " (۱)

پروفیسور داکتریوری تیخانوف در اثر جامع خویش تحت عنوان " نبرد افغانی ستالین. . ." چنین مینویسد: " این مسأله بر میگردد به فلسفه وجودی تاریخی ایجاد و تشکیل کشور پاکستان (برشالوده دو اصل مذهب تندرو و سامانه نظامیگری) برای تأمین منافع دراز مدت بریتانیای کبیر در منطقه. هدف بریتانیای کبیر از تجزیه هند و به وجود آوردن کشور پاکستان چند چیز بود:

۱- کشیدن یک سد استوار ایدئولوژیک - نظامی برای جلوگیری از راهیابی اندیشه های مارکسیستی به هند و در نتیجه رسیدن شوروی ها به آبهای گرم که ترویج دیوبندیسم و وهابیسیم و حمایت گسترده از آن، شامل همین نقشه میباشد.

۲- تجزیه مسلمانان هند در آغاز به دو و سپس به سه بخش هند، پاکستان و بنگله دیش و این گونه کوتاه ساختن دست مسلمانان از کشور پهناور هند.



۳- جلوگیری از تبارز هند به عنوان یک ابر قدرت تمام عیار، آنهم به رهبری مسلمانان {مسلمانان مبارز و ضد استعمار} و در صورت لزوم مهار آن کشور.

۴- داشتن یک متحد مطمئن در منطقه در برابر روسیه، چین و هند در سیمای پاکستان.

بهمین دلیل بوده که انگلیسها نخست با ذرایع مختلف، آتش کین و تعصب میان هندو و مسلمان در شبه قاره هند را مشتعل کردند و آنقدر آنرا باد زدند تا دیگر به آسانی فرو ننشینند و بعداً عده‌یی از عناصر ظاهراً مسلمان را استخدام نمودند تا در میان انبوه مسلمانان هند، در کنگره ملی و در مساجد و مدارس، شعار " ملت مسلمان " و " مملکت اسلامی " را بلند کنند و تا رسیدن به مقصود از پا ننشینند.

بالاخره، " پاکستان " در پانزدهم ماه آگست ۱۹۴۷ میلادی رسماً شکل گرفت و با رویکار آوردن افراد و عناصر مورد نظر انگلیسها در دولت نو تأسیس پاکستان و الحاق نواحی جنوب شرق افغانستان (آنسوی خط دیورند) به کشور نو بنیاد، استعمار انگلیس نفس راحت کشیده و خوشنود شدند که اگر هند را از دست دادند، پاکستان را بدست آوردند.

عامل دیگری که در این موفقیت نقش داشت، همان سکوت و مساهله کاری عمدی " خاندان " سلطنتی افغانستان بود که در برابر آنهمه نقشه‌ها و اقدامات هدفمندانه استعمار در بُن گوش شان، صدایی بر نیاورده گذاشتند تا این پروسه به پیش رود. یعنی انگلیسها بار دیگر در وقت از حسن انتخاب شان در مورد نادر و اعضای " خاندان " وی احساس غرور و رضایت نمودند.

رهبران افغانی در این روزگار چنان افسون انگلیس بودند که حتا " سرابرمتکاف " سکرتر وزارت خارجه هند برتانوی در سال ۱۹۳۹ میلادی در رأس یک هیأت بکابل مسافرت نمود و با محمد ظاهر شاه، سردار محمد هاشم صدراعظم، سردار محمد نعیم وزیر امور خارجه، مجید خان زابلی وزیر تجارت وقت و فرد مقرب به دربار و غیره ملاقات نمود. انگیزه سفر " متکاف " این بود که در سال مذکور که تقریباً آغاز جنگ عمومی دوم بود، بخشی از دولتمردان افغانستان مانند سردار نعیم، سردار داوود، مجید زابلی و امثال آنها تمایل زیادی به سوی فاشیسم آلمان پیدا کرده بودند که طبعاً برای انگلیسها قابل اندیشه و نگرانی بود. " سرابرمتکاف " ضمن دیدار و ملاقاتهایش با سران دولت افغانستان، قضیه خط تحمیلی " دیورند " و تحریکات مردم قبایل آنسوی خط را مطرح نمود. هرچند این نخستین بار بعد از تخت نشینی ظاهر شاه بود که موضوع قبایل آنسوی

خط " دیورند " با انگلیسها مطرح میشد، ولی با آنهم طرف افغانی نتوانست یا نخواست از این موقع مساعد به نفع جانب افغانی استفاده نماید. (دران زمان هنوز شعار پشتونستان از سوی دولتمردان افغانستان علم نشده بود)

نه تنها دولتمردان افغانی نخواستند از سفر " متکاف " در کابل به سود منافع ملی استفاده نمایند، بلکه با اساس اسناد محرمانه ی دستگاه اطلاعات شوروی که در کتاب " نبرد افغانی ستالین " درج گردیده است، در آن زمان اهالی قبایل پشتون در امتداد خط تحمیلی " دیورند " بپا خاسته مصمم بودند جنگ علیه نیرو های برتانوی را ادامه داده با برگرداندن مجدد اعلیحضرت امان الله خان بکابل، ادغام شان با افغانستان را اعلام نمایند. بنابراین، محمد ظاهر شاه، سردار محمد هاشم و برادران وی از ترس چنین رویدادی، بیشتر با انگلیسها نزدیک شده خواسته های ملت افغانستان را فراموش کردند. متعاقب آن، بتاريخ بیست و ششم ماه آگست سال ۱۹۳۹ میلادی، " ائوارت " رییس دیپارتمنت استخبارات هند برتانوی و مارشال " دو لافورتی " فرمانده نیروی هوایی انگلیس در هند بکابل مسافرت نموده با مقامات دولت افغانستان به گفت و گونشستند. در این موقع نیز سرداران حاکم بجای تقاضای استرداد سرزمین های غصب شده ی جانب افغانی از شخصیت های با نفوذ هند برتانوی، درباره ی همکاری های خصوصی دوجانبه در عرصه ی استخبارات به نفع انگلیس و سرداران حاکم تعهد کردند. از آن پس، شبکه عریض و طویل استخبارات استعمار انگلیس، کلیه حرکات و فعالیت های مبارزاتی ساکنان مناطق قبایلی و طرفداران اعلیحضرت امان الله خان را توسط سفیر انگلیس در کابل، مستقیماً برای سردار هاشم (صدراعظم) می سپرد.

یکی از نتایج سفرها و مذاکرات مقامات انگلیسی با سرداران حاکم این بود که در ماه آگست سال ۱۹۳۹ میلادی یک شبکه ی وسیع استخباراتی کاملاً مخفی در کابل ایجاد گردید که اعضای فعال آنرا علاوه از عناصر انگلیسی (هند برتانوی) و مقامات دولتی، تعدادی از روحانیون مسلمان به ریاست " قلی خان " نماینده ی حزب " جماعت العلماء " در جنوب شرق افغانستان تشکیل میداد.

چون پاکستان اصلاً به منظور تداوم خصومت با دو کشور تاریخی (هند و افغانستان) و بمثابه تومور دردناک و مزاحم در منطقه ایجاد گردید، لهذا، رهبران این کشور از همان نیمه شب تولد نا

میمون پاکستان، با ممالکت (شرقی - غربی) خویش از در دشمنی و توطئه ریزی پیش آمده و یک لحظه هم از آن دست بر نداشتند. هرچند این دشمنی و دسایس در برابر هندوستان منجر به اشتعال سه جنگ بزرگ (در سالهای ۱۹۴۸-۱۹۶۵-۱۹۷۱ ملادی) میان دو کشور مذکور گردید و خون هزاران انسان در بنگال و کشمیر و نواحی مرزیه زمین ریخت و هنوز هم میریزد، اما، چون مردم هند علی رغم فقر و بیچاره‌گی بی که بدان دست و گریبان بوده اند، رهبران آگاه و خردمندی داشته و این رهبران خردمند، مقاصد اصلی استعمار بریتانیا مبنی بر ایجاد پاکستان را درک کرده بودند، لهذا در صدد انفاذ یک قانون اساسی انسانی و دموکراتیک شدند تا مردم هند در عین زمانیکه در تحت پوشش برنامه های عمرانی و انکشافی دولتی حرکت میکنند، بتوانند یک زنده‌گی اجتماعی بی تعصب داشته و از یک نوع دموکراسی و آزادیهای فکری، سیاسی، مذهبی و فرهنگی (تیپ بورژوازی) برخوردار باشند. بنابراین، نه تنها در برابر این تومور خبیثه استعمار تا کنون به زانو نه نشسته، بلکه به پیشرفتهای چشمگیر علمی، اجتماعی، تخنیکی و نظامی نیز نایل گردیده است. لیکن دریغ و درد که این تومور توانست پیکر آزاده ی کهن کشوری مانند افغانستان را متلاشی کند. زیرا زمینه رشد و فعالیت آن، متأسفانه در سرزمین ما بسیار مساعد بود. طبیعی است مردم و مملکتی که از وجود رهبران دلسوز و خردمند محروم بوده جز زورگویی و سرکوب و اختناق ندیده باشند، دستگاه دولتی آن شخصی، خاندانی و بیگانه با انصاف و عدالت و خوی و بوی مردمی باشد، چگونه میتوان متوقع بود که غدر و دسیسه نتواند آنرا متلاشی سازد؟

### نخستین جرقهٔ اختلاف میان افغانستان و پاکستان

نخستین جرقهٔ اختلاف میان دو کشور وقتی بروز کرد که جانب افغانی، تقاضای صرفاً خود مختاری داخلی برای پشتونهای آنسوی خط " دیورند" را از مقامات دولتی پاکستان بعمل آورد. هرچند این تقاضا به هیچصورت معنی تقاضای استرداد خاکهای غصب شدهٔ مردم افغانستان را افاده نمیکرد و پذیرش آن اگر از طرف دولتمردان پاکستان صورت میگرفت، عاقلانه تلقی شده و از رهگذر دیپلماتیک و نیز سیاسی به نفع آن کشور می انجامید، ولی از آنجاییکه باساس توضیحات قبلی، دشمنی های تاریخی استعمار " باید " علیه افغانستان ادامه می یافت، بنابراین، مقامات پاکستانی این تقاضای نرم و محافظه کارانهٔ دولتمردان افغانستان را با جدیت رد کردند

و بعد ها حتا ادغام کامل مناطق مذکور با ساير ايالات پاكستان غربى را كه در برابر پاكستان شرقى يا بنگله ديش امروزه صورت گرفت، بنام " ون يونت One Unit" نيز اعلام نمودند. اين پيشآمد و تصاميم دولت پاكستان موجب شد كه بعداً نماينده دايمى افغانستان در سازمان ملل متحد، عليه عضويت پاكستان در آن سازمان رأى بدهد. اين حركت سياسى دولت افغانستان و ساير تلاشهاى بعدى آن، بار ديگر مايه خشم و كين رهبران پاكستانى گرديده آنان را بيشتر از پيش به عناد ورزى و خرابكارى عليه مردم افغانستان مصمم گردانيد. بهمين سلسله، حكومت پاكستان " تهانه" هاى عسكرى در سرحدات را مستحكمتر نمود، قواى مليشه را كه از ابتكارات استعمار انگليس در نواحى سرحد بود، بيشتر از پيش تقويه كرد، رهبران قبائل پشتون و بلوچ را با كمترين فعاليت آزاديخواهانه شان دستگير و زندانى نمود، فعاليتهاى جاسوسى و تحريكات نظامى را در ميان قبائل و نواحى جنوب شرقى افغانستان به راه انداخت، موانع و محدوديت هاى ترانزيتى براى حمل و نقل امتعه و اموال صادراتى و وارداتى جانب افغانى وضع كرد و حتامرتكب تجاوزات زمينى و هوايى بخاك افغانستان گرديد: سيد قاسم رشتيا در خاطرات سياسى خود مينويسد:

" در سال ۱۹۴۹ ميلادى، به اثر مشوره مشاورين انگليس كه هنوز در آن كشور امر و نهى ميكردند، قريه " مُغلكى" داخل خاك افغانستان را شديداً بمباران كردند كه در نتيجه آن تعداد سى و دو نفر از اهالى قريه به هلاكت رسيدند ."

" در ماه مى سال ۱۹۶۱ ميلادى تحريكات و بر خورد هاى نظامى در منطقه (كُنر) و (باجور) از طرف پاكستان صورت گرفت كه مليشه هاى مسلح آن كشور علاوه از كشتار حدود پنجمصد تن افغان، تا كناره دريائى (كُنر) نيز وارد خاك افغانستان شدند تا بعداً در نتيجه مذاكره و كوشش هاى جانب افغانى به موضع اولى خويش برگشتند ."

" در سال ۱۹۶۰ ميلادى، " مُرغى عُندى" را كه بالاي سرحد و ملكيت افغانستان است، اشغال مسلحانه نموده و " تهانه " عسكرى در آنجا بنا نمود تا آنكه بعد از جنگ هند و پاكستان در سال ۱۹۶۵ ميلادى و آنهم بخاطر موقف بيطرفى افغانستان در قبال اين جنگ، گويا روى حسن نيت جانب پاكستان به جانب افغانستان مسترد شد ."

مرحوم سيد قاسم رشتيا بازهم در خاطرات سياسى خويش در باره حادثه " مُغلكى"

مینویسد: " ... بعضی پارچه های بم های پاکستانی متعاقباً در کابل هم نمایش داده شد و عکسهای آن در مطبوعات نشر گردید. بم های مذکور ساخت انگلیس بود که در افغانستان مثل آن وجود نداشت ... " (۲)

این، تنها نبود. جانب پاکستان به اساس گزارشات رسمی مطبوعات وقت افغانستان، در مواقع دیگر نیز دست به تحریکات و حملات مسلحانه بالای خاک افغانستان یازیده است. مثلاً، قرارگزارش روزنامه ی دولتی " اصلاح " (هشتم ماه می سال ۱۹۶۱ م)، " از تاریخ اول تا چهارم ماه می، گروه های پاکستانی متشکل از یکصد الی پنجصد نفر با پشتیبانی توپخانه و آتش مسلسل سنگین، چندین بار بر محافظان سرحدی افغانستان یورش آوردند... " (۳)

بازهم روزنامه ی " اصلاح " بتاريخ سیزدهم ماه می نوشت: " بتاريخ نهم ماه می، گروه پاکستانی متشکل از دوصد نفر بخاک افغانستان در منطقه ی " سپین بولدک " تجاوز کرد. " (۴)

روزنامه ی " انیس " نوشت: " نیروی هوایی پاکستان بر منطقه ی مسکونی غازی آباد آتشباری کرده است. " (۵)

صلاح الدین سلجوقی که درسالهای دهه ی شصت، نماینده ی پارلمان افغانستان بود، نوشته یی را در شماره ی سیزدهم ماه می سال ۱۹۶۱ م در روزنامه ی دولتی " انیس " بچاپ رسانید که درقسمتی از آن چنین میخوانیم: " از سه سال به اینسو، افغانستان به کارزار اعمال تجاوز کارانه ی گوناگون دومنیون انگلیس- پاکستان مبدل گردیده است که عین سیاست ریا کارانه ی باداران خود را در پیش گرفته و دست به حملات تحریک آمیز برخاک افغانستان می یازد. همانگونه که انگلیسها این کار را در برابر مردم خاور زمین در روند یک و نیم قرن در پیش گرفته بودند. "

هرچند، موازی با این رویدادها، در مواقع مختلف، مسافرتهاى متقابله دولتمردان هر دو کشور به افغانستان و پاکستان صورت گرفت، ولی از آنجایی که جانب پاکستان از ناحیه حمایت های انگلستان، ایالات متحده آمریکا و دوستان غربی آنها مطمئن بود و دولت افغانستان از سوی هند و شوروی غرض سختگیری درمسأله " پشتونستان " تحریک و تشویق میشد، دیدارها و مذاکرات جانبین اثری در راه حل مشکل مورد نظر نداشت. بخشی از دیدارها و مسافرتهاى دولتمردان دو کشور در دوران سلطنت محمد ظاهر شاه از اینقرار بود:

- مسافرت نجیب الله (تورویانا) مدیرعمومی سیاسی وزارت امور خارجه وقت به شهر کراچی و مذاکره با محمد علی جناح نخستین رهبر پاکستان در ماه نوامبر سال ۱۹۴۷ میلادی.
- مسافرت سردار محمد نعیم به شهر کراچی و مذاکره با سکندر میرزا رییس جمهور و (سهروردی) صدراعظم پاکستان در ماه سپتامبر ۱۹۵۴ میلادی.
- مسافرت سردار محمد داوود صدراعظم وقت افغانستان به پاکستان و دیدار و گفت و گویا زعمای پاکستانی در ماه نوامبر سال ۱۹۵۶ میلادی.
- مسافرت محمد ظاهر شاه به پاکستان در ماه فبروری سال ۱۹۵۸ میلادی.
- مسافرت سردار محمد نعیم به پاکستان در ماه جنوری سال ۱۹۶۰ میلادی.
- مسافرت محمد ظاهر شاه به پاکستان در ماه فبروری سال ۱۹۶۸ میلادی.
- مسافرت سردار محمد نعیم در ماه جون سال ۱۹۷۶ م به پاکستان
- مسافرت سردار محمد داوود در پایان سال ۱۹۷۸ م به اسلام آباد پاکستان
- همچنان، مسافرت سکندر میرزا رییس جمهور وقت پاکستان به کابل از هفتم تا یازدهم ماه آگست سال ۱۹۵۶ میلادی.
- مسافرت (سهروردی) صدراعظم وقت پاکستان بکابل در ماه جون سال ۱۹۵۷ میلادی.
- مسافرت کوتاه مدت جنرال محمد ایوب خان رییس جمهور پاکستان بکابل در اول ماه جولای سال ۱۹۶۴ میلادی.
- مسافرت ذولفقار علی بوتو صدراعظم وقت پاکستان بکابل در ماه جنوری سال ۱۹۷۲ میلادی.
- مسافرت علی بوتو در هفتم ماه جون سال ۱۹۷۶ م به کابل
- مسافرت جنرال ضیا الحق در نیمه ی دوم سال ۱۹۷۷ م بکابل

## **تحولات نظامی در پاکستان**

حکومت پاکستان که با دو همسایه شرقی- غربی خویش از درِ تخاصم پیش آمده و آنان را دشمنان اصلی پاکستان می پنداشت، از همان نخستین مرحله زایش و پیدایش خود، در صد تقویه و تکامل نیروی نظامی خویش بود. چون از یکطرف اتحاد شوروی آنروز با هندوستان

روابط گرم و حسنه داشت و از جانب دیگر، ایالات متحده روی ملحوظات سیاسی - نظامی علیه شوروی و تعیین اهداف جهانی در شرق میانه و اطراف خلیج فارس، در این بخش آسیا به متحد خوب و پایگاه های نظامی سد سازنده در برابر پیشروی " کمونیسم " نیاز داشت، بنابراین، حکومت پاکستان، روابط سیاسی - نظامی، اقتصادی و حتا اطلاعاتی خود را با آن کشور گرم تر نمود و این روابط تا سرحد شمولیت در پیمان های مشترک نظامی با امریکا پیش رفت.

دولتمردان پاکستان برای نخستین بار در سال ۱۹۵۳ میلادی عضویت پیمان نظامی (سیتو) را که توسط " دالس جان فاستر " وزیر امور خارجه ایالات متحده و بر وفق سیاست کانتینمنت Containmen (محدود نگهداشتن) علیه " کمونیسم شوروی " تأسیس شده بود و کشور های امریکا، ایران، عراق، ترکیه، مصر، بریتانیا و پاکستان را در بر میگرفت، حاصل نمود و در ماه اکتوبر سال ۱۹۵۴ میلادی، نخستین بخش کمکهای نظامی امریکا برای پاکستان مواصلت کرد و تا سال ۱۹۶۵ م بالغ بر یک میلیارد دالر گردید. این، دقیقاً همان سالی است که محمد داوود بحیث صدراعظم افغانستان، در کنفرانس " باندونگ " که در اندونزیا دایر شد، اشتراک نموده افغانستان را شامل کشورهای غیرمنسلک گردانید. حکومت افغانستان، اعطای این کمک های نظامی را در آن زمان مغایر منافع ملی و امنیت ارضی خود دانسته ضمن اعتراض علیه مقامات امریکایی، از آنها تقاضا نمود که به منظور حفظ بلانس قوا در منطقه، باید به افغانستان نیز چنان کمکها صورت بگیرد، ولی مقامات امریکایی که از یکطرف از اختلافات سیاسی فی مابین دو کشور بالای قضیه " پشتونستان " آگاهی داشته از موقف پاکستان در برابر چنین ادعای سیاسی حمایت میکردند و از سوی دیگر، جانب افغانی تقاضای امریکا مبنی بر حصول عضویت در پیمان " سیتو " و " سیاتو " را قبلاً رد کرده بود، بنابراین، این تقاضای جانب افغانستان (اعطای کمکهای مالی و نظامی) را بار دیگر با غرور و بی اعتنایی رد کردند. این غرور و بی اعتنایی جانب ایالات متحده در برابر افغانستان، حتا تا مرز شکستادن نزاکت های دیپلماتیک از سوی وزارت امور خارجه آن کشور نیز پیش رفت. مثلاً، (دالس) وزیر امور خارجه امریکا، کاپی یادداشت حکومت افغانستان و لیست ضمیمه آنرا که ضرورت های نظامی کشور در آن درج شده و طبعاً از محرمت سیاسی برخوردار بود، خلاف تمام موازین دیپلماتیک، برای " امجدعلی خان " سفیر پاکستان در واشنگتن سپرد تا وی، آنرا به حکومت متبوع خویش برساند.

مؤلف کتاب " شمشیرهای متقاطع " براساس سیرتاریخی ایجاد ارتش پاکستان مینویسد که

جنرال محمد ایوب (پشتون تبار) بحیث رییس قوای سه گانه و بعداً رییس جمهور پاکستان، در بخش رابطه گیری با مقام های امریکایی و جلب کمکهای نظامی و اقتصادی برای کشورش نقش عمده یی را بازی نمود.



دالس جان فوستر Dulles John Foster

پاکستانی ها که تسهیلات نظامی در کراچی و کویته برای ایالات متحده فراهم کرده بودند، تا توانستند بصورت بسیار ماهرانه از مساعدتهای مالی و نظامی امریکاییها استفاده بعمل آوردند. البته روابط دیپلماتیک میان دو کشور (امریکا و پاکستان) و همچنان، سیرکهای مالی و نظامی ایالات متحده به پاکستان از سال ۱۹۵۳ م به بعد، نوساناتی داشته است، ولی باز هم مقامات پاکستانی، بخصوص از سالهای زعامت جنرال محمدایوبخان به بعد، توانستند در پرتو دیپلماسی های زیرکانه شان، از نزدیکی با ابر قدرت امریکا (در حال نزدیک بودن با چین)، سود بسیار برند که این سود جویی ها تا هنوز و تا همین اکنون ادامه دارد. این، در حالیکه پاکستان، از همکاریهای مشورتی، نظامی و استخباراتی بریتانیا نیز همیشه برخوردار بوده و هستند. مزید بر آن، پاکستانی ها، انواع مناسبات نظامی با سایر کشور های غربی و عربی برقرار نمودند. مثلاً، شهر کویته مرکز ایالت بلوچستان که در دوران حکمروایی انگلیسها در شبه قاره هند از زمره مراکز عمده و مهم نظامی و کانون توطئه های ضد افغانستان بود، پاکستانی ها در آن دانشگاه ارکان حرب را نیز تأسیس کردند که افسران نظامی کشور های مختلف، منجمله، استرالیا،



کانادا، بریتانیا، مصر، اردن و شیخ نشینهای خلیج فارس در آن تحصیلات عالی نظامی می بینند. همچنان، پاکستان عساکر و افسران حقوق بگیر زیادی را باساز توافقنامه های جداگانه با بعضی از کشور های عربی و آفریقایی، به آن کشورها میفرستند که با اینکار، از یکطرف اسعار کافی خارجی را به کشور سرازیر مینمایند و از سوی دیگر، از تجارب نظامی، فنون جنگی، سلاح های متنوع و روابط متقابل کشور های مورد نظر سود فراوان می برند. در عین زمان حکومت پاکستان، روی ملحوظات خاص منطقه یی و با در نظر داشت منافع و مقاصد سیاسی - دفاعی اش و نیز برای آنکه از موج فشارهای سنگین سه جانبه (هند- افغانستان- شوروی) برشانه هایش بکاهد، مناسبات دوستانهٔ عمرانی، فرهنگی، اقتصادی و قسماً نظامی با دولت چین توده یی در شمال آن کشور برقرار نمود. چین هم که از یکطرف با هند و شوروی روابط خصمانه داشت و با افغانستان نیز بنا بر سیاست های محتاطانه و گریزندهٔ "خاندان" سلطنتی، مناسبات چندان گرمی نداشت و از سوی دیگر، به اثر فشارهای چند گانهٔ (ایالات متحده - شوروی و اقمار) آنها تقریباً در یک انزوای دردناک سیاسی گیر کرده بود؛ علی رغم آنکه پاکستان عضو پیمان های نظامی با امریکا بود، داشتن مناسبات حسنهٔ فعال با پاکستان را غنیمت خوبی میدانست. رابطه ی درازمدت ایدئولوژیک (دیوبندیسم و وهابیسیم) پاکستان با عربستان سعودی و استفاده های متقابل هردو کشور (سود مالی پاکستان و ترویج وهابیسیم عربستان در این کشور و منطقه) بحث جالب دیگریست که بجای خود ش باید به کنکاش گرفته شود.

قبل از آنکه این بحث را به پایان بریم، اسامی زعمای پاکستان از زمان تشکیل آن کشور تا امروز و همچنان، لوی درستیز (Chief of Staff) یا فرماندهان نیروی مشترک زمینی - هوایی و بحری ارتش پاکستان را که در واقع، قدرتمندان اصلی در آن کشور بوده اند، در اینجا درج میکنیم:

### الف) زعمای پاکستان:

محمد علی جناح (قائد اعظم)

لیاقت علی خان

خواجه ناظم الدین

محمد علی بوگره

چند ریگر  
ملک غلام محمد  
فیروزخان نون  
حسن شهید سهروردی  
جنرال سکندر میرزا  
مارشال محمد ایوب  
جنرال محمد یحیی  
ذولفقار علی بوتو  
چوهدری فضل الہی  
جنرال ضیاء الحق  
غلام اسحاق خان  
محمد خان جانجوا  
غلام مصطفی جاتوی  
معین قریشی  
وسیم سجاد  
فاروق لغاری  
ملک معراج خالد  
محمد رفیق طرار  
بی نظیر بوتو (دختر ذولفقار علی بوتو)  
نواز شریف  
جنرال پرویز مشرف  
آصف علی زرداری (شوہرینظیر بوتو)  
(فہرست بالا، شامل رؤسای جمہور، نخست وزیران انتخابی، انتصابی و مؤقتی نیز میباشد)

**ب) لوی درستیزها(رؤسای ارتش):**  
جنرال سکندر میرزا

مارشال محمد ایوب خان

جنرال محمد یحیی

جنرال عبدالحمید

جنرال گل حسن

جنرال تیکه خان

جنرال ضیاً الحق

جنرال میرزا اسلم بیگ

جنرال آصف نواز

جنرال عبدالوحید کاکر

جنرال جهانگیر کرامت.

جنرال پرویز مشرف

جنرال اشفاق کیانی

### استعفای سردار محمد داوود و تحولات دههٔ قانون اساسی

سردار محمد داوود، علی رغم دل‌بسته‌گی اش به قدرت، بالاخره از طرف شاه مجبور ساخته شد استعفایش را اعلام کند. زیرا، مناسبات سیاسی و تجاری میان دو کشور افغانستان و پاکستان در نتیجهٔ روشها و پالیسی‌های محمد داوود رو به وخامت رفته و ضربات مهمی بر پیکر اقتصاد مملکت وارد آورده بود. همان بود که بتاريخ دهم ماه مارچ سال ۱۹۶۳ میلادی استعفایش از مقام صدارت را به شاه سپرد و با عقدۀ خاص بخانه رفت. اسباب و دلایل اسعفای وی را میتوان چنین بررسی کرد:

۱) داوود که در اول، باساس رقابت‌های درون "خاندان" و با انگیزه‌های "پشتونستان" خواهی نسبت به عمش (شاه محمود خان) به مقام صدارت رسیده بود، چنانکه دیده شد، همه نوع تلاشها، تبلیغات و خشم و قهر ده سالهٔ دوران قدرتش نه تنها هیچ گرهی از کار "پشتونستان" نه گشود، بلکه گره‌ها را در هر قدم به "کور گره" نیز مبدل نمود.

۲) اعمال دیکتاتورانۀ ده سال صدارت وی در افغانستان، مانند دوران دیکتاتوری هفده سالهٔ

هاشم خان (عم داوود خان)، مردم را به ستوه آورده بود.

۳) شاه تصمیم گرفته بود با بر طرفی داوود خان از مقام صدارت، از فشار رقابتهای درونی "خاندان" بکاهد. این رقابتهای و حتا خصومت ها میان سردار محمد ولی فرزند سردار شاه ولیخان عم پادشاه و سردار محمد داوود که هر دو عمو زاده ها و از نظر خوی و خصلت متفاوت بودند، از سالها ادامه داشت. سردار محمد ولی در عین حالی که پسر عم پادشاه بود، شاه دخت بلقیس را نیز به زنی گرفته و روز تا روز نه تنها بحیث جنرال نظامی در امور وزارت دفاع، بلکه در مجموع امور کشوری نیز اعمال نفوذ میکرد.

۴) کشیدهگی مناسبات میان افغانستان و پاکستان و مخصوصاً انقطاع روابط سیاسی و انسداد سرحدات میان دو کشور، اوضاع اقتصادی مملکت را ابرتر ساخته بود.

۵) در کشورهای همسایه مانند چین، ایران، هند و پاکستان تغییرات و تحولات زیادی جریان داشت. مردم چین بعد از پیروزی انقلاب سال ۱۹۴۹ میلادی به رهبری مائوتسه دون، گام های سریعی به سوی ترقی و خود کفایی بر میداشتند. حصول آزادی در هندوستان، انقلاب سبز به رهبری جواهر لعل نهرو در راه انکشاف حیات مادی در آن جامعه به شدت ادامه داشت، در ایران، تحولات اجتماعی - اقتصادی به رهبری رضا شاه آغاز شده بود، دولتمردان پاکستان، بخاطر تقویت نیروی دفاعی در برابر دو کشور همسایه (هندوستان و افغانستان) تلاشهای زیادی بخرج داده و در راه انکشاف اقتصادی مصروف کار بودند. بنابراین، دیگر ممکن نبود به شیوه سابق، بخصوص در سایه سیاست های خشن داوود خان بالای مردم افغانستان حکومت کرد. بهمین لحاظ، بعد از اعلام استعفای محمد داوود از مقام صدارت، شاه، به روز سیزدهم ماه مارچ سال ۱۹۶۳ میلادی، دکتر محمد یوسف را که در کابینه سردار محمد داوود بحیث وزیر معادن و صنایع کار میکرد، مؤظف به تشکیل کابینه برای دوره انتقالی نمود. دکتر محمد یوسف، طی قرائت خط مشی حکومت جدید و اعضای کابینه چهارده عضوی اش از طریق رادیو افغانستان که بتاريخ سیزدهم و بیست و هشتم ماه مارچ سال ۱۹۶۳ م صورت گرفت، عمدتاً به سه موضوع اتکا کرد: برقراری مجدد مناسبات سیاسی و اقتصادی با پاکستان، کوشش در راه بهبود بخشیدن وضع ابرتر اقتصادی مملکت و بوجود آوردن قانون اساسی جدید برای مملکت. موصوف علاوه کرد که هرچند با پاکستان بر سر

قضیه " پشتونستان " مشکل وجود دارد، اما خواهان حل این مشکل از طریق مسالمت آمیز میباشد.

حکومت جدید انتقالی، با وجود کوتاهی عمرش و درد سرهای دست و پاگیری که از جهات مختلف به آن مواجه بود، توانست با میانجیگری شاه ایران، روابط قطع شده سیاسی با پاکستان را مجدداً برقرار نموده، سرحدات فی مابین دو کشور را بازگشایی کند که مرحوم سید قاسم رشتیا چگونه گی مذاکرات هیأت دو کشور (افغانستان و پاکستان) در تهران را در کتاب " خاطرات سیاسی ... " خویش مفصل ترنگاشته است و بالاخره، قانون اساسی جدید مطابق مقتضیات روز را در یک " لویه جرگه " چهارصد و پنجاه و چهار نفری به تصویب برساند.

هرچند دکتر محمد یوسف و اعضای کابینه اش در اواخر سال ۱۹۶۵ میلادی (ختم دوره انتقالی) از صحنه رفت و چهار کابینه دیگر تا سال ۱۹۷۳ میلادی در دهه انفاذ قانون اساسی جدید تشکیل گردید، ولی دولت و حکومت ظرف ده سال (از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳م)، ظاهراً مشکلی با حکومت پاکستان نداشته مناسبات عادی فی مابین دو کشور ادامه داشت. صدراعظم یا نخست وزیرانی که پس از دکتر محمد یوسف، به امر شاه رویکار آمدند و رفتند، اینها بودند: محمد هاشم میوند وال، نور احمد اعتمادی، دکتر محمد ظاهر و محمد موسی شفیق. در اینجا از شرح و بسط ویا فرود و فراز دوران صدارت هریک از ذوات فوق الذکر صرف نظر میکنیم تا از اصل موضوع به دور نشویم.

در بحبوحه فعالیت‌های سیاسی، نشراتی و تبلیغاتی افراد و گروه‌های مختلف در ده سال قانون اساسی، به جز گروه " افغان ملت " و " خلق " و " پرچم " و بعضی افراد دیگر که گهگاهی موضوع " پشتونستان " را از طریق نشریات شان بلند میکردند، دیگر هنگامه‌یی در این مورد دیده و شنیده نمیشد. تعداد نشریه‌های آزاد شخصی یا تشکیلاتی هم در دهه قانون اساسی زیاد بود که از آن جمله، میتوان از اینها نام بُرد:

مساوات، گهیخ، پرچم، شوخک، شعله جاوید، اتحاد ملی، ترجمان، پیام امروز، پیام وجدان، مردم، افغان ملت، پروانه، معرفت، کاروان، اتحاد ملی، وحدت، مردم، صدای عوام، کمک، خبیر، هدف، جبهه ملی، پکتیکا، سپیده دم، افغان ولس، روزگار، ندای حق، افکارنو، پیکار، ...



### داکتر محمد یوسف صدراعظم حکومت انتقالی در سال ۱۹۶۳ میلادی

مؤلف این اثر، مشغول آموزش درصنوف متوسطه ی لیسه ی نعمان پروان بودم که گفتند صدراعظم جدید (دکتر محمد یوسف خان)، ضمن سفرسراسری اش به ولایات کشور و افتتاح تونل سالنگ، به چهاربیکار مرکز ولایت پروان نیز می آید. مقامات ولایت آماده گی های لازم اتخاذ کردند و شاگردان معارف را غرض استقبال از صدراعظم جدید، در مسیر خیابانها جابجا کردند. وی، ضمن یک سخنرانی جذاب در میان اجتماع استقبال کننده، خطاب به اهالی، مامورین و اهل معارف گفت: " افغانستان، دیگر نمیتواند از کاروان ترقی و پیشرفت عقب بماند. قانون اساسی جدید، حقوق اتباع کشور را تضمین کرده و مردم افغانستان میتوانند از این پس در پناه نظام دموکراسی حیات بسر برند." و در همین اثنا، رویش را به سوی شاگردان معارف چرخانده گفت: " چون شما چشم و چراغ جامعه هستید، بنابراین، باید در تبلیغ، ترویج و تفهیم دموکراسی برای مردم، با ذرایع مختلف کوشش بخرج دهید..."

فراموشم نمیشود که متعاقب همین سفر و سخنرانی داکتر محمد یوسف، جنب و جوش خاصی در ولایت پروان و بخصوص در حلقات معارف، مطبوعات و هنر ایجاد گردید. تدویر کنفرانسهای متعدد، نمایش درامه ها، فلم های سمعی و بصری، نگارش مقالات روشنگرانه و سخنرانی های تنویری پیرامون دموکراسی، تعریف و ماهیت و مفیدیت های آن در جامعه، از جمله ی همان جنب و جوشها بود.

## چرا داکتر محمد یوسف استعفا داد؟

داکتر محمد یوسف که پس از یک دوره انتقالی دوساله، تصویب و توشیح قانون اساسی جدید و انتخابات پارلمانی، میخواست به تاریخ سوم ماه عقرب سال ۱۳۴۴ خورشیدی (بیست و پنجم ماه اکتوبر سال ۱۹۶۵ میلادی)، از پارلمان نو تشکیل که در آن تنی چند از حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز راه یافته بودند، بعنوان صدراعظم آینده کشور رأی اعتماد بدست آورد، وضعیت در داخل و خارج عمارت پارلمان برهم خورد. در همان روز که وکلا مصروف بحث و رأی دهی برای صدراعظم جدید بودند، عده زیادی از افراد و محصلان دانشگاه کابل میخواستند به داخل تالار پارلمان حضور داشته باشند، در حالیکه به زعم مسوولان، علاوه از آنکه تالار مذکور گنجایش همه متقاضیان را نداشت، ازدحام ناشی از آن موجب اخلال در صحبت ها و تصمیم گیریهای وکلا نیز میگردد، بنابراین، افراد مؤظف از ورود صد ها تن بدخل تالار پارلمان جلوگیری بعمل آوردند. در همین موقع، حزبی های مربوط به جناح " پرچم " و عناصر دیگری احتمالاً با تصمیم قبلی سر و صدای مخالفانه را به راه انداخته آنرا به هنگامه وسیع مبدل نمودند، تا آنجا که شعار های ضد حکومتی را بلند کردند، داکتر محمد یوسف را " کشمیری " (غیر افغان) صدا زدند و جریان پارلمان را برهم درهم نمودند.

جنرال سردار عبدالولی فرزند سردار شاه ولیخان که هم داماد و هم پسر عم شاه بود و در آن شب و روز بحیث فرمانده نیروهای نظامی مرکز ایفای وظیفه مینمود، سربازان مسلح زیادی را فرا خواند و امر شلیک هوایی صادر نمود که در اثر آن، گفته شد که یک نفر شاگرد خیاط مرمی خورد و جان داد و عده یی هم مجروح شدند. همین حادثه و انعکاسات گسترده آن موجب گردید که شاه هراسان شده استعفای صدراعظم جدید را بخواهد. بنابراین، با آنکه داکتر محمد یوسف رأی اعتماد اکثریت اعضای پارلمان را حاصل نموده بود، از وظیفه اش استعفا داد و شاه بجای وی، محمد هاشم میوند وال وزیر اطلاعات و فرهنگ در کابینه محمد یوسف خان را بحیث صدراعظم جدید برگزید.

چون شرح و بست حوادث و رویداد های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دهه انفاذ قانون اساسی در کشور شامل اهداف این نگارش نیست، بنابراین، هرگاه خواننده عزیز خواسته باشد اثرات قانون اساسی و فعالیتهای مربوط بدان از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ میلادی در افغانستان را بررسی نماید، میتواند به کتاب " دهه قانون اساسی " اثر دانشمند افغان صباح الدین کشککی مراجعه فرماید.

## یادداشتهای فصل سوم

- (۱) افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول، صفحه ۴۴۴
- (۲) خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا - صفحه ۶۸
- (۳) روزنامه ی " اصلاح "، شماره ی هشتم ماه می سال ۱۹۶۱ م کابل
- (۴) روزنامه ی " اصلاح "، شماره ی تاریخی سال ۱۹۶۱ سیزدهم ماه می، کابل
- (۵) روزنامه ی " انیس "، در شماره ی سیزدهم ماه می سال ۱۹۶۱ م کابل



## فصل چهارم

## کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و قضیه پشتونستان

قبلاً گفتیم که شاه با اساس مجبورتی های خاص داخلی و مقتضیات روابط خارجی، سردار محمد داوود را واداشت تا از مقامش استعفا دهد، هرچند شخص داوود در بیانیه " خطاب به مردم " پس از پیروزی کودتا گفت که او پیشنهاد های اصلاحی به شاه تقدیم نمود، ولی چون شاه آن پیشنهاد ها را نپذیرفت، لذا وی از مقامش استعفا نمود. ولی حقیقت این بود که داوود خان به هیچوجه از این اقدام شاه خوشنود نبوده و برکناری اش از مقام صدارت را توهین علیه خود انگاشته و " حق " خود را غصب شده می دانست، مخصوصاً که با پسر عمش (سردار محمد ولی) داماد شاه در تضاد و تخاصم همیشه گی قرارداشت.

سردار محمد داوود که مرد قدرت طلب، کینه توز و خود خواه بود، این اقدام شاه، وی را بیشتر از پیش رنجانید و آنگاه که ماده بیست و چهارم قانون اساسی سال ۱۹۶۳ میلادی، او را بحیث عضو خاندان شاهی، از مداخله رسمی در امور کشور محروم ساخت، (۱) آتش کین ورزیهایش بیشتر مشتعل گردید. زیرا نه تنها هنوز خودش را مستحق فرمانروایی و امر ونهی در امور مملکت میدانست، بلکه میدید سردار محمد ولی که او هم عضو خانواده سلطنتی بود، بمثابه جنرال پُرقدرتی عملاً کلیه امور مُلکی و دفاعی کشور را در دست داشت. بنابراین، هرگز نمیتوانست این یک بام و دو هوا را به آسانی بپذیرد.

کین و رنجش داوود خان در برابر شاه، علت دیگری نیز داشت که آنرا از قول غلام حضرت کوشان چنین میخوانیم: " ... نادر خان و برادران او بنام اعاده سلطنت به شاه امان الله از

نیس فرانسه توسط کشتی جانب هند برتانوی حرکت کردند، اما برادر کلان خود سردار محمد عزیز را برای سر پرستی پسران و دختران خانواده و طلاب افغانی در فرانسه که کار رسمی او هم مراقبت طلاب بود، به پاریس گذاشتند، با وعده بیکه اگر امارت و سلطنت بدست برادران افتاد، بیدرنگ برادر کلان (محمد عزیزخان) را بخواهند و برتخت شاهی بنشانند، مگر سردار محمد نادر زرنگتر از آن بود که چنین وعده را ایفا کند. نقشه های پیشبینی شده، دادن سلاح، پول نقد و تهیه افراد جنگی از ماورای سرحد توسط بریتانیا، نادرخان را بکابل رسانید- و وعده بی که با برادرکلان خود سردارمحمد عزیز (پدر سردارمحمد داوود و سردار محمد نعیم) کرده بود، زیرپا گذاشته شد و به فراموشی گرایید. این داغ به دل آغلاله داوودخان ماند که ماند، او به چشم میدید که پدرش توسط کاکایش مغبون و از سلطنت محروم گردیده و در نتیجه، او هم از شهزاده گی بی نصیب شد. اینست که کاکای خود، نادر خان را غاصب می شمرد- وقتی که نادرشاه بدست یک شاگردمعارف بنام عبدالخالق به ضرب گلوله تفنگچه کشته شد، شاه محمود برادر خورد نادرشاه و وزیر حربیه در داخل ارگ- محمد ظاهر شاه فرزند محمد نادرشاه را به سلطنت معرفی کرد، این ضربت دوم بود به سردارمحمد داوود- درین ضربت دوم، داوود خان فکر میکرد علاوه از غضب حق پدر او توسط نادرخان، اینک شاه محمود خان حق کاکای سکه او یعنی هاشم خان را نیز غضب کرد، پس همه اعضای خانواده برای داوود خان غاصب بودند ... " (۲)

البته، علاوه از همه، انگیزه دیگری نیز نزد داوود خان وجود داشت که همیشه او را نا قرار نگهمیداشت و آن این بود که ظهور مردان مشهوری چون ادولف هتلر، جوزف تیتو، جمال ناصر، جواهر لعل نهرو، جوزف ستالین، سکارنو و امثالهم را با کارنامه های افسانه وی آنها در عصر و زمان خودش دیده بود. وی دیده بود که شخصیت های مذکور کارهایی را انجام داده و میدهند که در نتیجه آن، نه تنها بمثابه رهبران پُردرتی در داخل کشور های شان شناخته شده اند، بلکه شهره جهان نیز هستند. این چشمدید ها و برداشتها، داوود را که طبیعتاً یک دیکتاتور با رگه های ناسیونالیستی بحساب میرفت، وسوسه میکرد و او را وامیداشت تا پیوسته در چنین هوا و خیال دست و پا بزند.

روسها باساس شناخت دقیقی که از روحیات سردار محمد داوود و رقابتهای درون " خاندان " شاهی داشتند، با حتمال قوی در تشجیع و تحریک وی علیه اوضاع و احوال دهه قانون اساسی

و شخص شاه دست داشته اند. روی همین ملحوظات بود که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان "، بخصوص جناح پرچم آن به رهبری " ببرک کارمل " علی رغم نبود قانون احزاب، بصورت گسترده و بی باکانه به فعالیتهای سیاسی - تبلیغاتی انهماک داشت، بدون آنکه مانع و مشکلی از طرف مقامات امنیتی آزمان برای آنها وجود داشته باشد. این، بدین معنا بود که داوود به مقصد رسیدن مجدد به قدرت، ازین بردن قانون اساسی و هنگامه دموکراسی و نیز انتقامکشی از رقبای درونی و بیرونی خویش، حزب مذکور را موازی با حمایت روسها، حمایت مینمود. چنانکه به مراتب دیده شده بود که کدرها و سخنگویان حزب مذکور، شبهایی که قرار بود فردایش مظاهرات و سخنرانی ها در شهر کابل انجام داده شود، به منزل محمد داوودخان واقع حاشیه شمالی ارگ شاهی میرفتند و بعد از مشوره و تعیین شعارها و غیره از آنجا خارج میشدند. نگارنده این سطور، بارها محمد داوود خان را دیده ام که با موتر شخصی نقره یی رنگش، چند متر دورتر، در عقب جمع مظاهره کننده گان جناح پرچم در شهر کابل، در حال راننده گی، ناظر اوضاع بوده است .

پس، داوود به اتکا به این حزب و با اطمینان به وعده های ماسکو، در صدد براندازی ظاهر شاه برآمد که بخشی از رازهای درون پرده و رابطه گیریهای سری جوانب زیدخل با داوود در سالهای قانون اساسی را " حسن شرق " عنصر مقرب به (داوود، ماسکو و جناح پرچم)، طی کتاب " ژنده پوشان برهنه پا " هر چند بسیار محتاطانه و حاشیه یی، بیرون داده است . داوود خان برای قدرت گیری مجدد در افغانستان، در طول ده سالیکه در خانه و ظاهراً دور از انظار بسر می بُرد، با همکاری نزدیک " حزب دموکراتیک خلق... "، بعضی از دوستان و یاران قدیمی و یکی از حلقات کوچک دیگر شامل افرادی چون جنرال جیلانی خان، غلام حیدر رسولی، ضیا قارینزاده (شاعرو آواز خوان)، غلام حیدر عدالت، داکتر سهیل، صالح خان حنیفی معاون شرکت کوکاکولا، غلام حیدر پنجشیری رییس فابریکه قند بغلان، شیرآغا مهندس، رحیم زابلی پسر عبدالمجید خان زابلی، سراج الدین خان نظام (تاجر) و غیره، مصروف فعالیتهایی بود که " بایستی " منجر به یک اقدام مسلحانه (کودتا) شده و خودش در نوک هرم قدرت قرار گیرد. وی تصور میکرد از وجود حزب و مساعدتهای روسها در این راستا، بصورت تاکتیکی استفاده خواهد کرد، ولی رهبران حزب نیز تحت سر پرستی و نظارت مستقیم (بخش کی جی بی سفارت روس در کابل)، میخواستند با نزدیکی و همکاری با داوود، از وجود و موقف وی برای رسیدن به قدرت

سیاسی به نفع خود شان استفاده اعظمی نمایند که کردند.

دراینجا، بمورد خواهد بود هرگاه یکی از اسناد سری کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی  
عنوانی سفارت آن کشور درکابل را نقل کنیم که در رابطه بالا تطابق دارد:

" متن شماره 2-1974-01-02-Nr-25-c

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.

مطابق فیصله نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی {سال ۱۹۷۳} به شعبه روابط  
بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در همکاری با شورای وزیران اتحاد  
شوروی وظیفه سپرده شد تا ضمن مراجعه به رهبران حزب دموکراتیک خلق، از جناح "  
پرچم" ببرک کارمل و از جناح "خلق" نورمحمد تره کی، از آنها خواسته شود تا توانایی و  
مساعی شانرا در جهت حمایت از حکومت {جمهوری محمد داوود خان} و تحکیم پایه های  
اجتماعی رژیم جمهوری و مبارزه علیه نیرو های ارتجاعی متمرکز سازند. طرح پیام به ببرک  
کارمل و نورمحمد تره کی گسیل شود.

با کی جی بی مربوط شورای وزیران اتحاد شوروی و شخص اف-کا- مارتین در زمینه توافق  
صورت بگیرد.

بجاست تا سفیر شوروی در افغانستان نیز با متن آشنا ساخته شود. طرح فیصله نامه کمیته  
مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمیمه میباشد.

معاون رییس شعبه بین المللی - امضا "

بنابراین، حتا قبل از عمل کودتا، هردو جانب دست بهم داده حکومت های دهه قانون اساسی  
و اعضای کابینه آنرا با استفاده از امکانات مادی و تبلیغاتی بی که در اختیار داشتند، تخریش  
میکردند تا آنکه در روز هفدهم ماه جولای سال ۱۹۷۳ میلادی، آنگاه که شاه در خارج از کشور  
(ایتالیا) و موسی شفیق صدراعظم افغانستان درکابل بود، سردار محمد داوود کودتای "سپید"  
یا بدون خونریزی را علیه رژیم شاه به راه انداخت و نظام "جمهوریت افغانستان" را اعلام نمود.



محمد موسی شفیق آخرین صدراعظم دوران سلطنت محمد ظاهر شاه

گفته شده که در شب کودتا، سران مملکت و نظامی حکومت، در ضیافتی اشتراک کرده بودند که بمناسبت روز ملی عراق در سفارت آن کشور مقیم کابل برگزار گردیده بود. وقتی افسران کودتاجی پس از نیمه های شب به اقامتگاه " سترجنرال خان محمد خان" داخل شدند تا او را دستگیر نمایند، او، در حالیکه شدیداً ترسیده بود، بجای دفاع یا مقاومتی که سزاوار یک افسر بلند پایه ی نظامی است، در عقب بوری های آرد در " تاکوی" (زیرخانه) اقامتگاه خود پنهان شده بود. موسی شفیق صدراعظم را در عین شب از اقامتگاهش در قرغه (واقع در حومه ی شهر کابل) و سردار عبدالولی (قوماندان قوای مرکز) و پدرش (مارشال شاه ولیخان) را از پغمان و سایر وزرا و مامورین عالی رتبه را از منازل شان دستگیر و به زیرخانه های عمارت وزارت دفاع انتقال دادند.

اینک، نخستین بیانیه داوود خان پس از پیروزی کودتا را که در صبح روز بیست و ششم ماه سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی از طریق رادیو پخش شد، در اینجا درج میکنیم:

" بسم الله الرحمن الرحيم . خواهران و برادران عزیز سلام !

بنده در طول مدت مسئولیتهای مختلف در خدمت و طنم همیشه در جست و جوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند. مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی میشد، تدریجاً از بین برداریم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قایم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصئونیت بخشد و از نشو و نمای خرافی و ارتجاعی جلوگیری کند. پس از طی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتیم که در وطن ما صفحه جدیدی بغرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد. من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان بر قرار باشد راه دیگری سراغ نداشتیم و ندارم. به نظر بنده تهداب اصلی چنین یک وضع اجتماعی، تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است که نباید به این اصل فوق، ظاهر یا پوشیده خللی وارد شود. این آرزوی مقدس بود که مرا و ادار ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و تطبیق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم . آن آرزوی مقدس چرا به این بی سر و سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منصرف و راه خطایی را تعقیب کردند، داستانیست بس طولانی که تفصیل آن در این فرصت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسا نیده خواهد شد. بهر صورت نتیجه آن شد که آن امید های دیرینه و آن آرزو های نیک به یک دموکراسی قلبی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. اما تمام این همه تبلیغات دروغین در ظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط و ورشکسته گی مطلق و وضع اقتصادی، وضع اداری و وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بیوشاند. خلاصه دموکراسی یعنی حکومت مردم، به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه بیک رژیم مطلق العنانی مبدل شد و هر کدام از این

قدرت‌ها بجان هم دگر و به جان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن، آتشی را در سرتاسر مملکت افروختند تا بتواند در سایه این فضای ملوث و تیره و تار پُر از بدبختی و فقر و فلاکت، مقاصد شوم مادی و سیاسی خود را حاصل نمایند. وطنپرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقت بار وطن خود را با یک دنیا تأسف و تألم نگاه میکردند و مراقب احوال وطن خود بودند، مخصوصاً اردو این درد را از همه بیشتر احساس میکردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده با لایحه از وضع بدبخت ملت مطلع و به اصلاح خود خواهد کوشید، انتهای صبر و تحمل را بخرچ دادند، اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها بکلی بیجا و رزیم و دستگاه دولت بحدی فاسدگر دیده که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نمانده. لذا همه وطنپرستان، خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن از این ورطه بدبختی نجات یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است جاگزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را به شما تبریک میگویم و آن را برای سعادت و سرافرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخوانم.

اردوی فداکار افغانستان! بهرکجا و هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را بهمه تان تبریک میگویم و یقین دارم همچنان به وظایف خود که عبارت از تأمین امنیت و حفظ حاکمیت ملی افغانستان است مواظب خواهید بود. نظام نوین طبعاً با خود ریفورم‌های بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.

سیاست خارجی افغانستان باساز بیطرفی، عدم انسلاک در پیمان‌های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین‌المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما طرح گردیده از روی مساعی و آرزومندی‌های ملی ما به طور واضح معلوم میشود که بر آوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمند است، هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمیتواند به آرزوهای ملی خود موفق بدرآید،

چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خود میدانیم، بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلم جهان هستیم. از اینرو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است. در این آرزومندی هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشوری یا مردم چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک در نزد ما وجود ندارد. این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه می گیرد. عنصری که سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان را امتیاز می بخشد، صراحت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی افغانستان نمایندگی میکند. با این اساس روابط مودت افغانستان با دول متحابه، پایه تزلزل ناپذیر خود را استوار نگهداشته و در توسیع و تشدید مزید آن از طرق دیپلماسی، تماس های شخصی، ایجاد و جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود. این نظام، منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشر است محلوظ و محترم می شمارد. در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نگردیده ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.

در خاتمه یک بار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریک گفته و از همه وطن پرستان خاصه اردوی فدا کار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ نه نموده اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم میکنم. چون سعی و آرزومندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد، خاصه طبقه جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و در یافتن آن امید قوی دارم.

زنده باد افغانستان - پاینده باد جمهوریت ! "

محمد ظاهر شاه که هنگام کودتای داوود در کشور ایتالیا به سر میبرد، به اثر مذاکرات پنهانی با داوود خان و پادرمیانی نور احمد اعتمادی سابق صدراعظم ویکی از سرداران قابل اعتماد خاندان حاکم، و نیز بخاطر آنکه داوود خان، سردار محمد ولی داماد شاه، ملکه حمیرا همسر شاه، شهزاده احمد شاه ولیعهد شاه و سایر اعضای فامیل پادشاه را در کابل گروگان گرفته بود، استعفایش از سلطنت را پس از چند روز، رسماً به محمد داوود خان فرستاد. اینک نقل اصل استعفای موصوف را در اینجا درج مینمایم:



"بسم الله الرحمن الرحيم .

برادرم جلالتمآب رییس جمهور

از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر حینی که دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند به احترام از اراده مردم و وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم. در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را بحیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد. محل امضای محمد ظاهر شاه "

برادرم جلالتمآب رییس جمهور  
 از موقعیکه خبر جریانات اخیر شنیدم تا ایندم فکرم متوجه  
 وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم  
 مگر حینی که دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره آینده امور ملی  
 خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند به احترام  
 از اراده مردم و وطنم خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم  
 و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم  
 در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است  
 خود را بحیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم  
 دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار  
 وطن و هموطنان من باشد.

استعفانامهٔ قلمی و رسمی محمد ظاهر شاه

از مقام سلطنت عنوانی سردار محمد داوود اولین رییس جمهور کشور

اعضای کابینه ی سردار محمد داوود رییس جمهور افغانستان اینها بودند:

سردار محمد داوود رییس جمهور، صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر امور خارجه

داکتر حسن شرق معاون صدراعظم

جنرال غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز

فیض محمد خان وزیر امور داخله

عبدالله وزیر مالیه

غوٹ الدین فایق وزیر فواید عامه

پاچا گل وفادار وزیر امور سرحدات

عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات

داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه

داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور

داکتر نظر محمد سکندر وزیر صحیه

محمد خان جلالر وزیر تجارت

نعمت الله پژواک وزیر معارف

عبدالقیوم وردک وزیر معادن و صنایع

غلام جیلانی باختری وزیر زراعت

عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس

ضیاً مجید قوماندان گارد جمهوری

**آتش اختلاف با پاکستان دوباره سر میگشند**

طوریکه خوانندهٔ عزیز ملاحظه میفرماید، سردار محمد داوود در صبح پیروزی کودتا، ضمن اعلام

سقوط رژیم شاهی و تأسیس جمهوریت افغانستان از طریق رادیو، در بخش سیاست خارجی کشور گفت: " در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم ... " و بدین سان، بعد از ده سال، بار دیگر اختلافات نیم خفته فی مابین دو کشور زنده شد. رادیو و نشرات دولتی یکبار دیگر موضوع " تعیین سرنوشت برادران پشتون و بلوچ " را دامن زدند، " روزپشتونستان " باز هم در کابل تجلیل شد، رهبران قبایل و " خان " های سرحدی به رفت و آمد های پیهم بکابل آغاز کردند و جنگ های تبلیغاتی دو کشور از سر گرفته شد. این رویداد، مصادف با زعامت ذولفقار علی بوتو در پاکستان بود. وی که در عین حال، مؤسس و رهبر " حزب مردم " پاکستان بوده و در نتیجه شکست آن کشور در برابر هند در سال ۱۹۷۱ میلادی و بعد از جنرال محمد ایوب و جنرال یحیی خان به رهبری مردم پاکستان رسیده بود، در برابر اقدامات و تبلیغات حکومت افغانستان کوتاه نیامد، بلکه به نوبه ی خود، به تبلیغات و نشرات متقابل پرداخت. علاوه ازان، با هوشیاری خاص سیاسی، در صدد سبوتاز نظام جمهوری داوود خان و تنبه وی نیز برآمد. سناتور امریکایی (سلیگ هریسن) در یادداشتهای خویش مینویسد که " در اواخر سال ۱۹۷۴ میلادی، بوتو برایم گفت؛ دو نفر میتوانند به عین بازی اقدام نمایند. از اینکه داوود نقطه ضعف ما را کشف نمود، ما هم میدانیم که نقطه ضعف او کدام است. اقلیتهای غیر پشتون در افغانستان از تسلط پشتونها نفرت دارند، به این شکل، برای ما راه هایی معلوم است که با استفاده ازان، داوود را قانع سازیم تا بر مشکلات ما نیفزاید."

یکی از اقدامات زیرکانه ی ذولفقار علی بوتو علیه رژیم جمهوری محمد داوود این بود که یکتعداد افراد و عناصر ناراض (عمدتاً پیروان اسلام سیاسی یا اخوانی ها) را در آغوش گرفت، پرورید، مسلح ساخت و برضد نظام جمهوری به افغانستان گسیل نمود که شرح آن در صفحات بعدی خواهد آمد.

### فشرده زنده گینامه ذولفقار علی بوتو:

وی در " لارکانه " واقع در ولایت سند و در یک خانواده زمیندار مرفه به دنیا آمد. پدرش (سر شاه نواز بوتو) نام داشت و از زمره فعالین سیاسی برجامعه هند برتانوی بود. بوتو در سال ۱۹۴۳ م در حالیکه هنوز شاگرد مدرسه بود، به فعالیت های سیاسی رو آورد. در سال ۱۹۴۷ م شامل

دانشگاه کالیفورنیای جنوبی شد و در سال ۱۹۴۹ م به دانشگاه برکلی کالیفورنیا تغییر مکان داد و در رشته علم سیاست تحصیل کرد. در همین سالها بود که به تئوری سوسیالیسم آشنا شد. در سال ۱۹۵۱ م با بیگم نصرت اصفهانی (بعدها نصرت بوتو) ازدواج کرد. بوتو در سال ۱۹۵۷ م بحیث عضو نماینده گی سیاسی پاکستان در سازمان ملل مقرر شد و سپس در کابینه جنرال محمد ایوب خان بحیث جوان ترین وزیر انرژی برگزیده شد. وی، در حالیکه مشاور نزدیک و قابل اعتماد ایوب خان بود، وزارت های تجارت، اطلاعات و صنایع پاکستان را نیز رهبری کرد. در سال ۱۹۶۲ م بحیث وزیر امور خارجه کشورش تعیین گردید. در همین دوران بود که تصمیم گرفت آهسته آهسته سیاست مستقل نسبت به ایالات متحده را در پیش گیرد و بجای آن، جنرال ایوب را تشویق نمود تا با چین توده یی روابط حسنه برقرار نماید. بوتو، متعاقب جنگ سال ۱۹۶۵ م هند و پاکستان و پس از امضای قرار داد صلح پاکستان با هند، موضع ضد ایوب خان گرفت و از وزارت استعفا داد. او در سال ۱۹۶۵ میلادی " حزب مردم پاکستان " را بنا نهاد، به سفرهای دور و دراز به شهرهای مختلف پاکستان پرداخت و با سخنرانی های جذاب و عامه پسند و طرفداری نظری و قسماً عملی از " محنت کشان " آن سرزمین، محبوبیت زیادی در جامعه حاصل نمود، روابط سیاسی- اقتصادی پاکستان را با چین گسترش داد، خودش را گهگاهی سوسیالیست نیز میخواند، در بیانات خویش و در محضر عام ژست های ضد امریکایی میگرفت.

ذولفقار علی بوتو وقتی پس از کناره گیری جنرال یحیی خان به قدرت رسید، در قبال سیاست های دولت افغانستان و افشای سردار محمد داوود و رژیم جمهوری اش با استفاده از رسانه های جمعی دریغ نمیکرد، با مخالفین سیاسی و رهبران قبایل بر خورد جدی مینمود، چنانکه در سال ۱۹۷۷ میلادی مناطق بلوچ نشین را که علیه حکومت پاکستان شوریده بودند، سخت بمباران نمود و رهبران آنها را به زندان افگند. در همان سال به تعداد چهارصد خانواده بلوچ (قرار اطلاق منابع دولتی افغانستان، جمعاً به تعداد ده هزار نفر) بخاک افغانستان پناهنده شده و در حومه شهر قندهار جابجا گردیدند. هر چند دولت جمهوری داوود خان تبلیغاتی را پیرامون " ظلم و ستم " حکومت پاکستان علیه برادران بلوچ به راه انداخت، اما نخواست یا نتوانست از وجود بلوچ های مخالف علیه پاکستان عملاً استفاده سیاسی بعمل آورد.



در عکس بالا جنرال ایوب خان (دروسط)، شیخ عبدالله در مقابل

و بوتو در سمت چپ وی دیده میشود

داوود خان که میخواست با ورق "پشتونستان" خواهی در برابر پاکستان بازی کند، این واقعیت را نیز در عین حال درک کرده بود که با دست خالی، با یک نظام نا استوار سیاسی، با ارتش ناتوان و نامجهز و بالاخره با کوله بار سنگینی از فقر اقتصادی نمیتواند در مقابل حریف به مراتب قوی تر از خود که برخورداری از ارتش نیرومند، حمایت ابر قدرت های امریکا و انگلیس و منابع مالی رژیم های عربی میباشد، دست و پنجه نرم کند. بخصوص، وقتی ملاحظه کرد که بوتو موفق شده تعدادی از عناصر افغانی را استخدام نموده و از آن ها برضد نظام جمهوری وی استفاده مینماید، سیاست نرم تری را اختیار نموده سردار محمد نعیم را بتاريخ هفتم ماه جون سال ۱۹۷۶ میلادی بعنوان نماینده ی خاص خویش به پاکستان فرستاد و ذولفقار علی بوتو نیز متعاقباً بکابل سفر نمود. گفته شده که طی همین تماسگیریها و مذاکرات سیاسی و دیپلماتیک بود که هر دو جانب به توافقی دست یافتند. گویا چنین فیصله بعمل آمده بود که حکومت پاکستان رهبران حزب عوامی ملی به رهبری خان ولیخان را از زندان آزاد سازد و حقوق فدرالی را برای صوبه سرحد و بلوچستان بپذیرد، بالمقابل، جانب افغانستان "لویه جرگه" را دایر نموده از آن طریق به ادعایش مبنی بر پشتونستان خواهی پایان دهد. چنانکه طی اعلامیه ی مشترک که متعاقب سفر

بوتو در کابل نشر شد، تذکر داده شد که " از این موقع به بعد، روابط خود را بر اساس مقررات سیاست همسایگی استوار خواهند داشت و سفارشات سران کشور های غیرمنسلک را مدنظر خواهند گرفت. "

اعضای هیأت پاکستان به ریاست بوتو، اینها بودند: عزیز احمد وزیر دولت در امور خارجه و دفاع، محمد یوسف بیگ معاون خاص صدراعظم، آغاشاهی و شهنواز سکرتر های وزارت امور خارجه و محمد اسماعیل رییس تشریفات آن وزارت.

### داوود خان بازنده میدان سیاست

چنانکه در بخشهای قبلی گفتیم، داوود خان هرچند دارای یک سلسله پرنسیپ های خاص و احساسات ناسیونال - فاشیستی بوده و آرزو داشت مصدر کار هایی شود که دیگران او را بحیث یک رهبر ملی منضبط و مقتدر بشناسند، اما از آنجاییکه متعلق به طبقه حاکم و بویژه، عضو ناز پرورده " خاندان " سلطنتی بود، خودش را همیشه محق و دیگران را مقصر و مطیع می انگاشت و آنچه را خود می پسندید همان را بر میگزید، فکرش به ظرافتهای سیاسی و دیپلماتیک، بخصوص در بخش سیاست خارجی رسایی کمتری داشت، باشخصیتهای لایق و اما مربوط به طبقات غیر حاکمه، میانه بسیار خوبی نداشت و اگر هم داشت، خیلی کم و نادر بود، زورگویی و خشم و قهر در امور مهم سیاسی از مشخصات وی بود و به نظر و مشوره دیگران چندان وقعی نمیگذاشت. جا دارد در اینجا گوشه یی از چشمدید خودم را بیان نمایم: درسال آخر جمهوری داوود خان و در جریان مسوولیت رسمی ام در چارچوب وزارت امور خارجه، روزی همراه با دو تن از همکاران دیگر نزد مرحوم نوراحمد اعتمادی نشسته بودیم. موضوع روی نا آرامی ها و نا رضایتی های مردم در برابر رژیم جمهوری داوودخان چرخید، نوراحمد اعتمادی در حالیکه قیافه غمخورانه یی بخود گرفته بود، متذکر شد که " خدا یار جان رهبر باشد، به حرف و مشوره کسی گوش نمیدهد، من عرایضی برایشان داشتم، ولی به آن وقعی نگذاشتند، دعا میکنیم که عاقبت مملکت ما بخیر باشد ... !"

اینکه اعتمادی چه نوع " عرایضی " برای داوود خان داشت، فهمیده نشد.

مرحوم سید قاسم (رشتیا) طی " خاطرات سیاسی " خویش پیرامون برخی از خصلت های غیر

دیپلماتیک و یا نارسایی‌های سیاسی سردار محمد داوود خان تذکراتی دارد. مثلاً، وی چشم‌دید خودش را طی نخستین کنفرانس کشورهای غیرمنسلک در بلگراد چنین مینویسد:

" سوکارنو (۳) میخواست با سردار محمد داوود خان به اصطلاح آشتی کند، اما همین که سوکارنو به او نزدیک شد، سردار دفعتهً خود را به یک طرف کشید و به این حرکت، من بعوض شان رو به روی سوکارنو قرار گرفتم، او با خنده گفت " معلوم میشود صدراعظم بالای من بسیار قهر است که حتی از مصافحه هم خود داری می‌ورزد ... وی همچنان مینویسد: " ... در روزهای اول کنفرانس در وقفه بین دو جلسه که هر دو { سید قاسم رشتیا و عبدالرحمن پژواک } با سردار تنها بودیم، در زمینه { موضوع انسداد قونسلگریهای افغانی در پاکستان و التماثوم یک هفته‌ی دولت افغانستان مبنی بر قطع روابط سیاسی } از سردار سؤال نمود، سردار جواب داد. پژواک با لحن بسیار آرام شروع به سخن نموده گفت، تمام اجراءاتی که شده درست است، اما فقط تعیین یک هفته‌ی دولت افغانستان مبنی بر قطع روابط سیاسی، آنهم یک میعاد کوتاه به پیشنهاد ما شکل التماثوم را میدهد و هیچ دولت مستقل حاضر نخواهد بود که در تحت فشار التماثوم، کدام عمل را که بسیار مهم نباشد، انجام بدهد. از این لحاظ اگر به عوض تعیین مدت، صرف بصورت جدی به آنها گفته میشد که اگر در ظرف یک مدت معقول، حکومت پاکستان با باز شدن مجدد قونسلگری‌های افغانی موافقه نکند، آن صورت حکومت افغانستان مجبور خواهد بود دوام یا عدم دوام روابط سیاسی را مورد مطالعه قرار دهد.

سردار محمد داوود خان حرف او را قطع کرده گفت: " برادر، شما بیشتر به نزاکت‌های دیپلماتیک فکر میکنید، اما اصل قضیه همان یک چیز است که آیا پاکستان خواهش دوام روابط با افغانستان را دارد یا نه؟ " (۴)

در سال ۱۹۷۴ میلادی، یعنی یکسال بعد از به قدرت رسیدن مجدد داوودخان، کنفرانس سران ممالک اسلامی در پاکستان دایر گردید. ولی سردار محمد داوود شخصاً در این کنفرانس اشتراک نکرد، بلکه عبدالرحمن پژواک را بحیث نماینده خویشتن به اسلام‌آباد فرستاد. معمر القذافی رهبر لیبیا از پاکستان شخصاً با داوود تماس تلفونی برقرار نموده تقاضا نمود تا رییس جمهور، خود در کنفرانس حاضر شود، مگر داوود خان نه تنها این تقاضا را هم رد کرد، بلکه برای پژواک

دستور داد تا در این کنفرانس، موضوع " خود ارادیت قبایل پشتون و بلوچ " رامطرح نماید. این حرکت بیجا، نه تنها مقامات پاکستانی را آزرده خاطر ساخت، بلکه چون خارج اجندای کنفرانس نیز بود، موجب ناراحتی اعضای کنفرانس نیز گردید. علاوه، این موضعگیری داوود خان در قبال کنفرانس، باعث آن شد که دولت کویت از اعطای چندین میلیون دلاری که قبلاً برای دولت افغانستان وعده سپرده بود، منصرف شود.

سردار محمد داوود در تعیین سیاست داخلی و در قبال اوضاع درونی کشور نیز همانند گذشته ها، مرتکب خطاهایی شد که پیامد های آن به زیان ملت و خرابی مملکت انجامید. مردم افغانستان که سالهای طولانی در زیر چرخ سنگین رژیم شاهی کوفته شده بودند، از تأسیس نظام جمهوری خرسند گردیدند، هر چند میدانستند که مؤسس نظام جدید خود یکی از ارکان رژیم استبداد شاهی بوده است. اما، به زودی این خرسندی مردم پایان یافت، زیرا دیدند که داوود خان عملاً نمیتواند از وابستگی های " خاندانی " در برابر منافع ملی بگذرد. مثلاً، وی به سرعت جلو فریاد های تلخ مردم علیه استبداد رژیم شاهی را گرفت، هیچ عضو " خاندان " شاهی را که همه به استثنای شاه درکابل بودند، به محاکمه نکشانید. (۵) اما برخلاف، عدّه دیگری از کارمندان بلند رتبه مملکتی و نظامی به شمول محمد هاشم میوند وال یکی از صدراعظم های دوره قانون اساسی و یکی از شخصیتهای مفید و مدبر کشور را به زیر استنطاق و پای شکنجه های سخت کشانیده و آنها را بکام مرگ سپرد. بعد ها اسناد و مدارکی بیرون داده شد که باساس آن، گویا روسها غرض بدنام سازی داوود خان، از میان برداشتن شخصیت های ممتاز افغانی و تقرب به اهداف سیاسی شان در افغانستان، خواستند سردار محمد داوود را بوسیله ی مشاورانی که اصلاً در خدمت کی جی بی بودند و همچنان، از طریق ارائه ی راپور های همراه کننده و فعالیت های تخریبی منسوبین حزب دموکراتیک علیه میوند وال و سایر شخصیت های ملی و مستقل ظنین سازند که در اینکارشان پیروزی هم حاصل کردند. داوود خان، با دستگیری های گسترده و با به شهادت رسانیدن میوند وال و یکتعداد افسران مملکتی و نظامی دیگر به اتهام طرح توطئه ی کوتدای نظامی، در حقیقت، نفرت و انزجار عامه را علیه خودش کمایی کرد که به هیچصورت نتوانست آنرا جبران نماید. جریان دستگیری، نوع اتهامات و تحقیقات میوندوال که در آن سال از طریق رسانه های دولتی نیز به نشر رسانیده شد، نزد افکار عامه ی مردم افغانستان، بسیار مضحک، تصنعی و کین توزانه تلقی گردید، بخصوص وقتی اعلان شد که " میوند وال، خود را توسط



نکتایی اش حلق آویز (خودکشی) نموده است"، اعتماد مردم در برابر رژیم جمهوری داوود خان زایل گردید. در آن روزها همه میگفتند، درزندان و شرایط بد تحقیق و شکنجه، آیا ممکن است نکتایی هم به یخن متهم باقی بماند؟ و یا میگفتند آیا یک نکتایی کوچک توان برداشت وزن یک انسان را خواهد داشت؟ و ...

شخصیت هایی که به بهانه ی همدستی با میوند وال در "کودتای ضد نظام جمهوری" دستگیر و اعدام گردیدند، اینها بودند:

جنرال خان محمد خان (مرستیال)

محمد عارف خان (رگشا)

دگروال ماما زرغون شاه

سید امیرخان قوماندان قوای هوایی

مولوی سیف الرحمن شینواری.

اشخاصیکه دستگیر و به حبس محکوم شدند، عبارت بودند از:

جنرال گلپهار خان

دگرجنرال عبدالرزاق خان

تورن جنرال نیک محمد خان سهاک

تورن جنرال محمد رحیم ناصری

برید جنرال عبدالحکیم کتوازی

جنرال عبدالسلام ملکیار

جنرال عبدالجبار ملکیار

دگروال کوهات خان

دگروال محمد اکرم خان

حاجی الله نظر هزاربزی

سعدالله کمالی

جنت خان غروال

حاجی الله گل

مولا گل  
حاجی حنان زازی  
جگرن محمد هاشم کامه وال  
سیدهاشم (پاچا)  
سعدالله خان  
مولاگل هودخیل  
حاجی الله گل هودخیل  
امین الله خوگیانی  
ممتاز خان (پیلوت)  
سردارخان حاجی  
بازمحمد زرمتمی  
حاجی فقیر محمد  
مولوی غلام حیدر  
حاجی الله گل (دستوخیل)  
گلشاه علیخان  
دگروال سید باطن شاه  
نوراحمد خان  
دگروال محمد علی زلال  
جگرن سیف الرحمن  
دکتر عصمت الله امین  
محمد نذیر امین  
نقیب الله  
عبدالجمیل صمد زی (افسر نظامی)  
محمد اکبر پوپل (افسر نظامی)  
دگروال شیر افضل

جگرن محمد اکبر

شاه ولی حاجی (پیلوت)

حاجی اقبال

جگزن توره کی

خیرالله منور

اسناد افشا شده می‌رساند که هیأت تحقیق علیه ذوات دستگیر شده اینها بودند:

عبدالصمد ازهر (پرچمی)

نصرالله عمرخیل

غلام فاروق یعقوبی (پرچمی)

نبی رییس اکادمی پولیس

غلام رسول اتمر

سرور نورستانی

مولاداد فراهی

نبی فراهی

نبی عظیمی (پرچمی)

جگرن خلیل الله

دگروال عبدالرحیم

عثمان خان.

این اقدام تکان دهنده ی دولت جمهوری محمد داوود و سایر اقدامات وی در همان یک و دو سال اول تأسیس نظام جدید، مانند خفه ساختن فریاد های اعتراضی و اما گره خورده ی مردم بر ضد سلطنت چهل ساله ی ظاهرخان که قرار بود در هوا و فضای نظام جدید رها شوند، عدم بازخواست و محاکمه ی اعضای خانواده ی شاهی، ممنوع ساختن فعالیت احزاب سیاسی، ممانعت از فعالیتهای سیاسی افراد و آزادی افکار و بیان، تشکیل کابینه از افراد کم تجربه و حتا بدنام و امثالهم، ضربه ی مهلکی بود که به پیکر رژیم جمهوری وارد آمد تا آنکه اشتباهات، کجروی

ها و ضربات وارده ی دیگر (سیاسی و تبلیغاتی) در سالهای بعد، کارنظام را یکسره نمود.

محمد داوود خان به سلسله ی اشتباهات خویش، تعداد زیادی از اعضای " حزب دموکراتیک ... " (بخش پرچم) را به کابینه جا داد، به شکنجه گران آن حزب در وزارت داخله صلاحیت های زیادی تفویض کرد، به تعداد چهل نفر " پرچمی " را توسط فیض محمد وزیر امور داخله و ذبیح الله زیارمل مدیر قلم مخصوص وی، بحیث ولسوال یا حاکم در ولایات کشور گماشت (۶)، با فسخ قانون اساسی و تمثیل حکومت تک حزبی و خودکامه، اختناق سیاسی را در سراسر جامعه تحمیل نمود، با آنها، داوود خان نتوانست دشمنان اصلی را شناسایی نموده و در برابر آنها اقدامات مؤثری انجام دهد. چنانکه دیده شد، از آنها نه رسایی های فکری - سیاسی سردار موصوف، دو کشور همسایه (روسیه و پاکستان) سو استفاده ی بزرگی نمودند .

آنچه محمد داوود را نزد مردم افغانستان بیشتر از پیش افشا و بی اعتبار ساخت، همانا تدویر " لوی جرگه " در زمستان سال ۱۳۵۵ خورشیدی، گزینش (تحمیل) مجدد شخص خودش بحیث رییس جمهور کشور برای مدت هفت سال (بعنوان یگانه کاندیدای پُست ریاست جمهوری) و تدوین قانون اساسی بود. بدین معنا که تعیین اعضای " لوی جرگه " بازمه باساس شیوه های خاص رژیم شاهی، عمدتاً بگونه ی سفارشی و مصلحتی صورت گرفت و انتخابات در مرکز و ولایات کشور، روپوشی شد برسفارشات از بالا و مصلحت های سیاسی رژیم. همچنان، گزینش شخص محمد داوود بحیث رییس جمهور از طرف اعضای جرگه نه تنها در خور فهم و قابل پیشبینی بود، بلکه این گزینش درحالی صورت گرفت که هیچ نامزد دیگری در میدان وجود نداشت . علاوه، موادی در قانون اساسی سال ۱۳۵۵ خورشیدی گنجانیده شد که حلقهات روشنفکری جامعه افغانی و عامه مردم را رنجانید. مثلاً، ماده چهارم این قانون، نظام تک حزبی، آنها تحت حاکمیت تنها حزب " غورزنگ ملی " به رهبری شخص داوود را اعلام نمود و ماده هفتاد و هشتم - فصل هفتم این قانون، صلاحیت های رییس جمهور را چنین مشخص نمود:

قیادت اعلا ی قوای مسلح کشور اعلان حرب و متارکه و در حالات استثنایی، اتخاذ تصامیم خاص و تدویر لوی جرگه.

اعلان حالت اضطراری و پایان دادن به آن

افتتاح اجلاس لوی جرگه و پارلمان

انحلال پارلمان و صدور فرمان غرض تدویر انتخابات دیگر  
 رهبری سیاست داخلی و خارجی کشور  
 عفو یا تخفیف مجازات  
 اعطای نشانها

تعیین معاون یا معاونین ریاست جمهوری، آنهم از درون " غورزنگ ملی" یا حزب برسر اقتدار  
 تعیین اعضای محکمه عالی و قاضی القضاة  
 مقررری مامورین عالیرتبه، عزل و نصب قضاة، افسران قوای مسلح و پذیرش استعفا  
 مقررری سفرای کبار در نماینده گیهای سیاسی افغانستان در خارج  
 پذیرش سفرای کشور های متحابه و اگریمان آنها  
 توشیح قوانین و فرامین تقنینی و ...

### زنده گینامه ی مختصر داوود خان:

سردار محمد داوود فرزند سردار محمد عزیز و نواسه سردار محمد یوسف (یکی از "برادران مشاور" در دوران سلطنت امیر حبیب الله خان) بود. محمد داوود در سال ۱۲۸۷ هجری شمسی مطابق به سال ۱۹۰۹ میلادی در شهر کابل به دنیا آمد. در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی (۱۹۲۱ م) در جمع یکتعداد از فرزندان سرداران دیگر به شمول محمد ظاهر شاه (بعدها پادشاه افغانستان) و محمد ظاهر شاه فرزندان سردار محمد نادر غرض تحصیلات رهسپار پاریس شد. محمد داوود، متعاقب برگشت از پاریس، در چهارچوب وزارت امور خارجه شامل کار شد. مدتی را در امور نظامی مشغول گردید و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، یعنی به عمر بیست و سه ساله گی به رتبه جنرال عسکری (فرقه مشر) ارتقا یافت و بحیث قوماندان عسکری حوزه مشرقی مقرر گردید. هنوز بیشتر از یکسال سپری نشده بود که علاوه از قوماندانی نظامی مشرقی، بعنوان حاکم اعلای آن ولایت نیز معرفی شد. وی در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، بازهم بحیث جنرال ارشد ارتقا یافته وظیفه ی نایب الحکومه گی ولایت قندهار و قوماندانی "قول اردو" ی آنجا را بعهده گرفت. محمد داوود، در سال ۱۳۱۷ خورشیدی بازهم بحیث رییس تنظیمیه و قوماندان عمومی ولایت مشرقی مقرر شد. در ماه اسد سال ۱۳۱۸ خورشیدی کرسی قوماندانی قوای مرکز و

ادارهٔ مکتب حربی درکابل را اشغال نمود. به عمر سی و هشت ساله گی یعنی در سال ۱۳۲۵ خورشیدی در کابینهٔ شاه محمود خان صدراعظم، بحیث وزیر دفاع گنجانیده شد. محمد داوود در سال ۱۳۲۶ خورشیدی (۱۹۴۸ م) نسبت اختلافی که با عم خود (شاه محمودخان) پیدا کرد، بحیث سفیر کبیر افغانستان در پاریس فرستاده شد، اما پس از دوسال، بازهم بکابل برگشت و مجدداً به کرسی وزارت دفاع کشور نشست و بالاخره، بعد از فعالیتهای مخفی و علنی سیاسی (مسالمت آمیز) علیه پالیسی های شاه محمودخان مبنی بر قضیهٔ پشتونستان، بتاريخ ششم ماه سپتامبر ۱۹۵۳ میلادی به عمر چهل و چهارساله گی، به کرسی صدارت افغانستان نشست و ده سال در این مقام باقی ماند. سردار محمد داوود، پس از استعفایش از مقام صدارت در پایان ده سال (۱۹۵۳-۱۹۶۳ م)، ده سال دیگر در خانه ماند تا آنکه با عمل کودتای سپید در بیست و ششم ماه سرطان سال ۱۳۵۲ خورشید (۱۹۷۳ م)، نظام شاهی را سقوط داد و نظام جمهوری افغانستان را اعلام کرد.

چون قبلاً گفتیم که پیرامون غبن و خیانت روسها در افغانستان، ظرف دو دههٔ اخیر، کتابهای زیادی نوشته شده و ملت افغانستان این خیانت ها و جنایت ها را مستقیماً هم دیدند و هم لمس کردند، اما در مورد خیانت های پاکستان علیه مردم و مملکت ما کمتر کتابی در دسترس است، بنابراین، این بخش را بهمین وسیله بیشتر می شگافم تا نزد فرزندان وطن ثابت شود، همان سان که روسها علیه هستی و منافع ملی ما ظالمانه عمل کردند، پاکستانی ها نیز در پناه حمایت های کشور های قدرتمند غربی، از هیچ گونه غبن و خیانت و جنایت بحق مردم مظلوم افغانستان دریغ نه ورزیدند.

### تبارز " جوانان مسلمان " یا (اخوانی ها)

دشمنی و تخریبات پاکستان، بخصوص از آغاز جمهوری سردار محمد داوود علیه کشور ما بصورت جدی سازمان داده شد و آن، دقیقاً زمانی بود که کدر رهبری " جوانان مسلمان " یا بقول معروف (اخوانی ها) به اثر فشار رژیم داوود در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی (اوایل سال ۱۹۷۴ میلادی) به پاکستان فرار کردند. این گروه، در سال های ۱۹۷۰-۱۹۷۱ م با استفاده از جو مساعد ناشی از انفاذ قانون اساسی، مانند سایر گروه ها و جناح های سیاسی، از دانشگاه کابل سر برآورد. مؤسسين و رهبران گروه مذکور تا جاییکه منابع مربوط به آنها بیرون داده اند،

اینها بوده اند:

عبدالقادر توانا سابق استاد مدرسه ابو حنیفه

حبیب الرحمن

برهان الدین ربانی

غلام محمد نیازی

عبدالهادی هدایت

عبدالمقتدر

وفی الله سمیعی

سیف الدین نصرتیار

قاضی اسلام الدین اشکمشی

سید عمر

گلبدین

غلام ربانی عطش

عبدالرسول سیاف

شارقی

دکتر کریم فاریابی

قاری سعادت

انجنیر صفر محمد

شیون و غیره

عده یی از اینها مانند غلام محمد نیازی، برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف در جامع الازهر مصر تحصیل کرده افکار حسن البنا، سید قطب و محمد قطب مصری بنام: " نهضت اخوان المسلمین " را که همان اسلام سیاسی و عقب گرایانه بود، با خود به افغانستان آوردند.

باید متذکر شد که حسن البنا در سال ۱۹۰۶ میلادی در مصر به دنیا آمد و در سال ۱۹۴۹ میلادی چشم از جهان فرو بست . وی در سال ۱۹۲۸ م تشکیل اسلامی- سیاسی یی را بنام " جمعیت اخوان المسلمین " بنا نهاد و اسالیبی بدان وضع نمود و در سالهای پنجاه همین قرن، با بمیدان آمدن سید قطب، حرکت اخوان المسلمین وسعت و خشونت بیشتر اختیار نمود. فعالیتهای سیاسی این گروه در زمان زعامت جمال عبدالناصر فقید در مصر به اوج خود رسید و همینکه دست به ترور و کشتار مخالفین خویش یازیده و علیه رژیم جمال عبدالناصر فقید داخل اقدامات مسلحانه شدند، مورد سرکوبی شدید قرار گرفتند.



### حسن البنا مؤسس و رهبر جمعیت اخوان المسلمین مصر

داستان " جمعیت اخوان المسلمین " مصدرزاست و بحث جداگانه می طلبد. اما اینقدر باید گفت که طبق اسناد آرشیف های منابع استخباراتی انگلیس و امریکا که در سالهای اخیر از محرمیت خارج گردیده و بدسترس محققان قرار گرفته اند، " جمعیت اخوان المسلمین " مصر همیشه از سوی این دو ابرقدرت، بگونه ی مخفیانه تمویل مالی و حمایت سیاسی شده است .

این نکته در همینجا گفتنی است که یکی از تأثیر پذیران اولیه ی اندیشه های " حسن البنا " و سایر رهبران " اخوان المسلمین مصر " در افغانستان، صبغت الله مجددی بود. او که باساز توصیه ها و سفارشهای محمد صادق مجددی (یکی از حضرات شوربازار) و وزیر مختار رژیم (نادر- ظاهر) در مصر، به اندیشه و تشکیلات جماعت اخوانی های آن کشور پیوسته بود، از جمله ی کسانی بحساب میروود که شیوه ی اسلام سیاسی نوع اخوانی را در افغانستان بکارگرفت.

اخوانی ها در دهه ی قانون اساسی و در جریان تظاهرات خیابانی در آن سالها میگفتند که " جوانان مسلمان " هستند و برای تأسیس یک حکومت اسلامی مبارزه میکنند، ولی این گروه، هیچگاه نگفتند که منظور شان از حکومت اسلامی دقیقاً چه میباشد؟، در آینده چه رژیمی و باساز کدام پایه منطقی و برنامه کار عملی برای افغانستان در نظر دارند؟ نیز هیچگاه نخواستند یا نتوانستند بصورت کتبی و مستند به این سوألها جواب ارائه کنند، آنچه گفتند یا میگویند، صرفاً اینست که مثلاً، " در جامعه فسق و فساد وجود دارد"، " زنها باید لباس اسلامی بپوشند"، " ما میخواهیم یک حکومت اسلامی بسازیم"، " ما میخواهیم علیه کفر و الحاد بجنگیم " و ...



و ... یعنی اینها از همان آغاز کارشان سعی کرده اند هر اسمی را با پسوند "اسلامی" بیاریند و با آن اکتفا کنند.

یعنی "حکومت اسلامی"، "قانون اسلامی"، "مملکت اسلامی"، "انقلاب اسلامی"، "لباس اسلامی"، "غذای اسلامی" و حتا رنگ و بوی اسلامی و قس علیهذا که در این صورت و با این کلی گویی ها، صرفاً میخواهند میان جامعهٔ مسلمان ازنام و نشان اسلام غرض رسیدن به قدرت سیاسی استفاده نمایند، نه برای خدمت به دین اسلام و یا برای جامعهٔ مسلمان. درجهان معمول است که هر دسته، گروه، حزب یا سازمانی که متشکل میشود، اهداف کوتاه مدت و دراز مدت، خط حرکی و برنامهٔ کار خود را کتباً برای جامعهٔ مورد نظر به نشر می سپارد و در آن نقایص کار رژیم یا طبقات بر سر اقتدار در جامعه را می نمایند و با صراحت میگوید که اگر گروه مذکور بجای حکومت فعلی به قدرت سیاسی دست یابد، از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و ... چنین یا چنان خواهند کرد تا افراد جامعه حق و باطل را تشخیص داده امکانات یا عدم امکانات تطبیق آن برنامه ها را با در نظر داشت ویژه گیهای زمان و مکان بسنجد، بپذیرد و یا نپذیرد، در حالیکه (اخوانی ها) در افغانستان هرگز به این مهم نپرداخته اند. نخستین سلسله ی فعالیت های سیاسی این گروه در شهر کابل، علاوه از به راه اندازی تظاهرات خیابانی، از تیزاب پاشی به روی دوشیزه های جوانی آغاز شد که غرض تحصیل به مکاتب میرفتند. زیرا این به اصطلاح جوانان مسلمان میگفتند "مکتب رفتن و تحصیل کردن زنان و دختران، موجب فحشا و فساد در جامعه میشود." "جوانان مسلمان" هنوز به قدرت سیاسی دست نیافته بودند که یکی از جوانان افغان بنام (عبدالرحمن) را در شهر میترلام مربوط ولایت لغمان، بنام "کافر" و "کمونیست"، مغایراساسات قانونی، حقوقی و بشری، از بام عمارت بلدیة ی شهر به پایین انداخته و متعاقباً دست و پایش را در برابر چشمان بینای مردم شکستند و جسد بیجان آن جوان مظلوم و بیگناه را توسط ریسمان، کشان کشان به داخل شهر عبور داده و در فرجام، علی رغم روزه داری و ماه صیام، جام های آب را بعنوان شکرانه ی "جهاد" سرکشیدند. در آن زمان گفته شد که محرک اصلی در این ماجرا، یکی از اخوانی ها بنام (معراج الدین زاهد) بوده است. این "تکفیر" کردنها و کشتارهای "جهادی" در دوران سالهای مقاومت ضد روسی در داخل و خارج کشور، آنگاه که "جوانان مسلمان" به حزب و تنظیم و تفنگ و دالر دست یافتند، چنان به اوج خود رسید که هزاران هزار جوان آرزومند میهن ما را بنام های مثلاً "بچهٔ لینن"، "ملحد"،

" کمونیست"، " خادیست"، " معلم"، " صاحب منصب"، " وطنپرست"، " شخصیت ملی" و ... بگونه‌ی سخت بیرحمانه‌ی بی‌بکام مرگ و نیستی سپردند.

وقتی این گروه در سال ۱۹۹۲ میلادی از خاک پاکستان به کابل فرستاده شدند تا حکومت اسلامی مورد نظرشان را پس از رژیم کودتای ثور تشکیل دهند، نه تنها هیچ برنامه‌ی کاری علمی اقتصادی، اجتماعی، رفاهی و مدنی برای جامعه افغانی نداشتند، بلکه با براه اندازی کشمکشهای خونین نظامی و فعالیتهای قدرت طلبانه‌ی هستی برانداز، آنچه از غارت اشغالگران روسی و رژیم کودتای ثور باقی مانده بود، با توپ و تانک و خمپاره نابود کردند، هزاران نفر مسلمان بیگناه افغانستان و بخصوص اهالی شهر کابل را کشتار نمودند، موجب فرار و مهاجرت هزاران هموطن بخارج از کشور گردیدند، به کرات به نوامیس خانواده‌ها تجاوز نمودند و دود از دمار خلق خدا کشیدند. آنگاه مردم افغانستان معنی و مفهوم اصلی " حکومت اسلامی " مورد ادعای این " جوانان مسلمان " یا (اخوانی) های وطنی را شناختند.



سید قطب یکی از رهبران اخوان المسلمین مصر

در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی (ماه جون ۱۹۷۲ میلادی) بود که نخستین برخورد خونین میان گروه " جوانان مسلمان " و عده‌ی از اعضای جریان دموکراتیک نوین (شعله‌ جاوید - یا شعله‌ یی‌ها) در صحن دانشگاه کابل رخ داد و موجب قتل و جرح بعضی از محصلین گردید. در

نتیجه این برخورد، جوانی بنام سیدال سخندان عضو جریان شعله جاوید توسط گلبدین یکی از فعالین گروه " جوانان مسلمان" (بعداً امیر حزب اسلامی) به قتل رسید و جوان دیگری بنام " داکترشاگرد" عضو دیگر این جریان زخمی شد. محکمه رژیم شاهی، قاتل را تنها به سه سال حبس محکوم نمود که آنهم پس از سپری نمودن مدت نسبتاً کوتاهی، به امر موسی شفیق آخرین صدراعظم دوران سلطنت محمد ظاهر شاه، از حبس رها ساخته شد. اگرچه دلیل اصلی این رهاسازی غیرقانونی و غیرحقوقی توسط موسی شفیق کاملاً روشن نشد، اما در آن زمان گفته شد که چون موسی شفیق فرزند یکی از مولوی های قرین به دربار شاهی بوده اندیشه های اخوانیت را با خود حمل میکرد، بنابراین، باساس گرایشات ایدئولوژیک، قاتل را که از جمله خوانی ها بود، از حبس آزاد نمود. بعضی ها میگفتند که چون موسی شفیق هیچگاه از شرابخوری و عیاشی و زنا و تجمل پرستی ابا نداشت، لهذا، مشکل است او را نیز از نظر فکری، اخوان بنیادگرای معتقد گفت. ولی رها سازی قاتل از زندان شاید در اثر سفارشات و یا در نتیجه پا در میانی منابع دیگری صورت پذیرفته باشد.

سردار محمد داوود متعاقب پیروزی کودتای ۲۶ سرطان، فعالیت های سیاسی کلیه افراد و گروه ها را ممنوع قرار داد. گروه " جوانان مسلمان" نیز ظاهراً غیر فعال شدند و داوود هم مطمئن بود که آنان چنان عمده و متشکل نیستند که برای رژیم درد سر خلق کنند، بهمان دلیل در ابتدا، رهبران گروه مذکور مورد تعقیب دولت قرار نگرفتند. زیرا رژیم، با همکاری تنگاتنگ جناح " پرچم" به رهبری ببرک کارمل، مصروف دستگیری و تصفیة شخصیت های طراز اول سیاسی چون محمد هاشم میوند وال صدراعظم سابق و برخی از یاران وی بود. گفته شده که در اوایل پیروزی کودتا، بعضی از رهبران اخوان مانند غلام محمد نیازی و برهان الدین ربانی به داوود خان پیشنهاد همکاری نیز کرده بودند که از طرف رییس جمهور پذیرفته نشده بود.

رهبری گروه " جوانان مسلمان" در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی (اوایل سال ۱۹۷۴ م) با ابوالاعلی مودودی مؤسس حزب " جماعت اسلامی" پاکستان تماس برقرار نمودند تا همکاری و توجه وی را بخود جلب نمایند. از طرف گروه (اخوان)، انجنیر حبیب الرحمن بحیث نماینده تعیین گردید تا به پاکستان مسافرت نماید. وی طی این سفر، با بعضی از رهبران جماعت اسلامی پاکستان و منجمله، قاضی حسین احمد مسوول آن حزب در صوبه سرحد دیدار نمود. (۷)

باید گفت که "مودودی" در سال ۱۹۰۳ میلادی در خاک هندوستان به دنیا آمد و در سال ۱۹۷۸ میلادی در پاکستان کنونی دیده از جهان فرو بست. وی "جماعت اسلامی پاکستان" را در سال ۱۹۴۱ میلادی (قبل از تأسیس پاکستان) بوجود آورد. "مودودی" در اصل، پیرو اندیشه های اسلامی شاه ولی الله دهلوی (سده ی هجدهم) و از نظر مذهبی، سلفی بود، اما در عین حال، ضدیتی با نظام سیاسی چند حزبی و روشهای جدید حکومت داری نداشت. در سالهای اخیر، شخصی بنام "قاضی حسین احمد" رهبری "جماعت اسلامی پاکستان" را به عهده دارد که نه تنها با رژیم وهابی عربستان سعودی و استخبارات ارتش پاکستان در رابطه ی تنگاتنگ میباشد، بلکه با "جمعیت اسلامی" برهان الدین ربانی و "حزب اسلامی" گلبدین پیوند عمیق داشته درگسترش بنیادگرایی اسلامی، جنگهای بین تنظیمی افغانی و ویرانی افغانستان، بخصوص پس از دهه ی هفتاد سده ی رفته نقش عمده داشته است.

"درفش امید"، یکی از آگاهان سیاسی کشور، طی اثری که زیر عنوان "مزد بگیران اخوانی و بررسی کوتاهی از تنشهای مرزی میان افغانستان و پاکستان" نگاهشته است، در بخشی از آن چنین می گوید: "آنطوریکه من از زبان عبدالقادر توانا استاد سابق مدرسه ابو حنیفه و اهل مارمول ولایت بلخ که بعد از کودتای فرزه ۱۳۵۳ دستگیر و در زندان پلچرخ با عده ی زیادی از اخوانی ها بسر می بُرد، حین ملاقات با وی همراهی یکتن از دوستانم شنیدم که گفت: "من قاضی حسین احمد را از نزدیک می شناسم و با وی که غرض استحکام روابط میان دو جنبش آمده بود، در دیداری که داشتم گفت وگو در فضای برادری و دوستانه صورت گرفت و مایک بخش از برنامه های نظامی مان را با وی در میان گذاشتیم. او اعلام آماده گی کرد تا در هر زمینه با ما همکاری نماید، اما کمکهای نظامی تا مرحله اخذ فتوای مولانا مودودی به تعویق افتاد."

"درفش امید" همچنان می افزاید که: "در مورد مقدار این کمکها به طور دقیق اطلاعی در دست نیست و اما آنچه که من از زبان قادر توانا و هم سلولش سید عمر از قندوز شنیدم "گلبدین جنبش ما را به یک میلیون کلدار و چند عدد نارنجک فروخت."

آقای "درفش امید" به دنبال این اظهارات می افزاید: "و همچنین ربانی عطش استاد مدرسه ابو حنیفه و عضو رهبری سازمان جوانان مسلمان که در قلعه کرنیل ده مزنگ کابل درجندی سال ۱۳۵۵ همراه با یکی از دوستانم دیدار داشتم، اظهار داشت "مبلغی که جماعت اسلامی

پاکستان به شمول دوستان پاکستانی اعانه داده بودند بین هشتصد هزار تا یک میلیون پول پاکستانی بود "

انجنیر حبیب الرحمن همچنان وظیفه داشت تا فتوای شرعی " مودودی " مبنی بر قیام مسلحانه علیه داوود را نیز حاصل نماید و " مودودی " چنین فتوایی را در آن زمان صادر کرد. در عین زمان، قاضی حسین احمد و سایر رهبران جماعت اسلامی پاکستان، رهبران گروه " جوانان مسلمان " را در همان سال به شبکه استخبارات نظامی پاکستان بنام (آی . اس . آی) معرفی نمودند تا متعاقب حصول فتوای مودودی، برای آنها پول، سلاح و نقشه عملیات مسلحانه را میسر گردانند.

گفته شده است که برهان الدین ربانی در این موقع، آغاز عملیات مسلحانه علیه رژیم داوود خان را مناسب ندانسته به آن مخالف بود، ولی گلبدین که بعد از حبیب الرحمن عضو رابطه میان شبکه های جاسوسی (آی. اس. آی) پاکستان و گروه " جوانان مسلمان " بود، از به راه اندازی عملیات پشتیبانی میکرد و بنابراین، برای نخستین بار اختلاف در درون رهبری این گروه بروز کرد. نا گفته نماند که احمد شاه مسعود (بعدها یکی از قوماندان های مشهور دوران جهاد) نیز در همین شب و روز با تعداد دیگری از اعضای گروه مذکور مصروف تمرینات نظامی در کوه های " اتک " بوده است .

ذولفقار علی بوتو که شدیداً مخالف حرکات و سیاستهای حکومت داوود خان بود، از یکطرف از مسافرت یک هیأت عالی رتبه نظامی هندوستان بکابل که در همان شب و روز صورت گرفت، متوحش شده بود و از سوی دیگر، خیزشها و مخالفتهای مسلحانه برخی از احزاب پشتون و بلوچ، اوضاع داخلی آن کشور را متشنج ساخته بود، لهذا، از حصول پیوند میان گروه (اخوانی) افغانستان و مقامات نظامی و اطلاعاتی پاکستان بخوشی استقبال نموده حاضر شد کمکهای مادی را در اختیار این گروه قرار دهد تا عملیات مسلحانه و هشدار دهنده یی را علیه داوود خان به راه اندازند. متعاقب همین تصمیم گیری حکومت پاکستان بود که رهبری " جوانان مسلمان " یکتعداد از اعضای فعال خویش را در قریه " فرزه " واقع در سی کیلومتری شمال کابل فرا خوانده غرض انجام عمل کودتا، به توزیع سلاح برای آنها پرداختند. چنانکه بعداً افشا گردید، اشخاص آتی در گردهمایی " فرزه " حاضر بودند: غلام ربانی عطش، سیف الدین نصرت یار،

انجنیر حبیب الرحمن، عبدالقادر توانا، محمد عمر، عبدالمقتدر، رسول سیاف و مولوی حبیب الرحمن .

پلان کودتای " فرزه " به هرنحوی که بود افشا شد و تعدادی از اخوانی ها دستگیر، زندانی و اعدام گردیدند و بقیه، خود شان را مجدداً به پشاور رسا نیدند. پولیس رژیم محمد داوود به قصد گرفتاری برهان الدین ربانی که در آن وقت مدرس فاکولتہ شرعیات کابل بود، داخل محوطہ دانشگاه گردید، اما وی توانست قبل از آنکه دستگیر شود، فرار نموده خودش را به پشاور برساند. حکومت پاکستان، افراد فراری را در " سکندرپورہ "، واقع شهر پشاور جا بجا نمود.

برای ذولفقار علی بوتو که میخواست حریف سرسخت خود (داوود خان) را با وارد کردن ضربهٔ هشیاردهنده یی سرچایش بنشانند، نیرویی که اینک در اختیارش قرار گرفته بود، غنیمت بزرگی بحساب میرفت. چنانکه بعداً ثابت هم شد، سردار محمد داوود بسیار زود متوجه سنگینی مسأله گردیده با حکومت پاکستان راه مصالحه جویانه یی را در پیش گرفت. بوتو به مشورۂ مسولین شبکهٔ جاسوسی اش موافقه کرد تا کمکهای مادی و تمرینات نظامی برای اعضای گروه (اخوان) ادامه داده شود. و حتا برخی از آگاهان گفته اند که آی . اس . آی پاکستان، تنی چند از رهبران گروه فراری در خاک آن کشور را بعنوان " ضابط " و " خورد ضابط " و با معاش و امتیاز رسمی ماهیانه در چارچوب شبکه ی خویش استخدام نمود.



ذولفقار علی بوتو

Ogivier Roy محقق فرانسوی نوشت: " به نظر میرسد که رییس جمهور پاکستان اقدام به عمل

آنی و مستقیم بر علیه سیاست طرفدار پشتونستان می ورزد. وی از حکمتیار حمایت میکند، اسلامیت هایی که در پشاور جمع بودند، توسط اردوی پاکستان آموزش دیده بودند، ماموریت های مخفیانه در داخل خاک افغانستان اجرا میکردند."

عده یی از اعضای گروه " جوانان مسلمان " که از طرف کرنیل های پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند و آقای " درفش امید " اسامی آنها را در رساله اش نگاشته است، از اینقرار بود:

فقیر محمد از پکتیا

انجنیر لالا (ایوب) از شمالی

گلبدین حکمتیار از قندوز

عبدالواحد از ولایت تخار

عنایت الله (مصطفی)

عارف خان از پنجشیر

انجنیر اسحق حیدرپور

آدم خان

احمد شاه (مسعود)

عبداللطیف (نصرالله) از تخار

محمد ولی از پنجشیر

گل محمد معلم

دکتر عبدالقادر از بگرام

شاه ابدال از پنجشیر

عبدالحمید از پنجشیر

محمود شاه از پنجشیر

انجنیر عبدالعالم

عزیزمراد از کوهستان

محمد انور معلم از پکتیا

انجنیر جان محمد از ننگرهار

امان الله (نصیر) از بگرام

خواجه محفوظ

محمد نسیم

صوفی نعیم کوهستانی

حفیظ الله افضلی

محمد نسیم از کابل

محمد شفیق از پنجشیر

شیر محمد از بدخشان

محمد نادر از بدخشان

غلام رسول از خوست فرنگ

انجنیر صفر محمد شیون از جرم بدخشان

فضل الرحمن برادر مولوی حبیب الرحمن

محمد اعظم

داکتر عبدالشکور

عتیق الله از فاکولتہ ساینس

استاد حمایت الله از کابل

محمد الله از سرخورد

آقا محمد از بغلان

عبدالستار مستوفی از پروان.

" فرانیتروپوست " مورخ ۲۲ اکتوبر ۱۹۹۵ م نوشت: " ذولفقار علی بوتو در سال ۱۹۷۴ م، پنجهزار نفر را بعد از آموزش نظامی تحت فرماندهی شخص متعصب اسلامی بنام گلبدین قرار داد که نظم عامه را در افغانستان برهم زدند تا محمد داوود از داعیہ پشتونستان صرف نظر نماید "

" فرانیتروپوست " همچنان می افزاید که: " مسوولین سی آی ای امریکا در سال ۱۹۷۹ م از



پاکستانی ها خواستند تا یکی از رهبران قابل اعتماد را برای آنها معرفی نمایند که باز هم پاکستان گلبدین را برای شان معرفی کرد. "

متعاقب همین اقدامات حکومت پاکستان بود که در ماه اسد سال ۱۳۵۴ هجری شمسی، شورشهای مسلحانه از طرف عده یی از (اخوانی ها) در پنجشیر، لغمان، پکتیا و بدخشان به راه انداخته شد که داوود خان را از خواب غفلت بیدار نمود. در نتیجه همین شورشها که ریشه در اردوی کشور همسایه داشت، بازهم عده یی از " برادران" دستگیر و اعدام گردیدند. این رویداد ها اگر از یکطرف داوود خان را تکان داد، از سوی دیگر، رهبران (اخوان) را نیز بیشتر از پیش به (آی. اس. آی) پاکستان متکی ساخت.

این رابطه گیری ها و پیوندهای خاص سیاسی " جوانان مسلمان" با امریکا و پاکستان، قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی نیز صورت گرفته بود. چنانکه سند رسمی یی از آرشیف امنیت ملی ایالات متحده ی امریکا بدست آمده است که از سوی " نیومن" سفیر امریکا در کابل، بصورت تلگرام عنوانی وزارت امور خارجه ی آن کشور فرستاده شده است. سفیر امریکا، " جوان مسلمان" را که در سفارت ملاقات کرده، بنام " معراج الدین ذاهب" نامیده و اظهار داشته که وی در اولین ملاقاتش، طالب کمک مالی از سفارت امریکا شده است. (احتمالاً این معراج الدین ذاهب همان کسی است که در سالهای قانون اساسی محمد ظاهر شاه، جوانی بنام عبدالرحمن را به اتهام اینکه " کمونیست" است، در روز روشن و پیش چشم همه گان در ولایت لغمان و در ماه صیام به قتل رسا نید.)

کاپی اسناد سفارت امریکا در کابل را که در این مورد نوشته و به وزارت امور خارجه ی آن کشور فرستاده شده است، در پایین ملاحظه فرمایید:



DECLASSIFIED

Authority *MD 96908*  
By *SS* NARA Date *12/1/91*

Encl. to Kabul A-60

Page 1 of 1

CONFIDENTIALMERAJUDDIN: PORTRAIT OF A MOSLEM YOUTH EXTREMISTI. Biographic Information

MERAJUDDIN ZAKER (aka Faruq): b. 1949, Laghman province, son of a mullah (deceased). Two brothers, one studying at Habibia U.S.; other (older) is electrical engineer; neither connected with Moslem Youth group. Graduate of Afghan Institute of Technology, 1968. Studied two years at Soviet-supported Polytechnic Institute of Kabul University; dismissed in 1970 for agitation against Soviet professors. Helped found the Jamiat-e-Jawanan-e-Muslman (Religious Youth Organization) at the University. Claims to have been jailed three months for fighting leftists. Writes occasional anti-communist articles. Said he helped organize mullah demonstrations against Lenin Centenary in May, 1970. Also claims to have helped instigate "Materialist Incident" in fall, 1971, in which Farchem student killed. Carries an automatic pistol.

II. Background

Merajuddin first telephoned me in January, 1972, and asked if he could visit me some evening--alone and outside the Embassy. He described himself only as a "leader of the Moslem Youth" and said he had an important matter to discuss. I described the location of my house and proposed he come for tea the following evening. He accepted.

He introduced himself as "Merajuddin" (lit. "zenith of God"), a pseudonym he adopted during his activities at the Polytechnic. Faruq is his given name. He was nervous at first, explaining that he had to be careful about coming to my house; gradually he began to relax. He said he got my name from an Afghan employee of the Embassy whom he would not identify.

After describing in some detail the anti-communist activities of his group, he came to the point: Would the United States, in recognition of the valuable services against the USSR and communism his group is rendering, consider financing a printing press? He explained that the group did not have enough money to finance a newspaper and that they normally were confined to distributing typed or mimeographed leaflets. He said the two religiously-oriented private weeklies (Gahis and Neda-ye-Haq) might print an occasional article but neither were reliable allies of his group. To help finance his group's struggle against communism, he had been selling off some of his family's property. He concluded that the U.S. should cooperate with his group, since both true Moslems and Americans had a common interest in fighting an ideology so diametrically opposed to our way of life.

CONFIDENTIAL



DECLASSIFIED

Authority AND 969030  
By SC NARA Date 10/19/00

Encl. to Kabul A-60

Page 1 of 1

CONFIDENTIAL

### III. Comment

Nerajuddin has dropped by my house several times since the first two meetings in January--always unannounced. The last time was in early April when he joined me for lunch. For no apparent reason he has never returned, though he might easily come by again any day as though nothing had happened. He occasionally drops in the same way to see John Griswold, head of the USAID contract team from Southern Illinois University that works with the Afghan Institute of Technology where Nerajuddin was once a student.

Although he is an activist within his group, Nerajuddin does not appear to be intellectually very well-equipped. He tends toward dogmatism in speech. He is one of the speakers during demonstrations of his group, none of whom are particularly outstanding orators or charismatic. Nerajuddin is small in build (about 5'7") and soft-spoken in private. He dresses well--always coat and tie--and has no fanatical or bigoted bearing. He tends, however, to exaggerate in his claims about his group's "accomplishments." For example, he said his group had killed four leftists in Materlam last fall and that several also died in fighting at the University about the same time. He also said he had written the marathon anti-communist speech of Deputy Mohammad Nabi (Logar) during the 1971 Zahir Government confidence debate, a claim that would also be difficult to substantiate. His claim that his group perpetrated the Materlam killing must also be taken with a grain of salt, since the incident was primarily the work of local religious leaders in Laghman, although his group could easily have helped stir up agitation in the up-tight religious atmosphere of that province.

Nerajuddin, incidentally, said four mullahs are still in jail over the Materlam incident. One includes Amirzadah, the Imam of the Materlam Mosque. Nerajuddin is confident that the government will release them soon and that they will not be brought to trial for "executing" a communist. He also said the government had recently passed the word to the religious leaders of Afghanistan's eastern provinces to downplay the issue of Pashtunistan. He said the reasoning is that pushing Pashtunistan is injurious to the "brotherly Islamic relations" between Afghanistan and Pakistan. Evidence of the past few months confirms that religious leaders and the religious press have discouraged activism on the issue.

CONFIDENTIAL

DECLASSIFIED

Authority *AWO 969030*By *AW* NARA Date *10/19/01*

Encl. to Kabul A-60

Page 2 of 1

CONFIDENTIALII. Background (Cont.)

I replied that it was difficult for a foreign government--especially the United States--to involve itself in such activities in Afghanistan. However, in order to appear forthcoming (and to have the chance to see him again), I asked him to give me a few days to check out his request. We agreed to meet again in a week.

As he was leaving the house, he said--seemingly in jest--that the Moslem Youth had the weapons to fight the Russians. As proof he pulled an automatic pistol (about 25 cal.) from his belt, smiled, and waved it for me to see. I asked if it was loaded; he said yes and that they had a lot more. Another smile. As he left he promised to bring me some "documents"--samples of the kind of literature he and his groups were circulating.

He returned as promised a week later. In the meantime, the Embassy had the opportunity to check his *bona fides*; he could have been a provocateur, but from Embassy files he appeared to be a genuine young fanatic. He was not the leader of the group, but a member of it. The "documents" Merajuddin brought with him were an article dated February 1, 1970, from Gabiz and a declaration of March 11, 1970, by Moslem students of Kabul University. The latter protested the "corrupt anti-religious" and "political" activities of Soviet professors at the Polytechnic and mentioned Merajuddin as one of the victims of the "mockery" and "threats" of these professors. It also said Merajuddin had been the victim of homosexual attacks at the school. Merajuddin said these incidents were the genesis of the Moslem Youth group in Afghanistan; he said as a result of the group's demands 18 Soviet professors (including the Chemistry Department head, Kuespin) were dismissed. (Comment: Embassy files confirm that there were difficulties between students and faculty at the Polytechnic during this period, but do not verify that any Soviet professors were dismissed for the reasons cited by Merajuddin.)

Regarding his request for financial assistance, I told Merajuddin that the USG's involvement in Afghanistan was limited to economic development and U.S.-sponsored cultural/information activities. I explained that regardless of whatever sympathy we might have for the aims of his group, we could not involve ourselves directly in his crusade. Our efforts to help Afghanistan develop economically, I concluded, would help to strengthen the country's independence and will to resist foreign influence or ideologies. Merajuddin said he was disappointed with our decision. He said he felt that communism could never be accommodated in Afghanistan without a decisive struggle in which Islam or communism would triumph. He added that he felt no reconciliation between the U.S. and either China or the USSR would ever be possible.

CONFIDENTIAL

اینک، ترجمه‌ی نامه‌ی فوق‌الذکر سفارت امریکا در کابل را نیز درج این صفحه مینماییم:

" ... به این وسیله، روؤس چند ملاقاتی تقدیم میشود که میان کارمند سفارت و معراج الدین ذاهب، رهبر بیست و دو ساله‌ی جمعیت جوانان مسلمان، یکی از سازمان‌های محصلان مسلمان دانشگاه کابل، صورت گرفته است. ... مطالب مندرج این نامه عمدتاً شارح‌یکنوع زنده‌گنامه است؛ زیرا تماس و گفت و گویی که با سفارت صورت گرفته، غیر معمول بوده است. این مطالب، قبلاً توسط ایروگرام هم به اطلاع رسا نیده شده است. محل امضای نیومن - سفیر

معلومات راجع به زنده‌گی {معراج الدین}:

معراج الدین ذاهب (اکا فاروق)، {در سال} ۱۹۴۹ {در ولایت لغمان زاده شد}. وی فرزند یک ملای متوفاست. {آنها} دو برادر هستند. یکی در لیسه‌ی حبیبیه درس میخواند و برادریزگتر، انجنیر برق است و با گروپ جوانان مسلمان تماسی برقرار نکرده. وی پس از دو سال تحصیل در انستیتوت تکنالوژی {پولیتخنیک} کابل، در اثر مخالفت با پروفیسور روسی در سال ۱۹۷۰م، از آنجا منفک گردید و سازمان "جمعیت جوانان مسلمان" را در دانشگاه ایجاد نمود. او ادعا دارد که سه ماه قبل، جهاد علیه چپی‌ها را آغاز کرده و مقالات ضد کمونیستی نگاشته است. وی میگوید به تظاهرات ملاها برضد پیروان لینن کمک رسا نیده. همچنان در حالیکه یک تفنگچه را با خود حمل میکرد، ادعا داشت که در ماه خزان سال ۱۹۷۱م در حادثه‌ی ضد مارکسیستی {در لغمان} نقش داشته است که در اثر آن یک نفر پرچی کشته شد.

سابقه‌ی {ذاهب}:

اولین تلفون معراج الدین که در ماه جنوری ۱۹۷۲ صورت گرفت، تقاضا بعمل آورد تا مرا در شام یکی از روزها بصورت تنهایی و در خارج از عمارت سفارت ملاقات نماید. او خودش را یگانه رهبر جمعیت جوانان مسلمان معرفی نموده افزود که موضوعات مهمی دارد که میخواهد آنرا با من مطرح کند...

موصوف خودش را معراج الدین معرفی کرده گفت که در دوران تحصیل در پولیتخنیک، نام



فاروق بر خود نهاده بود. در مرحله ی نخست، او ناراحت بود و دلیل می آورد که از آمدن به منزل من باید محتاط باشد و اما، آهسته آهسته آرام تر گردید. معراج الدین افزود که اسم مرا از یکی از کارکنان افغانی سفارت بدست آورده که نمیخواهد او را افشأ کند. نامبرده پس از ارائه ی تفصیلات پیرامون فعالیتهای ضد کمونیستی گروه اش، روی اصل مطلب تمرکز نمود و { چنین }:

آیا ایالات متحده ی امریکا خدمات ارزنده ی گروه او بر ضد شوروی و کمونیسم را از نظر مالی و نشراتی حمایت خواهد کرد؟ موصوف علاوه کرد که گروه وی پول کافی برای کار نشراتی نداشته امکانات تایپ و توزیع نشریه هم محدود است. دو نشریه " گهیخ " و " ندای حق " باید وقتاً فوقتاً بچاپ برسند، مگر برای گروه اش این امکانات میسر نیست. هرگاه مساعدت مالی صورت گیرد، آنها میتوانند علیه کمونیسم مبارزه نمایند. او، { معراج الدین } گفت: قسمتی از ملکیت خانواده گی اش را بفروش رسا نیده است. ایالات متحده باید با گروه او همکاری بعمل آرد. هردو جانب (امریکا و مسلمانان) علاقمند هستند از رهگذر ایدیالوژی، مشترکاً علیه کمونیسم مبارزه نمایند.

من بجوابش گفتم برای حکومت خارجی، بویژه برای ایالات متحده ی امریکا مشکل است در همچو فعالیتهای در افغانستان مداخله داشته باشد، باز هم بگذار برای چند روزی در باره ی تقاضای شما فکر کنم. ما موافقت کردیم تا بار دیگر در هفته ی آینده دیدار داشته باشیم. وی حینی که منزل را ترک میگفت، متذکر شد که جوانان مسلمان، سلاح لازم غرض مبارزه علیه روسیه را در اختیار دارند. برای آنکه مرا مطمئن ساخته باشد، یک میل تفنگچه ی اتوماتیک (تقریباً ۲۵ سل) را از کمر خویش بیرون آورد و بسوی من تکان داد... وی همچنان وعده سپرد که در دیدار آینده، برخی از اسناد و نوشته های مبنی بر جریان فعالیتهای گروه اش را با خود خواهد آورد...

{ معراج الدین } هفته ی بعد، دو باره آمد. سفارت تا آزمان این فرصت را داشت که گذشته ی او را بررسی نماید. او میتواندست یک محرک باشد، اما دوسیه های داخل سفارت نشان میدهد که وی غالباً یک جوان بنیاد گرای جدی باشد. او رهبر گروه { جوانان مسلمان } نیست، بلکه یکی از اعضای آن خواهد بود. نوشته یی را که معراج الدین با خود آورده

بود، یک مقاله از گهیخ مورخ اول ماه فبروری ۱۹۷۰ م و یک اعلامیه ی تاریخی ۱۱ مارچ ۱۹۷۰ مربوط به محصلان مسلمان دانشگاه کابل بود. نوشته یی که پروفیسور های روسی پولیتخنیک دران، بنام " فاسدان ضد مذهبی " یاد شده اند. وی، یکی از قربانیان ناشی از اذیت و استهزا همین پروفیسور ها بوده است. همچنان، در سالهای آموزش در لیسسه، مورد تجاوز هم جنس بازانه هم قرار گرفته است. او گفت: گروه جوانان مسلمان، به تعداد هجده تن از پروفیسور های روسی به شمول رییس دیپارتمنت کیمیا را مرخص کرده اند. (شاید منظور وی کشتن هجده تن از استادان روسی پولیتخنیک باشد - مترجم)

اسناد سفارت میرسانند که در آن زمان، میان استادان و محصلان فاکولته ی پولیتخیک مشکلاتی جریان داشته، اما، اسناد مذکور تصدیق نمیکنند که کدام استاد روسی توسط معراج الدین مرخص {کشته} شده باشد. در مورد تقاضای معراج الدین مبنی بر کمکهای مالی سفارت، گفتم که مشغولیتهای امریکا در افغانستان از نظر انکشاف اقتصادی بسیار محدود است، مگر این کشور {امریکا} فعالیتهای کلتوری و آموزشی را متعهد است. در باره ی علاقمندی های گروه، برایش گفتم که متأسفانه ما نمیتوانیم بگونه ی مستقیم در همچو مسایل دخیل باشیم. تلاش ما اینست تا افغانستان را از رهگذر انکشاف اقتصادی کمک نموده و در عین حال، مانع نفوذ ایدئولوژیک از خارج بداخل افغانستان گردیم. معراج الدین گفت از این گفت و شنید، مایوس شده است. وی افزود، با کمونیسم در افغانستان، بدون مبارزه ی قاطع اسلامی، تصفیه شده نمیتواند و افزود؛ آشتی و مصالحه میان امریکا، چین و روسیه هرگز ممکن نخواهد بود. معراج الدین پس از یک و دو دیدار قبلی، چند مرتبه ی دیگر نیز به منزل من آمد. آخرین مرتبه ؛ اوایل ماه اپریل بود که با من در غذای چاشت اشتراک نمود و پس از آن، بدون دلیل آشکار، دیگر نیامد، در حالیکه میتوانست حتا همه روزه بیاید و هیچ چیز {خطرناک} رخ ندهد. او گاهگاهی با جان گریسود رییس " یو. اس. اید " که از یونیورستی جنوب الینای { امریکا} بوده و با افغانها در پولیتخنیک کار میکند، در تماس میشود. با آنکه وی یکی از فعالان گروه خود است، اما از قرینه بر می آید که از عقل کافی بر خوردار نباشد. هنگام سخن گفتن، دگماتیسیم وی به ملاحظه میرسد، با آنهم، سخنران گروه خویش است. معراج الدین، کوچک اندام بوده و در صحبت های خصوصی، نرم حرف میزند. دریشی توأم با بالا پوش و نکتایی می پوشد و ریش ندارد. در مورد گروه



خویش بگونه ی اغراق آمیز صحبت میکند. مثلاً، ادعا میکند که گروه او چهار نفر چپی را در مهترلام { مرکز لغمان } به قتل رسانیده و در عین وقت، در جریان زدو خورد در داخل دانشگاه، چندین نفر دیگر جان باخته اند. همچنان ادعا دارد که بیانیه ی ضد کمونیستی محمد نبی (لوگر) در کنفرانس زمان محمد ظاهر شاه در سال ۱۹۷۱ را او نوشته است. (احتمالاً منظور معراج الدین نام، بیانیه ی مولوی محمد نبی، وکیل در پارلمان دوران زعامت ظاهر شاه باشد - مترجم)

ادعایی که بازهم نمیشود آنرا باور نمود ... معراج الدین گفت که تا حال چهار تن از ملاها ی مهترلام به شمول ملا امیر زاده؛ امام مسجد مهترلام در زندان بسر میبرند. اما با اطمینان افزود که ملاهای مذکور هرچه زود تر و بدون آنکه بخاطر اعدام یکنفر کمونیست محاکمه شوند، رها خواهند شد.

معراج الدین علاوه کرد که اخیراً حکومت به رهبران مذهبی ولایات شرقی افغانستان تذکر داده است که دیگر موضوع پشتونستان را مطرح نخواهد کرد، دلیل آن اینست که مسأله ی پشتونستان، روابط برادرانه ی اسلامی میان افغانستان و پاکستان را جریحه دار میسازد و بهمین اساس است که از چند ماه بدین سو، برای مطبوعات و رهبران مذهبی، اجازه ی تبلیغات درین زمینه داده شده است. " (۸)

(این سخنان، مربوط به سالهای صدارت محمد موسی شفیق میباشد. شفیق از نظر فکری، با جوانان مسلمان بسیار نزدیک بوده و در سیاست خارجی خویش، مخالف طرح پشتونستان و طرفدار بحث روی خط دیورند با پاکستان بود- مترجم)

مردم افغانستان در سالهای سلطنت محمد ظاهر شاه و جمهوری محمد داوود، با افراد عملیاتی گروه (اخوان) چنان بیگانه بودند که تعدادی از آنان را بدست خود گرفتار کرده به دولت سپردند. پس از همین شکستها و تلفات بود که در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی در درون جمعیت اسلامی (جوانان مسلمان) در پشاور اختلاف بروز کرد و آنرا به دوشاخه (جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و حزب اسلامی به رهبری گلبدین) تقسیم نموده و هر دو شاخه، به فعالیتهای شان زیر نظر آی. اس. آی پاکستان ادامه دادند. انگیزه بروز اختلاف هم ظاهراً این بود که (ربانی) دیگر به ادامه عملیات مسلحانه راضی نبود و اما گلبدین طبق تمایل (آی. اس. آی)

سرسختانه از آن دفاع میکرد. جنرال نصیر الله بابر، صوبه دار دوران زعامت ذولفقار علی بوتو و وزیرامورداخله ی بینظیربوتو، طی نگارش خاطرات خویش، مسایل پنهانی زیادی را در این مورد افشا نموده ضمناً علاوه میکند که در زمان ریاست جمهوری داوود خان، شبنامه یی ترتیب شده توسط احمد شاه مسعود به افغانستان فرستاده شد و کاپی آن بدست رییس جمهور رسید. گلبدین، احمد شاه مسعود را به همکاری مخفی با رژیم داوود خان متهم نموده محاکمه یی تشکیل داد تا " مسعود " را محکوم به اعدام نماید، مگر من (نصیرالله بابر)، او را نجات دادم و ...

آقای " درفش امید " در رسالهٔ خویش (مزدبگیران اخوانی) متذکر میشود که: " در اواخر زمان بوتو اختلافات به اندازه یی رشد کرده بود که گلبدین نمایندهٔ اخوان با دولت بوتو معاش های پناهنده های مربوط گروه ربانی را قطع کرده بود و ربانی بسیاری از افراد خود را در شهر های مختلف پاکستان برای فرا گیری حرفه و کسب معاش فرستاده بود. "

در یک گزارش که به قلم " واگن فارست " و " یوسف بودانسکی " ترتیب و در " نیویارک تربیون " سال ۱۹۹۰ میلادی به نشر رسیده است و آنرا " میوند ترست " در دهلی جدید نقل کرده، در مورد گلبدین چنین آمده است: " ... در سال ۱۹۷۲ گلبدین به اتهام قتل یکی از فعالین مائویست محبوس گردید، یکی از اعضای پولیس مخفی افغانستان به رتبهٔ کرنیل در دوران پیش از رژیم کمونیستی اظهار نموده که حکمتیار در اخوان المسلمین به صورت مخفی برای پرچم فعالیت مینمود و بنام سازمان اسلامی مرتکب کشتار میگردد تا نام آن سازمان را بد کند. در سال ۱۹۷۴ م گلبدین در سرویس جاسوسی پاکستان تربیت بیشتر کسب نموده و افسران پاکستان او را یک شخص زرنگ، بیرحم و تشنهٔ قدرت تشخیص داده اند که بخاطر کسب عالی ترین مقام از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نمیکند ... "

در گزارش همچنان آمده است: " سازمان جاسوسی پاکستان حکمتیار را یک ایجت کاملاً تحت اداره و کنترل خود شناخته و او را بالای افغانستان تحمیل کرده است. در تمام این مدت گلبدین رابطهٔ نزدیک خود را با خاد (سرویس جاسوسی افغانستان) و مشاورین شوروی حفظ کرده است ... "

گزارش این نکته را نیز افشا میکند که: " در سال های ۱۹۸۰- ۱۹۸۲ م بنا به قول یکی از اعضای بلند پایهٔ خاد نجیب که بعداً به پاکستان پناهنده شد، سرویس جاسوسی کابل (خاد)

پلان به قتل رسا نیدن سران مقاومت را به استثناً گلبدین طرح نموده بود و صراحتاً به آن عضو خاد هدایت داده شده بود که علیه حکمتیار به هیچگونه اقدامی مبادرت نورد. "

چنانکه گفتیم، این فشارها از جانب پاکستان بر داوود خان موجب گردید که وی بالاخره بر روابطش با آن کشور تجدید نظر نماید. از شروع سال ۱۹۷۵ م به بعد، یعنی متعاقب ملاقات سردار محمد نعیم با سناتور امریکایی بنام " چارلس پیرسی " یکی از سناتوران امریکایی و عزیز احمد نماینده خاص ذولفقار علی بوتو در (نیپال)، مناسبات دو کشور افغانستان و پاکستان رو به عادی شدن نهاد. بوتو مشکلات خودش را نیز در داخل پاکستان داشت. خرابی های ناشی از جنگ ۱۹۷۱ م با هند و لطمه های دردناک شکست قوای آن کشور به فرماندهی جنرال " تیکه خان " هنوز نزد مردم مُلکی و نظامی باقی بود، احزاب مخالف، بخصوص احزاب و سازمان های راست افراطی، درد سهرایی برای وی خلق کرده بودند، قتل حیات الله " شیرپاو " یکی از رهبران سیاسی متعلق به حزب مردم و دوست نزدیک بوتو در صوبه سرحد، انحلال حزب " عوامی ملی " به رهبری خان ولیخان و زندانی شدن او و پدرش (خان غفارخان) را بار آورده بود. زیرا بوتو دست آنها را در قتل " شیرپاو " دخیل میدانست. نیز، بمباران مناطق بلوچ نشین و سرکوب خونین خیزشهای مسلحانه آنها، نفرت و انزجار عمیقی را علیه بوتو ایجاد کرده بود، در میان نیروهای مسلح نیز ناراضی های محسوس بود، موضوع تقلب در انتخابات پارلمانی که بوتو از طرف احزاب مخالف بدان متهم شده بود، یکنوع انارشیسیم سیاسی - اجتماعی را در آن کشور بار آورده و جامعه پاکستان را آبدستن انفجارات تازه یی نمود. موضعگیری رژیم محمد داوود در قبال دستگیری خان غفارخان و فرزندش و همچنان، کشتار و بمباران مناطق بلوچ نشین و اختناق ناشی از آن جدی و خشم آگین بود، چنانکه فعالیتهای تبلیغاتی رژیم علیه حکومت پاکستان را شدید تر از پیش ساخت.

در اینجا، نکته یی را که جالب و قابل تذکر میدانم اینست که خان ولیخان نیز در دوران انتخابات اوایل سال ۱۹۷۷ میلادی پاکستان، از زمره نامزد های ریاست جمهوری آن کشور بود. این نکته، بار دیگر میرساند که خان ولیخان و سایر " خان " های سرحدی، تنها و تنها از حمایت های سیاسی و مساعدتهای مالی دولت افغانستان رندانه استفاده مینمودند، درحالیکه خودشان را از دل و جان پاکستانی میدانستند و در دفاع از قانون اساسی و منافع پاکستان متعهد بودند. این جریان همچنان این معنی را تداعی میکند که هرگاه ولیخان بحیث شخص اول آن کشور انتخاب

میشد، بایستی قبل از شروع کار، مراسم تحلیف مبنی بر وفاداری به منافع ملی و تمامیت ارضی پاکستان را بجا می آورد که در این صورت، طبعاً بر ضد افغانستان عمل میکرد. همچنان، ولیخان و سایر رهبران حزب عوامی ملی که متشکل از پشتونهای صوبه سرحد هستند، برای قانون اساسی سال ۱۹۷۳ م پاکستان رأی مثبت داده بودند. طی همین قانون اساسی بود که صوبه سرحد یا ایالت سرحد شمال غربی (مورد نزاع جانبین)، بعنوان بخش انفکاک ناپذیر خاک پاکستان اعلام گردید.

پس از آنکه داوود خان متوجه سنگینی دخالت پاکستان و استفاده از فراریان مخالف علیه بقا رژیمش گردید، تلاش کرد تشنج سیاسی - تبلیغاتی میان دو کشور را کاهش دهد. و یا بعبارة دیگر، از سیاست نرمش در قبال قضیه " برادران پشتون و بلوچ " کارگیرد. بنابراین، ذولفقار علی بوتو، بنا به دعوت سردارمحمد

داوود، بتاريخ هفتم ماه جون سال ۱۹۷۶ م بکابل مسافرت نمود و داوود خان نیز فقط دو ماه بعد از آن رهسپار پاکستان شد و مورد استقبال گرم مقامات پاکستانی قرار گرفت.

## کودتای جنرال ضیاء الحق و تحولات افغانستان

قرار بود متعاقب عادی شدن روابط دو کشور، مصالحه یی میان داوود و رهبران فراری " جوانان مسلمان " با وساطت امیر " جماعت اسلامی " پاکستان و مقامات دولتی آن کشور بمیان آمده و در فرجام، این مهمانان آموزش دیده حکومت پاکستان به افغانستان برگردانده شوند، اما در شب چهارم ماه جولای سال ۱۹۷۷ میلادی، کودتای نظامی به رهبری جنرال ضیاء الحق، فرمانده قوای سه گانه (زمینی - بحری و هوایی) ارتش پاکستان علیه بوتو صورت گرفت و در عین شب، بوتو دستگیر و در یکی از هتل های " مری " واقع در ارتفاعات کوه های کشمیر زیر نظارت گرفته شد. چنانکه قبلاً متذکر شدیم، قبل از کودتای جنرال ضیاء الحق، اوضاع در پاکستان، در نتیجه شورشهای مسلحانه، مخالفت های سرمایه داران بزرگ، احزاب اسلامی بنیادگرا و کمپنی دارانی که سیاست های اصلاحی بوتو به زیان آنها تمام شده بود و نیز مداخله

پنهانی امپراتوری امریکا نسبت نزدیکی های سیاسی بوتو با چین و شوروی آن زمان و تطبیق برنامه های نیمه سوسیالیستی اش، بحرانی گردیده و مخالفت های گسترده یی علیه رژیم بوتو به راه افتیده بود که تفصیل آن در اینجا گنجایش ندارد. جنرال ضیا الحق از چنین اوضاع آشفته به ضد اربابش سؤاستفاده نموده با عده یی از جنرالان دیگر دست به کودتای نظامی زد.

جنرال مذکور در نخستین بیانیه رادیوتلوویزیونی اش، خطاب به مردم پاکستان چنین گفت:

" تداوم بحران و اوضاع متشنج سیاسی در دوران زعامت بوتو، مملکت را به خطر مواجه ساخته بود، اردو از این ناحیه سخت مشوش بود، به شما وعده میدهم که ظرف نود روز انتخابات جدید و عادلانه را به راه انداخته و درختم نود روز، به بارکهای نظامی خویش بخواهیم گشت، ما اهل سیاست نیستیم و غرض غصب قدرت سیاسی نیامده ایم ... "

جنرال مذکور وقتی بعد از کودتا به دیدار بوتو ی اسیر رفت، از طرف رییس جمهوری سابق چنین مورد خطاب قرار گرفت: " تو سوگند یاد کرده بودی که مرتکب چنین خیانتی نشوی! " ، جنرال ضیا بجواب بوتو گفت:

" صاحب! من سوگند یاد کرده بودم که به کشورم خیانت نکنم و تا هنوز چنین خیانتی را مرتکب نشده ام! "



### زنده گینامه مختصر جنرال ضیاالحق:

جنرال ضیاالحق اصلاً از جمله مهاجرین هند بود. وی در سال ۱۹۲۴ میلادی در یک خانواده مسلمان در شهر جلندر (مربوط هند برتانوی) تولد شد. پدرش محمد اکبر نام داشت و در ارتش هند برتانوی خدمت میکرد. ضیا الحق در جوانی مصروف آموزش نظامی در "سنت ستیفن کالج" دهلی گردید و در سال ۱۹۴۳ میلادی، پس از فراغت از کالج، در ارتش انگلیسی هند مشغول بکار شد. آنگاه که انگلیسها شبه قاره

هند را در سال ۱۹۴۷ میلادی ترک میگفتند، ضیا الحق بحیث تورن در اردوی استعماری

انگلیس در ایالت پنجاب مشغول انجام وظیفه بود. وی در سال ۱۹۵۰ میلادی، با دوشیزه بی بنام شفیه ازدواج کرد و پس از تشکیل پاکستان، در ارتش نو بنیاد آن کشور شامل گردید و مانند سایر افسران پنجابی که از سوی انگلیس تعلیم دیده بودند، شامل قشر نخبه افسران در کشور نو بنیاد پاکستان قرار گرفت. در جنگ عمومی دوم که هنوز افسر پایین رتبه بود، از طرف انگلیسها در جبهه (جاوا و برما) برضد نیروهای جرمنی فرستاده شد، در سال ۱۹۵۵ م کالج عسکری کوئته را به اتمام رسانید و در سال های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ میلادی در دانشکده نظامی ایالت کانزاس امریکا در بخش فن کومانندو تحصیل کرد و موقع بازگشت به پاکستان، در کالج عسکری کوئته، جایی که طی سه قرن اخیر، کانون توطئه، آشوب، کین ورزی و دخالتهای استعماری و ظالمانه علیه ملت و مملکت افغانستان بوده است، مصروف تدریس گردید. وی از سال ۱۹۶۷ الی ۱۹۷۰ میلادی در ارتش اردن خدمت کرد و در همناوایی با ارتش ملک حسین پادشاه اردن، هنگام قیام خونین خلق فلسطین بنام " سپتامبر سیاه "، در کشتار فلسطینیان نقش عمده بعهده گرفت. در جنگ سال ۱۹۶۵ هند و پاکستان، بحیث فرمانده قوای تانک انجام وظیفه نمود. ضیاً وقتی در سال ۱۹۷۳ م به رتبه میجر جنرال بحیث فرمانده فرقه زرهی پاکستان در ملتان توظیف گردید و در سال ۱۹۷۵ م به مقام بریگیدیر جنرال ارتقا یافت. ضیا الحق در سال ۱۹۷۶ م از طرف ذولفقار علی بوتو صدراعظم وقت پاکستان، بحیث Chief of Staff یا فرمانده عمومی نیروهای بحری- زمینی و هوایی آن کشور مقرر شد.

جنرال ضیاً در خزان سال ۱۹۷۷ میلادی، آنگاه که هنوز رژیم شاهنشاه ایران رویکار بود، به تهران سفر کرد و طی یک مصاحبه با روزنامه کیهان بین المللی چنین گفت:

" بنیاد پاکستان اسلام است و نه هیچ چیز دیگری. من می توانستم در هند بمانم اما نماندم، چون مسلمان بودم ... و با فقر کامل به پاکستان رسیدیم ... بنیاد جمهوری اسلامی پاکستان است و اسلام خواهد ماند ... " (۹) وی، پس از یازده سال حاکمیت سیاسی، بتاريخ هفدهم ماه آگست سال ۱۹۸۸ م در اثر انفجار طیاره حاملش در فضای پاکستان، چشم از جهان پوشید و یادگار زشتی از خود بجا گذاشت.

جنرال ضیاً برخلاف وعده نخستین اش بمردم پاکستان، بجای نود روز، مدت یازده سال بنام " مارشالا " (حکومت نظامی) و بخاطر ساختن " نظام مصطفی " و ... با دیکتاتوری و ماکیاولیسم

خاص در نوک هرم قدرت باقی ماند و هرنوع صدای حق طلبانه را با بیرحمی زاید الوصفی خفه نمود. وی برای آنکه پایه های قدرتش را در میان طبقات و اقشار مردم پاکستان استحکام بخشیده و کسب و جاهت نماید، اسلام پناهی را پیشه کرد، از اقوال قائد اعظم (محمد علی جناح) و علامه اقبال لاهوری استمداد جست، به احزاب بنیاد گرای اسلامی و بویژه، به "جماعت اسلامی" پاکستان به رهبری "ابوالاعلی مودودی" و بعداً میان طفیل محمد تقرب نمود و حزب مذکور را مورد حمایت وسیع قرار داد. افکار و فعالیت‌های دیوبندیسم تند روانه و وهابیسیم خشن عربستان سعودی را شدیداً دامن زد. دادگاه فرمایشی‌یی را که شامل شش قاضی انتصابی بود، به مقصد صدور حکم اعدام ذولفقارعلی بوتودایر کرد، قدرت اصلی مُلکی و نظامی را با عده‌یی از جنرالان کودتاچی اش کلاً در اختیار خویش گرفت، فعالیت‌های سیاسی احزاب مخالف را قدغن و یا به کندی مواجه نمود، تعداد زیادی از کدر های حزب مردم پاکستان یا (پیپلز پارتی) را که قبلاً بوتو در رأس آن قرار داشت دستگیر و زندانی نمود، "نظام مصطفی" را اعلام و اخذ عُشرو ذکات را بعوض مالیه مطرح کرد، مجازات دُرّه زدن (شلاق زدن) در ملا عام را نافذ نمود، تبلیغات دینی و مذهبی از ورای نشرات رادیو تلویزیون را رایج ساخت و تعداد "سپیکر" ها یا بلندگوها در مناره های مساجد چنان فزونی گرفت و تعداد ملا های حراف، استفاده جو و غالباً اعضای سازمان جاسوسی آن کشور به حدی زیاد شدند که موجبات انزجار مخفی و علنی مردم را بار آورد، میان اهل تشیع و اهل تسنن اختلاف ایجاد کرد، در ترویج زبان اردو بجای زبان انگلیسی و استفاده از "شلوار قمیض" یا پیراهن و تنبان بعوض دریشی حتا در دفاتر دولتی کوشید. ریفرم های اجتماعی، اقتصادی، تعلیمی و فرهنگی دوران بوتو را کاملاً لغو نمود، بانکها و کارخانه هایی که قبلاً ملی اعلان شده بودند، به مالکان اصلی برگردانده شده و اصلاحات ارضی از میان برداشته شد.

بدترین کاریکه جنرال ضیا الحق در دوران زعامت یازده ساله خویش در پاکستان انجام داد، این بود که چون مردم ایالت سند (زادگاه ذولفقارعلی بوتو) از وی نفرت داشتند و ضیاً هم آنها را دشمن خویش می دانست، لهذا، بخاطر تضعیف سندیها و جلوگیری از شورشها و اعتراضات اعضای حزب مردم و هزاران تن از دهقانان و کارگران و فقرا و پیشه وران که عمدتاً بر محور حزب مذکور فعال بودند، به مهاجران هندی زبان ایالت مذکور بنام "نَهضت قومی مهاجر" متوسل شد و نهضت مذکور را تقویت کرد. این تحریکات موجب شد که ناراضیان سندی با "

نهضت قومی مهاجر" در افتند و زد و خورد های مسلحانه آغاز گردد. وقتی ضیا متوجه قدرت و کارایی " نهضت قومی مهاجر " گردید، برای آنکه مبادا روزی به یک نیروی مزاحم علیه رژیمش مبدل شود، آنرا به دو پارچه تقسیم کرد و اعضای منشعب بازهم میان خود در افتادند. خیانت های ضیا در همینجا پایان نیافت. او، برای نخستین بار اقدام به کار خطرناک دیگری نیز نمود و آن این بود که افکار و اندیشه های تندروانه مذهبی را در میان افراد و افسران ارتش پاکستان تزیق نمود و احزاب و تشکلات اسلامی آن کشور را با شبکه استخبارات ارتش (آی. اس. آی) پیوند زد. وی علوئاً اجازه تأسیس هزارها مدرسه مذهبی تروریست پرور را در مناطق مختلف پاکستان و بخصوص در نواحی شمال غرب و نزدیکی های خاک افغانستان صادر نمود که در سالهای بعد، برای افغانستان و منطقه بحیث تومور خبیثه تروریستی عرض اندام نمودند.

این ماکیاولیست اسلام پناه، علی رغم همه گونه تلاشهای سیاسی - تبلیغاتی اش، بازهم نتوانست آنطور که باید در بین عوام محبوبیت کسب نماید. آنچه وی را نزد عوام و کشورهای جهان بی اعتبار گردانید، عمدتاً کودتای نظامی (غیرقانونی) و اعدام بوتو بود که در ماه اپریل سال ۱۹۷۹ میلادی در محوطه زندان راولپندی صورت گرفت. آنگاه که فیصله محکمه مبنی بر اعدام بوتو اعلام گردید، تقریباً همه سران و رهبران کشورهای جهان از جنرال ضیا خواستند تا از اجرای حکم اعدام صرف نظر نماید. حتا نور محمد تره کی سرمنشی " حزب دموکراتیک خلق ... " و رییس رژیم کودتای ثور نیز در آن موقع وبا تقلید از دیگران، چنان تقاضایی را از ضیا بعمل آورد. مقامات ترکیه، علاوه از آنکه تقاضای انصراف از اعدام بوتو را نمودند، وعده سپردند که اگر بوتو به ترکیه تبعید گردد، حکومت آن کشور تضمین میکند که وی دست به هیچ نوع فعالیت مخالفانه علیه رژیم ضیاالحق نزند، ولی ضیا و یاران کودتاچی وی زنده ماندن بوتو را برای بقا و منفعت شخصی و گروهی شان خطرناک می پنداشتند. بنابراین، او را بالاخره به دار آویخته و به زنده گی اش پایان دادند.

جنرال ضیا در سال اول حکومت خویش با مشکلات عدیده بی دست و گریبان بود و هنوز پایه های قدرتش استحکام نیافته بود. مثلاً به تعداد نه حزب مخالف به شمول حزب مردم پاکستان، اتحادیه ضد رژیم نظامی ضیا بنام " نهضت احیای دموکراسی ( M.R.D " Movement for Restoration of Democracy) را تشکیل داده بودند، نا راحتی ها و نا رضایتی های گسترده ناشی از اعدام بوتو در سراسر کشور موج میزد، کسر پنجمصد ملیون دالری بودجه گلوی رژیم را



میفشد، رهبران رژیم کودتای ثور در افغانستان، با بی باکی تمام صدور "انقلاب مودل جدید" به کشورهای همسایه، بخصوص پاکستان را شعار میدادند و هزاران نسخه نشریه تحریک کننده به زبان اردو و انگلیسی را از طریق مرزها به پاکستان می فرستادند که حکومت جنرال ضیا، در برابر آن هم باید مبارزه مینمود. طرح عُشرو زکات بصورت بلا استثنا، تشنج میان اهل تشیع را دامن زده بود و تصفیه اردو از وجود طرفداران بوتو ادامه داشت و سران کشورهای جهان با شک و تردید به ضیا و رژیمش مینگریستند.

سالنامه امریکایی (World Topics) در سال ۱۹۷۹ م، جنرال ضیا را باساس کشتارهای بیرحمانه اش در پاکستان، "خمینی ثانی" خواند منتها با این تفاوت که فاقد قدرت پترول میباشد. جنرال مذکور، آنگاه که در اخیر سال یازدهم حاکمیتش چشم از دنیا فرو بست، هزاران مدرسه مذهبی، لشکر عظیمی از ملاهای رجعت گرای دیوبندی، وهابی و ضد ترقی و تمدن، اردوی مذهب پناه و کینه توز و سه ملیون معتاد هرویین و ملیونها بیکار و بی روزگار و بستر بسیار مساعد تروریسم خونریز را از خود به میراث گذاشت. (اختطاف طیاره‌ی مسافربری "پی. آی. ای" از پاکستان به کابل توسط گروه "الدولفقار" و رهایی حدود یکصد تن از زندانیان حزب مردم پاکستان در برابر تهدید اختطاف کننده‌ها، در همین سالها صورت گرفت.)

جنرال ضیا در نیمه دوم سال ۱۹۷۷ م، یعنی اندکی بعد از غصب قدرت، سفری به کابل انجام داد و محمد داوود نیز در اخیر سال ۱۹۷۸ م از اسلام آباد دیدن نمود. جنرال ضیا الحاق از سردار محمد داوود استقبال شایانی بعمل آورد و مذاکرات هردو جانب در فضای بسیار صمیمانه صورت گرفت. نکته جالب اینکه داوود اینبار، ضمن ایراد بیانیه در شالیمار باغ لاهور، در برابر هزاران نفر مستمع، برخلاف همیشه، هیچ حرفی از موضوع "پشتونستان" و یا "خودمختاری قبایل پشتون و بلوچ" بمیان نیاورد که این خود، چرخش مهمی در سیاست خارجی داوود خان بحساب میرفت. زیرا داوود، عاقبت، در سال اخیر ریاست جمهوری اش به نتایج منطقی و مهمی رسیده بود که باساس آن، تصمیم گرفت اشتباهات گذشته را با اتخاذ سیاستهای تازه داخلی و خارجی جبران نماید. حتا جنرال نصیر الله بابر، طی نگارش خاطرات خویش متذکر میشود که "ما قضیه ی "دیورند" را در سال ۱۹۷۶ با داوود خان حل کردیم که اسناد آن نزد ما موجود است ... در سند گفته شده بود که این قضیه فعلاً بحال خود باشد. " اما، چون سند مورد ادعای این جنرال پاکستانی در اختیار ما قرار ندارد، بنابراین، قول او را نمیتوان پذیرفت.

عمده ترین نکاتی که محمد داوود خان را در چنگال گرفته بود و او میخواست روی آن تجدید نظر نماید، اینها بودند:

- اعضای " حزب دموکراتیک خلق ... " که پیرو ماسکو بودند، در تمام تار و پود ارتش و تشکیلات دولتی رخنه کرده نه تنها مانع اقدامات و اجراءات آزادانه وی میشوند، بلکه پیکر دستگاه اداری و سیاسی مملکت را نیز با اشکال ماهرانه یی چون موریانه میخورند.
- روسها و هندیها همچنان در طرح مسأله " پشتونستان" وی را به سود خویش فریفته اند.
- در تداوم سیاست خصمانه با پاکستان بازنده بوده است.
- رسیدن به انکشاف اقتصادی و تطبیق پروژه های عمرانی، ایجاب داشتن روابط حسنه گسترده را با کشورهای ثروتمند عربی و جهان غرب و به ویژه، با دو کشور همسایه (ایران و پاکستان) میکند.

مسافرتهایی که داوود در سال آخر عمرش، روی همین مقاصد و برداشتهای تازه به تهران و ریاض انجام داد نیز موفقیت آمیز بود، هردو کشور برای داوود خان وعده مساعدهتهای بزرگ مالی را دادند، مشروط بر آنکه بتواند خودش را از جال شیطانی ماسکو بیرون کشد. مثلاً به همین سلسله، محمد رضا شاه در آن شب و روز، یک قرضه دست و دل بازانه (دوملیارد دالری) را با میعاد باز پرداخت ده ساله و واگذاری فوری چهارصد ملیون دالرتحت شرایط بسیار سهل برای داوود خان پذیرفته بود تا بمقصد تمديد خط آهن یکهزار و هشتصد و ده کیلومتری ازمرز ایران تا کابل و سایر پروژه های مورد نظر بمصرف برساند. این خط آهن از اسلام قلعه آغاز میشد تا هرات- فراه- لشکرگاه- کندهار، سپین بولدک- کندهار- قلات- مفرغزنی- لوگر- کابل امتداد می یافت و قرار بود چنین پروژه بزرگ تا سال ۱۹۸۴ میلادی به اتمام برسد.

داوود تصمیم داشت در بخش داخلی، علاوه از اقدامات بیشتر علیه " افکار وارداتی" و " عناصر چپ و راست"، منسوبین " حزب دموکراتیک خلق ... " در بین اردو و دستگاه دولت را بازهم شناسایی و اخراج نماید، ولی متأسفانه دیگر دیر جنبیده بود. افراد شبکه استخبارات روسیه (کی جی بی) و (جی آر یو) و ستون پنجم آن کشور (منسوبین حزب متذکره) تا حساس ترین پُست های مُلکی و نظامی و کلیدی ترین موقعیت های دولتی خزیده بودند. در اینجا میتوان منحیث

نمونه به این افراد و موقعیت های حساس آنان در دستگاه رژیم داوود خان توجه کرد:

- محمد حسن (شرق) معاون رییس جمهور
- محمد خان جلالر وزیر تجارت
- جنرال اسماعیل خان رییس شبکه استخبارات (مصونیت ملی) داوود
- ضیا مجید قوماندان گارد ریاست جمهوری
- دگروال عبدالقادر رییس ارکان قوای هوایی (بعداً کلید کودتا و وزیر دفاع رژیم خلقی - پرچمی)
- محمد اسلم (وطنجار) قوماندان کندک اول قوای چهار زرهدار (بعداً کلید کودتا و وزیر دفاع و مخابرات رژیم خلقی - پرچمی)
- محمد رفیع رییس ارکان لوای ۴ زرهدار (بعداً افسر فعال کودتا و وزیر دفاع در رژیم خلقی - پرچمی)
- سرور (نورستانی) قوماندان قوای ۴ زرهدار
- جگرن خلیل الله رییس ارکان لوای توپچی فرقه قرغه
- نبی (عظیمی) آمر کشف قرارگاه قول اردو ی مرکز
- جگرن محمد یعقوب رییس ارکان قطعه کماندو
- تورن اسدالله (پیام) آمر مخابره گارد جمهوری
- جگرن گل آقا آمر اپراسیون گارد جمهوری
- جگرن عبدالحق (علمی) افسر گارد جمهوری
- فیض محمد قوماندان قطعه کماندو
- عبدالحمید محتاط انجنیر مخابره در میدان هوایی خواجه رواش
- انجنیر جیلانی استاد دانشگاه هوایی
- شیرآغا (حرکت) استاد دانشگاه هوایی
- اسدالله (سروری) پیلوت هلیکوپتر (بعداً رییس سازمان جاسوسی اکسا)
- محمد یوسف پیلوت
- خطاب (میخانیک طیاره)
- عزیز (حساس) قوماندان تولى تشریفات گارد جمهوری
- سیدجان خان معاون اپراسیون گارد جمهوری

- آغا محمد خان قندهاری آمر مخابره گارد جمهوری
  - جمعه خان هراتی معاون آمریت مخابره گارد جمهوری
  - شیرجان (مزدور یار) تانکیست مربوط قوای ۱۵ زرهدار
  - فتح محمد افسر کندک قوای ۴ زرهدار
  - داوود (عزیزی) افسر کندک قوای ۴ زرهدار
  - سید داوود (ترون) میخانیک در قوای هوایی (بعداً یاور قدرتمند حفیظ الله امین و قوماندان پولیس کابل)
  - سید محمد (گلاب زوی) خورد ضابط میخانیک در قوای هوایی (بعداً وزیر داخله)
  - نظر محمد پیلوت
  - مهمند صاحب منصب در قوای ۴ زرهدار
  - عمر صاحب منصب در قوای ۴ زرهدار
  - محمد امین صاحب منصب در قوای ۴ زرهدار
  - عبدالحق (صمدی) میخانیک هوایی، عضو کی جی بی و بعداً رییس استخبارات نظامی.
- افراد مذکور عمدتاً اعضای " حزب دموکراتیک خلق ... " و پیرو ماسکو بوده و کلاً در کودتای هفتم ثور سال ۱۳۵۷ علیه رژیم جمهوری محمد داوود سهم فعال گرفتند.
- روسها که از تضامیم تازه و ژست های استقلال طلبانه داوودخان به منظور گریز از چنگ " خرس قطبی "، اغماض درقبال قضیه پشتونستان، تصفیه نسبی افراد حزبی و تقرب به جهان غرب به وحشت افتاده بودند، قبل از آنکه دیر شده باشد، هردو جناح منشعب حزب (خلق و پرچم) را با عجله آشتی داد و با استفاده از نیرو های نظامی جناح های مذکور اقدامات ماهرانه اعضا و منسوبین (کی جی بی) و (جی آر یو) در کابل، کودتای هفتم ثور (۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸ م) را علیه وی به راه انداختند. بعضی از مشاوران و نزدیکان محمد داوود خان، مدت ها قبل از کودتای ثور، پیرامون خطرات ناشی از فعالیت های سیاسی کادر های حزب و خزیدن نظامیان حزب مذکور در نهاد های دولتی و موقعیت های حساس رسمی آنها، برایش گوشزد کرده بودند، ولی این نوع گفته ها و مشوره ها را با نا باوری رد کرده یا نا شنیده گرفته بود. برخی از افسران سابقه دار اردوی افغانستان، تعافل، ارتباط داشتن، رشوه گیری، پسر خواندن دشمن (۱۰) و عدم

درایت فکری و نظامی غلام حیدر رسولی وزیر دفاع جمهوری داوود خان را نیز در زمره عوامل سقوط رژیم داوود بحساب می آورند. ماما داکتر عاصم اکرم در صفحه ۳۱۶ کتاب خویش که بنام "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داوود" تألیف کرده است، سخن حیدر رسولی را از قول حمیدالله رحیمی رییس گمرکات وزارت مالیه وقت نقل میکند که روزی با معتمدان خود گفته بود: "چه کنیم؟ دو سال است که سردار صاحب را می گوئیم که باید {راجع به دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق} کاری کنیم، ولی او تصمیم نمی گیرد. " منابعی که در آن زمان به داوودخان نزدیک بودند، گفته اند که تعلق رییس جمهور در مورد دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق و تصفیه کامل اعضای آن از نهاد های دولتی و بخصوص از چهارچوب وزارت دفاع، بخاطر آن بود که میدانست جلو آنها محکم بدست برژنف و سایر رهبران کرملین است و بنابراین او نمی خواست به آسانی مورد خشم و انتقام کرملین نشینان واقع گردد. مگر با آنها، در یک لحظه حساس دیپلماتیک و رو در رو با لیونید برژنف، باساس همان احساسات ناسیونالیستی و تند مزاجی های همیشه گی اش نتوانست فشار آنها را ملاحظاتی و نگرانی ها را تحمل نماید. این رویداد را اظهارات آقای صمد غوث معین سیاسی وزارت امور خارجه در جمهوری داوود خان روشنتر میسازد، وقتی در صفحات (۱۸۱ - ۱۸۰) کتاب خویش بنام "سقوط افغانستان"، یادداشت خودش را از میز مذاکره ی دو جانبه سال ۱۹۷۷ م (میان داوود خان و لیونید برژنف) در ماسکو چنین مینگارد:

"... در این هنگام برژنف مستقیماً بطرف محمد داوودخان مینگریست و چیزی گفت که ترجمان گاوریلوف بسیار نارام شد، اما پس از مدتی با تردد این عبارت او را ترجمه کرد که غیر منتظره بود. برژنف شکایت کرد که در افغانستان فعالیت های دو جانبه متخصصین کشورهای عضو نا تو بسیار زیاد شده است. در گذشته حکومت افغانستان از متخصصین کشورهای عضو نا تو حد اقل در مناطق شمالی آن کشور دعوت نمیکرد اما اکنون به آن دساتیر عمل نمیشود ... اتحاد شوروی به این انکشافات با نظر بد مینگرد و از حکومت افغانستان تقاضا میکند تا خود را از تسلط آنها رهایی بخشد ... "

آقای صمد غوث می افزاید که: " ... داوود با آواز بلند و احساسات جواب داد: آنچه شما گفتید افغانها آنرا توقع نداشتند و آنرا مداخله در امور افغانستان میدانند، چنانکه قبلاً گفته شد،

افغانستان روابط خویش را با اتحاد شوروی با ارزش میدانند ... ما هیچ وقت به شما اجازه نخواهیم داد که به ما حکم کنید چگونه کشور خود را اداره کنیم، چه کسی را در افغانستان استخدام کنیم، چگونه و در کجا متخصصین را توظیف نماییم. این صرف مربوط به اداره دولت افغانستان است، اگر ضرورت باشد افغانستان غریب باقی خواهد ماند اما در فیصله های خود آزاد خواهد بود. "

هرچند این اظهارات جراتمندانۀ ی داوود خان بخیث رییس جمهور افغانستان در برابر رهبریک کشور پر قدرت و بخاطر رعایت منافع ملی مردمش قابل ستایش است، اما با آنهم، از آنجاییکه نا رسایی هایی در بخش فن دیپلماسی داشت و تغافلگی که قبل از آن از خود بروز داده بود، نتوانست کشور را از ورطۀ خطر واشغال بیگانه نجات دهد.

آری! با آغاز و انجام کودتای خونین ثور، بار دیگر ثابت شد که سردار محمد داوود با خود خواهی های افراطی و تعیین عناصر نالایق و بدنام در کابینه اش، بی اطلاعی از عمق جامعه و ضعف دستگاه استخباراتی دولت، یکجانبه نگری در محاسبات فکری - سیاسی، قهر و خشم بی جا و گوش ندادن به سخن و مشورۀ شخصیت های دلسوز بخود و وطن و بالاخره، کین ورزی با روشنفکران مبارز و عدم اتکا به نیروی مردم، همان سان که در هنگامه سازیهای " پشتونستان " در برابر پاکستان بازنده بود، در بازی با روس و پیروان آن نیز بازنده شد، با این تفاوت که در بازی اخیر، سر خود و اعضای خانواده اش رانیز باخت.

### کودتای نظامی علیه سردار محمد داوود

ساعت ۹ قبل از ظهر روز پنجشنبه هفتم ماه ثور (۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸ میلادی) بود که تانکهای غول پیکر نظامی از مقر اصلی شان در محل " پُلچرخ " واقع در حومه شمالشرقی شهر کابل به حرکت در آمده و مستقیماً به صوب ارگ جمهوری و وزارت دفاع در قلب شهر شتافتند. عمارت وزارت دفاع که درصد متری مقابل ارگ جمهوری قرار دارد، نخستین شلیک گلولۀ تانک کودتا چیان را استقبال کرد. به زودی عملیات مسلحانه و خونین میان نیرو های گارد جمهوری و افراد کودتاچی آغاز گردید. هنگامیکه کودتاچیان، دفاع و مقاومت شدید نیرو های گارد جمهوری را مشاهده کردند، طیارات جنگی را غرض بمباران ارگ از میدان هوایی بگرام واقع در پنجاه کیلومتری شمال کابل به کمک طلبیدند. تا آنزمان، تعداد زیادی از مشاورین روسی به شمول

کارمندان (کی جی بی) و (جی آر یو) در میدان هوای بگرام مستقر بودند. عملیات هردو جانب تقریباً یک شبانه روز دوام داشت که شرح کامل آن از حوصله این اثر خارج است. در پایان این مدت، دیگر رژیم جمهوری داوود خان سقوط نموده خودش با تعدادی از وزرا و اعضای خانواده اش به قتل رسیده بودند.

جناب فرهاد (لبیب) سابق استاد در دانشگاه حری افغانستان که شاهد جریان کودتا بوده است، چگونه گی قتل سردار محمد داوود را چنین شرح میدهد: "تورن امام الدین لوگری در حالیکه هردو شانه و بازوی او در (پلاستر) است، به بستریلمیده و چند نفر دورش نشسته، چگونگی قتل داوود را از او میپرسند. او چنین تعریف کرد: " زرهپوش من مقابل دروازه شرقی ارگ بحالت آماده گی آتش ایستاده بود، صبح هشتم ثور زمانیکه قطعات گارد یکی بعد دیگری با {بلند کردن} بیریق های سفید تسلیمی خود را اعلان داشتند، برایم امر گردید که داوود را دستگیر کنم. قبلا داوود با ما در تماس شده و خواسته بود که با رهبران کودتا صحبت نماید و کمیته مرکزی حزب نیز پذیرفته و تصمیم داشتند که قادر و اسلم را برای ملاقات داوود بفرستند. همزمان برایم امر گردید که داخل ارگ شده و داوود را دستگیر نمایم. دیدم کسی از جمله درایوران زرهپوش و صاحب منصبان حاضر نیستند داخل ارگ شوند، خلاصه، درایوری را که میشناختم حاضر گردید که زرهپوش مرا بداخل ارگ هدایت نماید و مزید بر آن چهار نفر نظامی دیگر نیز با من همراه گردید. وقتی داخل ارگ شدیم هنوز صدای تک تک آتش مرمی بگوش میرسید. در داخل ارگ اولین کسی که ما را ملاقات کرد (آقا محمد) بود. من مطلع بودم که موصوف ار جمله نفرهای ماست. آقا محمد ما را به اتاقی که داوود خان در آنجا بود، رهنمایی کرد. من وقتی با افراد معیتی خود به رهنمایی آقا محمد داخل قصر گلخانه شدم، دیدم داوود با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش (بدون خانم ها) مسلح منتظر اند، باخود گفتم که زنده ماندنم محال است، در این اثنا آقا محمد به داوود خان رسم تعظیم بجا آورده و گفت: " افراد کودتا میخواهند شما را ملاقات کنند." داوود خان از همه مقدم تر ایستاده بود، من هم بعد از رسم تعظیم به آواز بلند گفتم: " نظر به امر کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، شما سلاح را به زمین گذاشته و خود را تسلیم کنید." هنوز آخرین کلمه از زبانم خارج نشده بود که یکی از پسران داوود به طرف در عقبی به سرعت در حرکت شد، تا من به او اخطار کردم تا از جایش حرکت نکند، داوود خان در حالیکه این جمله را ادا

میکرد " برای روس و مزدوران او تسلیم نمیشوم "، بالایم آتش نمود و درحال، سه مرمی، یکی به نزدیکی قلب و دو آن به بازو و شانه ام اصابت کرد، من با یک آتش جناحی همه را مورد ضربه قرار داده و بعد از آن از هوش رفتم، وقتی چشم باز کردم، درشفاخانه بودم ... " (۱۱)

گزارشات بعدی که از سوی منابع مؤثق بیرون داده شد، تعداد مجموعی اعضای فامیل داوود خان به شمول شخص خودش که توسط کودتا چیان بقتل رسیدند، بالغ برهفده نفر میشدند و ازین قرار: سردارمحمد داوود، سردار محمد نعیم، شاهدخت زینب همسرمحمد داوود، شاهدخت بلقیس همسرتیمورشاه آصفی. محمد عمر، ویس و خالد فرزند ان محمد داوود، شینکی و زرلشت دختران محمد داوود، شیما عروس، هیلی، غزال، حارث، وایگل نواسه های محمد داوود. زرمینه دخترمحمد نعیم خان (برادرزاده ی داوود)، صفورا دخترعبدالعظیم خان، عایشه خواهر محمد داوود، نظام الدین فرزند شاه محمود خان، سید عبداللله معاون رییس جمهور ووزیرمالیه، عبدالقدیرنورستانی وزیرداخله و صاحب جانخان قوماندان گارد ریاست جمهوری. همچنان، حدود پانزده تن اقارب محمد داوود خان زخمی شدند.

بدین گونه، کودتای ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی به پیروزی رسید و فصل خونبار دیگری را در سینه پُرخون تاریخ سر زمین مان گشود که بعداً شرحش خواهد آمد.

رادیو افغانستان که تا آئزمان یگانه دستگاه پخش کننده رادیویی در سراسر کشور بود، از قبل از ظهر روز پنجشنبه هفتم ماه ثور، مطلبی جز پخش نغمه " اتن ملی " نداشت، ولی درپایان روز، با قطع سلسله نغمه ها، صدای دو تن از کودتا چیان بنام های " اسلم وطنجار " و " عبدالقادر " را به نشر رسانید که آنها این اعلامیه را به زبانهای دری و پشتو قرائت کردند: " اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان: سردار محمد داوود آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان این عوامفریب بی نظیر تاریخ وخاین به اراده خلق افغانستان، برای همیشه از میان رفت. حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد، دفاع از دست آورد های انقلاب و از بین بردن هوا خواهان این سردار ستمگر، وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است. "

روسها که در مسیر تقریباً سه دهه قبل از کودتای ثور کلیه اعمال و کردار داوود را زیر نظر داشتند،



با طرح پلان کودتا و قتل داوود، بار دیگر موفق شدند از فرار صید بدام افتیده‌شان (افغانستان) جلوگیری نمایند. کودتاچیان و رهبران حزبی آنها همینکه حاکم بر سرنوشت مردم و مملکت شدند، یا باساس خوی و سرشت عقده مندانه خود شان و یا در اثر تحریک و تلقین روسها که با آنها آمیزش خاص و عمیق داشتند، کاملاً بر خلاف متن اعلامیه بالا و با بدترین و وحشیانه ترین وجهی حکومت کردند. هرچند در اینجا قصد تحلیل و تشریح چگونه گی همه نوع اعمال و گفتار مسوولین و منسوبین رژیم کودتای ثور در افغانستان را ندارم، اما به منظور آنکه دریچه یی به سوی شناخت علت و معلوم و رعایت تسلسل منطقی موضوع مورد بحث ما وجود داشته باشد، چند نمونه از اعمال و افکار وحشت بار آنها را ذکر میکنیم:

- تبختر خالی مغزانه ناشی از " انقلاب " کردن و قدرت گرفتن
- خویشتن را فراز همه کس و همه چیز انگاشتن و از همه کس اطاعت محض را انتظار داشتن
- در خصوصی ترین بخشهای زنده گی فردی و خانواده گی مردم دخالت کردن
- در برابر افکار، عقاید و مقدسات عوام بی حرمتی نمودن
- تعرض به ناموس، جان و مال مردم بصورت بیباکانه
- دستگیری بی باکانه روشنفکران، علما، وطنپرستان و حتا افراد و عناصر بیطرف توأم با تعذیب، کشتار، زندانی کردن و شکنجه دادن های وحشیانه
- دشمنی با افراد و اشخاصی که حزبی نبودند و یا از آن ها اطاعت صد در صد نمیکردند
- دشمنی و امحای فیزیکی دگر اندیشان جامعه
- قلدری، زور گویی، سؤ استفاده از قدرت سیاسی حتا در قلمرو شخصی و خصوصی و فخر فروشی بر دیگران
- وابسته گی عمیق و غلیظ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک به بیگانه (روسها)
- دامن زدن به کیش شخصیت و تفتیش عقاید، منازل، دفاتر و سایر اماکن
- انحصار قدرت سیاسی در دست اعضای حزب حاکم و محروم نگهداشتن دیگران از حق آزادی، کار، تفکر و پُست های دولتی
- ایجاد فضای مختنق سیاسی، عدم مصونیت فردی، رُعب و ترس و بی اطمینانی کامل در سراسر کشور
- فعالیت های شدید و شباروزی استخباراتی و بگیری و ببند بی وقفه و کشتار بدون پرسان و

محاکمه. برای اینکه خواننده به عمق این اختناق سیاسی و کشتار گسترده و بی باکانه رژیم کودتای ثور در افغانستان پی ببرد، باید گفت که تنها از ماه می تا اواخر سال ۱۹۷۸ م، یعنی کمتر از یکسال اول پیروزی کودتا، رژیم به تعداد دوازده هزار نفر را باساس لیست و اعلان رسمی دولت، بنام "ضد انقلاب" به قتل رسانید. (درحالیکه تعداد مقتولین و ناپدید شده‌گان به مراتب بیش از این بوده است)

### اختلاف درون "حزب دموکراتیک خلق" و پیامد های آن

یکی از روشهای خاص سیاسی - تاکتیکی روسها این بود که احزابی را که در کشورهای مورد نظر به وجود می آوردند، آنها در عین زمان به دو یا چند جناح ظاهراً مخالف تقسیم نموده در مواقع ضرورت، به گونه‌های متفاوت از آنها استفاده میکردند. در افغانستان نیز از همین شیوه بهره جستند. "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را که در ماه جنوری سال ۱۹۶۵ میلادی به رهبری نورمحمد تره کی در کابل تأسیس و تمویل نمودند نیز به دو جناح "خلق" و "پرچم" منقسم ساختند. این انقسام و انشعاب حزبی، هیچ مایه و دلیل ایدئولوژیک و منطق سیاسی نداشت و نمیتوانست داشته باشد، زیرا کادرها و رهبران هر دو جناح در نزدیک شدن بیشتر به مقامات حزبی، دولتی و استخباراتی ماسکورقابت عجیبی را به راه انداخته بودند و در وفاداری به آرمان های آن تلاش خسته گی ناپذیر بخرچ میدادند. چنانکه "واسلی متروخین" افسر بلند پایه ی (کی. جی. بی)، طی رساله بی تحت عنوان "کی جی بی در افغانستان"، ضمن افشای برخی از فعالیتهای سازمان مذکور در افغانستان، (کد) های استخباراتی یا اسامی مستعار رهبران حزب مذکور در آرشیف این سازمان را بیرون داده و ترجمه فارسی دری آن در نشریه انترنتی (گفتمان) و (پورتال افغانستان آزاد) سال ۲۰۰۹ میلادی به نشر رسیده است. متیروخین افشا میکند که (کد) های استخباراتی سران حزب دموکراتیک خلق از طرف کی جی بی چنین تعیین شده بود:

نورمحمد تره کی = دیدوف

ببرک کارمل = مارید

داکتر نجیب الله = پوتوموک

جنرال عبدالقادر = عثمان

جنرال محمد رفیع = نیروز

سید محمد گلابزوی = مامد (متروخین وی را از جمله مهمترین اجنت های کی جی بی میداند)  
 عبدالصمد ازهر = فتح  
 محمود بریالی = شیر  
 حفیظ الله امین = کاظم  
 شاه محمد دوست = پیرس  
 جیلانی باختری = رکاس  
 دستگیر پنجشیری = ریچارد

میتروخین، این کارمند برجسته کی جی بی همچنان می افزاید که " دونفراز رهبران درجه اول حزب دموکراتیک خلق (تره کی و ببرک کارمل) پیش از تأسیس حزب (از دهه ۵۰ میلادی) به عضویت کی جی بی در می آیند و از همان دوران معاش ماهیانه خود را یکصد و هشتاد روبل معادل چهار هزار افغانی بدست می آوردند "

وی اضافه میکند که " کی جی بی هر چند گاه به تره کی به شکل بسیار مخفی آن که حتی دوستان نزدیک تره کی هم نمیتوانسته اند آگاه شوند، پول میپرداخته است . از سال ۱۹۵۱ تا وقوع کودتای خلق و پرچم، هر چند بار در یکسال، مبلغ پنجاه هزار افغانی در داخل یک موتر که معمولاً ملاقات های تره کی با کی جی بی صورت میگرفته، به تره کی پرداخته شده است . "



نورمحمد تره کی (دیدوف)

میتروخین می افزاید: " تره کی در جریان فعالیت هایش در کی جی بی با آقایان ساگادیف، کوزلوف، فیدوسیف، سپیرییدونف، کوسترومین و پیتروف در ارتباط بوده است . تره کی در

جریان فعالیتش توانسته است چندین اجنت تازه " افغانی " را به کی جی بی معرفی کند. " استیوکول " خبرنگار " واشنگتن پُست " مینویسد: " ... کی جی بی، امین و تره کی هردو را استخدام نموده و آنها را جدا جدا در پارک موترها در کابل ملاقات میکرد و برای شان هدایت صادر مینمود و پول میپرداخت. " (۱۲)

پس، منطقاً انشعاب آنها نیز باید در اثر لزوم دید خاص روسها صورت پذیرفته باشد. منظور روسها از اینکار این بود که اگر یک جناح، احیاناً از طرف دولت وقت ضربه بخورد، جناح دیگر مصوون بماند و یا هرگاه یک جناح، بنا به دلایلی علیه ماسکو تمرد نماید، جناح دیگر را در دست داشته باشند. همچنان، روسها پنداشته بودند که هرگاه یک جناح حزب، بعد از غصب قدرت سیاسی در کشور، به رسوایی و شکست مواجه میشود، آنها بتوانند جناح دیگر آنرا با ترفند های فریبنده به قدرت برسانند. این پندار ها، چنانکه ملاحظه هم شد، در قبل و بعد از کودتای ثور عملاً پیاده گردید که شرح مفصل آن در خور کار اختصاصی این اثر نیست.

میتروخین این موضوع را نیز در رساله خویس، به حیث شیوه کاری کی جی بی در کشور های مختلف نیز افشا نموده است. چنانکه در صفحه (۱۳) شماره (۱۱۸) " افغان رساله " منتشره تورنتو از قول میتروخین میخوانیم:

" ... کی جی بی همانند سایر سازمان های استخباراتی کشور های قدرتمند دنیا از دو شیوه فعالیت استخباراتی در افغانستان استفاده کرده است: اول اینکه تقریباً تمامی فعالیت هایش را از یک مرکز استخباراتی که در داخل سفارت شوروی سابق در کابل موجود بوده و " اقامتگاه " نامیده میشده است، انسجام و تحقق داده است. ثانیاً از نماینده های کی جی بی چه داخلی و چه هم شهروندان شوروی سابق که زیر نام مشاور تقریباً در همه ارگان های مهم دولتی موجود بوده و در بسا موارد مستقیم با مسکو در ارتباط بوده اند، میباید بدون شک که اجنت های داخلی کی جی بی { " جی. آر. یو " سازمان استخبارات نظامی شوروی } نقش مهم و اساسی را در افغانستان بازی کرده اند ... "

" ... کی جی بی ذیرکانه اختلافات بین کارمل و تره کی و دیگر اجنت های هوا دار شان را دامن زده و با تمامی اجنت هایی که به خلق و یا پرچم وابسته بوده اند، ماهرانه و جداگانه

تماس هایش را حفظ کرده است. طبعاً یکی از شگرد های سازمان های استخباراتی بزرگ دنیا، ایجاد تفرقه و معامله جداگانه با اجنت های بومی شان میباشد که امروز هم از سیا تا میت (سازمان استخبارتی ترکیه) همه از این روش معمول در افغانستان پیروی میکنند. "

این نکته نیز قابل تذکر است که درعین حال روسها در افغانستان، از دویخش یا از طریق دو تشکیلات مخفی استخباراتی شان داخل فعالیت بودند: (کی. جی. بی) که غالباً به امور جمع آوری اطلاعات از سراسر جهان و بخشهای سیاسی- تبلیغاتی- دیپلماتیک برای آن کشور تلاش داشت و (جی. آر. یو) که عمدتاً و بگونه خاص در امور نظامی یا امور عسکری کشورهای مورد نظر و از جمله، افغانستان فعال بود. بهمین اساس، رهبران " حزب دموکراتیک افغانستان" در چهارچوب شبکه (کی. جی. بی) و افسران نظامی (کودتاچی) در حلقه مربوط به (جی. آر. یو) یا سازمان استخبارات نظامی شوروی دیروز تنظیم شده بودند. حوادث و رویداد های سیاسی - نظامی افغانستان ثابت نمود که سازمان (جی. آر. یو) در افغانستان بگونه قوی تر و باصلاحیت تر نسبت به (کی. جی. بی) عمل میکرده است. بهمین ملحوظ، روسها یکتعداد افراد و عناصر کاملاً مخفی اطلاعاتی و قابل اعتماد شان را در چهارچوب ارتش افغانستان بوجود آوردند تا از یکطرف ناظر حرکات سایر اجنت ها باشند و از سوی دیگر، الترنتیفی باشند در نبود کادرها و رهبران حزبی پس از رویداد های خطیر احتمالی.

روسها در افغانستان، عمدتاً دو باراز تاکتیک (ایجاد انشعاب و استفاده از دو جناح حزب) کار گرفتند: نخست، در سال ۱۹۷۷ م، آنگاه که تصمیم گرفتند سردار محمد داوود را از اریکه قدرت به زیر کشند و بار دوم، در دسامبر سال ۱۹۷۹ م وقتی که خواستند افغانستان را اشغال نظامی نمایند. هرچند در مورد اقدام نخست، یکی از اعضای نظامی جناح پرچم در کتاب "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان" مینویسد: " از شروع سال ۱۹۷۶ م کوششهایی برای وحدت بین جناح های خلق و پرچم چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی آغاز یافت. در سطح ملی، فعالین هردو حزب، خاصتاً جناح پرچم طرفدار وحدت بودند و میخواستند وحدت سازمانی بین هر دو جناح به وجود آید، در سطح بین المللی، اتحاد شوروی در طول ده سال انشعاب، بی علاقه خود را ابراز کرد و لی هردو حزب توانستند در احزاب کمونیستی بعضی از کشورها حامیان و طرفدارانی را برای خود دست و پا کنند، از اثر کوشش های احزاب کمونیستی هند، عراق و استرالیا و نشرات حزبی آنها که تقاضا داشتند اختلافات

خویش را کنار زده و باهم وحدت کنند، فعالین هردو حزب زمینه ملاقات دو رهبر حزب را فراهم کرده و موجبات آشتی دو باره حزب را به وجود آورده و اتحاد دو باره دو حزب در ماه جولای سال ۱۹۷۷ تحقق یافت. " (۱۳)

در اینجا، دیده میشود که نویسنده، نقش تعیین کننده رهبران کرملین، سفرا و بخش استخباراتی سفارت شوروی، بویژه فعالیتهای اطلاعاتی افسرکی جی بی (ابلوف) در سفارت مذکور مبنی بر یکجا سازی دو باره هردو جناح حزب غرض انجام دادن کودتا علیه داوود خان را عمداً کتمان میکند. وی سعی میکند روسها را درقبال انشعاب ده ساله حزب خود " بی علاقه " نشان داده طوری وانمود کند که در پروسه وحدت دو باره دو جناح حزب، روسها گویا دخالتی نداشته و توطئه یی علیه رژیم محمد داوود نیز در میان نبوده است. نبی عظیمی که توانسته بود قبل از کودتای ثور، خودش را به رییس جمهور (داوود خان) بسیار نزدیک سازد و پس از کودتا هم پُست های مهم نظامی را در دولت حزبی خویش وحتا تا سقوط آخرین رهبر حزب (دکترنجیب الله) به عهده داشته باشد، در کتاب خویش سعی بخرچ میدهد تا وحدت دو باره جناح های منشعب حزب را حاصل تنها کوشش های " احزاب کمونیستی " آنها احزاب " هند و عراق و استرالیا " وانمود سازد تا پای رهبران کرملین و منابع استخباراتی آنها در توطئه خونین ضد رژیم جمهوری محمد داوود دخیل دانسته نشود. اما، واقعیت چنین نبوده است. رهبران هردو جناح حزب که در رابطه تنگاتنگ با سفارت روسیه در کابل قرار داشته و همیشه از آن ها مشوره میگرفتند و از همان طرف تمویل هم میشدند، هرگز نمیتوانستند بدون اشاره، صوابدید و همکاری آنها هیچ کاری را انجام دهند، چه رسد به انجام عمل بزرگ و خونین نظامی علیه رژیم بر سر اقتدار جمهوری داوود خان.

در کتاب "سقوط افغانستان " چنین میخوانیم:

" ... آن حوادث این گمان را به وجود آورد که چیز با اهمیتی در دیگ کمونیسم میجوشد. راپورهای استخبارات مخفی چنین میرسانید که فعالیت اجیران کمیته امنیت شوروی (کی.جی.بی) در کابل بیشتر شده است. بدون در نظر داشت احتیاط و حفظ کردن شدید را، نووکریشینکوف یک کارمند مهم کی جی بی و معاون سفارت اتحاد شوروی در کابل، خود در خانه های خلقیها و پرچمیها میرفت. در یکی از مواقع در یک جلسه که او در آن حضور

داشت، یکتعداد خلقیها و پرچمیهای بلند رتبه، یکجا شده بودند. بنابر راپورهای استخبارات، بزرگترین بخش فعالیت او را یکجا ساختن گروه های رقیب حزب دموکراتیک خلق تشکیل میکرد ... " (۱۴)

در کتاب " دههٔ قانون اساسی ... " در این رابطه چنین آمده است:

" ... نزد افغانهایی که انکشافات سیاسی را تعقیب میکردند، این موضوع دیگر در جملهٔ اسرار نبود که سفارت مسکو در کابل از حزب دموکراتیک خلق افغانستان به طور فعالی حمایت میکرد. " (۱۵)

وی همچنان از قول " پولاداد " امریکایی مینویسد: " یک وزیر سابق داخلهٔ افغانستان بطور واضح گفته است که او دوسیه های مفصلی را مطالعه کرده است که در اثر نظارت فعالیتهای چپی های افغانستان از طرف پولیس مخفی کشور ترتیب گردیده بود. این اسناد بدون شک به اثبات میرسانید که رهبران کمونیست افغانستان { رهبران حزب دموکراتیک ... } از طرف عناصر کی جی بی سفارت شوروی در کابل مستقیماً اداره، تمویل و هدایت میشدند. " (۱۶)

صبح الدین کُشکی در جای دیگر این کتاب مینگارد: " دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان باساس هدایت مسکو و با کوششهای احزاب کمونیستی کشور های همجوار افغانستان که غالباً در تحت هدایت مسکو صورت میگرفت، در سال ۱۹۷۶ باهم یکبار دیگر یکجا شدند. نزده ماه بعد از کودتای ۱۹۷۳ م بود که محمد داوود نگرانی خود را در مورد ارتباطات پرچم با مسکو علناً ابراز میکرد ... " (۱۷)

همین وحدت دو بارهٔ جناح های " خلق " و " پرچم " بود که چند ماه بعد از آن کودتای نظامی علیه داوود خان صورت گرفت. وقتی رژیم داوود سقوط کرد و حزب مذکور بقدرت سیاسی رسید، اختلافات رهبران آن مجدداً علنی شد و این بار، راندن رهبران جناح پرچم از کابینه به خارج (به سفارتخانه ها) و پیگرد و دستگیری کادرهای مهم آن از طرف جناح " خلق " را در پی داشت. همینجاست که روسها از این انشعاب و راندن یک جناح توسط جناح دیگر، بازهم بهره می جویند و بخاطر بدست آوردن اهداف اصلی که عبارت از اشغال افغانستان باشد، جناح پرچم در این زمینه بکار گرفته میشود.

تصور می‌رود روسها رهبران جناح " خلق " را به سخت‌گیری، انقلابیگری، کشتار " عناصر ضد انقلاب " و مختنق سازی هوا و فضای زنده گی سیاسی - اجتماعی مردم افغانستان ترغیب و تلقین کرده باشند تا زمینه فکری و منطقی اشغال افغانستان، ظاهراً در پناه برگشت جناح " نجات بخش " حزب میسر شده باشد. توضیح فشرده این موضوع برای آن بود تا تسلسل اصل مطلب که عبارت از دست داشتن پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان و بالاخره، اشغال افغانستان از طرف ملیشه های پاکستانی است، رعایت شده باشد.



حفیظ الله امین (کاظم)



عکس اول، نورمحمد تره کی و رفقای کودتاچی او را در حال مذاکرات رسمی در کاخ کرملین



نشان میدهد. عکس دوم (پایینی)، ببرک کارمل حین ملاقات با برژنف

پس از اشغال نظامی افغانستان دیده میشود.



## یادداشت‌های فصل چهارم

(۱) ماده ۲۴ قانون اساسی سال ۱۹۶۳ میلادی افغانستان چنین بیان می‌کند: پسر و دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازدواج و زوجات و ابنا و بنات شان و عم و ابنای عم پادشاه خانواده شاهی را تشکیل می‌دهند. اعضای خانواده شاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی‌ورزند و وظایف آتی را اجرا نمی‌کنند: صدارت یا وزارت، عظویت شورا و عضویت ستره محکمه.

(۲) (نوشته غلام حضرت کوشان- شماره ۳۲۴ هفته نامه امید- چاپ امریکا)

(۳) سوکارنو در آن زمان رییس جمهور اندونزی و از زمره بنیان گزاران جنبش عدم انسلاک بود

(۴) خاطرات سید قاسم رشتیا- صفحه

(۵) تنها سردار محمد ولی پسر عم خود و داماد شاه مخلوع را مدت مختصری در زندان نگهداشت، مگر بسپارزود، پدر (شاه ولیخان) و پسر (سردار محمد ولی) را احترامکارانه به ایتالیا نزد محمد ظاهر شاه فرستاد.

(۶) بعد ها افشا شد که عده بی از اعضای جناح پرچم که در بخش های امنیتی وزارت داخله توظیف شده بودند، بویژه، شخصی بنام " صمد ازهر " در گرفتاری، شکنجه و مرگ شاد روان محمد هاشم میوند وال نقش داشته است .

(۷) " مزد بگیران اخوانی " - نوشته درفش امید

(۸) وبسایت " کابل پرس "

(۹) کیهان بین المللی - هجدهم سپتامبر سال ۱۹۷۷ - تهران

(۱۰) گفته شده که غلام حیدرخان رسولی وزیر دفاع محمد داوود، محمد رفیع (بعداً جنرال محمد رفیع پرچمی) را پسر خوانده بود.

(۱۱) مقاله تحلیلی " کودتای ثور " منتشره ماهنامه " پگاه " - شماره دهم - سال ۱۹۹۷ م چاپ کانادا - به قلم فرهاد لیبیب

(۱۲) جنگ اشباح - صفحه (۴۶) - به قلم ستیول کول

(۱۳) اردو و سیاست در سه دهه اخیر - صفحه ۱۲۱ - به قلم ن. عظیمی

(۱۴) سقوط افغانستان - صفحه ۲۹۹ به قلم عبدالصمد غوث

(۱۵) دههٔ قانون اساسی - به قلم صباح الدین کشکی

(۱۶) همان کتاب

(۱۷) همان کتاب

## فصل پنجم

### اشغال نظامی افغانستان توسط روسها

#### و سرآغاز استعمار پاکستان از آن

دقیقاً شب بیست و ششم ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ میلادی و عید کرمس جهان غرب بود که نیروهای یکصد و بیست هزار نفری شوروی از طریق زمین و آسمان به کابل و ولایات افغانستان پیاده شده و به سرعت میدان‌های بزرگ هوایی (بگرام) در شمال کابل، شیندند (سبزوار) در غرب و قندهار در جنوب غرب کشور را به تصرف خویش درآوردند. و دستگاه‌های مهم دولتی از قبیل کاخ تپه تاج بیگ، کاخ دارالامان که حفیظ الله امین رهبر جناح خلق در آن بسر میبرد، رادیو افغانستان، میدان هوایی خواجه رواش، وزارت دفاع، مخبرات، داخله، فرقه‌های عسکری و مناطق ستراتژیک در سراسر افغانستان را در اختیار خویش گرفتند.



نیروهای ارتش روسی بداخل قلمرو افغانستان می شتابند

نیروهای مسلح روسی با کشتن حفیظ الله امین رییس دولت، در همان شب بیست و ششم ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ میلادی که دیگر به وی نیازی نداشتند، "ببرک کارمل" رهبر جناح پرچم را با خود از تاشکند بکابل آورده و به اریکه قدرت نشاندند. مردم افغانستان، به ویژه اهالی شهرکابل که در یک فضای شدیداً اختناق آور ناشی از استبداد لجام گسیخته "خلقی" ها بسر میبردند، در مدت چهل و هشت ساعت، صدای هولناک طیارات غول پیکر روسی را می شنیدند که بلاوقفه بین تاشکند و افغانستان پُل ارتباط هوایی را تشکیل داده و پیوسته در نشست و برخاست بودند، ولی کسی را یارای استجواب نبود. صبح روز بعد، وقتی مردم از خانه های شان بیرون آمدند، با تانکها و نیروهای مسلح روسی در خیابانها و چهارراه های شهر مواجه شده و دانستند که میهن شان اشغال نظامی شده است.

"واسلی متروخین" یکی از کارمندان بلندرتبه سازمان جاسوسی شوروی (کی. جی. بی)، پس از حصول پناهنده گی به انگلستان طی یادداشتهای خویش در مورد قتل حفیظ الله امین چنین مینگارد:

"ک. ج. ب. در بیست و هفتم دسمبر به عملیات (عقیق) آغاز نمود که مشتمل بود بر یورش بر اقامتگاه حفیظ الله امین رییس جمهور جمهوری دموکراتیک افغانستان و منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ از بین بردن نامبرده و افراد نزدیک به او و بالاخره دستگیری همراهان و اعضای بلند پایه دولت او. برای سهم گرفتن در عملیات (عقیق) بیشتر از هفتصد تن از اعضای ک. جی. بی از مرکز و حومه آن به شهر کابل گرد آورده شده بودند. اینها همه یونیفورم نظامی افغانی به تن داشتند. رمز آغاز عملیات، انفجاری بود که باید در زیر یک درخت در یک چهارراهی در مرکز کابل صورت میگرفت. برای انجام اینکار از قبل مواد منفجره در آنجا جا سازی شده بود. تعداد اعضای کی. جی. بی که در جریان این عملیات به قتل رسیدند از مرز صد تن گذشته بود. تصاویر افرادی که در جریان اجرای وظیفه انترناسیونالیستی شان { نابودی حفیظ الله امین } به قتل رسیده بودند در دهلیزها و اتاقهای کی. جی. بی نصب گردید. اندروپف و ادار گردید تا نصب این همه تصاویر را مورد غور و بررسی قرار دهد، زیرا نصب اینها موجب جلب توجه بیش از حد میگردد. " (۱)

تذکر این نکته نیز جالب خواهد بود که حفیظ الله امین فقط مدتی قبل از این رویداد خونین،

محل کارش را از "خانه خلق" یا ارگ جمهوری که در نفس شهرکابل موقعیت دارد، به کاخ تپه تاج بیگ واقع دارالامان درحومه جنوب غرب شهر انتقال داد. تحلیل گران آگاه میگویند که مشاورین روسی، بخصوص قرارگاه متنفذ کی جی بی درکابل، این تصمیم را ظاهراً به بهانه تأمین بیشتر امنیت جانی، بالای "امین" تحمیل نموده بودند؛ زیرا برنامه محرمانه قتل او را در پیش داشتند و به نظر آنها، تطبیق این برنامه درداخل شهر، خطرات زیادی را در قبال داشت.

### بخت به یاری "جوانان مسلمان" می شتابد

گفتیم که عده یی از رهبران (اخوان) وعده یی از پیروان آنها قبلاً در دوران جمهوری سردار محمد داوود رهسپار پاکستان شده از طرف ذولفقارعلی بوتو صدراعظم و سازمان جاسوسی ملکی و نظامی آن کشور، علیه رژیم محمد داوود مورد استعمال قرار گرفتند. بعد ها که روابط دو کشور رو به عادی شدن رفت، رهبران (اخوان) برای مدتی در خاک پاکستان بلا تکلیف مانده و حتا جیره ی ماهیانه آنها ازطرف دستگاه اطلاعاتی آن کشور قطع گردیده بود. آنها تا اوایل قدرت گیری جنرال ضیا الحق همچنان به این بلا تکلیفی ادامه میدادند. لهذا، حامیان پاکستانی شان در صدد وساطت و زمینه سازی غرض برگرداندن (اخوانی) ها به افغانستان گردیده بودند تا این باراضافی را ازشانه های خویش دور افکنند. اما، وقوع کودتای هفتم ثور و دهشت ناشی ازان، تعداد زیادی از مردم خساره مند و هراسیده کابل و ولایات را که شامل مامورین دولتی، عساکر، روشنفکران، شاگردان، استادان و سایر افراد کشور بودند، مجبور به ترک سرزمین آبایی و پناه بردن به خاک های ایران و پاکستان نمود. متعاقب آن، تجاوز مسلحانه قوای روس در ماه دسامبر ۱۹۷۹ میلادی (ماه جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی) که ازیکطرف موجب سقوط رژیم جناح "خلق" و حاکمیت جناح "پرچم" گردید و سوی دیگر، جریان خونریزی و بمباران و دستگیری و شکنجه و جنایت راگسترش داد، نه تنها شور مقاومت سراسری را بار آورد، بلکه باعث شد هزاران نفر دیگر اعم از مرد و زن و کودک در هر شب و روز، مرزهای شرقی و غربی مملکت را عبور نموده خود را به ایران یا پاکستان برسانند.

روسها و رژیم دست نشانده آنها تلاش زیادی بخرچ دادند تا با تبلیغات دامنه داردپلوماتیک و مطبوعاتی چنین وانمود کنندکه "قطعات محدود" ارتش شوروی "به دعوت دولت قانونی

افغانستان " وارد این کشور شده و هر زمانیکه دولت افغانستان بخواهد، کشور را ترک خواهند گفت. به سلسله همین تلاشها و تبلیغات بود که رژیم ببرک کارمل برخی از زندانیان دوره حاکمیت خونبار (تره کی - امین) را رها کرد، بخاطر شهادت هزاران انسان بیگناه وطن که توسط رژیم قبلی صورت گرفته بود، عزای ملی اعلان نمود، ببرک در مراسم فاتحه خوانی شهدا اشتراک نمود، تنی چند از وزرای کابینه خلقی ها را به نام " امینست ها " به جوقه اعدام سپرد، " جبهه پدروطن " را ایجاد نمود تا تعدادی از " روشنفکران "، مامورین سابقه دار دولتی (تکنوکراتها) و افراد سرشناس را به دور آن جمع نموده بدین وسیله از شدت مخالفتها در برابر رژیم بکاهد. علاوهً وی بعضی از بیروکرانها را در پست های غیر کلیدی و غیرمهم حکومت مانند مشاوریت وزارتخانه ها گماشت. ولی از آنجا که مردم افغانستان دیگر به اصل و ماهیت رژیم پی برده و ارتش بیگانه را عملاً در سر زمین مادری و پدری شان می دیدند، بنابراین، به هیچ صورت فریب چنین تبلیغات و اقدامات را نخورده به اشکال و شیوه های مختلف به مخالفت و مقاومت علیه روسها و رژیم دست نشانده آنها پرداختند. شدت مقاومت مردم و سرکوب خونین و بیرحمانه آن از طرف ارتش روسی و رژیم جناح پرچم طبعاً گراف تلفات جانی و مالی هردو جانب را بلند برده موجب مهاجرت سیل آسای مردم افغانستان بخارج و بخصوص به خاک پاکستان گردید.

دقیقاً سال ۱۹۸۰ میلادی بود که کشورهای غربی و ممالک مسلمان عرب، متوجه سنگینی تجاوز نظامی روسها به افغانستان و مقاومت جانبازانه مردم آن شدند. پاکستان نخستین کشوری بود که از یورش عساکر روسی به سوی جنوب و رسیدن آنها در بن گوشش به وحشت افتاد. پاکستانی ها با ترس فراوان میگفتند که بعد از افغانستان، نوبت اشغال پاکستان خواهد بود تا در کام امپراتوری شوروی فرو رود. بنابراین، رهبران (اخوان) یا " جوانان مسلمان " و نیز، مقام های عسکری و استخباراتی پاکستان، با اساس یک برنامه دقیق، شروع کردند به " تنظیم سازی و سر باز گیری از میان انبوه افغانهای مهاجر و غلیان احساسات آزادیخواهانه آنها به نفع سیاسی - ایدئولوژیک خود شان. ستراتیژیست های سیاسی - نظامی پاکستان در یک تمهید و تباری خاص با ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، اسرائیل، عربستان سعودی و سایرین، خواستند از یکطرف سد عبور نا پذیری از گوشت و خون و استخوان انسان افغانی در برابر هجوم قشون اشغالگر روسی ایجاد نمایند تا یورشگران قادر نشوند پا را از افغانستان فرا تر گذارند و از سوی دیگر، خاک افغانستان را بمثابه میدان جنگ گرم و تاکتیک های غدارانه و نیز، آزمونگاه زور

آزمایی نظامی در برابر حریف جهانی شان مبدل سازند. قبل از همه، جنرال ضیا الحق رییس جمهوری پاکستان با در نظر داشت دلگرمی امریکا و وعده های بلیون دلاری به رژیمش، برای جنرال اختر عبدالرحمن رییس سازمان جاسوسی آن کشور (آی . اس . آی) دستور داد تا نتیجه مطالعات و نظریاتش پیرامون اوضاع جدید افغانستان، موقعیت های سیاسی - نظامی و چگونه گی استفاده از چنین فرصت را هر چه زود تر به او تقدیم نماید. آنچه در سالهای بعدی از سوی حکومت پاکستان علیه هستی ملی ما انجام داده شد، عمدتاً بازتاب همان مطالعات، نظریات و پیشنهادات جنرال اختر و همکاران نزدیک داخلی و خارجی او بود. جمی کارتر رییس جمهور وقت ایالات متحده به تاریخ ۲۸ ماه دسامبر ۱۹۷۹ م (سه روز پس از تجاوز نظامی روسها به افغانستان)، طی یک سخنرانی، خطاب به مردم ایالات متحده گفت: " این، یک اشتباه بزرگی است که در جهت صلح و امنیت جهانی صورت گرفته است " و باز، بتاریخ هشتم ماه جنوری سال ۱۹۸۰ م گفت: " این حادثه، بعد از جنگ جهانی دوم، بزرگترین خطر برای صلح جهانی است. " سپس اداره جمی کارتر تعزیراتی علیه شوروی وضع نمود، تصویب معاهده سلاح های ستراتژیک (سالت ۲) را که در آستانه توافق بودند، ملتوی نگهداشت، صدور تقریباً هفتاد میلیون تن گندم و تکنالوژی پیشرفته به آن کشور را معطل قرارداد، شرکت در مسابقات جهانی اولمپیک سال ۱۹۸۰ را که قرار بود در ماسکو دایر شود، تحریم نمود، علیه جریان بازرگانی شوروی با امریکا قیود وضع کرد، از ورود کشتی های ماهیگیری شوروی در آبهای متعلق به امریکا جلو گیری بعمل آورد و مبادلات اقتصادی و فرهنگی فی مابین دو کشور را به تعلیق در آورد.

جمی کارتر به روز بیست و سوم ماه جنوری همین سال، آسیای جنوب غربی را سومین منطقه ستراتژیک برای امنیت غرب خواند و اشغال افغانستان توسط سربازان شوروی را " جدی ترین تهدید برای صلح از زمان جنگ جهانی دوم " معرفی نمود. وی اضافه نمود که " هرگونه کوشش توسط نیرو های خارجی برای به دست آوردن کنترل منطقه خلیج فارس، تجاوز به منافع حیاتی ایالات متحده است و با تمام وسایل لازم از جمله نیرو های نظامی به چنین تجاوزی پاسخ داده خواهد شد. " وی همچنان به مجلس سنای امریکا پیشنهاد نمود تا روند قرار داد " سالت ۳ " با شوروی معطل قرار داده شود.

انگلستان، جلسه ی فوری شورای امنیت سازمان ملل را مطالبه نمود که بالاخره به روز چهاردهم ماه جنوری سال ۱۹۸۰ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل جلسه عمومی تشکیل داده پس از



بحث روی تجاوزنظامی شوروی بالای افغانستان، با یکصد و چهار رای موافق در مقابل هجده رای مخالف و هجده رای ممتنع، این تجاوز را محکوم نموده خواهان عقب نشینی فوری سربازان شوروی از خاک افغانستان شد و طی جلسات متعدد، در جریان سالهای بعد نیز، حین محکوم کردن تجاوزنظامی بالای افغانستان، تقاضای عقب نشینی نیروهای شوروی از خاک آن کشور را مکرراً به تصویب رسانید. متعاقباً کشور های یوگوسلاویا، رومانیا، چین و کشور های اسلامی، عمل تجاوزی شوروی را صریحاً تقبیح نمودند.

وزیر امور خارجه ی انگلستان به سفر های عاجل و اضطراری به کشور های مختلف و از آن جمله به ترکیه، اردن، عربستان سعودی، هند و پاکستان پرداخت و از کمپ های مهاجرین افغان در لندی کوتل دیدن نمود .

همچنان سازمان کنفرانس اسلامی، کمسیون حقوق بشر سازمان ملل، جامعه اقتصادی اروپا، اتحادیه های مختلف منطقه و جهان مانند کشورهای غیر متعهد، اتحادیه های کشورهای جنوب شرق آسیا، کشورهای عضو پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو)، چین توده یی، سازمان های آزادیبخش جهان سوم و سایر نهاد ها و موسسات بین المللی با یکصد تجاوزنظامی و عریان شوروی را محکوم کردند.

بعد از این بود که سازمان جاسوسی امریکا (سی.آی. ای) تحریکات عجیبی را در منطقه و جهان علیه شوروی آن وقت آغاز نمود. زیرا کاخ سفید متعاقب پیشروی شوروی به سوی جنوب و اشغال افغانستان، تازه متوجه نکات آتی شده بود:

- حریف جهانی ایالات متحده، بدون آنکه موضوع را با کاخ سفید در میان بگذارد و در اطراف تقسیم منافع مشوره و مذاکره نماید، گام بزرگی به سوی جنوب یا بصوب خلیج فارس و بحر هند برداشته بود.

- منافع جهانی ایالات متحده با این پیشروی شورویها در بحر هند، شرق میانه و جنوب شرق آسیا ضربه پذیر شده بود.

- هژمونی ایالات متحده در جهان و بخصوص در میان کشور های تابع و از جمله، پاکستان لطمه برداشته بود.

- افغانستان با موقعیت خاص جغرافیایی یا جیوپولیتیک و مردم دلیر و از خود گذرش میتواندست به گورستان یا ویتنام ثانی برای حریف جهان اش (روسها) مبدل شود، بدون آنکه حتی یک نفر امریکایی جان خود را از دست بدهد.

- موقع آن فراهم شده بود تا با استفاده از ترس زعمای پاکستان، در راه ایجاد استحکام پایگاه های نظامی در آن کشور و حضور گسترده در منطقه سود برده شود.

- زمینه برای آزمایش سلاح های گشوده در خاک افغانستان مساعد شده بود و ...

پس، تماسگیری ها، برنامه ریزی ها، نقل و انتقالات، مسافرت های مخفی، مشوره گیری ها و مشوره دهی های خاص، تعهدات مالی و سیاسی و ... میان امریکا، پاکستان و سایر شرکا به جریان افتید.

در کتاب "افغانستان و مداخلات خارجی" چنین میخوانیم: " ... در نهم ژانویه ۱۹۸۰ در واشنگتن در اتاق اس- چهارصد و هفت، در قسمت سنای ساختمان کنگره (که بیش از اندازه دستگاههای الکترونیکی حفاظتی در داخل و نیروهای مسلح در خارج آن جهت جلوگیری از درز احتمالی اطلاعات وجود دارد) طی تعطیلات کریسمس کنگره، گروهی از سناتورها حاضر شدند، سناتورها عبارت بودند از بیرج بایه از ایالت ایندیانا رییس کمیته منتخب اطلاعات، باری گلدواتر از آریزونا معاون ریاست سنا، جوزف آر بیدن از دلاویر و مدیران ادارات مانند ویلیام جی میلر و ارل دی. آیزنهاور نماینده گان سیا. در این جلسه معاون رییس سیا فرانک سی کارلوسی معاونت عملیات جان مک ماهون بعضی مردان شماره یک عملیات مخفی بودند. فقط یک موضوع در دستور کار این جلسه وجود داشت که عبارت بود از مطرح ساختن برنامه هایی برای انجام عملیات شبه نظامی مخفی سیا در افغانستان. از سوی سناتورها هیچگونه مخالفت اساسی صورت نگرفت. روز بعد کارلوسی طی گزارشی نتیجه اجلاس را به کاخ سفید تسلیم نمود و رییس جمهور کارتر، دستوری مبنی بر شروع عملیات براندازی در افغانستان را صادر نمود."

" ... بعد از کودتای مارکسیست ها در افغانستان، رییس جمهور کارتر همزمان، عملیات ضد افغانستان را صادر میکند که زیگنیو برژنسکی معاون امنیت ملی رییس جمهور، به عنوان طراح قضیه و استنسفیلد ترنر رییس وقت سیا به عنوان مجری عملیات تعیین شدند."

" در حقیقت اولین کار در دسته های تروریستی توسط امریکا در پایگاه پاکستانی اش با دلالتی (آی.اس.آی) در منطقه شکل می گیرد که از نمونه های عینی آن میتوان گروه سپاه صحابه، انصار المجاهدین، گروه طالبان، تیم های تحت رهبری اسامه بن لادن ... را نام برد ... بعنوان نمونه در ژوئن ۱۹۸۴، " تایم " با افتخار گزارش داد که صد ها تن از نیرو های بومی در پایگاه های سازمان سیا در گوشه و کنار امریکا دوره های آموزش خود را با موفقیت به اتمام رسانید، اکنون جهت کسب تجارب بیشتر نظامی مشغول درگیری با روسها می باشند ... مجله خاورمیانه نیز در تاریخ ۱۹۸۴/۹/۱ به نقل از منابع سیا اعلام کرد: مزدوران بومی تعلیم دیده توسط کارشناس سیا در پاکستان و افغانستان به عنوان جوخه های ضربتی مخفی ایالات متحده امریکا علیه آنهایی که با سیاست های ما در خاور میانه مخالفند، استفاده خواهد شد، با این حربه خنثی خواهد گردید. " (۲)

" برژنسکی " مشاور امنیت ملی " کارتر " در سالهای بعدی، طی انجام مصاحبه ها اظهار داشت که وقتی روسها داخل افغانستان شدند، وی توسط نامه یی عنوانی رییس جمهور گفت که اینک، بهترین فرصت میسر شده تا روسها را در افغانستان مصروف نگهداریم و ...

### رژیم جنرال ضیا در این هنگام چه وضعی داشت ؟

ضیا که از یکطرف در میان مردم پاکستان مایه وریشه مستحکم نداشت و از طرف دیگر، از طریق کودتای نظامی (طریق غیر قانونی) قدرت را غصب نموده بود و نیز بنا بر سایر عوامل، دچار اشکالات آتی بود:

از ناحیه کسر بودجه (پنجصد ملیون دالری) رنج می برد

- نا رضایتی مردم پاکستان از رژیم کودتا و شرایط " مارشالا " کاملاً مشهود بود

- مخالفت های جدی سیاسی احزاب مختلف و به ویژه، حزب مردم پاکستان علیه رژیم ضیا پُرتنین بود.

- رابطه سرد امریکا با پاکستان مبنی بر آتش زدن سفارت و مرکز فرهنگی ایالات متحده در اسلام آباد و راولپندی که یکماه قبل از تجاوز روسها به افغانستان، ظاهراً از سوی احزاب مذهبی (ولی به اشاره رژیم) صورت گرفته بود، ادامه داشت.

- موجودیت مرکز سازمان " الذولفقار " به رهبری مرتضی بوتو پسر ارشد ذولفقار علی بوتو در کابل که مبارزه مرگ و زنده گی را با استفاده از تروریسم علیه رژیم ضیا الحق آغاز کرده بود، تهدیدی برای ضیا بود.

- وحشی که رژیم ضیا الحق از ناحیه تعقیب ها، گرفتاریها و کشتار های گسترده مخالفین سیاسی در میان مردم پاکستان ایجاد نموده بود، مورد انتقاد کشور های غربی و به ویژه واشنگتن قرار گرفته بود.

قبل از تجاوز روسها به افغانستان، رژیم ضیا الحق چند بار دست بدامان ایالات متحده برده و تقاضای کمکهای مالی را بعمل آورده بود و ایالات متحده آنهمه تقاضا های رسمی و مکرر را رد نموده بود. با آنهمه ناگواریها که رژیم ضیا الحق بدان ها دست و گریبان بود، اشغال افغانستان توسط عساکر روسی، برخلاف پندار های ترسناکی که پاکستانی ها در اول از آن داشتند، دفعتهاً روزنه سود جویی های فراوانی را پیش روی آنها گشود، یعنی تجاوز نیرو های بیگانه، اگرچه برای مردم دردمند افغانستان امر بدی بود، برای پاکستانی ها به امر مفیدی تمام شد. همچنان برای (اخوانی) هایی که بار اضافی بر دوش سازمان جاسوسی پاکستان شده و قرار بود به افغانستان برگردانده شوند، این تجاوز نظامی و این مصیبت عظیم ملی در افغانستان، غنیمتی بود.

دیپلوماسی جنرال اختر و سایر جنرالان پاکستانی در این شب و روز، چنان قرین پیروزی گردید که جانب امریکا تقریباً کلیه شرایط جانب پاکستان در قبال افغانستان را بخاطر شکست دادن حریف جهانی اش پذیرفت. مثلاً، امریکا پذیرفت که تسلیمی، نگهداری و توزیع سیل سلاح و وسایط نظامی که بخاک پاکستان و بنام مجاهدین افغان سرازیر خواهد شد، کاملاً در اختیار سازمان آی اس آی باشد، تمرینات نظامی مجاهدین، تنها توسط افسران آی اس آی پاکستان و در نواحی مرز میان دو کشور افغانستان - پاکستان انجام داده شود، کارمندان و کارشناسان سی آی ای امریکا حتا حق نخواهند داشت در بخش تعلیم و تمرین مجاهدین مداخله نمایند، (یعنی این امتیاز نیز باید کاملاً متعلق به افسران پاکستانی باشد)، هر سلاح جدید و پیشرفته که قرار باشد در اختیار مجاهدین افغان گذاشته شود، سی آی ای حق ندارد، آموزش مربوط به استعمال آنرا مستقیماً به مجاهدین بیا موزانند، بلکه این آموزشها بایستی صرفاً به افسران و منسوبین آی اس آی پاکستان صورت بگیرد.

علاوه از آن، جنرالان پاکستانی بالای امریکایی‌ها قبولانند که پول، مواد خوراکی، خیمه، البسه و مجموع مواد و مساعده‌های مربوط به جهاد مردم افغانستان که از سراسر جهان ارسال خواهد شد، باید مستقیماً به اداره‌ی آی اس آی سپرده شود و تنها و تنها همین اداره صلاحیت آنرا خواهد داشت که به کی، چه مقدار بدهد (یا ندهد). حتی حکومت مداران پاکستانی با استفاده از التهاب سیاسی امریکایی‌ها، این شرط را نیز بالای آنها تحمیل کردند که امریکایی‌ها حق نخواهند داشت مستقیماً با قوماندان‌های جهادی داخل افغانستان در تماس شوند، بلکه این تماسها باید از کانال استخبارات نظامی پاکستان عبور داده شود. شرطی که در سالهای بعد، تا حدودی از میان برداشته شد.

پس از آن بود که اردوگاه‌های مخصوص نظامی در نقاط مختلف خاک پاکستان مانند چترال، کوهات، چیرات، کویته، نوشهره، میرامشاه و غیره غرض تمرین و آموزش جنگی و تخریبی علیه افغانستان ایجاد گردیدند، ساخت و ساز تونلهای ماریچی در سینه‌کوه‌های "توره بوره"، واقع در شرق جلال آباد، با در نظر داشت کلیه امکانات فنی و نظامی تحت نظر "اسامه بن لادن" و سرمایه‌گذاری شبکه‌ی سی. آی. ای روی دست گرفته شد. ساختمان‌های مستحکم دیگر نیز در جاجی و کوه‌های اطراف خوست به منظور جابجایی سلاح و مواد جنگی و سنگرهای ضد عساکر روسی با مخارج ملیون‌ها دالر اعمار گردید. در کتاب "جنگ اشباح" که بقلم "ستیوکول" یکی از مدیران "واشنگتن پُست" نگاشته شده و توسط هموطنی بنام "مهندس محمد اسحاق"، از زبان انگلیسی به زبان فارسی در ترجمه شده است، می‌خوانیم: "... افسران و افراد آی. اس. آی از ارتش پاکستان گرفته شده بودند. بخش افغانستان آی. اس. آی که توسط چندین دگروال اداره میشد، مسوول کارهای روزمره‌ی کمک‌رسانی به مجاهدین بود. تا سال ۱۹۸۳، این بخش، ۶۰ افسر بر حال و ۳۰۰ افسر متقاعد را استخدام نموده بود. افراد استخدام شده غالباً جگرن و تورن از میان پشتونها بودند. این افراد با لباس غیر نظامی با آزادی در مناطق قبایل در مرز دو کشور و در داخل خاک افغانستان گشت و گذار مینمودند..." (۳)

## گوشه یی از سؤ استفاده های پاکستان از جهاد مردم افغانستان

### الف) دربخش نظامی

"برژنسکی" مشاور امور امنیت ملی دوران ریاست جمهوری جمعی کارتر در اوایل سال ۱۹۸۰ میلادی، یعنی پس از تجاوز نظامی روسها به افغانستان، به صورت عاجل رهسپار اسلام آباد پایتخت پاکستان گردیده همراه با مسوول (سی.آی.ای) در آن کشور، مذاکراتی را با جنرال اختر عبدالرحمن رییس سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) انجام داده و ضمناً به وی اطمینان داد که: مساعدتهای مالی - نظامی ایالات متحده به پاکستان از سر گرفته خواهد شد، مشروط بر آنکه حکومت ضیا الحق سلاح هایی را که جهان برای مجاهدین افغان میدهد، به آنها برساند. "

طوریکه موضوع در آن سالها به بیرون درز کرده بود، ایالات متحده آماده گی خود را غرض اعطای وجه پنجمصد ملیون دالر مساعدت مالی به جانب پاکستان (که مقامات پاکستانی قبلاً اعطای آنرا تقاضا داشتند، ولی برایشان میسر نمیشد)، نشان داد، ولی جنرال اختر که زرنگی های دیپلماتیک را نیز ازاربابان انگلیسی خویش آموخته بود، درک کرد که گنجی که حتا در تصور شان هم نمی گنجید، بخاطر مصایب افغانستان و از برکت خون ملت آن کشور با پای خودش نزد آنها آمده است، لهذا، با ژست خاص دیپلماتیک به هیأت امریکایی میگوید که: "این مقدار مساعدت، ارزش یکدانه بادام را هم برای پاکستان ندارد"، همان بود که در مراحل بعدی، ضمن ادامه مذاکرات و چانه زدنهای زرنگانه جنرال اختر، آغاشاهی وزیر امور خارجه وقت و شخص جنرال ضیا و غیره، جانب امریکا حاضر شد سه اعشاریه دو بلیون دالر کمکهای نقد و جنس به پاکستان سرازیر نماید.

علاوه ازان، اختر عبدالرحمن ضمن تماسها و ملاقاتهای بعدی با مقامات امریکایی، شرایط آتی را نیز بالای جانب امریکا تحمیل نمود:

- هیچ امریکایی، افراد سی آی ای و یا ارگانهای دیگر، حق نخواهند داشت از خاک پاکستان وارد افغانستان شوند.

- توزیع و انتقال سلاح تنها توسط افسران آی اس آی صورت گیرد.

- تعلیمات نظامی برای مجاهدین در کمپ های آی اس آی و توسط افسران آن سازمان در امتداد مرز با افغانستان صورت خواهد گرفت.

- مامورین سی آی ای اجازه تعلیم به مجاهدین را { بصورت مستقیم } ندارند.

- در صورت معرفی سیستم سلاح های جدید، مامورین سازمان مذکور، معلمین آی اس آی را تعلیم خواهند داد.

احزاب مخالف پاکستان در آن زمان، رژیم ضیا الحق را متهم نمودند که در مقابل این کمکها، حاضر شده برای امریکایی ها در شهر های کویته، کراچی و پشاور پایگاه ها و امتیازات نظامی بدهد و ضیا برای آنکه از زیر چنین فشار های سنگین رهایی یابد، " آغاشاهی " وزیر امور خارجه اش را مجبور ساخت از طریق رادیو تلویزیون پاکستان، مسولیت آنهمه معامله بزرگ را بر دوش خود گیرد.

" ادمیرال ستانفورد " رییس (سی . آی . آی) در دوران " جمی کارتر " اظهار کرده بود که: " ما در اوایل، یک ناراحتی وجدانی احساس میکردیم مبنی بر اینکه آیا ایالات متحده به مردمی سلاح بدهد که کشته شوند تا روسها توازن را از دست بدهند؟ ولی با آنهم چون یک عمل مفید به منافع امریکا بود، من در سال ۱۹۷۹ م موافقت نمودم ... "

" تم وینر " در کتاب خود بنام " چک سفید " مینویسد که: " ... با این معامله، ضیا حاضر شد که این شبکه { ورود سلاح به پاکستان و انتقال آن به افغانستان } را تأمین نماید. ولی به یک شرط که بعد از حصول محموله کمکی به خاک پاکستان، تمام امور دیگر را حکومت پاکستان انجام دهد که البته عملیات تحت نظر (آی . اس . آی) انجام خواهد یافت و بدین صورت (سی . آی . آی) به این شرط ضیا هم موافقه نمود تا اسلحه را به مخبرین ضیا بدهند ... " (۴)

" سناتور همفری " یکی از حامیان جهاد ضد روس گفته است که: " در طول سالهای اکمالات ما، اول جنرال اختر عبدالرحمن و بعداً جنرال حمید گل بلا وقفه با مسوول سی آی ای در مورد اکمالات و فعالیتهای تاکتیکی مشوره مینمودند، مگر کنترل نهایی مسایل نزد آی اس آی پاکستان بود. آنها بودند که اسلحه بدست آمده را به لیدران سیاسی توزیع مینمودند و آنها تصمیم

میگرفتند که به کی چقدر اسلحه بدهند، برای این کار، در میان گوریلاها هفت لیدر سیاسی ساخته شد که آنها هر کدام بصورت علیحده با استخبارات پاکستان ارتباط داشتند ... "

سناتور مذکور باز هم میگوید: " گفته میتوانم که آی اس آی به احزاب افراطی توجه بیشتر داشت. از آنجمله، مرد ریشداری بنام گلبدین حکمتیار است. حکمتیار به ارزش در حدود نیم بلیون دالر اسلحه سی آی ای را بدست آورده است. سناتور " جورج براون جونیر" که در سالهای ۱۹۸۵-۱۹۸۷ میلادی در کمیته استخبارات سنای آمریکا انجام وظیفه میکرد، در یکی از صحبت هایش گفته بود که: پاکستانی ها یک مقدار قابل ملاحظه از کمکها را به منافع خود جدا میکنند، پاکستان دزدی این مواد را در حقیقت کمیشن همکاری خود در قضیه میداند."

" ویلهیم دتیل " که مدتهای طولانی در منطقه (افغانستان - ایران و پاکستان) سفرها نموده و گزارشاتی برای روزنامه های معتبر آلمانی تهیه کرده است، در کتاب خویش بنام " گذرگاه افغانستان " چنین مینگارد:

" من از منابع مؤثق دیگری مطلع شدم که کراچی مهم ترین مرکز دریافت اسلحه مبارزان افغانی میباشد. از طرف دیگر ارتش پاکستان وظیفه حمل و نقل سلاح های مذکور را به کوئته و پشاور بر عهده دارد. در این بین حدود چهل فیصد از محمولات مزبور در زاغه (ذخیره خانه) های ارتش پاکستان جای می گیرد. البته زاغه های مورد نظر فقط برای بهترین انواع اسلحه جا دارد، اسلحه مورد نظر بیشتر در جا های سری و دور افتاده انبار میشود. (۵)

" ستیو کول " نویسنده کتاب " جنگ اشباح " از قول " هارت " رییس بخش سی آی ای در سفارت امریکا در اسلام آباد مینویسد که " هارت میدانست که پاکستان از سلاح و مهمات فرستاده شده قسمتی را می دزدد، اما فکر میکرد دزدی در یک سطح قابل قبول قرار داشت ... هارت فکر میکرد به خاطر بر آورده شدن هدف بزرگ، بعضی چیزها را باید نادیده گرفت. "

قرار گزارشات مؤثق، تنها در ماه جون سال ۱۹۷۹ میلادی یک کشتی بزرگ پاکستانی مقدار دوهزارتن سلاح و تجهیزات نظامی را از امریکا به بندر کراچی انتقال داد. یک کشتی بزرگ دیگر پاکستانی در عین زمان، مقدار هشت هزارتن سلاح و مهمات جنگی را از چین به پاکستان



رسا نید. این تنها نبود. "هارولد براون" وزیر دفاع ایالات متحده، سفر خصوصی به چین و جنرال "پیو" وزیر دفاع چین در سال ۱۹۸۰ میلادی به واشنگتن مسافرت نموده موافقت نامه بی را به امضا رسانید

که به تأسی ازان، ارسال محموله های وسایط جنگی از "سین کیانگ" شروع شده از طریق شاهراه "قرا قُرم" مستقیماً به ذخیره خانه های نظامی پاکستان در اسلام آباد و پشاور ختم میشد.

این درحالی بود که در ماه اپریل سال ۱۹۷۹ م فرماندهی نیروی هوایی چین وارد پاکستان شد تا ضمن دیدارهای خصوصی با مقام های پاکستانی، راه ها و زمینه های کمک رسانی برای تنظیم های جهادی - اسلامی در خاک پاکستان را مساعد سازد.

همچنان عربستان سعودی، در نتیجه تماسهای (سی آی ای) موافقت کرد که کمکهای مالی و تسلیحاتی آن کشور را مستقیماً برای مقام های نظامی پاکستان بفرستد. مقام های سعودی تعهد سپردند تا در برابرالداری که امریکا برای مبارزه علیه شوروی در افغانستان بمصرف میرساند، آنها {سعودیها} عین مقدار پول را در این جهت بپردازند.

چنانکه بعداً افشا گردید، جریان سرازیر شدن سلاح های مدرن از امریکا تا ایران و اسرائیل و اقصا نقاط جهان به سوی ذخیره خانه های اردوی پاکستان از آغاز سال ۱۹۸۰ میلادی تا سقوط آخرین مَهْرَه روسی (دکترنجیب الله) در سال ۱۹۹۲ م پیوسته و بی وقفه ادامه داشت.

رژیم عربستان سعودی، علاوه از آنکه میلیونها دالر و دینار از ذخایر مالی دولتی روانه پاکستان نمود، برای مساجد، مؤسسات اسلامی، نهاد های خیریه، تاجران و سایر منابع داخلی... اجازه داد تا مساعدتهای مالی را جمع آوری نموده ظاهراً برای مجاهدین افغان به خاک پاکستان بفرستد. چنانکه امیرسلیمان بن عبدالعزیز امیرشهر ریاض کمیته مخصوص را بهمین منظور تأسیس نمود. "شیخ عبدالعزیز بازکه" مفتی اعظم آن کشور نیز فتوا صادر کرد که پرداخت ذکات برای مجاهدین افغانی شرعاً رواست. بنابراین، جمع آوری پول از طریق شعبات بانکی، مساجد، "مکتب الخدمه"، "لجنه الاغاثة"، "مکتب التنسیق"، "هیأت الاغاثة العالمیه"، "رابطه العالم الاسلامیه" و صدها منبع دیگر آغاز شد که همه آن پولها به کیسه مقام های نظامی و حکومتی پاکستان سرازیر گردید.

قرار اظهار دگروال یوسف پاکستانی در کتاب " تلک خرس " یا (فاجعه قرن)، مقدار سلاح های وارده به پاکستان، تنها در سال ۱۹۸۷ م بالغ بر شصت و پنجهزار تن میگردید. (۶)

جنرال کمال الدین آمر مرکز استراتژی پاکستان، با بی باکی گفته بود: " ... این اشتباه امریکاست اگر فکر کند آنچه آنها ارسال میدارند به مرسول آن برسد، زیرا این یک حقیقت است که در بین این دو مرجع (امریکا و پاکستان) اجنت های زیادی است که میتوانند از آن استفاده مادی کنند و در میان اسلحه که به جانیان فروخته میشود و اسلحه که برای روز های مشکل ذخیره میگردد، کسانی که آنرا از یک دست بدست دیگر میدهند، حتماً از آن استفاده سؤ مینمایند. (۷)

فکر نه میکنم رساتر و گویا تر از این اعتراف مبنی بر سود جویی و سؤ استفاده های لجام گسیخته مقام های پاکستانی از حال زار یک ملت خونین تن و همسایه مسلمان نش سراغ شده بتواند. در دنیای امروز و در تحت حاکمیت قهار سیاست و سرمایه، هیچ گروه، حزب یا ملتی نباید از بیگانه گان توقع همکاری و مساعدت بی شائبه و بی قید و شرط را داشته باشد. اگر ایالات متحده امریکا ظرف بیشتر از ده سال مبلغ سه بلیون دالر بنام جهاد ضد روسی مردم افغانستان به مصرف رسانید، منظور آن غمشریکی با مردم افغانستان، رهایی آنها از چنگ اسارت و آباد سازی این کشور نبود، بلکه به قول " چارلی ویلسن " یکی از سناتوران امریکایی که گفته بود " ما در حدود پنجاه و هشت هزار عسکر در ویتنام از دست دادیم و روسها بیست و پنجهزار نفر در افغانستان از دست دادند، بدین صورت، سی و سه هزار دیگر هنوز قرضدار هستند. "، هدفی جز گرفتن انتقام خونین از حریف خود شان و بدست آوردن منافع جهانی امریکا نداشت . همین " چارلی ویلسن " از حزب دموکرات امریکا بود که بقول " جورج کرایل " روزنامه نگار امریکایی، جنرال ضیا الحق را طی یک ضیافت به گوشه یی میکشاند و آهسته بگوشش میگوید: " آیا حاضر است با اسرائیل معامله نماید؟ اگر او (ویلسن)، سی آی ای را وادارد تا سلاح های روسی را از اسرائیل خریداری نماید، آیا ضیا مشکلی در رساندن سلاح های مذکور به افغانان خواهد داشت؟ ... اسرائیل میتواند تانکهای چینی (تی-۵۵) را به پاکستان، پیشرفته بسازد و ... " همچنان، " چارلی ویلسن " بود که زن بسیار زیبایی بنام " جوئن هرینگ " اهل تکزاس را برای ضیا الحق معرفی میکند تا " عضو رابط " باشد.

تأکید من بالای سود جویی های ننگین و سوء استفاده های نا جوانمردانه پاکستان از اوضاع و احوال سرزمین خونبارم افغانستان است. آنچه را اینها نمی گویند و یا نمی خواهند بگویند اینست که دولتمداران پاکستانی در پوشش همین " حمایت " ها و " پشتیبانی " های مالی، نظامی، اطلاعاتی، دیپلماتیک و فریبنده بود که با شلیک یک تیر چند فاخته را شکار نمودند. یعنی هم کمبود های عمیق مالی و نظامی جانب خود شان را از سهم ملت مظلوم افغانستان پُر کردند و هم با ویران سازی جانب افغانی، بهم اندازی احزاب و تنظیم های جهادی، کشتار جوانان، روشنفکران و وطنپرستان و نابودی شرابین اقتصادی و نظامی افغانستان، انتقام هولناک سیاسی و تاریخی از این همسایه ضربت خورده، فقیر و اشغال شده خویشتن کشیدند.

من معتقدم که این اثر، هرگز نمیتواند مجموع سوءاستفاده های خایانه، جنایات ضد بشری، تخریبات تکان دهنده و دشمنی های ویرانگرانه حکومت مداران پاکستانی علیه ملت و مملکت ما را بیان نماید. این موضوع ایجاب شرح و تحقیق بیشتر و گسترده تر و همچنان، تقاضای نگارش کتب متعدد را مینماید که امید واریم فرزندان دقیق سنج و فداکار کشور عزیز ما، امروز یا فردا چنین کار مهم را انجام دهند.

حکومت پاکستان که تا قبل از سال ۱۹۸۰ میلادی در آتش آرزو های مدرنیزه کردن اردو و تجهیز آن با سلاح های پیشرفته جنگی می سوخت تا در برابر حریف زورمند و پیروزمند خویش (هندوستان) آماده گی های لازم داشته باشد، بعد از سال ۱۹۸۰ م با ورود صد ها نوع سلاح عصری و هزاران تن محموله قیمتدار جنگی از سرتاسر جهان بنام مجاهدین افغان به ذخیره خانه های اردوی آن کشور، این آرزوی دیرینه اش برآورده شد.

سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) علاوه از تجهیز اردوی آن کشور از استحقاق سلاح های جهاد ملت افغانستان، یکنوع سوءاستفاده دیگر نیز از آن همه وسایط نظامی بعمل آورد و آن اینکه از همان آوان، مقدار معتنا بهی از سلاح های مؤثر و مدرن و از جمله، موشکهای زمین به زمین و راکت انداز های پیشرفته را ظاهراً زیر نام " ذخایر سلاح حزب اسلامی گلبدین " در کوهستانهای نوار مرزی مانند " زوار"، " پشین " در مناطق ولایت پکتیا و نیز در نواحی چمن (درجوار ولایت قندهار) و جا های دیگر مخفی نمود. نقاطی که به این منظور انتخاب شده بودند از نظر مصونیت در برابر بمباران هوایی، ستر و اخفای لازم، شرایط خاص نگهداری مانند

حرارت معین، جلوگیری از رطوبت، لغزش زمین و نیز دسترسی فوری و انتقالات سریع سلاح های مذکور به نقاط مورد نظر از قبیل ولایات کُنر، غزنی، لوگر، جلال آباد و کابل و امثال آن، قبلاً مورد توجه و مطالعه متخصصین ارتش و سازمان های جاسوسی (آی. اس. آی) و (سی. سی. آی) قرار گرفته بودند. (هدف و چگونه گی استفاده عملی از سلاح های ذخیره شده مزبور بعداً در جایش توضیح داده خواهد شد.)

گفته میشود که مقام های پاکستانی، از جمله نهدد عدد موشک پیشرفته ضد طیاره بنام "ستنگر" که ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۶ م برای مجاهدین و غرض سرنگون کردن هوا پیما های روسی در خاک افغانستان اختصاص داده بود، تعداد زیاد آنرا برای اردوی پاکستان ذخیره کرده اند.

نصری حششناس درپاورقی صفحه ۴۶ جلد دوم "تحولات سیاسی جهاد..." چنین مینویسد: "کرنیل یوسف مامور آی ایس آی در کتاب (تلک خرس) ص ۱۸۹ می نویسد: در جریان دو ماه از فیر اول ستینگر تا اگست ۱۹۸۷ (سنبله) تعداد ۱۸۷ ستنگراستعمال گردیده بود که تقریباً ۷۵ فیصد اصابت داشت و تا این وقت تمام ولایات به استثنای سه ولایت، ستنگر داشتند." بعداً نصری چنین می افزاید: " این ادعا و احصائیه کاملاً نادرست و بی اساس است، زیرا در آغاز امر جز تعداد کمی و آنهم تنها به حزب اسلامی حکمتیار، مولوی خالص و سیاف داده شد و به دیگران نی. بعداً به اثر افشاگری نامه نگاران غربی و تحت فشار قرار گرفتن آی. ایس. آی، هشت میل ستنگر به شورای نظار اختصاص دادند و به سایر جبهات مؤثر مثل هرات یکی هم توزیع نگردید... از طرف دیگر اگر این حرف کرنیل یوسف را بپذیریم که در ظرف دو ماه ۷۵ فیصد موشک های ستنگر اصابت داشته است، لابد باید ۷۵ طیاره روسی به اثر آن سقوط کرده باشد ... از اینجا بخوبی معلوم میگردد که سایر حرفها و آمار های ایشان نیز اغوا کننده و غیر واقعی میباشد و موشک های ستنگر را نیز مانند سایر سلاح های پیشرفته و متعلق به مجاهدین حیف و میل کرده بودند. "

خلاصه، آقای "تم وینر" گزارشگر معروف میگوید که " ستانسفیلد ترنر " مسوول (سی آی ای) که از آغاز کار در عملیات اسلحه رسانی به پاکستان سهیم بوده است، در برابر سوالی اظهار داشت: " حتماً اسلحه بدست اشخاص نادرست میرسید و بصورت یقین پاکستان ازان، حق خود را

میگرفت و بقیه، حقوق تنظیم‌های افغانی بود که از اصل اگر بیست فیصد را بدست جنگنده‌های داخل میدان میرسانیدیم، من خوشحال می‌بودم. "

"تم وینر" همچنان می‌افزاید: " ... سی‌آی‌آی مجبور گردید که به مبلغ پنجاه میلیون دالر از حساب بانکی سویس کشیدند تا چهل ضرب توپ ضد هوایی (اورلیکان) از سویدن بخرند. ولی این اسلحه خیلی سنگین و بی‌فایده در جریان جنگ‌های افغانستان بود. جای تعجب اینست که از جمله تمام این سلاح‌ها صرف یازده ضرب آن به میدان جنگ رسید و بیست و نه ضرب دیگر که سی‌وشش اعشاریه بیست و پنج میلیون دالر ارزش داشت در جریان جنگ مفقود گردید. "

این اظهارات میرساند که مامورین نظامی (آی.اس.آی) پاکستان به تعداد بیست و نه ضرب توپ " اورلیکان " سویدنی استحقاق جهاد مردم افغانستان را برای اردوی خویش پنهان کرده‌اند. در غیر آن وقتی چنین سلاحی برای مجاهد افغان بسیار سنگین و " بی‌فایده " باشد، طبعاً به درد هیچ‌گروه یا دسته تروریستی دیگر هم نمی‌خورد. پس جز نظامیان پاکستان چه کسی میتواند چنین سلاح‌های سنگین را پنهان و نگهداری کند؟! "

## ب) دربخش مالی

پاکستان، نه تنها در نتیجه تجاوز قشون روس در افغانستان، جنگ مقاومت و سیل مهاجرت افغانها به شهر پشاور و کوئته تا توانست از رهگذر سلاح و وسایط مدرن جنگی مجاهدین افغان سؤ استفاده نمود، بلکه از ناحیه مالی و اقتصادی نیز سودبزرگی برداشت. شعبات مختلف سازمان ملل، مؤسسات خیریه جهان، تقریباً کلیه کشورهای ثروتمند غربی، سرمایه داران عرب و مردمان خیر اندیش دنیا حاضر شدند به کمک پناهنده‌گان افغان در خاک پاکستان بشتابند. این کمکها شامل هزاران باب خیمه، هزاران تخته کمپل، هزاران تن مواد غذایی، البسه، ادویه، ماشین آلات، صدها عراده موتر، پول نقد و غیره میشد. تنها کمکهای نقد و جنس ایالات متحده از سال ۱۹۸۰م به بعد بالغ بر سه بلیون دالر میگردید. انحصار، ذخیره و توزیع اینهمه مواد کمکی جهان نیز بدست پاکستان قرار گرفت. آنها ظاهراً اداره‌یی را بنام " افغان کمشنری " در شهر پشاور گشودند تا به توزیع این کمکها بپردازد، ولی دیری نگذشت که مامورین و موظفین اداره مذکور که همه پاکستانی و غالباً منسوبین سازمان استخباراتی آن کشور بودند، به ملیونرهای

متکبری مبدل شدند. این رسوایی تا بدانجا رسید که صلاحیت داران حکومتی، علاوه از آنکه وقتاً فوقتاً غرض اخذ رشوه و " کمیشن " معین، دست به تغییر و تبدیل مؤظفین آن اداره میزدند، به منظور ظاهر داری و فریب اذهان، گهگاهی هیأت های تفتیش و نظارت را نیز به آنجا میفرستادند تا به اصطلاح از جریان حیف و میل مواد کمکی جلوگیری نمایند. البته این دستبُردها، به هیچوجه استفاده جویی های عمده شبکه (آی اس آی) را که قبل از رسیدن مواد به کمشنری، " حق " حکومت پاکستان را جدا میکرد، در بر نمی گیرد. زیرا نه تنها " نامحرمان " از آن واقف نمیشدند، بلکه احدی را یارای اعتراض هم بدان نبود. جریان سود جویی های مالی پاکستان از اوایل سال ۱۹۷۹ میلادی آغاز شد و تا سال ۱۹۹۲ میلادی (جمعاً سیزده سال) بی وقفه ادامه یافت.

کُمکهای کشورثروتمند عربستان سعودی در رابطه با جهاد افغانستان به تنهایی کافی خواهد بود تا وسعت کُمکهای مالی برای پاکستان را حدس برنیم. جمع آوری کُمکهای پولی از طریق منابع مختلف داخلی و سایر تشکلات مذهبی آن کشور نیز آغاز گردید. جمع آوری چنین کُمکها از طرق چنین منابع و مؤسسات و پرداخت آن برای مقام های پاکستانی، مستثناً از ملیونها دالر نقد و جنسی بود که مستقیماً از سوی شبکه استخبارات و دولت سعودی، پیوسته و بلا وقفه بحساب های مقام های مذکور و بخصوص در وجه آی.اس. آی پاکستانی ارسال میگردد.

این نکته نیز قابل توجه است که هزاران تن خارجی بی که از سرتاسر جهان در رابطه به امور مهاجرین و جریان جنگ بزرگ افغان - شوروی همه روزه وارد خاک پاکستان شده و مدتها در آنجا اقامت مینمودند، ظرف سیزده سال به ارزش ملیونها دالر اسعار خارجی را وارد خاک پاکستان کرده اند. علاوه، کشورها و موسسات مختلف و متعددی که منفعت شان را در ارسال کُمکها و یا سهمگیری های گونه گون در روند جهاد مردم افغانستان از طریق خاک پاکستان می دیدند، دست به اعمار و ایجاد اماکن، دفاتر، دیپوها، سرکها، ایستگاه ها، مدارس، شفاخانه ها و کلینک های صحتی و نیز حفر چاه های آب آشامیدنی و سایر عمرانات بخصوص در شهر های کوئته، کراچی و پشاور می زدند که به همین اساس، شهرهای پاکستان در طول سالهای جهاد مردم افغانستان و اقامت مهاجرین افغان در آن کشور، آبادی های زیادی را نصیب گردیدند.

یکی از سودجویی های بزرگ دیگری که مقامات پاکستانی در بخش مالی بعمل آوردند، این

بود که از آغاز تجاوز نظامی قشون روس و جریان مهاجرت‌های دسته جمعی افغانها به پاکستان، جنرال ضیاالحق حاکم نظامی آن کشور صندوق جمع آوری اعانه بنام President Charity Fund For Afghan Refugees را تأسیس نمود که روزانه هزاران روپیه پاکستانی در آن واریز میشد، چنانکه اسم اعانه دهنده و مقدار پول اعانه داده شده همیشه روی صفحات جراید پاکستان به نشر میرسید. این اعانه ها عموماً از طرف کمپنی های بزرگ، سرمایه داران داخلی، ثروتمندان و مؤسسات مختلف صورت میگرفت. اما تا امروز، هیچ کس نفهمید که میلیونها روپیه جمع آوری شده در این صندوق که در واقع، استحقاق مهاجران افغان بود، به کی تعلق گرفت؟

تذکر یک نکته دیگر که در واقع بیانگر استعداد خاص دولتمردان پاکستانی مبنی بر سود جویی های آنهاست، شاید برای خواننده دلچسب باشد و آن اینکه در میان سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ میلادی، سالم الصباح امیرکویت سفری به اسلام آباد نمود. چون هوا گرم بود، مقامات پاکستانی او را در یکی از هوتلهای مدرن تابستانی " مری " واقع در بلندی های کشمیر در جنوب اسلام آباد انتقال دادند. مهماندار امیربا درک و شناختی که از ذوق و خصوصیات روانی وی داشت، فلم ویدیویی ساخت پاکستان را که " بابرہ شریف " رقاصه حسین و مشهور آن کشور در آن کار کرده بود، برایش به نمایش میگذازد و همینکه متوجه میشود امیر به رقاصه فلم علاقمند است، فوراً با صلاحیتداران تماس گرفته و در نتیجه، " بابرہ شریف " را به سرعت و توسط هلیکوپتر به اقامتگاه امیرموصوف حاضر میکنند. فردای آن، وقتی امیرکویت با هیأت پاکستانی بالای میز مذاکره می نشیند، با خوشرویی زیادی به تقاضا های مالی جانب پاکستان لیبیک میگوید .

درجایی از کتاب " اشتباهات آگاهانه ائتلاف " چنین میخوانیم: " کارتر کمک های اقتصادی و نظامی به رژیم ضیا الحق را از سرگرفت و پاکستان بعد از اسرائیل و مصر، به سومین کشور دریافت کننده ی کمک های امریکا مبدل شد. با شروع ریاست جمهوری رونالد ریگن، همکاری بین سازمان اطلاعاتی امریکا و سازمان اطلاعاتی پاکستان به نحو بی سابقه ای گسترش یافت و این دو سازمان اطلاعاتی دو هدف مشترک نظامی و سیاسی زیر را در ارتباط با افغانسان تعیین کردند: حد اکثر افزایش در توان نظامی مجاهدین و جلب اکثر اسلام گرایان برای مقابله با نیرو های شوروی در افغانستان. در پی اجرای این سیاست، سیل ورود همه نوع تسلیحات نظامی و افراطی ترین اسلام گرایان به منطقه سرازیر شد."

"در آن سالها، شیخ اعظم {شیخ عبدالله عزام} یکی از دارایی های سیا و نماد و تبلور جهادگران، مورد علاقه ی امریکا بود. پیام عزام روشن بود: شرکت در جهاد، نه فقط یک وظیفه سیاسی بلکه یک وظیفه مذهبی است. هدف از جهاد تنها کشتن دشمن (در آن زمان روسها) نبوده، بلکه دعوت به "شهادت" نیز هست. فرمول شیخ اعظم برای جهاد ساده بود: فقط جهاد و تفنگ، نه مذاکره، نه کنفرانس و نه گفت و گو. و این همان هدفی بود که دولت ریگن و سازمان های اطلاعاتی امریکا و پاکستان در ارتباط با حضور نیرو های شوروی در افغانستان در نظر داشتند."

درچنین موقع، سیاست های سیا، آی اس آی وبنیادگرا های اسلامی (منطقه و جهان) در یک همسویی وهمگامی خاصی قرار گرفت .

"ستیوکول" در صفحه ی ۸۴ "جنگ اشباح" چنین مینویسد: "کیسی توانسته بود وفاداری استخبارات سعودی را نسبت به خود جلب کند و آن اداره به اجازه ملک فهد حاضر گردیده بود در عملیات تحریک آمیز علیه شوروی در آسیای میانه شریک شود. بیش تر از هر امریکایی دیگر، کیسی در ایجاد اتحاد میان سی.آی.ای، استخبارات سعودی و اردوی پاکستان نقش بازی کرد. مانند همکاران مسلمانش در عربستان و پاکستان، کیسی جنگ افغانستان را مبارزه میان کمونیست های ملحد و آنهایی میدانست که به دیانت ایمان داشتند..."

بلی ! "وليام کیسی" که در سالهای ریاست جمهوری رونالد ریگان بحیث رییس سازمان سیا کار میکرد و یکی از شخصیت های مذهبی و شدیداً مخالف اندیشه های کمونیستی بود، برنامه های کار تخریبی درجنگ افغانستان را چنین تدوین کرد:

\* تحویلدهی پیشرفته ترین سلاح ضد هوایی (ستنگر) برای مجاهدین افغان

\* قایم کردن ارتباط تنگاتنگ، مؤثر و "برادرانه" میان سازمان سیا و سازمان آی اس آی پاکستان

\* بسیج تند روان اسلامی از سراسر جهان درخاک پاکستان و قاچاق آنها پس از آموزش های نظامی و تجهیزات جنگی و تخریبی به خاک افغانستان

\* نفوذ تا درون خاک شوروی به وسیله ی تنظیم های جهادی افغانستان و تند روان اسلامی



عرب و عجم و تخریبکاری علیه رژیم شوروی

\* منحرف ساختن اندیشه و عمل آزادیخواهانه، مترقی و ضد تجاوزی مردم افغانستان به سوی " جنگ دینی و مذهبی " تحت شعار " جنگ صلیبی "

\* جلب همکاری و همیاری سازمان های جاسوسی چند ملیتی مانند (مصر، عربستان سعودی، فلسطین، اسرائیل، چین، بریتانیا، پاکستان و ...) در راه برآورده شدن اهداف ذکر شده ی فوق.

چنانکه مجله ی "خاورمیانه «درماه سپتمبرسال ۱۹۸۴ میلادی به نقل از منابع شبکه ی اطلاعاتی سی. آی. ای چنین نوشته: "مزدوران بومی تعلیم دیده توسط کارشناسان سیا در پاکستان و افغانستان، بعنوان جوخه های ضربتی مخفی ایالات متحده ی امریکا علیه آنهايي که باسیاست های ما در خاورمیانه مخالف اند، استفاده خواهد شد.»

آنچه در بالا گفته آمد، تنها در حد حرف و سخن باقی نماند، بلکه عملاً و با تمام قوت از سوی سی. آی. ای، شبکه جاسوسی عربستان سعودی، آی. اس. آی و تنظیم های جهادی افغانی ساخت پاکستان و مزدوران تفنگ بدست عربی و غیرعربی در خاک افغانستان به راه انداخته شد و خون هزار ها شخصیت ملی، مترقی، روشنفکر، آزادیخواه، میهن دوست، دانا و آگاه کشور را به زمین ریختند. " میکولیم " تنظیم کننده امور در سفارت امریکا واقع در اسلام آباد، هرچند مجری جدی سیاست ها و برنامه های واشنگتن در افغانستان بود، با آنها، " ستیوکول " درباره او مینویسد که " برای او درد آور بود که ببیند در آخر جنگ، ملیونها دالر پول مردم امریکا توسط (آی. اس. آی) و حزب اسلامی طوری به کار برده میشد تا حکومت مورد نظر خویش را بر مردم افغانستان تحمیل نمایند. "

همین " ویلیام کیسی " بود که با همسویی با عربستان سعودی و پاکستان در سال ۱۹۸۴ میلادی، برنامه ستراتیژیک خرابکارانه در درون قلمروهای اتحاد شوروی آنروز را ترتیب داد. باساس این برنامه خرابکارانه، فعالیت های چریکی و حملات موشکی در امتداد دریای آمو و جمهوری های مسلمان نشین آن کشور آغاز گردید و موجب نگرانی عمیق مقامات کرملین را فراهم آورد. دگروال یوسف، آمر بخش افغانستان در شبکه ی آی. اس. آی پاکستان در کتاب " تلک خرس " خویش مینگارد: " مردم دوسوی مرز، ازبک، تاجیک و ترکمن بودند، آنها هویت قومی مشترک داشتند و با وجود سرکوب فعالیت های مذهبی به وسیله ی کمونیست ها، اسلام

مذهب مشترک این مردمان بود... کیسی گفته است؛ این نقطه‌ی ضعف اتحاد شوروی است... کیسی نخستین فردی بود که بطور جدی مدافع عملیات ضد شوروی در داخل مرزهای این کشور بود... او بر این باور بود که تحریکات و مشکل آفرینی در این منطقه، بی‌گمان خرس روس را به دل درد می‌اندازد...

همین دگروال پاکستانی مینگارد: "گسترش دامنه‌ی جنگ در برنامه‌ی ایالات متحده بود، جنگی که در سه سال آینده بصورت تجاوزات و ماموریت‌های خرابکارانه‌ی بیشمار در نقاط مرزی و شمال آمو دریا رخ نمود. در این دوره، ماموریت ما آموزش و تربیت صد ها تن از مجاهدان و فرستادن آنها تا بیست و پنج کیلو متری عمق خاک اتحاد شوروی بود، این اقدامات، سری‌ترین و حساس‌ترین عملیات در جنگ افغانستان بودند..."

"ستیوکول" در کتاب "جنگ اشباح" مینویسد: "...افغانها که با هاوان‌ها، کشتی‌ها و نقشه‌های نظامی و قرآن‌های مجید با ترجمه‌ی ازبیکی مجهز بودند، با گذشتن از دریای آمو به عملیات تخریبی و تبلیغی در داخل قلمرو اتحاد شوروی دست زدند. ... جنرال یوسف که یکی از ستایشگران کیسی بود، عملیاتی را در خاک شوروی برنامه نمود. در ماه اپریل ۱۹۸۷ سه گروه از مجاهدین که با وسایل تهیه شده از سوی آی.اس.آی مجهز بودند، از دریای آمو گذشتند. گروه اول یک فرودگاه را در نزدیکی ترمز هدف راکت قرار داد. یک گروه بیست نفری از سوی آی.اس.آی هدایت یافته بود تا بالای یک جاده در طول مرز کمین اجرا کنند. چندین وسیله‌ی نقلیه‌ی شوروی در اثر حمله‌ی آنها از میان رفت. گروه سوم سی فیرراکت ۱۰۷ میلی متری را بر یک فابریکه در شانزده کیلو متری در داخل شوروی شلیک نمود." (۸)

پاکستان، با استفاده از مساعدتهای مالی، تخنیکی، سیاسی و اطلاعاتی سرشاری که بدینگونه به آن کشور سرازیر شد، پروژه‌ی اتمی اش را که در جنوب شرق اسلام آباد موقعیت داشته و در زمان ذولفقار علی بوتو پایه‌گذاری شده بود، نیز تقویت نمود. چنانکه نخستین آزمایش بمب اتمی اش را بجواب آزمایشات حریف دیرینه اش (هندوستان) بتاريخ ۲۸ ماه می ۱۹۹۸ میلادی بصورت علنی در بیست کیلومتری ولایت هلمند افغانستان انجام داد. هرچند این پروژه در سالهای زعامت ذولفقار علی بوتو و در رقابت با توانایی ذروی هند روی دست گرفته شد، مگر "بوتو" نتوانست آنرا نسبت به محدودیت‌های مالی و مشکلات سیاسی به سر برساند. باساس

اظهارات علمی جیالوژستهای هندی، آلمانی، فرانسوی و ایتالوی، وقوع زلزله شدید و تباهن تاریخ ۳۰ ماه می ۱۹۹۸ م در شهر "رُستاق" واقع در شمال افغانستان که بیشتر از پنجهزار نفر تلفات جانی و چندین میلیارد افغانی تلفات مالی داشت، بالاثر همین آزمایشات زیرزمینی اتمی پاکستان بوده است. منابع امریکایی، مصارف این آزمایش اتمی پاکستان را چهل میلیون دالر تخمین نمودند. فقط بعد از وقوع زلزله دوم در "شهر بزرگ" ولایت بدخشان افغانستان بود که روزنامه پُرتیراژ ایتالوی زبان بنام "میلان کوریر دی لاسیرال Milan Corriere De LLaseral Staffan De Misturak" مدیر دفتر ملل متحد در روم تحت عنوان آزمایشات هسته‌یی و بعد زلزله در افغانستان" نوشت: "آیا این صرف یک تصادف بود؟ ... گذشته‌ها بر ارتباط دقیق بین انفجارهای هسته‌ای زیر زمینی و حرکات زمین اشاره میکند. بویژه در مناطق زلزله خیز چون آن ساحه (مرتعش) که بین پاکستان و افغانستان واقع است. عین حادثه در وسط دهه هفتاد در چین رخ داد. چین یک بمب اتمی را آزمایش کرد و به دنبال آن زلزله رخ داد."

درعین زمان، پاکستان شبکه جهنمی آی. اس. آی یا سازمان استخبارات نظامی اش را باز هم از پول جهاد مردم افغانستان و با همکاری های علمی و تخنیکی (سی. آی. ای)، (انتجلنت سرویس بریتانیا) و (موساد) اسرائیل بصورت بی سابقه‌یی تکمیل و تجهیز نمود که همین اکنون، بعد از "ساواک" زمان شاه ایران، خون آشام ترین و فتنه انگیز ترین شبکه جاسوسی در منطقه میباشد. چنانکه "ستیوکول" در صفحه ۶۷ کتاب "جنگ اشباح" مینویسد: "ترکی {ترکی الفیصل رییس سازمان استخبارات سعودی در سالهای جهاد} به استخبارات پاکستان پول زیاد می پرداخت و این کمکها سبب شد تا آی. اس. آی بعنوان یک سازمان بسیار نیرومند عرض وجود نماید..."

در سال ۱۹۸۰ م سازمان ملل متحد به تعداد سه صد عراده ترک (انترنشنل) ساخت ایالات متحده را به منظور نقل و انتقال مواد امدادی جهان در کمپ ها و مناطق مهاجرنشین در شهر پشاور و اطراف آن به مقامات پاکستانی تحویل داد. این تحویلدهی موترها باعث آن شد که مقامات پاکستانی، معاش یا حقوق سه صد نفر راننده و سه صد نفر کلینر یا کمک کنندۀ راننده را نیز که مجموعاً ششصد نفر میشد در هر ماه از آن موسسه دریافت نمایند. ولی در طول همان سال و سالهای آینده، بیشتر از ده عراده ترک مذکور در راه اصل مقصود بکارگرفته نشد. مسافرینی که از شاهراه میان (آتک . پشاور) عبور میکردند، عراده های مذکور را می دیدند که در سمت

راست جاده در میدان وسیعی پارک شده بودند. اینکه سرنوشت اینهمه ترک‌های کمکی چه شد، کس نمیداند؟

همچنان، در طول سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ میلادی به تعداد صد ها عراده موتور نوع تیوتای لندکروز و موتورسایکل های نوع هندا از طرف حکومت جاپان به مقصد استفاده در امور مهاجرین افغان در پاکستان، به مقامات آن کشور تحویل داد شد، لیکن به وضاحت مشاهده میشد که جز چند عراده آن که آنهم در اختیار سران "تنظیم" های اسلامی طرفدار پاکستان گذاشته شده بود، بقیه قسماً نا پدید شد و قسماً مورد استفادهٔ منسوبین ارتش، پولیس و اشخاص متنفذ پاکستانی قرار گرفتند.

بخشی از گدام (ذخیره خانه) های غلهٔ پاکستان در مسیر جادهٔ راولپندی - کراچی واقع گردیده بود که نسبت عدم امکانات لازم و بیروکراسی منحنی اداری، مثلاً گندم ذخیره شده به مرور زمان پوسیده شده و طعم تلخ یافته بود. وقتی کشورهای جهان مانند امریکا، کانادا، آسترالیا و امثالهم، مقدار زیاد گندم را غرض کمک به مهاجرین افغان به پاکستان فرستادند، مقامات پاکستانی از فرصت سوء استفاده نموده گندم تلخ و پوسیده را از ذخیره خانه های ارتش بیرون کشیده برای توزیع به اختیار "افغان کمشنری" گذاشته و گندم جدید امدادی را که بالغ بر هزاران تن میگردید، بجای گندم کهنه شده در گدام های مربوط جابجا نمودند. بر علاوهٔ آنکه حتا ذخیره خانه های مذکور را از پول های استحقاق مهاجرین افغان مجهز با وسایل حفاظتی و امکانات جدید نمودند.

مواد خوراکی از قبیل روغن، پنیر، قوطی های کنسرو شدهٔ حبوبات، گوشت ماهی و نیز مواد و اشیای پوشاکی مانند بوت، بالاپوش، جوراب، کمپل و امثال آن که بازهم استحقاق مهاجرین ومجاهدین افغان بود، متأسفانه بازار های داخلی پاکستان را مشبوع نموده و عملاً از طرف دکانداران پاکستانی بفروش رسا نیده میشد. همچنان، صدها قلم ادویهٔ مورد نیاز مجاهدین و مهاجرین افغان که بایستی برای بیماران نیازمند در کمپ ها، برای مجاهدین در سنگر ها و برای مردم مستمند ی که در داخل افغانستان و در تحت حاکمیت "تنظیم" های جهادی می زیستند، توزیع میگردید، همه ی آنها از سوی مقامات مسوول در مغازه ها و دوا فروشی های پاکستان در معرض فروش قرار میگرفت. این، در حالی بود که روزانه ده ها کودک مهاجر در کمپ ها و صدها

مجاهد در داخل خاک افغانستان از بی دوايي جان ميدادند. جنرالان و منسوبين آي.اس. آي، علاوه از فروش مواد غذايي مورد نياز مهاجرين و مجاهدين افغان در بازار هاي آن کشور، حتا مقدار زيادي از سلاح هاي وارد شده به خاک پاکستان را نيز بفروش رسانيده و پول آنرا به جيب ميزدند. چنانکه "ستيوکول" در صفحه ي ۶۲ "جنگ اشباح" مينويسد: "در سال ۱۹۸۳، ماموران آي اس آي با يکعده مجاهدين سازش نمودند و تعدادي {از} اين سلاح ها را در کويته فروختند... همچنين آي اس آي سلاح کهنه و مهمات را به سي آي اي فروخته بود..."

يکي از هموطنان ما که در سالهاي ۱۹۸۰-۱۹۸۱ م در کنار يکتعداد داکتران داوطلب افغان در "اسستانت کميته" واقع در شهر پشاور کار ميکرد، براي نگارنده چنين حکايت کرد: "اطلاع يافتيم که مقدار زيادي واکسن براي اطفال مهاجرين افغان از خارج وارد پشاور گرديده و در ذخيره خانه هاي "افغان کمشنري" جابجا شده است. داکتران کميته مزبور فيصله نمودند که حاضر اند بصورت افتخاري به کمپ ها رفته و اطفال مهاجرين را واکسن نمايند تا در برابر انواع بيماري ها معافيت يابند، ولي براي حصول واکسن بايد درخواستي به "افغان کمشنري" سپرده ميشد که هرگاه پاکستانی يی که در رأس امور "کمشنري" مذکور قرار داشت و غالباً يکي از افسران آي. اس. آي بود، امر حصول آنرا صادر ميکرد که نکرد، بلکه افسر مذکور بر خورد نادرست و دور از اخلاق را نيز در برابر متقاضيان انجام داد."

حکايت ديگري که اين هموطن داشت چنين بود: "تعداد زيادي از مجاهدين به منظور گرفتن سلاح وارد پشاور شده و در زير خيمه هايي که فاقد هرگونه وسايل رهايش بود، درحال انتظار بسر مي بردند. چون در سينه دشتي که خيمه ها بر پا شده بودند، از طرف روز شدت گرما بيداد ميکرد و از طرف شب هوا به سردی می گراييد و گروه های مجاهد حتا لحاف و کمپل برای استراحت شبانه خویش نداشتند، به اثر شکايت پی در پی به صبغت الله مجددي امير تنظيم "جبهه نجات ملی"، بالاخره وی وعده داد که شخصاً به اين قسمت از کمپها رفته وضع مجاهدين را از نزديک مشاهده ميکند. وی عصر يکروز به سواری موتر به خيمه ها آمده و حدود سه صد تن مجاهد و مهاجر از او استقبال کرده نيازها و شکايات خود را ابراز نمودند، به اميد اینکه از آن همه مساعدت هايی که از سراسر جهان بنام آنها وارد خاک پاکستان ميشود، لاقلاً ضرورت اوليه زنده گي شان در زير خيمه ها فراهم گرديد. جالب اين بود که آقای مجددي بعد از استماع آنهمه سخن ها و شکايات و متعاقب ادای نماز شام، خطاب به نيازمندان گفت:

" به نمازی که چند دقیقه پیش خواندم سوگند میخورم که من هم درخانه خود لحاف ندارم . "

که به تمسخر و نا باوری حاضرین بدرقه شد.

بلی ! آنچه در مورد آقای مجددی، سوگند و سخنانش قابل درک و فهم است اینست که وی چون قدرت اظهار حقایق و افشای اصل و منشأ حیف و میل و بی توجهی و سؤاستفاده هارا که در وجود مقامات پاکستانی، بویژه، شبکه استخبارات آن کشور نهفته بود، نداشت، بنابراین، خودش را گویا مجبور دانسته تا بحضور هموطنان مستمندش دروغ بگوید و خویشان را مسخره کند. درحالیکه دگروال یوسف، مسوول بخش افغانستان در سازمان استخبارات نظامی پاکستان میگوید: " مجموعه این پولها به چندصد میلیون دالر در سال میرسید که سی آی ای بحساب مخصوص حکومت پاکستان تحت اداره آی. اس . آی انتقال میداد. "

هموطنی بنام " نصری حقشناس " که خود یکی از اعضای جمعیت اسلامی ربانی و خوشبین به " برادران " تنظیمی بوده و در عین حال، از رهبران حکومت پاکستان با قدرانی خاصی یاد کرده است، در صفحه ۳۸۴ کتاب خویش تحت عنوان " تحولات سیاسی جهاد افغانستان " چنین مینگارد:

" ... دیگری که فرصت و بخت یاری اش کرده بود و میتوانست از منابع پولی استفاده کند، به هیچکار و هیچ چیزی فکر نمیکرد. دنیای خودش بود و اندیشه سود جویی اش. در اینجا و در چشم و نگاه همچو افراد، جهاد طرف متاعی بود، در خور سوداگری و سرمایه اندوزی که حتی الامکان می کوشیدند از فرصت استفاده کنند جاه و مالی برای خود ذخیره نمایند. و بدین ترتیب یکی از مرمی و سلاح می زد و دیگری از غذا و دوا و هرکدام به نوبه خود سری بودند و صلاحیتی داشتند و هر نوع تحول و تجدید نظر را در اندرون تنظیمها منافی با منافع خود می انگاشتند و به آن مخالفت میکردند. اما جز مقام رهبری که حتی بر شکوه های مردم در این زمینه نیز اعتنایی نمی نمودند، مرجع دیگری وجود نداشت که از آن همه دستبردها و خود سری ها جلوگیری میکرد. "

و در مورد احساس و سرنوشت مجاهد در خاک پاکستان چنین می نویسد: " ... او که دیگر فکر میکرد که میلیونها دالر از اینجا و آنجا بنام او و برادران همسنگرش جمع آوری میشود و در جیب این و آن فرو می ریزد ولی مستحقین واقعی اش از آن نصیبه ای ندارند. او بخوبی

درک میکرد که حتی بعضی از دزدان و قاچاق بران رسوا و معلوم الحال که هیچ پیوند و رابطه ای با جهاد افغانستان نداشتند، تحت این نام و بعنوان کمک به مجاهدین، دستبرد ها داشتند و آنچه از این کشور و این در و آن در بدست می آوردند همه را صرف تجارت و عیاشی و قاچاق بری مینمودند، ولی از آنهمه اندوخته ها و سرمایه ها مرهمی تهیه نمیشد تا بر جراحات سنگرداران اسلام، التیام بخشد. " (۸)

حقشناس، با آنکه در اندرون جریانهای فساد برانگیز تنظیم های اسلامی- جهادی قرار داشت، ولی متأسفانه بسا حقایق تلخی را که باید حقشناسانه روی کاغذ می ریخت تا مفسدان و خاینان نزد ملت افغانستان بیشتر افشأ میشدند، نریخته و گوشه های مختلفی از حقایق را پنهان نگهداشته است، با آنهم جور و جنایت مقام های آی اس آی پاکستان و امیران تنظیم های اسلامی بحدی بوده که بعضاً مجبور میشود، گوشه هایی از آن را باز گوید: " ... بعضی کمک های دارویی و خوراکی و مالی صورت گرفت که همه از طریق پاکستان وارد و در انبان و انبار های این کشور سرازیر گردید و مجاهد و مهاجر افغانستان با اصلاً از آن بهره یی نداشتند و یا از خرمن به دانه یی اکتفا میشد و نام از ایشان بود و کام از دیگران ... "

" ... پاکستان ظرف ده سال پیکار و جهاد مردم افغانستان و از برکت همت و ایثارو استحقاق ایشان، آنقدر پول و سلاح بدست آورده بود که ظرفش گنجایش آنرا نداشت و باید لبریز می شد و فرو می ریخت. کشور نو خاسته و نوپایی که پیش از شروع جهاد افغانستان مثل و نمونه اعلای فقر و بد بختی و نکبت بود و به یک گردش چرخ نیلوفری از ثروت و شهرت ورم کرد و پُر آوازه گردید، خود را به یکبارگی گم کرد و در فکر و فطرتش جز فتنه و شر، خیر و فضیلتی نقش نه بست. " (۹)

طوری که بعداً افشا گردید، منسوبین و مؤظفین (آی. اس. آی) قبلاً لیستی مرتب نموده و در آن مثلاً به تعداد سه صد قلم سلاح مدرن و متنوع را درج مینمودند و آنگاه مثلاً چهل یا پنجاه قلم سلاح کهنه و از رده خارج شده دیپو های ارتش پاکستان را به ذخیره خانه های " تنظیم " های اسلامی - جهادی تحویل میدادند و در پای لیست، امضای امیر " تنظیم " مربوطه را حاصل کرده بحیث سند مصرف نگهمیداشتند تا آنرا از نظر مسوولین (سی. آی. آی) و سایر مساعدت کننده گان بین المللی بگذرانند.

صبغت الله مجددی امیر تنظیم " جبهه نجات ملی " و رییس دولت مؤقت مجاهدین در پاکستان، بعداً در سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۰ میلادی، ضمن مصاحبه یی با جریده " مجاهد " در ماه جولای ۱۹۹۰ م چنین گفت: " مشکلات اینست که اکثر امور مجاهدین بدست پاکستانیهاست و همه مساعدت ها از طریق پاکستانیها صورت میگیرد. "

او طی همین مصاحبه افزود: " وی بحیث رییس دولت مؤقت مجاهدین، صلاحیت ندارد یک میل کلاشنکوف و پنجاه رویه را به یک قوماندان مساعدت نماید ... تازمانیکه پاکستانی ها فیصله نه کنند، وزارت دفاع حکومت مؤقت کاری را انجام داده نمیتواند ... " او اضافه نمود: " ... تا آنجا که اطلاع در دست است، دیپو ها از اموال امدادی مملو میباشد، اما به مجاهدین داده نمیشود ... "

یکی دیگر از فریبکاریهای مقام های پاکستان در برابر کشورهای کمک کننده، بویژه ایالات متحده امریکا که منبع عمده تهیه کننده کمک ها به مجاهدین افغانستان بود، اینست که سلاح های قدیمی و از مود افتاده ارتش پاکستان را بصورت غیر مستقیم و با دلالی " اجنت " های شبکه آی.آس. آی ظاهراً بنام تاجر اسلحه به ارزش میلیونها دالر بالای (سی . آی . ای) بفروش میرسانیدند. یعنی با سؤاستفاده از فرصت مساعدی که جهاد مردم افغانستان برایشان مهیا کرده بود؛ کلاهبرداری های جالبی میکردند. بهتر آنست تا جریان را از قلم مسوول بخش افغانستان در (آی. اس . آی) پاکستان بخوانیم:

" در اواسط سال ۱۹۸۴ م در حدود یکصد هزار قبضه تفنگ ۳۰۳ بور برای ما در کراچی رسید و زمانیکه ما شکایت نمودیم که ما این عدد را مطالبه نکرده ایم ... آنها { اجنت های مؤظف سی آی ای } اشاره نمودند که استحقاق سال ۸۵ شما را بطور پیشکی تهیه و ارسال نمودیم ... در جریان مهمات این سلاح یک تاجر اسلحه پاکستانی یک معامله مهم را با طرف خریدار سی آی ای انجام داده بود. او پیشنهاد نموده بود که سی آی ای در حدود سی میلیون دانه مرمی ۳۰۳ بور از او بوسیله دفترش در خارج از کشور بخرد به شرطی که آنها فروشنده را افشا نکنند و این مرمیات به قیمت پنجاه سنت فی مرمی خریداری میشد. بدین محاسبه، فروشنده مرد سعادت مندی می بود، ولی این برای سی آی ای معلوم نبود که مهمات از دیپوی قوای پاکستان که از این اسلحه دیگر استفاده نمیکند، تهیه میشد و به آنها بفروش میرسید.



تحت قرار داد یک محموله از این مهمات سوار کشتی از بندر کراچی خارج و چند روز بعد همان محموله دو باره برگشت و سی آی ای بما اطلاع داد که مواد فرمایشی مواصلت نموده ... " (۱۰)

در صفحه ی ۶۲ کتاب " جنگ اشباح " نیز در همین ارتباط میخوانیم: " ... یک کشتی که در سنگاپور ثبت شده بود، صد هزار تفنگ را از بندر کراچی بار زده پس از گذشت چند روز، باز به بندر آورده بود تا نشان دهد که سلاح را از بیرون آورده است ؛ اما مرمی ها مارک پاکستان را در خود داشت . این چیزی بود که پاکستان آنرا نمیخواست . آی اس آی مجبور شد تا مارک مرمی ها را به پول خود پاک کند... "

پاکستانی ها، در فریبکاری و دغلبازی حتا در برابر رؤسای سی . آی . ای نیز مهارت داشتند. چنانکه در کتاب " جنگ اشباح " میخوانیم: " کیسی {رییس سی آی ای} در اوایل ۱۹۸۴ خواهان دیدار از یک کمپ آموزش نظامی مجاهدین در مرز با افغانستان شد. پاکستانی ها از این تقاضا ناراحت شدند؛ زیرا آنها این کار را خطر بجان کیسی میدانستند ؛ ولی در اثر اصرار کیسی، پاکستانی ها در مشوره با مسوولان سی آی ای در اسلام آباد، او را در یک جیب سوار نمودند و برای چندین ساعت حرکت داده و در یک محل در نزدیکی اسلام آباد او را به یک کمپ بردند که به همین منظور بر پا شده بود. مجاهدین موجود در کمپ، ده شکه و زیو شلیک میکردند و سر و صدای زیادی بالا کرده بودند. با دیدن آن منظره، اشک خوشی از چشمان کیسی جاری گردید. " (۱۱)

حال، خواننده ی عزیز میتواند به اوج شیطنت ها و فریبکاریهای مقامات پاکستانی بیشتر از پیش آشنایی حاصل نماید. هم " کمپ مجاهدین " را بگونه ی مصنوعی، آنهم نه در مرز میان دو کشور، بلکه در شهر اسلام آباد پایتخت پاکستان آرایش میدهند، هم رییس هشیارو فعال بزرگترین سازمان جاسوسی جهان را بگونه ی فریبکارانه، ساعت ها به راه و بیراهه می چرخانند و هم با براه اندازی شلیکها ی " ده شکه " ... و سر و صدا های ساخته گی و نمایشی، " اشک شادی " از چشمه سار چشم سردسته ی جاسوسان جهان بیرون می آورند.

در عین زمان، واشنگتن پُست بتاريخ هشتم ماه می سال ۱۹۸۷ م چنین نوشت: " بما معلوم گردیده که خطوط اکمالاتی سلاح های سی آی ای به مجاهدین معمایی با امکانات وسیع

اختلاس و سوءاستفاده بوده است. بازنده اصلی مجاهدین افغان اند که در مقابله با روسها اکمالات ناقص میشدند. همچنان ملت امریکا و سنای آن توسط سی آی ای فریب داده شده بود ... "

این نکته نیز گفتنی است که جنرالان نظامی پاکستان، بخصوص جنرالان مربوط به شبکه جاسوسی و مامورین ارشد پاکستان در پرتو اجازه توافق و آگاهی مقام های امریکایی، سهولت ها و امکانات لازم غرض پراسس هیرویین و تهیه مواد مخدر را در نواحی مرزی میان دو کشور، یعنی آن مناطقی که نیرو های روسی و دولتی افغانستان در آن جا ها دسترسی نداشتندموازی با تأسیس پایگاه های تروریستی، فراهم نموده و در عملیه انتقال آن بخارج نیز فعال مایشأ بودند.

### ج) در بخش سیاسی

سودجویی های حکومت پاکستان از قضیه خونبار افغانستان در همین جا به پایان نمی رسد. با سرزیرشدن هزاران هزار پناهنده افغان به شهر های پشاور و کویته، اگر از یکطرف (سی آی ای) امریکا، انتلجنت سرویس انگلستان، المخابرات العامه سعودی و دیگران بالای آنها سرمایه گذاری سیاسی - نظامی و ایدئولوژیک نمودند، (آی اس آی) پاکستان نیز با استفاده از فرصت مساعد، دست به سرمایه گذاری های خطرناکتری بالای افغان و افغانستان یازید.

وقتی قشون روس که پای شان در لجنزار جنگهای خونین افغانستان سخت گیرمانده و قضیه برای شان به " زخم خونچکان " (۱۲) مبدل شده بود، پس از ده سال وحشیگری و قتال، درماه فبروری سال ۱۹۸۹ م از افغانستان خارج شدند. روسها با خروج شان از افغانستان، رژیم دست نشانده شان را تقریباً تنها رها نمودند، ولی قبل از آن " گرباچف " آخرین زعیم حزبی اتحاد شوروی که سنگینی کمرشکن جنگ و تجاوز در افغانستان را درک کرده بود، برای خروج " آبرومندانه " از این کشور و آنها در یک پوشش مذاکره و دیپلوماسی چند جانبه تلاش بخرچ داد. این تلاشهای دیپلماتیک مدتها از دو طریق و به دو گونه ادامه یافت: مذاکرات خصوصی میان کرملین و کاخ سفید از یکطرف و میان رژیم کابل به رهبری دکترنجیب الله و حکومت پاکستان به قیادت جنرال ضیا الحق از سوی دیگر.

" گرباچف " با " رونالد ریگان " رییس جمهور ایالات متحده در مورد خروج قشون روسی از

افغانستان و امتیاز دهی و امتیازگیری مربوط بدان به توافق سرّی رسیده صرفاً این گوشهٔ توافق حاصله را افشا کردند که بعد از خروج روسها از افغانستان، هردو جانب (روس و امریکا) به کمکها و تسلیحات شان به احزاب دست پروردهٔ خویش در کابل و پشاور ادامه میدهند، ولی نتیجهٔ مذاکرات رژیم کابل با حکومت پاکستان در ژنو عقد قرار داد نسبتاً مفصلی بود که پس از چند دوره نشست و برخاست رسمی، بالاخره بتاريخ ۱۴ ماه اپریل ۱۹۸۸ میلادی صورت پذیرفت. اینک نقل آن غرض آگاهی بیشتر خوانندهٔ گرامی در اینجا درج میگردد:

" پس از مقدمه .

مادهٔ اول) روابط میان هردو جانب قرار داد به رعایت جدی و مستحکم اصل عدم مداخله و دست زدن در امور کشورها استوار میباشد.

مادهٔ دوم) به منظور تحقق بخشیدن اصل عدم مداخله و دست زدن در امور داخلی یکدیگر، هر دو جانب امضاکنندهٔ قرار داد مسوولیتها و مکلفیتهای ذیل را به عهده میگیرند:

الف- به موجب این قرارداد به حاکمیت، استقلال سیاسی، یکپارچگی ملی، امنیتی، غیرمنسلک بودن جوانب عالیةٔ قرار داد احترام گذاشته میشود. همچنان هردو جانب عالیه مشخصات ملی، میراثهای فرهنگی یکدیگر را محترم می شمارند.

ب- به تأسی از احترام به حاکمیت و حق مسلم کشورها، هردو جانب عالیةٔ قرار داد بخاطر تعیین آزاد نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انکشاف روابط بین المللی هردو کشور احترام می گذارند. هکذا با تأیید و توافق ارادهٔ مردم خود بدون مداخلهٔ خارجی و دست زدن از خارج، خرابکاری، اعمال جبر و فشار و تهدید هر شکل و نوعی را که داشته باشد، پیوسته بر منافع ملی شان اعمال حاکمیت مینمایند.

پ- خود داری از هر نوع تهدید، توسل به قهر و زور به هر نوع و شکلی که باشد، بطور مثال، جریحه دار ساختن سرحدات یکدیگر، اخلال کردن نظم سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی جانب دیگر قرار داد، سرنگونی و یا تغییر نظام سیاسی یکدیگر جوانب امضاکنندهٔ قرار داد و یا حکومت هایشان و یا برانگیختن شبهه میان هردو جانب عالیةٔ قرار داد.

ج- طرفین قرار داد تضمین میکنند که به هیچوجه سر زمین شان، حاکمیت، استقلال

سیاسی، تمامیت ارضی، وحدت ملی، ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکدیگر را اخلال نکنند.

چ - هر دو جانب متعهد قرار داد وعده میدهند که از مداخله نظامی، اعمال خرابکارانه، اشغال نظامی و یا هر نوع مداخله دیگر و دست زدن در امور یکدیگر چه علنی باشد یا نهانی که بر ضد هر دو جانب دیگر قرارداد باشد خود داری نمایند. علاوه بر هر دو جانب تعهد مینمایند که از دست زدن به هر نوع اقدام نظامی، سیاسی، اقتصادی در امور جانب دیگر عالییه قرار داد به شمول اقدامات انتقامجویانه و مجازاتی با توسل به قهر خود داری بوزند.

ح - امضا کننده گان قرار داد از هر عمل و یا هر نوع کوشش و تلاشی به هر نحو و شکلی که باشد و تحت هر بهانه که صورت گیرد، خود داری مینمایند تا به ثبات و استحکام جانب دیگر عالییه قرار داد و یا به بقا و ثبات یکی از نهاد ها و تشکل های جانب دیگر زیان نرسد.

خ - امضا کننده گان قرار داد وعده میدهند که در قلمرو خود آموزش و تعلیم، تسلیح، تأمین مالی و سر باز گیری عساکر مزدور را که اصولاً بطور قطع به منظور عملیات خصمانه بر ضد جانب دیگر عالییه قرار داد باشد جلوگیری نمایند و از گسیل داشتن این نوع عساکر مزدور در قلمرو جانب دیگر عالییه قرار داد و از اعطای امکانات به شمول امکانات مالی، آموزش تعلیمی و یا تسلیحاتی و عبور و مرور عساکر مزدور خود داری مینمایند.

د - امضا کننده گان قرار داد از هرگونه قرارداد، توافق و قرار با دولت های دیگر که هدف از آن مداخله و دست زدن در امور داخلی و خارجی جانب عالییه قرار داد باشد دوری میجویند.

ذ - طرفین تعهد مینمایند که به تبلیغات خصمانه، تحقیر و توهین آمیز و یا ابهام آور که به منظور دست زدن و یا مداخله در امور دیگری صورت گیرد دست نزنند.

ر - هر دو طرف امضا کننده قرار داد متعهد میشوند که از هرگونه پشتیبانی، استفاده و یا تحمیل گروه های دهشت افکن، خرابکاران، عوامل و جاسوسانیکه برای خرابکاری در قلمرو جانب دیگر عالی قرار داد گماشته میشوند، ممانعت بعمل آورند.

ز - به هیچ عمل دیگری که بمثابه دست زدن و یا مداخله کردن باشد نیابستی دست زده شود.

ماده سوم: این قرار داد بتاريخ ۱۵ ماه می سال ۱۹۸۸ نافذ میگردد.

ماده چهارم: در صورتیکه ضرورت‌هایی جهت تأمین ماده دوم این قرار داد ایجاد شود، هر دو جانب عالی قرار داد تعهد مینمایند که این ضرورت‌ها را تا تاریخ انفاذ این قرار داد رفع نمایند.

ماده پنجم: این قرار داد به زبان‌های انگلیسی، پشتو و اردو نگاشته و تنظیم شده، در ضمن متون همه آن بطور مساوی معتبر میباشد. اگر چنانکه در تفسیر و تأویل متن قرار داد اشتباه پیش آید متن انگلیسی از اعتبار بر خوردار است. این قرار داد در ژنو در پنج نسخه تدوین گردیده بتاريخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ امضا شد. امضا کنندگان افغانستان و پاکستان میباشند. " تضمین بین المللی ضمیمه‌آ این قرار داد:

"حکومت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و حکومت ایالات متحده آمریکا پشتیبانی خود را از بابت انعقاد قرار داد سیاسی بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان اعلام میدارند. به موجب این قرار داد میبایستی نیل بدین هدف میسر گردد که روابط میان هر دو کشور عادی گردیده، حسن همجواری بین هر دو کشور بر میان آید. هکذا صلح بین المللی تأمین و امنیت منطقه تقویت گردد. بتأسی از خواست هر دو جانب و سهمگیری در نیل به اهدافی که جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان خود در برابر خود قرار داده اند و با توجه به احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم انسلاک، خود را متعهد و مکلف میدانند که از هر نوع مداخله و دست زدن در امور داخلی جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان خود داری نمایند. در دو جانب به تعهدات و مکلفیت‌هایی که در قرار داد دو جانبه میان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در باره اصول و موازین روابط هر دو جانب بخصوص در باره عدم مداخله و دست زدن در امور داخلی یکدیگر به عهده گرفته اند، احترام میگذارند، از کلیه کشورها تقاضا میشود که به همین سان رفتار نمایند. قرار داد موجود میبایستی به تاریخ ۱۵ ماه می سال ۱۹۸۸ نافذ گردد. این سند در بین روز چهاردهم اپریل سال ۱۹۸۸ در پنج نسخه اصلی به زبان‌های انگلیسی و روسی که متن هر دو زبان بطور مساوی معتبر میباشد در ژنو تهیه و به اتمام رسیده است. امضا کنندگان:

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا "

چنانکه ملاحظه میشود، این قرار داد که حاصل تماسها و مذاکرات " غیر مستقیم " چندین ساله دو رژیم افغانستان و پاکستان میباشد، به هیچصورت اراده واقعی مردم افغانستان را که یک جانب اصلی قضیه را تشکیل داده و عملاً در برابر قشون روس و رژیم دست نشانده آن میرزمیدند و قربانی میدادند، تمثیل نمیکند. زیرا هیچ نماینده‌ی از جانب مردم افغانستان و حتی از طرف " تنظیم " های جهاد رسمی در مذاکرات مذکور سهم نداشت. عقد این قرار داد نه تنها عمق توطئه قدرتهای استعماری علیه سر نوشت مردم خونین تن افغانستان را به نمایش میگذارد، بلکه مفاد قرار داد هیچگاه از سوی مقام های پاکستانی رعایت نیز نگردید. مزید بر آن، عقد قرارداد متذکره، دست حکومت پاکستان را در امور افغانستان بعد از اخراج تجاوزگران روسی از این کشور، آزاد تر و دراز تر نیز ساخت.

علی رغم آنکه قرار داد ژنو، نقش و قیومیت پاکستان را بعد از خروج روسها در مسایل افغانستان به نحوی می پذیرفت و در واقع، بخش بزرگی از مقاصد سیاسی حکومت پاکستان را بر آورده میساخت، اما با آنهم جنرال ضیا الحق و شبکه استخباراتی (اطلاعاتی) آن کشور که جنرال حمید گل در رأس آن قرار داشت، آنرا کافی ندانسته میگفت: " قرار داد ژنو را نباید امضا کنیم، زیرا روسها حتماً افغانستان را ترک میگویند، آنگاه ما حکومت کابل را به زور بیرون میکنیم و بعداً یک حکومت خالص اسلامی و پیرو اسلام آباد را در آن کشور رویکار می آوریم ". ولی " جانجوا " صدراعظم انتخابی و یعقوب خان وزیر امور خارجه، طرفدار امضای قرار داد مذکور بوده میدانستند که پاکستان در این معامله، بحد کافی به " حق " رسیده است و آن اینکه ماسکو حاضر شده بجای ملت افغانستان، با حکومت پاکستان مذاکره کند. از جانبی، مقام های وزارت امور خارجه پاکستان مطمئن بودند که آن کشور تا آنجا در امور سر نوشت جهاد وهستی مردم افغانستان از طریق " تنظیم " های جهادی و سازمان اطلاعاتی ونظامی اش پیش رفته که عقد چنین قرار داد ها، دیگر هرگز نمیتواند از آن جلوگیری بعمل آورد.

عاقبت، بعد از کشمکش های طولانی میان رییس جمهور و صدراعظم، به اثر فشار های چند جانبه خارجی و داخلی و هراس از اینکه مبدا روسها مجبور شوند بیشتر در افغانستان بمانند، قرار داد را امضا نمودند. این، در حالی بود که مقام های پاکستانی هرگز تصمیم نداشتند مفاد این قرار داد را در آینده رعایت نمایند که نکردند. ایالات متحده آمریکا نیز که در واقع تضمین کننده این قرار بود، هیچگونه توجهی در جهت رعایت مفاد و محتوای آن مبذول نداشت .

احزاب اسلامی - جهادی مقیم پشاور، طی یک اعلامیه شش ماده‌ی، امضاً قرار داد ژنو را رد کرده طی ماده‌ی دوم آن چنین گفته شد: " برای ملت ما جز حکومت اسلامی مجاهدین، حکومت دیگری قابل قبول نبوده و امکان اینکه ملت ما حکومتی را بپذیرد که در آن نیرو های غیر اسلامی سهیم باشند، بطور همیشه از بین رفته و ... "

حکومت پاکستان، بعد از عقد همین قرار داد و متعاقب اخراج آخرین سر باز روسی در روز چهاردهم ماه فروری سال ۱۹۸۹ میلادی از افغانستان، تجاوزات مکرر نظامی و تخریبات همه جانبه روحی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی علیه افغان و افغانستان را بصورت عریان تر و بی باکانه تر از پیش به راه انداخت که حملات سنگین نظامی به شهر جلال آباد، اشغال نظامی و رسوا آمیز خوست و کشتار هزاران تن افراد ملکی و نظامی کشور ما از همان جمله بود. (تفصیل این حملات و تخریبات و سایر ویرانگری های حکومت پاکستان علیه افغانستان در صفحات آینده خواهد آمد)

قبلاً گفتیم که عده یی از (اخوانی) های افغانستان در اختیار شبکه استخبارات (اطلاعات) نظامی پاکستان قرار داشته و از زمانیکه ذولفقار علی بوتو صدراعظم و نصیر الله بابر گورنر صوبه سرحد بود؛ نظامیان پاکستانی آنها را آموزش جنگی داده و برضد داوود خان و بعداً علیه رژیم کودتای ثور بکار گرفته بودند. اکنون نیز که گل اقبال شان شگفته بود، کلیه رتق و فتق امور جهاد را تحت اداره مستقیم خویش در آورده و با انواع اقدامات ظالمانه و تطبیق پلان های غدارانه به تخریب افغانستان آغاز کردند.

دگروال یوسف پاکستانی که مدت چهار سال آمر بخش افغانستان در چهارچوب سازمان استخبارات نظامی آن کشور بوده و یقیناً راز های سر به مهر بیشماری در رابطه با کشورمان نزد خویش دارد، بعد از تقاعدش، کتابی بصورت مشترک با جگرن " مارک ادکن " انگلیسی بنام " تلک خرس " ( این اثر، در چاپ های آینده اش، فاجعه قرن نام گرفت) نوشته و طی آن، برخی از راز های سازمان اطلاعاتی آی. اس. آی در مورد افغانستان را افشا نموده است. چنانکه در صفحه هجدهم این کتاب که توسط هموطنی بنام عبدالحکیم رشید ترجمه شده است، مؤلف چنین مینویسد: " در دسامبر ۱۹۷۹ که روسها افغانستان را اشغال نمودند، جنرال ضیا فوراً جنرال اختر مسئول دفتر آی. اس. آی را جهت بدست آوردن یک معلومات در مورد

تأثیرات آن بالای پاکستان اعزام نمود { غالباً بداخل افغانستان } و موصوف جواب کلیدی از این مسافرت میخواست ... جنرال اختر یک تحلیل وضعیت نمود که آن بعداً ستراتیژی ملی پاکستان در آن مرحله شد ... " و باز ادامه میدهد: " جنرال اختر پیشنهاد خود را به ضیا تقدیم و در آن پشتیبانی حکومت پاکستان از افغانها پیشنهاد شده بود و در آن اشاره بعمل آمده بود که این مساعدت نه تنها اسلام را کمک میکند، بلکه پاکستان را نیز دفاع میکند و بدین صورت، حمایت آنها، مقاومت سنگرهای دفاعی پاکستان در برابر حملات احتمالی شوروی میگردد. و اگر گذشته شوند که افغانستان را به سادگی اشغال کنند بدین صورت قدم کوتاهی به پاکستان باقی می ماند و با احتمال قوی این حرکت از بلوچستان آغاز خواهد شد ...

بلی، جنرال اختر عبدالرحمن که از گروه کودتاچیان مربوط به حلقه خاص جنرال ضیا الحق و در واقع، مرد شماره دوم پاکستان بود، راپور خود پیرامون مصیبت افغانستان را همانند اسلاف خود به مشوره اجنت های کار کشته (سی. آی. ای)، انتلجنت سرویس انگلستان، موساد اسرائیل و شاید سایرین، ترتیب نموده بالای میز کار رییس جمهور گذاشت که بعداً ستراتیژی ملی پاکستان را تشکیل داد. آنچه در این تحلیل و نظر جنرال اختر عنوانی رییس جمهور بکلی متباز است، ترس از حملات احتمالی قشون روس علیه پاکستان (بعد از یکطرفه کردن کار افغانستان) آنها از طریق بلوچستان خواهد بود. پس، پیشنهادش به رییس جمهور، " دفاع از پاکستان و حمایت از سنگرهای دفاعی پاکستان " است که باید در پناه مجاهدین افغان و ظاهراً بنام " حمایت از جهاد مردم افغانستان " عملی میشد.

گوشه مهم و خطرناک این تحلیل و پیشنهاد جنرال اختر را که دگروال یوسف یا از آن اطلاع نداشته و یا نخواست آنرا در این جا افشا نماید، عبارت از ویران سازی عمدی افغانستان، این کشور کهنسال و ظاهراً تهدید کننده پاکستان بعد از نجات آن کشور از خطر حمله روسها بود. اما بعداً خواهیم دید که مافی الضمیر جنرال اختر و مشوره دهنده گان خارجی وی چطور بر ملا میگردد و چسان عملاً و دقیقاً در همین خط منحط حرکت مینمایند؟

نخستین کاری را که جنرالان (آی. اس. آی) پاکستان علیه افغانستان بعد از کودتای ثور انجام دادند، عبارت از این بود که با تعجیلی هرچه تمامتر و با بکارگیری مجدد (اخوانی) های مقیم پاکستان، درصدد ساختن احزاب و تشکیلات متعدد اسلامی و افراطی وهمچنان، تجهیز و



تسلیح آنها برآمدند تا از یکطرف جلو خیزشهای مستقل توده‌یی، خودجوش و ترقی خواهانه را که قبلاً در نقاط مختلف کشور مانند نورستان، درهٔ صوف، اطراف شهر هرات، تاکستانهای پروان و غیره علیه زورگویی های رژیم کودتای ثور و متعاقباً برضد تجاوزگران روسی آغاز شده بود، بگیرند و از سوی دیگر، دست به نابودی و راندن آن‌عه از عناصر روشنفکر، وطنپرست و ضد استعماری داخل خاک افغانستان یازند که بصورت دلیرانه و آگاهانه در کنار مردم خویش بپا خاسته و میرفتند تا خیزشهای خود جوش آزادی خواهی را بسوی یک جنبش انقلابی مستقل و واقعاً رهایی جویانه سوق دهند. این، همان چیزی بود که هرگاه متحقق میشد، منافع استعمار شرق و غرب را یکسان ضربه میزد.

جنرال اختر عبدالرحمن که درس بهم اندازی اقوام و تخریب همسایه گان را از اربابان انگلیسی خویش خوب آموخته و در دو جنگ خونین سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ میلادی علیه هند سهم گرفته بود و علاوه بر عمل کودتای ضد " بوتو " اشتراک فعال داشت، میدانست که با در دست داشتن احزاب اسلامی و رهبران آنها، چه اقداماتی به منفعت پاکستان و به زیان افغانستان انجام دهد؟ همان نوع اقداماتی که سلف وی، بخش کوچک آنرا علیه سر دارمحمد داوود از سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ میلادی انجام داده بود. پس از همان قدم نخست، نبض روحی، مالی، نظامی و سیاسی احزاب اسلامی را چون شعبده باز ماهری بکف گرفته خشت و پیچ ماشین جهاد ضد روسی مردم افغانستان را در تبنانی با سایرمنابع جاسوسی و استعماری جهان در دست گرفت و حتا کارگذاران و سیاست مداران امپراتوری امریکا را با سر انگشت خودش چرخانید ...

دگروال یوسف در جای دیگر این کتاب مینویسد: " بعد از آنکه با عده‌یی از آنها {با مجاهدین مربوط به تنظیم های اسلامی} در جریان تمرینات آشنا شدم و یا در جریان فعالیت های محاروبی با آنها تماس حاصل نمودم و با مشکلات داخلی شان آشنا شدم و حتی بمراکز شان بداخل افغانستان سفر کردم، اطمینان دو جانبه بین ما پیدا شد و عده‌یی از آنها قانع شدند که مشوره‌هایی که ما برای شان میدهم با نظر و اصول جنگی شان مطابق است ... "

بلی، هم میهن عزیز! یکی از " مشوره " های مهم و خطرناک جنرالان آی. اس. آی برای " امیران و قوماندانان " مربوطه آنها عبارت از نا بود سازی هر آنکسی بود که بعوض اسلام،

(وطن)، بجای امت (ملت)، در ازاً بنده گی (آزاده گی) و بعوض پاکستان (افغانستان) میگفت. این البته همان سیاست ویرانگرانه استعماری بود بگونه بسیار دقیق، حساب شده و دورنگرانه یی توسط رهبران تنظیم های جهادی در خاک افغانستان بکار گرفته شد. همچنان، از دیگر "مشوره" های این جنرالان، عبارت از دشمنی کردن با اهالی شهر کابل بعنوان "ساکنان دارالکفر" (، با زنان مظلوم افغان بنام "زنان فساد پذیر"، با آبادی و تمدن و پیشرفت وطن شان تحت اصطلاح "مراکز و اماکن کافران" و یا "شیوه زنده گی غربی" بود و حتا تزریق این مفکوره در ذهن و ضمیر تفنگداران تنظیم ها که "هرکسی که با نظافت بوده و لباس پاک و منزه به تن داشته باشد، کافر و کمونیست است". بهمین اساس بود که صد ها جوان و نو جوان کشور ما که بخاطر رهایی از دام و دانه رژیم کودتا و اشغالگران روسی، از آغوش گرم خانواده می بریدند و راه فرار در پیش میگرفتند، بادریغ که در طول راه مهاجرت، با بلا های جاهل پرور و اجنت های بیگانه مواجه شده و صرفاً بخاطر آنکه موی سرشان پاک و لباس شان پاکیزه است و یا آیت وحدیتی را از یاد خوانده نمیتوانند، جان های شیرین شان را مظلومانه از کف دادند. (در صفحات آینده، تفصیل بیشتری در این زمینه ها خواهیم داشت.)

"ستیوکول" در صفحه ی ۱۸۱ "جنگ اشباح" مینویسد که "حمید گل {سابق رییس آی.اس. آی} میگفت؛ آتش بس در جهاد علیه پیروان مارکسیست وجود ندارد... جنگ تا آن وقت باید ادامه یابد که دارالحرب {شهر باستانی کابل} به دارالاسلام تبدیل شود...، چنانکه عبدالرب رسول سیاف رهبر تنظیم "اتحاد اسلامی" عین افکار و نیت جنرال حمید گل را آنگاه که حکومت اسلامی شان را در کابل ایجاد کردند، طی یک سخنرانی تلویزیونی، بصورت عریان چنین بیان داشت: "چون شهر کابل ناپاک شده، پس باید زمین آن از دو تا سه متر کنده شده خاکش به بیرون ریخته شود..."

دگروال یوسف می افزاید که: "جنرال اختر با مصروفیت هایی که داشت، صرف پنجاه فیصد وقت خود را در این راه مصرف کرده میتوانست ... زیرا امور سیاسی را خود جنرال اختر با ایشان {با رهبران تنظیم های جهادی و اسلامی} طرح میکرد."

(نصری حشمناس) که درسالهای جهاد و درشهر پشاور پاکستان، قرب و منزلتی نزد امیر تنظیم جمعیت اسلامی داشته است، در صفحه ۳۷۵ کتابش (تحولات سیاسی جهاد...)، در اثر تعصبات

ایدئولوژیک خودش و تبلیغات و تخریبات مقام های آی اس آی پاکستان، چنین مینگارد:

"در ماههای اول جهاد که امکان شناخت افراد و تصفیه جبهات کار دشواری بود، گروه دیگری از کمونیست ها همانند ستمی ها و شیفتگان "مائو" نیز که تا آنروز فعالیت های زیر زمینی داشتند، وارد عمل شدند و با فریفتن بعضی از جوانان خوش باور و خوش قلب روستایی آنان را وسیله تبارز و هنگامه جویی قرار دادند ... ولی دیری نگذشت که پرده از کارشان بر افتاد و مردمان ده و روستا بخوان اخوانی های مسلح و استخدام شده از طرف آی اس آی پاکستان { آنان را تشخیص کردند و کار پاک سازی شان آغاز گردید. "

بلی! این دقیقاً همان "پاک سازی" های خونین "تنظیمی"، ضد ملی و ضد عناصر مترقی بود که در مناطق مختلف افغانستان، از دوطرف (روسها و رژیم دست نشانده آن از یکسو، جهان غرب و نوکران تنظیمی آنها از سوی دیگر) در مناطق مختلف افغانستان به راه انداختند و بهترین شخصیت های آگاه، انقلابی، وطنپرست، مبارز و مردمی را سر به نیست نمودند.

در صفحه (۱۷۰) کتاب "جنگ اشباح" میخوانیم: "حکمتیار و آی اس آی با بکارگیری یک برنامه مخفی در پی آن بودند تا مخالفان او را از صحنه کنار بزنند و حزب اسلامی را به عنوان یک نیروی ملی سرتاسری در افغانستان تبارز دهند" و باز در صفحه (۱۶۳) همان اثر چنین میخوانیم: "حمیدگل {جنرال حمیدگل رییس وقت آی اس آی} به احزابی سلاح میداد که می جنگیدند و تصمیم او تا حدود زیاد بر منطق نظامی استوار بود. اما او به افغانهای روشنفکر که در {داخل افغانستان} و پایتخت کشور های دیگر زنده گی میکردند چندان خوشبین نبود. این موضعگیری حمیدگل را سی آی ای نیز تأیید میکرد..."

این، تنها اشاره یی است بقول "حقشناس" درباره "تصفیه جبهات از کمونیستها مانند ستمی ها و شیفتگان "مائو" و غیره توسط "تنظیم" های جهادی ساخت ایران و پاکستان.

هرگاه خواننده به تابلوی کار نظامی - سیاسی این دستگاه جهنمی (آی. اس. آی) که دگروال یوسف در کتابش ترسیم کرده است، توجه فرماید، نقش عمده، مستقیم و خرابکارانه این دستگاه در میان "تنظیم" های اسلامی و مجاهدین افغان و از آن طریق در میان کشور عزیز ما افغانستان را کاملاً درک میکند. پس، ملاحظه میشود که نظامیان پاکستان در تفاهم کامل با سازمان اطلاعات امریکا (سی. آی. ای)، جنبش والای مقاومت ملی مردم افغانستان را چطور

خرینجه کرده و آنرا بر وفق خواست و منافع استعماری خویش سمت و سو دادند.

نخستین پلان خصمانه و حساب شده نظامیان پاکستان این بود که نخواستند رزمندگان افغان بر محور یک یا دو حزب سیاسی - نظامی و مرکزیت واحد به اشتراک افراد و گروه های ملی و وطنپرست جمع شوند. بنابراین، هفت "تنظیم" اسلامی افراطی و میانه رو با رهبران مطیع و فرمانبردار "قابل اعتماد" را ایجاد کرده و صرفاً همان ها را به رسمیت شناختند و به سایر افغانها از قبیل تکنوکراتهای سابق، سیاستمداران ورزیده، نظامیان با تجربه، افراد و گروه های سیاسی مبارز که سخت آرزومند کار و تلاش در جهت رهایی کشورشان از چنگ استعارگران و خواهان آبادانی و ترقی کشور خویش پس از حصول آزادی بودند، نه تنها اجازه و مجال فعالیت ندادند، بلکه تک تک آنها را نشانی نموده یا از خاک پاکستان راندند، یا بنام های مختلف به زندانها افکندند و یا هم به ترور فزیکمی آنان پرداختند که این، ننگین ترین بخش پلان و پروژه جنرالان پاکستان، رهبران "تنظیم" های جهادی و منابع استعمار جهانی را تشکیل میداد.

روی همین مقاصد شوم سیاسی بود که مثلاً به حزب اسلامی گلبدین، سیاف و دیگران اجازه دادند تا زندان های خوفناک و خونینی در شهر پشاور و حومه بنا نمایند و شخصیت های ملی و وطنپرست افغانستان را که پای شان در خاک پاکستان میرسید، علاوه از ترور های علنی که همه روزه به راه می انداختند، در زندان های خصوصی بیفگند، شکنجه کنند و به قتل برسانند. مانند، زندان های شمشتو، ورسک، میچینی (در شمال پشاور)، باگری، کورام، شمشتوی نمبر ۲ (از مولوی خالص) و چندین زندان مخفی دیگر از حزب اسلامی، اتحاد اسلامی و غیره در خاک پاکستان.

علاوئاً، تنظیم های جهادی، زندان های دیگری هم در هم در قلمرو افغانستان داشتند که برخی از آنها شناسایی شده اند مانند "محمد گارد" (در کنر)، خوند بکلور، کورام، لجد (در تخار)، "چاه آهو" (در پنجشیر)، "دره ی فرخار" و سایر زندان هایی که تا کنون افشأ نشده اند.

نمونه یی از سیستم اداره نظامی و سیاسی مجاهدین از سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ میلادی که بدست حکومت پاکستان ساخته شده بود.

۱- کمیته ارتباط سیاسی و ستراتژیک

۲- کمیته ارتباط نظامی، تاکتیکی، تربیتی و امور اکمالاتی

چنانکه خواننده ی گرامی در بالا ملاحظه میفرمایند، مقامات آی . اس . آی پاکستان در آن کشور، از میان هزاران شخصیت جهادی جانب افغانی، تنها هفت نفر و از زمره ده ها حزب و سازمان جهادی و مبارزاتی، تنها هفت حزب افراطی و " میانه " را برگزید و به رسمیت شناخت و چنین:

- ۱) حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین (حکمتیار)
- ۲) جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین (ربانی)
- ۳) حزب اسلامی ... به رهبری مولوی محمد یونس (خالص)
- ۴) حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول (سیاف)
- ۵) جبهه نجات ملی به رهبری صبغت الله (مجددی)
- ۶) محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد (گیلانی)
- ۷) حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی (محمدی)

از جمله هفت " تنظیم " اسلامی- جهادی فوق الذکر، چهارتای اول آن بنام احزاب راست افراطی و سه تای آخر آن بنام احزاب مذهبی میانه رو شناخته شدند. باساس مقاصد خاص و خصمانه سیاسی بود که جنرالان شبکه استخباراتی و مقام های حکومتی پاکستان سعی بسیار کردند تا موازی با سؤ استفاده های عظیم مالی و نظامی و سیاسی از اوضاع و احوال متشنج فکری و اجتماعی افغانستان نیز طوری استفاده نمایند که رهبران تنظیم ها و قوماندان های آنها جز به اشاره سرانگشت منسوبین دستگاه جاسوسی شان (آی . اس . آی) حرکتی نکنند و هدفی جز برآورده ساختن خواستهای جانب پاکستان نداشته باشند که بالاخره چنین هم شد و چنان هم کردند.

گلبدین " حکمتیار " نخستین کسی بود که بقول " درفش امید "، توسط شخصی بنام (مولوی خطیب هُدا) به دستگاه جاسوسی پاکستان معرفی شد و تلقینات این دستگاه از همان اوایل بالایش مؤثر افتاد و خط و برنامه حرکتی اش را مطابق به آرزو های این شبکه جاسوسی عیار نمود. وی با برخورداری کامل از قدرت نا محدود شبکه مذکور، حزب اسلامی اش را در خاک پاکستان ساخت و نیز با برخورداری از همکاریها و خوشبینی های (سی . آی . ای) امریکا، احزاب ارتجاعی پاکستان، شیوخ عرب و اخوانیسم بین المللی و همچنان با استفاده از شصت

تا هفتاد فیصد مجموع نقد و جنس کُمکی جهان، (۱۵) چنان وحشت در داخل و خارج افغانستان به راه انداخت که نظیرش در گذشته های تاریخ معاصر کشور مان کمتر دیده شده است. دگروال یوسف، نویسنده کتاب " تلک خرس "، علی رغم آنکه سعی کرده است تعریف بسیار محتاطانه و ترمیم کننده بی از شخصیت گلبدین بیرون دهد، با آنهم میگوید: " کرکتر دعوا کننده و بی پروا و غیر قابل انعطاف دارد" و در جای دیگر مینویسد: " مشهور ترین لیدر افراطیون گلبدین حکمتیار بود که موصوف در سال ۱۹۴۶ میلادی متولد و جوان ترین لیدر جهادی در میان هفت لیدر دیگر بود . "

(تم وینر) نویسنده کتاب " چک سفید " میگوید: " او مرد هولناک، ظالم، بی روی و خیلی دیکتاتور است."

"باروسلاف تروفیموف" مطلبی دارد در مورد گلبدین که در ماه حمل سال ۱۳۸۹ خورشیدی در " وال استریت ژورنال" به نشر رسید و روزنامه " ۸صبح" کابل آنرا به فارسی دری برگردانیده است . " تروفیموف" چنین مینویسد: " گلبدین یک جنگسالار شیر، بی رحم و نیرنگ بازا است .. کمپ پهناور شمشتو در حومه شهر پشاور همیشه یکی از منظم ترین و سازمان یافته ترین کمپ های پناهنده گان افغان در پاکستان بوده است. تنهاقانون حاکم در محدوده مرز های این کمپ، قانون حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جنگسالار بی رحم است و در دهه ۱۹۸۰ زمانیکه این کمپ پایگاه حکمتیار در جنگ علیه ارتش اتحاد جماهیر شوروی بود، مردم در پشاور و بعضی مواقع شاهد شناور بودن اجساد در کانالی بودند که از کنار این کمپ می گذشت. آنها می دانستند که معنای آن، چه بود؟ یکی دیگر از دشمنان داخلی حکمتیار از سر راه بر داشته شده است ... طی سه دهه گذشته حکمتیار پیام های خشن را به هرکسی که خواسته سر راهش قرار بگیرد، فرستاده است . به نظرمی رسد که در اواخر دهه ۱۹۸۰ جنگجویان او بیشتر تمایل به حمله بر دیگر گروه های مجاهدین داشتند تا جنگیدن با نیرو های روسی . بعد از سقوط رژیم مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی، حکمتیارتلاش های نا موفق را برای بیرون کشیدن قدرت از چنگ دیگر رهبران مجاهدین رقیب خود به کار بست. با سلاح ها و راکت ها، بخش عمده شهرکابل را ویران کرد و تعداد بیشماری از غیر نظامیان را به خاک و خون کشاند. او . . "

در همینجا باید گفت که همه "تنظیم" های اسلامی - جهادی، بخصوص "حزب اسلامی" به رهبری گلبدین و "جمعیت اسلامی" به رهبری برهان الدین ربانی، علاوه از سایر حرکات و اقداماتی که همه به زیان منافع ملی مان انجامیده است، تعداد زیادی از فرزندان علمی، سیاسی، هنری، نظامی و مبارزان راه آزادی و سر بلندی کشور مان را چه در داخل جبهات ضد روسی و چه در خارج از کشور مانند (ایران و پاکستان) بصورت بیرحمانه یی نا بود کرده اند که با تأسف فهرست همه شهدا در داخل و خارج افغانستان به دسترس ما نرسیده است، اما فهرست عده یی از این شهدا که تنها در شهر پشاور توسط منسوبین حزب اسلامی و به همکاری نزدیک شعبه ترور (آی. اس. آی) پاکستان صورت گرفته در اختیار ما قرار دارد که اینک آنرا در اینجا درج میکنیم. این نکته را نیز باید متذکر شد که شهدایی که اسمای شان در ذیل درج میشود، از جمله شخصیت های شناخته شده ملی، رهبران و اعضای سازمان های سیاسی - مبارزاتی ضد استعمار روس بودند. در غیر آن، با اطمینان میتوان گفت که صدها و هزارها نفر دیگر نیز در شهر های مختلف پاکستان، در مسیر رفت و آمد مجاهدین و مهاجرین میان افغانستان و پاکستان و بین افغانستان و ایران، شهرها و مناطق مختلف کشور اخیر الذکر و همچنان در قرا، قصبات، مکانها و کوچه باغهای داخل کشور توسط احزاب جهادی افراطی به نام ها و بهانه های مثلاً "معلم" بودن، "کمونیست" بودن، "شعله یی" بودن و به اتهام "کافر و ملحد" بودن و ... و ... سنگدلانه و غالباً بی سر و صدا به قتل رسانیده شده اند. البته این بخش از شهدای گمنام راه آزادی، بغیر از صدها هزار شهیدی میباشند که توسط منسوبین "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و قشون متجاوز روس در شهرها و دهات و کوه ها و کوهپایه های میهن مان ویا در کشتارگاه های مختلف و متنوع صورت گرفته است، چنانکه مردم ما همه روزه به کشف گور های دسته جمعی در شهرها و ولایات کشور نایل میگردند که جهان نیز از آن اطلاع دارد:

پروفیسور عبدالقیوم (رهبر) رهبر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در ۲۷ ماه جنوری ۱۹۹۰ م

دکتر سعادت (شکیوال) عضو حزب ملت در ۲۷ ماه مارچ سال ۱۹۹۰ م  
ملانسیم (آخند زاده) فرمانده حرکت انقلاب اسلامی با پنج تن محافظا نش در ماه ...

سال ۱۹۹۱ م

نسیم (لودین) عضو حزب ملت در روز هفتم ماه جنوری سال ۱۹۹۱ م

عزیز احمد (عثمانی) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در ماه ... سال ۱۹۹۱ م  
 حاجی حسین فرمانده جبهه نجات ملی در روز سیزدهم ماه سپتامبر سال ۱۹۸۹ م  
 پروفسور بهالدین (مجروح) نویسنده و ژورنالیست افغان در روز یازدهم ماه فبروری  
 ۱۹۸۹ م  
 انجنیر فتاح (ودود) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز سوم ماه سپتامبر سال ۱۹۸۹ م  
 ناصر (زمانی) عضو حزب افغان ملت در ماه مارچ سال ۱۹۹۰ م  
 عصمت (قندهاری) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در ماه ... سال ۱۹۸۹ م  
 عبدالعزیز عضو حزب افغان ملت در ماه مارچ سال ۱۹۹۰ م  
 دکتر زکریا (بدخشانی) یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در ماه اگست سال ۱۹۸۹ م  
 صفی الله (افضلی) فرماندهان جبهه هرات در روز پنجم ماه جولای سال ۱۹۸۷ م  
 سلطان احمد یکی از اعضای رهبری سازمان پیکار در ماه جنوری سال ۱۹۸۹ م  
 عبدالرحمن عضو سازمان رهایی افغانستان در روز ۲۵ ماه می سال ۱۹۸۲ م  
 دکتر صمد (درانی) عضو جبهه مبارزین مجاهد در روز ۲۵ ماه می سال ۱۹۸۲ م  
 پسرلی عضو سازمان رهایی افغانستان در ماه می سال ۱۹۸۳ م  
 دکتر اسد عضو سازمان رهایی افغانستان در ماه می سال ۱۹۸۳ م  
 عزیز الرحمن (الفت) نویسنده و ژورنالیست افغان در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۳ م  
 دکتر فیض احمد رهبر سازمان رهایی افغانستان در روز ۱۲ نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 مولوی محمد اشرف عضو سازمان رهایی افغانستان در ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 گل محمد (خورشیدی) عضو جنبش دفاع از آزادی در ماه ... سال ۱۹۹۳ م  
 فاروق (عزیزی) عضو اداری کلنیک دندان برای مهاجرین در روز ۲۰ ماه جون سال ۱۹۹۴ م  
 میرویس جاوید یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 محمود یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 زمری یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 عبدالشکور یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 محمد سرور یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان در روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 انجنیر حمید فرمانده حرکت انقلاب اسلامی به روز هفتم ماه فبروری سال ۱۹۸۳ م



سلطان میر فرمانده حرکت انقلاب اسلامی به روز ... ماه ... سال ...  
 سخی گل یکی از مجاهدین افغان به روز ... ماه ... سال ...  
 مامور برات یکی از مجاهدین افغانی به روز ... ماه ... سال ...  
 روح الله معلم به روز چهارم ماه مارچ سال ۱۹۸۳ م  
 عزت بخش یکی از فرماندهان مجاهدین به روز ... ماه ... سال ۱۹۸۳ م  
 سلیمان شاه یکی از فرماندهان مجاهدین به روز ... ماه ... سال ۱۹۸۳ م  
 ولیخان (کروخیل) عضو شورای تفاهم و وحدت ملی به روز ... ماه ... سال ۱۹۹۳ م  
 عبدالحی (شبگیر) شاعر افغان و مخالف حزب اسلامی گلبدین در ماه دسامبر سال ۱۹۹۴ م  
 انجنیر دلاور عضو سازمان رهایی افغانستان به روز ... ماه جون سال ۱۹۹۱ م  
 بریالی عضو سازمان رهایی افغانستان به روز ... ماه می سال ۱۹۹۰ م  
 گلبدین یکی از مبارزین راه آزادی افغانستان به روز ... ماه جون سال ۱۹۸۹ م  
 عبدالرحیم (چنزایی) ژورنالیست افغان به روز ... ماه ... سال ...  
 عبدالحکیم (کتوازی) رییس شورای تفاهم و وحدت ملی به روز ... ماه ... سال ...  
 محمد همایون عضو شورای تفاهم و وحدت ملی به روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 شکرالله عضو شورای تفاهم و وحدت ملی به روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 شیر آغا عضو شورای تفاهم و وحدت ملی به روز پنجم ماه نوامبر سال ۱۹۸۶ م  
 دکتر صادق هوشمند  
 عبداللطیف  
 مولوی داوود رهبر " جبهه مبارزین مجاهد افغانستان " به اریخ دوازدهم ماه نوامبر ۱۹۸۶ م  
 جنت خان غروال  
 زمری  
 سراج احمد فرزند عبدالعزیز ارولایت فراه  
 داوود بصیر  
 عبدالواحد پسرلی  
 پوپل  
 اشرف

عبدالکریم فراهی  
سلطان احمد سهراب  
شکور  
ماما حکیم  
استاد حبیب الله  
لعل محمد  
عبدالجبار  
انجنیر اقبال فهیم  
انجنیر قدرت  
محمد همایون مبارز راه آزادی  
ملالی نرس  
رضا پسر شانزده ساله  
محمد ظاهر خطیب  
فریده آموزگار زبان انگلیسی  
نورالسراج صافی  
هدایت الله احمدی کارمند سازمان ملل  
لیاقت علی کارمند مؤسسه (آی. آر. سی)  
عبدالحکیم برادر لیاقت علی  
محمد آصف برادر لیاقت علی  
محمد علی کارمند مؤسسه (آی. آر. سی)  
انجنیر عطا الله سابق کارمند وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان  
محمد ذاکر کارمند کمیته بین المللی صلیب سرخ

نوت: چنانکه قبلاً تذکر داده شد، همه این شخصیت های افغانی تنها در شهر پشاور و کویته پاکستان، آنهم در عالم غربت، پناهنده گی و بیوطنی، ترور و اختطاف شده اند. مقام های اطلاعاتی و امنیتی پاکستان حتا در یک مورد این ترور های سیاسی هم بازخواست نکرده است، همانطور که هیچ منبع امریکایی، عربی، اسلامی، حقوق بشر و یا مؤسسات بین المللی در

این زمینه صدا و اعتراض در نیاورد. منابع افغانی و اطلاعات درون جهاد میگویند که سازمان جاسوسی ارتش پاکستان بنام آی. اس. آی شعبه مخصوص عملیات تروریستی بنام (J.S.I.B) دارد که در همکاری تنگاتنگ با حزب اسلامی گلبدین و در تحت حمایت مخفیانه سازمان (سیا)، بمنظور نابودی شخصیت های ملی و وطنپرست افغانستان در هجرت و بخاطر ایجاد رعب و ترس میان روشنفکران و ملی گرایانی که در خاک پاکستان پناهنده شده بودند، بگونه دقیق و حساب شده یی دست به این ترور ها میزده است.

اداره حقوق بشر سازمان ملل طی نشر راپور مفصل مبنی بر قتلها، خشونتها، شکنجه و بد رفتاریهای جناح های مختلف تنظیم های جهادی در خارج و داخل افغانستان، اسناد و مدارک مؤثقی را به اختیار مردم افغانستان و جهان قرار داده است. درجایی از این راپور مینویسد: "یکتعداد گروپهای مجاهدین هم مرتکب جنایات شدند. اکثریت آنها که در پاکستان مستقر بودند و حمایت نظامی و استخباراتی پاکستان را با خود داشتند، با آرامی و معافیت عمل میکردند و کنترل قابل ملاحظه بالای مهاجرین افغانی داشتند. یکی از با قدرت ترین اینها حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار بود. حزب اسلامی مورد توجه سازمان استخباراتی پاکستان (آی اس آی)، استخباراتی که مسوول بعضی کارها از جمله، هدایت سی آی آی که برای گروه های مجاهدین اسلحه فراهم میکرد، بود. این مجاهدین، توقیفگاه های مخفی در پاکستان داشتند. اشخاصی که در توقیف به سر می بردند شامل مهاجرین بودند که مخالف رهبران مجاهدین بوده و یا آنهايي که با مؤسسات غیر دولتی خارجی کار میکردند، بودند..."

باز، در همین راپور میخوانیم: "قوتهای مجاهدین در داخل افغانستان نیز زندان ها و توقیفگاه هایی داشتند که در آنجا از شکنجه به طور سیستماتیک استفاده میشد. .. از توقیف گاه های مجاهدین در شمالشرق افغانستان که تحت کنترل شورای نظار بود، استناد کرده ایم... اکثریت قوماندان های مجاهدین زندان داشتند... مهاجرین افغان مضمون که مخالف سیاست گروه های مستقر در پاکستان بودند، نگهداری، شکنجه و در بعضی حالات اعدام میشدند... حزب اسلامی حکمتیار و حزب اسلامی خالص هر دو دارای زندان هایی در نزدیک پشاور بودند. یکی از این زندان های شناخته شده و مشهور، شمشتو بود که در آن، حکمتیار زن و مرد را توقیف میکرد و طبق سازمان دیده بان حقوق بشر، شکنجه به شمول لت و کوب شدید و استفاده از شوک برقی طور منظم صورت میگرفت ... سازمان استخباراتی پاکستان (آی

اس آی) مهاجرین افغان که در بعضی موارد تهدید برای امنیت ملاحظه میشدند به خاطری که یکی از گروه های مجاهدین به رسمیت شناخته شده پاکستان را حمایت نمیکردند، تحقیق و مورد شکنجه قرار میداد. در بعضی موارد، توقیف شده گان از سازمان استخباراتی پاکستان به حکمتیار تسلیم داده میشد. دیگر مراکز توقیف حزب اسلامی حکمتیار به شمول ورسک می سنی در شمال پشاور، محمد گارد در ولایت کنرا افغانستان که همچنان توسط سیاف استفاده میشد و باگری و خوند بکلور در نماینده گی کرم پاکستان و شمشو شماره دو در پاکستان که توسط حزب اسلامی خالص استفاده میشد..."

همچنان در بخشی از راپور اداره حقوق بشر میخوانیم: "طبق گفته شاهدانی که با پروژه عدالت افغانستان مصاحبه کرده اند، بعد از اینکه نتایج سروی {مربوط به محبوبیت ظاهرخان، پادشاه سابق در میان مهاجرین} به نشر رسید، گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی با یک تعداد از قوماندان هایش به شمول بچه کاکایش (دوست محمد خان)، رحمت الله ظاهر اهل پکتیا، میجر (میجریک مقام جناح استخباراتی حزب بود که مشخصاً قتل ها را به عهده داشت) و غلام نبی خان از پکتیا، جلسه ای را تشکیل داد. یکی از قوماندانها مؤظف شد که مجروح و کارش را مطالعه کند و حکمتیار کار قتل مجروح را به میجر واگذار نمود. میجر یک تویو تای لند کروزر داشت و از مقامات پاکستانی برای حمل سلاح ها به شمول کلاشینکوف اجازه داشت. نمبر پلیت این لند کروزر برای پولیس پشاور معلوم بود و به آنها امر داده شده بود که آن را متوقف سازند..."

"ایشیا واچ" مربوط کمیون مستقل حقوق بشر سازمان ملل نیز به این نتیجه رسیده است که در همه جنایتهای انجام شده، دست منسوبین استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) دخیل بوده است. چنانکه در بخشی از گزارش رسمی خویش چنین می گوید: "... اکثریت تخطی ها و تجاوزاتی که در بالا از آن نام بردیم، در خاک پاکستان، جایی که قانون آن کشور حکم میراند، صورت پذیرفته اند. در حالیکه اسناد و شواهدی در دست است که گروپ ها یا عوامل تجاوز ها را نشان میدهد، ولی هیچ تلاشی از طرف مقامات پاکستانی غرض تحقیقات در این موارد صورت نمیگیرد و نیز، هیچ پشتیبان خارجی گروپهای متجاوز برای جلوگیری از این رویداد ها اقدام نمی نمایند. صد ها مهاجر افغان قربانی تخطی های سیاسی در پاکستان اند. یک افسر پولیس پاکستان بصورت خصوصی به ایشیا واچ گفت که لیست کسانی را که از

طرف حزب اسلامی کشته شده اند، با خود دارد و از زندان شمشتو نیز دیدن کرده است. " ایشیا واچ " در همین گزارش خویش علاوه میکند که: " در بسا موارد، بویژه، قبل از سال ۱۹۸۸ م پرسونل اداره امنیت پاکستان، در تحویلدهی مهاجرین مورد نظر به تنظیم ها غرض توقیف کردن، صلاحیت مؤثر داشتند. افغانها در پشاور نمیتوانستند علیه اعضای تنظیم هایی که مرتکب اعمال تجاوز کارانه میشوند، شکایت نمایند، حتی اگر اسناد مؤثق هم در دست میداشتند. مقامات پاکستانی برای تنظیم ها (احزاب جهادی) اجازه داده اند تا خلاف قانون عمل نمایند. "

"چریل بنارد" کارشناس اسلام سیاسی در مؤسسه " رند" امریکا که گفته شده همسر " زلمی خلیلزاد" میباشد، با " ایشیا تایمز در هجدهم سال ۲۰۱۰ م گفت: " آنچه باید میگردیم این بود که دیوانه ترین آدمها را بجان آنها {روسها} بیندازیم. ما دقیقاً میدانستیم که آنها {مجاهدین} چگونه آدمهایی هستند و سازمانهایشان به چه می ماند. اما برای مان مهم نبود. پس ازان، به آنها اجازه دادیم که با کشتن میانه روها { افراد وعناصر ملی و روشنفکر افغانستان}، از سر آنها رهایی یابند. بهمین دلیل است که امروز در افغانستان رهبران میانه رو وجود ندارند؛ زیرا به آن دیوانه گان اجازه دادیم همه ی آنها را نا بود کنند، آنها چپ ها را کشتند، میانه روها را نیز. اینان { عناصر ملی، روشنفکر و میانه روها } در میانه ی دهه ی ۱۹۸۰ و پس از آن از میان برداشته شدند."

سازمان عفو بین الملل نیز در ماه نوامبر ۱۹۹۹ نوشت: " پشاور پایگاه قدرت گروه های مسلح مجاهدین بود. این گروه ها، پول، اسلحه و تمرینات را از کشورهای غربی و منطقوی توسط ارتش پاکستان به دست می آوردند. در این زمان، روشنفکران در پاکستان تحت فشار شدید قرار داشتند تا فعالیتهای شان را در چوکات سیاست های گروه های مسلح سیاسی {تحت امرآی. اس. آی} عیار سازند. روشنفکرانی که به این خواستها جواب رد میدادند، احساس امن نمیکردند و در خطر حملات احزاب افغانی قرار میگرفتند. کسانی که علیه سیاستهای احزاب مجاهدین صدای شان را بلند میکردند، مورد هدف قرار میگرفتند. "

"روشنفکران افغان که در ایران زنده گی میکردند، تحت فشار شدید قرار داشتند تا از حزب وحدت (که توسط دولت ایران حمایت میشد، پشتیبانی کنند. کسانی که به این خواست نه

میگفتند، تحت محدودیت سخت قرار می‌گرفتند و نمیتوانستند در فعالیتهای سیاسی و فرهنگی دیگر سهیم گردند. "

بازیها، جفاکاریها و غبن و خیانت قدرتهای خارجی در حق مردم افغانستان، هم گونه گون بود و هم بسیار پیچیده و شرم آور. برخی منابع آگاه گفته اند که در همان شب و روز جنگ و جهاد ضد اشغالگران روسی، نه تنها پاکستان با حمایت تنگاتنگ جهان غرب، تنظیم های اسلامی - جهادی افغان را تسلیح و تقویت میکردند، بلکه حتا گاهگاهی، جنرالان روسی و رژیم دست نشاندۀ آنها در افغانستان نیز بعضی از جبهات مربوط به احزاب اسلامی - جهادی و بویژه، حزب اسلامی یا جمعیت اسلامی را از راه زمین یا هوا تسلیح و تقویت مینمودند. چنانکه یکی از جنرالان رژیم کودتا بنام " جنرال سید عبدالقدوس سید " در صفحه ۱۰۴ کتاب خویش تحت عنوان " جنگهای کابل "، از قول جنرال ولی شاه خان قوماندان قطعۀ دافع هوای کابل چنین مینگارد: " ... او شخصاً شاهد بوده است که در برابر چشمان او، شوروی ها ذریعۀ چرخ بال ها، طی پرواز شبانه به فرماندهان چریکی مجاهدین در گوشه و کنار لوگر اسلحه و مهمات میفرستادند..."

نویسنده اثر مذکور علاوه میکند که: " مستند به گزارش یک شاهد عینی به نگارنده در یکی از جلسات قرارگاه، وزرای دفاع، داخله و امنیت دولتی مشترکاً گزارش میدهند { گزارش دادند} که باساس راپور های ارگانهای کشفی و استخباراتی، گلب الدین حکمتیار امیر حزب اسلامی به شمول نماینده گان ارشد آی. اس. آی و سر گروه های تند روان عربی، عبدالله عزام و اسامه به ولایت لوگر داخل گردیده فعلاً در قرارگاهی در منطقه از لوگر بسر میبرند. ما تصمیم داریم قرارگاه مذکور را با راکت های " سکاد " مورد حمله قرار دهیم، دو فیر راکت سکاد بر کوردینات دقیقاً سنجش شده ای هدف در سکوی های پرتاب و فیر آماده گردیده، اجازه انداخت میخواستیم، اعضای قرارگاه که قناعت شان از دقت و صحت راپور های کشفی و استخباراتی فراهم آمده بود، حرفی نزدند، اما مشاور شوروی، جنرال محمود قاری یف به دلایل و بهانه های مختلف به انداخت راکت ها جداً مخالفت کرد. پا فشاری وزرا نتیجه نداد. بالاخره دوکتور نجیب الله با نگاه های کش دار و تند به سوی مشاور { نگریسته } میگوید " فکر میکنم روزی نشان لینن را روی سینه حکمتیار نیز آویزان خواهید کرد ". مشاور در پاسخ به آرامی میگوید " چنین چیزی از امکان به دور نیست. " با مطالعه این شرح، چنین

استنباط میشود که هردو ابرقدرت زمان (شوروی و امریکا) با عین هدف، ولی با دو شیوه و برنامه مختلف، بصورت موازی، دست به پرورش عناصر و نهاد های مسلح آدمکش زده و در کنار آنها با استفاده از آژانس های اطلاعاتی و امنیتی خود، اقدام به ترور و کشتار کرده اند.



نمونه کوچکی از قافله شهدای دست تنظیم های اسلامی - جهادی، بخصوص حزب اسلامی گلبدین در همینجا، مورد خواهد بود بریده یی از یک مقاله تحلیلی منتشر شده در وبسایت اینترنتی " شورش " ماه اپریل سال ۲۰۱۲م را برگزینیم که بقلم هم میهنی بنام " الینگار " نگاشته

شده و مطالعه آن، ما را به عمق اهداف پنهانی دشمن متوجه میسازد: " ... امپریالیستها از تجارب خود در ویتنام میدانستند که اتحاد شوروی برای مدت طولانی ای قادر به ادامه جنگ در افغانستان نیست و این کشور سر انجام به اسارت آنها در خواهد آمد، به این لحاظ بهتر است که از شرایط مساعد جنگی و در اختیار داشتن دسته های آدمکشی که گلبدین در اختیار آنها قرار میداد، استفاده و نیرو های چپ انقلابی افغانستان را تار و مار کنند. زیرا فقط با نا بودی این عناصر انقلابی میشد امیدوار بود که میتوان بر افغانستان مسلط شد. وقتی این عناصر وجود نداشته باشند و یا ضعیف و ناتوان باشند، به راحتی افغانستانی مطیع، برده خو و چاپلوس را تربیه و مانند بیمقدار ترین وسیله بازی مورد استفاده قرار داد. حزب اسلامی حکمتیار که نسبت به دیگر احزاب جهادی از درجه بالاتر سازمان دهی برخوردار بود، نقش " جوخه آتش ام.آی-۶ و سی.آی.ای " را بر عهده داشت. این حزب بودجه خاصی را برای تمرینات قاتلها " اساسینها " و تهیه سلاح و مهمات، و وسایط جعل تذکره، پاسپورت و کارت هویت دریافت میکرد. اطلاعات سری بواسطه خبر چین های متعدد امپریالیست ها و ارتجاع منطقه مستقیماً به این حزب انتقال می یافت ... شبکه وسیع تعقیب، شناسایی، به دام انداختن، استنطاق، اخذ معلومات لازمه را در داخل و خارج افغانستان سازمان داده و آنرا در سکتور های مختلف تولیدی، فرهنگی، و داخل احزاب سیاسی ایجاد کرده بودند. این بخش از فعالیت ام.آی-۶ و سی.آی.ای در مورد نیرو های چپ انقلابی افغانستان بر مبنای گزارشات دستگاه های اطلاعاتی شوروی سابق و اروپای شرقی پروژه Seek and Destroy (جست و جو و نابودسازی) نام داشت که در سالهای نیمه اول دهه ۸۰ حزب اسلامی حکمتیار مسئول آن بود. مصارف این پروژه را (بر طبق مصاحبه جنرال وروتسین مسئول ضد اطلاعات دستگاه اطلاعات شوروی سابق کا. جی. بی در افغانستان) عربستان سعودی و امارات متحده عرب بر عهده داشتند. "

در مقاله، همچنین آمده است که: " یک بخش از شبکه اطلاعاتی پروژه (جست و جو و نابود سازی) پروژه تکسی های ریکشا در شهرهای عمده پاکستان و به ویژه شهر پشاور بود. ده ها عراده تکسی ریکشا در ایستگاه های عمده قطار که در ملکیت این پروژه قرار داشت، بواسطه اعضای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار اداره میشد. این افراد وظیفه داشتند که مسافرین افغانستانی را در پاکستان تعقیب کنند. وقتی یکنفر افغانستانی و بخصوص اگر هزاره یا



ازبک و یا ترکمن میبود که میشد از چهره اش فهمید که پشتون یا تاجک نیست، در ایستگاه "صدر" پشاور یا ایستگاه "کابلی بازار" از ترین {قطار} پیاده میشد، چندین تن از آنها با محبت و پیشانی گشاده ی فریب دهنده یی به او نزدیک میشدند و آغوش شان را باز میکردند و میگفتند "خوش آمدی برادر عزیز! بفرما هرکجا میروی ما در خدمت هستیم!" مسافر بیچاره اگر سیاسی نمی بود به آسانی فریب میخورد و سوار ریکشای آنها میشد. آنها او را یکراست به یکی از صدها خانه ای که اجاره یا کرایه کرده بودند، میبردند. مسافر یکروز بعد به "اعظم ورسک" انتقال می یافت و در آنجا تحت استنطاق و شکنجه عوامل این حزب زیر نظارت پولیس مخفی پاکستان و عوامل "سیا" قرار میگرفت. فردی که یکبار به "اعظم ورسک" برده میشد (چه چپ انقلاب و چه راست) به قتل میرسید... (۱۸)

پوشیده نیست که سیاست افغانی کاخ سفید و متحدان جهانی آن در سالهای جهاد عبارت از ایجاد، پرورش، تقویت، تمویل، تجهیز و بکارگیری افراطی ترین افراد و تشکلات دینی - مذهبی نه تنها علیه "شوروی کافر"، بلکه علیه هستی و موجودیت افراد و تشکلات ملی، متری و واقعاً آزادیخواه افغان نیز بود. چنانکه قبلاً هم گفتیم، ویلیام کیسی که رییس سازمان (سیا) و بمثابه عنصر ظاهراً مذهبی (کاتولیک) و ماکیا ولیست تمام عیار شناخته شده بود، در ردیف اول اعضای ضد سکولاریسم و ملیگرایی در تیم کاری کاخ سفید، در امور افغانستان بحساب میرفت. یا بعبارۀ دیگر، ویلیام کیسی و همکاران نزدیکش، طرفدار جدی احیا و گسترش اسلام سیاسی و افراطیت ناشی از آن در افغانستان و منطقه بودند.

این، تنها نبود. در شب و روزیکه قشون خونخوار روس و نیروهای حکومت دست نشاندۀ آن، جبهات مقاومت ملی مردم افغانستان را بیرحمانه و بلاوقفه از زمین و هوا میکوبیدند، گلبدین امیر حزب اسلامی، با الهام از سیاست های ادارۀ کاخ سفید و به دستور دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) دستور کتبی آتی را عنوانی فرماندهان جبهات مربوط فرستاد:



## حزب اسلامی افغانستان

کیتنه ( نظامی )

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

Date: ۱۳۸۷/۰۷/۰۱

۱۳۸۷/۰۷/۰۱

دستور نامه در مورد مناسبات با چریکهای احزاب کجای در سرزمین افغانستان

- مجاهدین حزب اسلامی افغانستان در جهان جهاد اسلامی که در تماس با گروههای دیگر صورت بگیرد باید مقصد حزب اسلامی را در نظر داشته سعی و کوشش نمایند که تمام امتیازات را به نفع حزب خود بدست آورند .
- برای اینکه تلفات برادران مجاهد حزب اسلامی هر چه کمتر باشد برای هر گروههای احزاب دیگر باید نوصت پیشقدمی را تا قبل از مجاهدین حزب اسلامی به دشمن موجه کرد .
- مجاهدین حزب اسلامی افغانستان باید سعی و کوشش نمایند که سلاحها - معونات جنگی و نظام جنگی را هر چه تر به نفع مکتب های حزبی خود بدست آورند .
- برادران مجاهد حزب اسلامی افغانستان باید پس در پس در جستجوی امتیازهای سلاح - لباس و خواربار گروههای پس دیگر باشند و آنرا در موقع فرصت مناسب به تصرف خویش در آورند و از آن بضع جهاد اسلامی استفاده کنند .
- اند علاوه بر اینها از طریقه راه های عبور و مرور سلاحها و مواد غذایی عملیات تنظیم و انرا تصرف نمایند .
- خواربار از جمله مهمترین هتینه جنگی بوده که برای حزب ما در تمام جهات جهاد ضروری است که باید نسبت احزاب دیگر در هتینه توماندهای احزاب ما جمع آوری شود و در صورتیکه به مقاومت و یا عکس العمل احزاب دیگر به گردیدید - گروهها را با بزور سلاحه از زمین برده و یا بیرون نماند و هتینه شانرا به نفع خود بکار برید .
- در صورتیکه چریکهای احزاب دیگر به مناطق تحت کنترل و تصرف حزب اسلامی افغانستان وارد شوند باید - مجاهدین حزب اسلامی - آنها را بزور اسلحه بیرون نمایند و اگر ضعف جنگی درین منطقه مانع اقدامات فوق شود - ندان میوند محل اتانگاه چریکهای بیگانه را به اطلاع اشغالگران روس و یا به وابستگان آن برسانند .
- مناطقیکه در اثر جهاد شجاعانه و دلیرانه برادران مجاهد اسلامی ما از اشغالگران روس و وابستگان آن آزاد - باید برافروان مجاهد حزب اسلامی با تأثیرات احزاب دیگر را با تمام امکانات خنثی سازد تا بهترین وجهیت مالی و ما نسبت به گروههای دیگر است شود و برای عمل کردن این هدف بایدت فعالیت عملی و تبلیغی همه جانبه - ت گمرد .
- پخش وسیع نشانهها و عکسهای رهبران حزب اسلامی افغانستان میان برادران مسلمان کشور ما از مهمترین وظایف مجاهد میباشد . نشانهها - مکتبها و مدارك تبلیغاتی که به نفع بالا بودن وجهیت و تأثیرات احزاب دیگر میباشد بد لغز و از زمین برده شود .
- توماندهان دسته جهات مجاهدین حزب اسلامی افغانستان موظف هستند خیرهای مفلسی که حاکی از - هتیمای ناشایسته و مخالف تران مظلمه انسان که از طرف گروهها و احزاب دیگر انجام میگردد بدست آورد و همه آن فرماندهان موسی - حزب اسلامی - برسانند .
- ۱۳۸۷/۰۷/۰۱ محمد آقا، شاد که از فعالیت خویش و وجهیت شادان

گروه یعنی ارتش و رکن در کشور ما ساکن باشند  
 این دستور نامه برای مبارزات همه روزه مجاهدین حزب اسلامی افغانستان است که در محراب و محراب  
 از نمایندگان حزب دیگر و اعضای طایفه حزب ما کفری و مشفق باشند  
 (با افسوسید پیروزیهای همیشگی شان)  
 این سند را بعد از مطالعه باره کنید - سال ۱۳۶۰

(سید محمد باقر)  
 امین الله از افغانستان

چون کاپی نامه که در بالا درج گردید، بصورت کافی خوانا نمیباشد، پس بخاطر آنکه خواننده بتواند متن نامه مذکور را با سهولت مرور نماید، اینک، مطالب آنرا در اینجا، بگونه روشنتر دو باره نویسی میکنیم:

" بسم الله الرحمن الرحيم

دستورنامه در مورد مناسبات با چریکهای احزاب سیاسی در سرزمین افغانستان

۱- مجاهدین حزب اسلامی افغانستان در جریان جهاد اسلامی که در تماس با گروه های دیگر صورت میگیرد باید مقصد مقدس حزب اسلامی را در نظر داشته سعی و کوشش نمایند که تمام امتیازات را به نفع حزب خود بدست آورند.

۲- برای اینکه تلفات برادران مجاهد حزب اسلامی هرچه کمتر باشد برای هرگروه های { هرگروه } احزاب دیگر باید فرصت پیشقدمی را داد تا قبل از مجاهدین حزب اسلامی به دشمن موجه { مواجه } گردد.

۳- مجاهدین حزب اسلامی افغانستان باید سعی و کوشش نمایند که سلاحها- مهمات جنگی و غنایم جنگی را هرچه بیشتر به نفع کمیته های حزبی خود بدست آورند.

۴- برادران مجاهد حزب اسلامی افغانستان باید پی در پی در جستجوی انبار های سلاح-

لباس و خوار بار گرو {گروه} های سیاسی دیگر باشند و آنرا در موقع و فرصت مناسب به تصرف خویش در آورند و از آن به نفع جهاد اسلامی استفاده کنند. میتوانند علاوه بر انبارها از طریق راه های عبور و مرور سلاحها و مواد غذایی عملیات تنظیم و آنرا تصرف نمایند.

۵- خوار بار از جمله مهمترین هزینه جنگی بوده که برای حزب ما در تمام جبهات جهاد ضروری است که باید نسبت به احزاب دیگر در همه قوماندانیهای حزب ما جمع آوری شود و در صورتیکه به مقاومت و یا عکس العمل احزاب دیگر موجه {مواجه} گردیدید - گرو {گروه} های شانرا به زور اسلحه { اسلحه } از بین برده ویا بیرون نمائید و هزینه شان را به نفع خود بکار برید.

۶- در صورتیکه چریکهای احزاب دیگر به مناطق تحت کنترل و تصرف حزب اسلامیم افغانستان وارد شوند باید مجاهدین حزب اسلامی - آنها را به زور اسلحه بیرون نمایند - اگر ضعف جنگی درین منطقه مانع اقدامات فوق شد- قوماندان میتواند محل اقامتگاه چریکهای بیگانه را به اطلاع اشغالگران روس و یا به وابستگان آن برساند.

۷- مناطقی که در اثر جهاد شجاعانه و دلیرانه برادران مجاهد اسلامی ما از اشغالگران روس و وابستگان آن آزاد شده باید برادران مجاهد حزب اسلامی با تأثیرات احزاب دیگر را با تمام امکانات خنثی سازد تا برتری و حیثیت عالی حزب ما نسبت به گرو {گروه} های دیگر ثابت شود و برای عملی کردن این هدف بایست فعالیت عملی و تبلیغی همه جانبه صورت گیرد.

۸- پخش وسیع نشانها و عکسهای رهبران حزب اسلامی افغانستان میان برادران مسلمان کشور ما از مهمترین وظایف هر مجاهد میباشد. نشانها - عکسها و مدارک تبلیغاتی که به نفع بالابردن حیثیت و تأثیرات احزاب دیگر میباشد باید لغو و از بین برده شود.

۹- قوماندانان دسته جات مجاهدین حزب اسلامی افغانستان موظف هستند خبر های مفصلی که حاکی از فعالیتهای نا شایسته و مخالف قرآن عظیم الشان که از طرف گرو {گروه} ها و احزاب دیگر انجام میگردد بدست آورده و به اطلاع قوماندان عمومی حزب اسلامی برسانند.

۱۰- باید هر چه بیشتر این نوع اسناد و عکسها جمع آوری شود که از فعالیت خونین و وحشیانه شیطان سرخ یعنی ارتش روس در کشور ما حاکی (؟) باشد.

این دستورنامه برای مبارزات همه روزه مجاهدین حزب اسلامی افغانستان سند اساسی محسوب و مضمونش از نمایندگان حزب دیگر و اعضای عادی حزب ما سوی { سوا } و مخفی باشد.

به امید پیروزیهای همیشگی تان

این سند را بعد از مطالعه پاره کنید . سال ۱۳۶۰

حکمتیار

امیر حزب اسلامی افغانستان "

هدف اساسی این " دستور نامه " یا فرمان چیزی نبود مگر تطبیق همان مشوره و نظر ضیا الحق ها؛ اختر عبدالرحمن ها، دگروال یوسف ها، جنرال حمید گل ها، بائرها، قاضی حسین احمدها، پرویز مشرف ها و امثالهم که به منظور شکستادن وحدت ملی افغانها، از میان بردن اعتماد متقابل میان رزمندگان آزادیخواه، تهی سازی افغانستان از مغزها و شخصیت های مستقل، وطنپرست و به درد بخور و همچنان، محتاج سازی مادی و معنوی مردم ما و بالاخره، اشغال افغانستان از طرف پاکستان و یا الحاق آن به اسلام آباد که اینک، بعد از گذشت چندین سال، نتایج مصیبت بار آنرا به چشم سر دیدیم و هنوز هم می بینیم .

تقاضای ما اینست که آنده از هموطنان گرامی که معلومات موثق از حوادث و رویداد های سیاسی - نظامی ناشی از این " دستورنامه " یا فرمان امیر حزب اسلامی در داخل جبهات نبرد را در سالهای اشغال بخاطر داشته باشند، آنرا به پاس احترام به مام میهن و خونهای ریخته شده، مفصلتر بنویسند و به سینه تاریخ میهن مان بسپارند.

شمه یی از اعمال و حرکات نیرو های طرفدار گلبدین یا فرماندهان و اعضای حزب وی، علیه مجاهدین مربوط به احزاب و تنظیم های دیگر، از اینقرار بوده است:

- به فرمان گلبدین، نیرو های مسلح حزب مذکور در سال ۱۹۸۰ میلادی، منطقه (میدان شهر) را طوری محاصره کردند که راه کمک رسانی به مجاهدین مناطق شمال مسدود گردید و این

محاصره، مدتها به نفع اشغالگران روس دوام کرد.

- افراد مسلح حزب مذکور در سال ۱۹۸۴ میلادی جبهات مجاهدین پنجشیر را به محاصره کشیدند و متعاقب آن، قوای روسی حملات شدیدی را بالای پنجشیر انجام داده و صدها نفر را کشتند.

- " نیازی " یکی از قوماندان های حزب اسلامی در پایان حملات روسها، جنگهای شدید دیگری را در برابر جبهه پنجشیر به راه انداخت و مدتها راه اکمالاتی خوار و بار به جبهه مذکور قطع شده بود. میگویند در این موقع، کمبود خوار و بار در پنجشیر تا آن حد رسید که در جیره بندیها، یکدانه کچالو به یکنفر میرسید و بس.

- در سال ۱۹۸۹ م به تعداد پنج لاری (ترک) سلاح از محل " گرم چشمه " به سوی قرارگاه جمعیت اسلامی روان بود که بدست افراد حزب اسلامی منفجر گردیده ده کشته و صدها زخمی بجا گذاشت .

حاجی عبداللطیف قوماندان محاذ ملی در قندهار، در سال ۱۹۸۹ م توسط دو تن از افراد حزب اسلامی مسموم شد.

- قرار بود ولایت قندهار در اثر مذاکرات مخفی در سال ۱۹۸۹ م به جبهه مربوط به محاذ ملی (به رهبری پیرسید احمد گیلانی) تسلیم و آزاد شود، ولی سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی ای آی) با فرستادن یکهزار و پنجمصد نفر نیروی مختلط (مجاهدان حزب اسلامی، ملیشه ها و عساکر پاکستانی)، نه تنها از آزادی قندهار جلوگیری بعمل آورد، بلکه " عصمت مسلم " و افراد او را که تا آنزمان علیه قشون روسی می جنگیدند، چنان تحت فشار و خطر نابودی قرار دادند که وی بالاخره مجبور شد به روسها تسلیم شود.

- در سال ۱۹۸۹ میلادی به تعداد سی نفر قوماندان های " شورای نظار " به رهبری احمد شاه مسعود، از طرف افراد حزب اسلامی و به فرماندهی شخصی بنام سید جمال در " تنگی فرخار " دستگیر و اعدام شدند. گفته میشود که بعضی از دستگیر شده گان را با فجیع ترین شکنجه های مانند کشیدن چشم و بُریدن گوش و بینی و غیره به قتل رسانیده بودند.

- گلبدین رهبر حزب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی با جناح " خلق " به رهبری حفیظ الله امین

در تماس بوده قرار بر آن شده بود تا گلبدین در قدرت سیاسی با " خلقی " ها شریک شود. این موضوع را منابع رژیم کودتا افشاً نموده اظهار داشتند که رویداد ششم جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی و قتل حفیظ الله امین این معامله سیاسی را برهم زد.

- گلبدین همچنان پس از سالهای ۱۹۹۰ م از طریق مذاکرات مخفی میان نماینده گان حزب اسلامی و رژیم دکتر نجیب الله در بغداد، تماس سیاسی برقرار شده بود که یاسر عرفات رهبر فلسطین میان هردو جانب، نقش میانجی داشته است. این موضوع را دکتر نجیب الله وقتی افشاً نمود که گلبدین گفت " هرگاه رهبران تنظیم های اسلامی با رژیم کودتا تماس برقرار نمایند، در حکم خیانت خواهد بود. "

- همچنان گلبدین در سال ۱۹۹۰ م، با اساس برنامه آی. اس. آی و پس از یک توافق سری با جناح " خلق " به رهبری شهناز (تنی) وزیر دفاع رژیم دست نشانده، کودتای ناکامی را علیه دکتر نجیب الله به راه انداخت. (تنی) با تعداد بیست تن از جنرالان خلقی کودتاجی اش پس از ناکامی کودتا، توسط هلیکوپترهای نظامی به پشاور پاکستان فرار نموده و از طرف سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی. اس. آی) پذیرایی شدند. (جریان سرازیر شدن جنرالان خلقی به پشاور، نام های شان، برگزاری ضیافت برای آنها از طرف آی. اس. آی و مقداری پولی که برای آنان پرداخته شد، درج جلد دوم این اثر گردیده است)

- گلبدین، قبل از سال ۱۹۹۲ میلادی و پیش از سقوط رژیم نجیب الله، با جنرال عبدالرشید (دوستم) نه تنها در تماس بود، بلکه پسانها، در یک اتحاد سیاسی - نظامی خونین نیز بنام " شورای هماهنگی " علیه حکومت اسلامی برهان الدین ربانی سهم گردید.

- ترور میرویس جلیل خبرنگاریست و پنجساله ی افغان در منطقه ی چهلستون کابل توسط افراد نقاب پوش مربوط به حزب اسلامی که فقط متعاقب انجام مصاحبه اش با گلبدین صورت گرفت.

آرزومندیم سایر هم میهنان عزیز ما، کارنامه های " جمعیت اسلامی " و رقیب " حزب اسلامی " را نیز فهرست نموده به اختیار خواننده ها قرار دهند.

علاوآه، صدها نفر روشنفکر، معلم، کارمند دولتی، اعضای سازمانهای مبارز، مهاجران بی کس و

بی پناه، افسران و سربازان فراری و امثالهم، در زندانهای حزب اسلامی مورد شکنجه، تعذیب، لت و کوب و بالاخره قتل بیرحمانه قرار گرفتند. یکی از هم میهنان بنام عبدالحمید فرزند غلام فاروق که اتفاقاً از زندان حزب گلبدین نجات یافته، به عفوبین الملل چنین حکایت میکند: " من که در جبهه قومی دره نور { ولایت کنر } بر ضد نوکران روس می جنگیدم و جبهه ما به هیچ کشوری وابسته نبود و امکانات محدود مالی و تسلیحاتی داشتیم، در منطقه خار چشم احزاب بنیاد گرابودیم. همین بود که آنان، بودن ما را در منطقه تحمل نمی توانستند. چون سلاح و مهمات نداشتیم و درتلاش بودیم تا کسی برای ما مقدار کمک کند. چندی بعد احوال آمد که در پاکستان افرادی پیدا شده که به مجاهدین کمک میکنند و قبل از کمک، به مجاهدین آموزش هم میدهند. ما هم پنجاه نفر جهت آموزش راهی پاکستان شدیم. در آنجا به دو گروه بیست و پنج نفری تقسیم و در موترهای نظامی سوار شدیم. بعد از چند دقیقه سفر به یک قلعه رسیدیم که قبل از ورود به آنجا ما را تلاشی { تفتیش بدنی } کردند و زمانیکه داخل شدیم ما را به زنجیرها بستند و داخل اتاقها انداختند. پس از تفتیش، فهمیدیم که افراد گلبدین... اند. به شکل بسیار بیرحمانه لت و کوب شدیم. افرادی با لباسهای ملیشه ای داخل میشدند و ما را با بوتهای عسکری می زدند. پس از چهل و دو روز شکنجه که فهمیدند ما افراد بیسواد و مزدور کار و دهقان هستیم، تعدادی از افراد ما را رها کردند و یک تعداد دوستان برجسته ما که در رهبری جبهه قرار داشتند تا امروز نا پدید شدند که از مرده و زنده شان خبر نداریم..."

" حزب همبستگی افغانستان " از قول " مدافعان حقوق بشر " نوشت که: " ...از ۱۹۹۸ الی ۱۹۹۹، بیش از دوصد تن توسط حزب گلبدین و دیگر احزاب بنیادگرا در داخل افغانستان ربوده و کشته شدند..."

در صفحه ۳۷۷ کتاب " تحولات سیاسی جهاد " چنین میخوانیم: " عده یی از مجاهدین پنجشیر (حدود چهل نفر) هنگام عزیمت بسوی پشاور، در قسمتی از غوربند به دست افرادی منسوب به حزب اسلامی گرفتار میشوند و از آن میانه چند نفر قوماندانها بشمول " حیات الله خان معلم " را به دستور شخصی بنام سارنوال " رووف " زنده زنده پوست میکنند و جز یک نفر قاضی از برادران قندهاری ما که همراه با مجاهدین " آزاد بیگ " به پشاور رسید، از بقیه نیز خبری نبود. "



رهبران سایر تنظیم های جهادی اگر ظاهراً آنچنان هولناک نبودند، مگر در برابر سازمان های جاسوسی (سی آی ای)، (آی اس آی) و سازمان جاسوسی عربستان سعودی (المخابرات العامه) به رهبری ترکی الفیصل و سازمان اطلاعات ایران، بلی گوی محض بوده و هیچگاهی سر از فرمان آنها بر نمی تافتند.

دگروال یوسف، مسوول آی. اس. آی در بخش افغانستان مینگارد: " در اواخر سال ۱۹۸۴ جنرال اختر توانست یک اتحاد رسمی را بین احزاب بوجود آورد ... که بدین اساس ما کوشش نمودیم تا فعالیتهای داخل افغانستان را از این طریق اداره کنیم ... از شهزاده ترکی رییس استخبارات عربستان سعودی نیز دعوت نمود تا به پاکستان آمده در این مذاکرات اشتراک نماید. "

این همان اتحادی بود که در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی بنام " اتحاد هفتگانه " مسما گردید و به اثر فشار های رژیم ها و سازمان های استخباراتی امریکا، پاکستان، عربستان سعودی، کویت و سایر شیخ نشین های خلیج فارس صورت گرفت و شامل این " تنظیم " ها میشد:

جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی

حزب اسلامی به رهبری گلبدین

حزب اسلامی افغانستان به رهبری مولوی یونس خالص

حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف

حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی

محاذ ملی به رهبری پیرسید احمد گیلانی

جبهه نجات ملی به رهبری صبغت الله مجددی .

این اتحاد هفتگانه، اگرچه شکل ظاهری و ماهیت غیر ملی داشت و هر " تنظیم " در فرود و فراز نا هنجار و شک بر انگیز آن عملاً بکار و جدال خود مصروف بود، با آنهم، همین چهار چوب ظاهری به ریاست صبغت الله مجددی حفظ شد تا بعد از سقوط رژیم دست نشاندۀ در سال ۱۹۹۲ میلادی (سال ۱۳۷۱ هجری شمسی) رییس آن بحیث اولین رییس جمهور حکومت اسلامی مجاهدین وارد کابل شد و قدرت دولتی را از منسویین رژیم کودتا تسلیم گردید.

این حقایق با وضاحت میرساند که شبکه استخبارات نظامی پاکستان بمثابة عنصر اصلی و

مرکزی درمیان سازمان استخبارات ایالات متحده (سی. آی. ای) و هفت تنظیم اسلامی چه نقش خطرناکی را در تعیین مسیر آیندهٔ جهاد و پیشبرد اهداف شوم استعماری و استخباراتی کشور های فوق الذکر، بخصوص در راستای منافع استعماری پاکستان بازی میکرده است؟

برای حکومت پاکستان که دیگر سیل خروشان از سلاح و دالر بدون وقفه به سوی شان سرازیر شده و از اختیارات گستردهٔ اجرایی، حمایت بیدریغ ابر قدرت امریکا، انگلیس، جهان عرب و چین توده یی و نیز از اعتبار سیاسی بین المللی برخوردار شده بود و همچنان، نیروی انسانی بالقوه (افراد تنظیم های اسلامی - جهادی افغانستان) را نیز در دست داشت، پلان های خرابکارانه علیه افغانستان را رویدست گرفته و آنرا حتا با فرستادن افراد و افسران اردو و عناصر اطلاعاتی خویش به داخل افغانستان، با مصونیت کامل و ظاهراً بنام حمایت از جهاد ضد روسی مردم این کشور، قدم به قدم تطبیق نمود. افراد استخباراتی و متخصصین نظامی پاکستان تحت پوشش " تنظیم های اسلامی - جهادی " تا هر گوشه یی از افغانستان که میخواستند، غرض شناسایی، نفوذ فکری - سیاسی، جمع آوری اطلاعات نظامی و نقشه برداری و تجسس رفتند، جوانان بیدار و با استعداد ما را بنام های " ملحد" و " کمونیست " و " دهری" و ... تا توانستند کشتند، عساکر اسیر شده را تیر باران کردند، پُلها، شاهراه ها، مراکز صحتی، تعلیمی و عمرانی کشور ما را ویران یا منفجر نمودند. در داخل جبهات نبرد ضد تجاوز، آتش نفاق و خصومت بر افروختند، تعصب کور قومی و زبانی و نژادی و ... را دامن زدند و افغان کُشی را مروج ساختند و به او جش رسانیدند.

"ستیکول" نویسندهٔ کتاب " جنگ اشباح " مینویسد: " کیسی {رییس سازمان سیا در آن سالها} به کمک این افراد {افراد افراطی ضد کمونیسم در بخش اجرایی دولت امریکا}، یک برنامهٔ جدید را برای کمک به مجاهدین تدوین نمود. این برنامه بنام (ان. اس. دی. دی - ۱۶۶) نامیده شد که اساس حقوقی را برای کار های سی آی ای در افغانستان که از آغاز سال ۱۹۸۵ م به بعد بسیار وسیع شده بود، فراهم مینمود. .. این برنامهٔ سی آی ای، علاوه بر پیامد های دیگر، مجاهدین و استخبارات پاکستان را به ساحهٔ جنجال برانگیز تروریسم و قتل های سیاسی نزدیک میگرد.".

"کول" در جای دیگر از کتابش مینویسد: " وقتی یک عضو کنگره از فضای افغانستان

میگذشت و پلی را می دید، فریاد میکشید که چرا این هدف زده نمیشود؟ بعداً نقشه آن ترتیب و برای عملیات ارسال میشد. .. سی آی ای چندین تن مواد انفجاری نوع (سی-۴) را به پاکستان ارسال کرد. ام. آی-۶ انگلیس نیز بمب های مخصوص مقناطیسی را برای تخریب پُل حیرتان که بر سر رود آمو قرار دارد، فرستاد. بعد از سال ۱۹۸۵ سی آی ای بمب هایی را در اختیار مجاهدین قرار داد که از راه دور منفجر میشد و یا در آن سوچی قرار داده میشد که پس از یک مدت آنرا منفجر میکرد. این سوچ تایم پنسل خوانده میشد ... یک مامور سی آی ای گفت: سی آی ای آنقدر (سی - ۴) به پاکستان ارسال نموده است که برای تخریب نیمی از نیویارک کافی است ... "

دگروال یوسف در جایی از کتابش چنین مینویسد: " ... من بحیث رییس شعبه ی افغانی در آی اس آی نه تنها مسئولیت آموزش و تسلیح مجاهدین را بعهده داشتم، بلکه عملیات ایشان را در داخل افغانستان نیز پی ریزی مینمودم. هدف من این بود تا افغانستان را بحیث ویتنام شورویها در آورم. افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید..."

" یقیناً میدانم که ما از آی اس آی پرسونل نظامی پاکستانی را از ۱۹۸۱-۱۹۸۶ همواره داخل افغانستان اعزام کرده ایم. آری! کاملاً میدانم، چون این یکی از وظایف من بود که اشخاص زبده را برگزیده و آنها را در مورد امور محوله شان متوجه میساختیم. .. {آنها} با شعبه افغانی در آی اس آی همکاری نزدیک داشتند. هدف از توظیف آنها، پیوستن به مجاهدین ضمن برخی عملیات ویژه بود. همچنان آنها بحیث مشاورین عمل نموده و قوماندان را حین اجرای وظایف شان همکاری مینمودند... تمام این پاکستانیها از پرسونل من در آی اس آی بودند. افسران و کارمندانی از بخشهای گوناگون اردوی پاکستان در آی اس آی گماشته شده اند. "

سازمان جاسوسی (آی. اس. آی) پاکستان و بعداً سازمان جاسوسی امریکا (سی. آی. ای) علاوه از امیران تنظیم های اسلامی- جهادی، در بدام اندازی و استخدام تعداد زیادی از " قوماندانان" های " تنظیم" های مذکور در داخل افغانستان و برقراری ارتباط مستقیم با آنان، تلاش و مغز شویی تا سرحد خرید و فروش ننگین آنها بعمل آورد. استخبارات نظامی پاکستان و ارباب امریکایی آن، با انجام دادن این اقدامات ناروا، نه تنها ارتباط ارگانیک سیاسی- فکری- مالی و نظامی با جبهات داخل افغانستان حاصل نمودند، بلکه با اعطای امتیازات به

" قوماندان " های مورد نظر و برقراری تماس های بی سیم میان اسلام آباد و مراکز فرماندهی آنها، اختیارات امر ونهی عملیاتی علیه نیروهای دولتی، ارزشهای علمی و مدنی و تاریخی در شهر ها و مناطق مختلف افغانستان را نیز بدست گرفت. البته موازی به این اقدامات استخباراتی مقامات پاکستانی، دستگاه های جاسوسی امریکا، انگلیس، عربستان سعودی، ایران، فرانسه، آلمان و دیگران نیز با سؤاستفاده از اوضاع و شرایط سالهای جهاد، جالهای اطلاعاتی شان را در میان احزاب و تنظیم های اسلامی و " قوماندان " های جهادی در بخشها و مناطق مختلف افغانستان گسترانیده تا عمق قلمروکشور و تار و پود هستی ملی ما رخنه کردند.

" ستیوکول " مینگارد: " مقدار کمکهای داده شده به هر قوماندان، بین ده هزار تا یکصد هزار دالر در ماه میرسید. بعضی از قوماندان ها از این پول بخاطر استفاده شخصی کار می گرفتند... قوماندان عبدالحق در فهرست کسانی بود که از طرف سی آی ای مستقیماً به او کمک میشد. به احمد شاه مسعود نیز از سال ۱۹۸۴ به بعد، کمک نقدی و تسلیحاتی میشد... "

وی در جای دیگر می افزاید: " ببردن رییس ستیشن سی آی ای در اسلام آباد موافقت کرد که گروه سی آی ای کابل تحت سرپرستی شرون کار ارتباط با قوماندانان مجاهدین را به پیش ببرد. تعداد قوماندانانی که با سی آی ای در اوایل ۱۹۸۹ به تماس بودند به چهل نفر میرسید. قوماندانان خورد پنجهزار دالر در ماه کمک میشدند و یک تعداد، ماهانه پنجاه هزار دالر کمک دریافت مینمودند. چندین تن از این قوماندانان، مربوط به حزب اسلامی حکمتیار بودند... قوماندانان وسایل مخابراتی یی به دست آورده بودند. آنها پیام های خود را به صورت مصئون مستقیماً به سفارت امریکا ارسال میکردند. ملاقات های مستقیم بین قوماندانان و ماموران سی آی ای در پشاور و کویته صورت میگرفت... " (۱۹)

سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ میلادی بود که این داستان غم انگیز میان افغانها در پاکستان افشا گردید: " یک گروه از مجاهدین مسلح مربوط به یکی از تنظیم های اسلامی - جهادی از پاکستان رهسپار جبهات جنگ در داخل افغانستان می شوند. یکی از افسران شبکه آی. اس. آی نیز با ریش و البسه افغانی در میان این گروه جا بجا میشود که در حقیقت آمرگروه بوده است. حوالی شام در محلی واقع در خاک افغانستان میرسند و چون وقت ادای نماز است، میخواهند نماز را ادا نمایند. وقتی اذان گفته میشود، حدود شش یا هفت تن از عساکر افغانی

نیز با شنیدن اذان، سلاح های شان را گذاشته از محل وظیفه که در بلندبهای آن جا واقع شده، فرود می آیند تا با " برادران مسلمان" خویش یکجا ادای نماز کنند. گروه عساکر میخواهند درختم نماز و دعا، مجدداً رهسپار محل وظیفه شان شوند، ولی در همین اثنا، افسر پاکستانی که به زبان پشتو صحبت میکند، به سرتیم افغانی مجاهدین اشاره میکند تا آنها را نگذاشته و همه را تیر باران نمایند. پس چند لحظه، صدای شلیک گلوله های آتشین در آن شامگهان، فضا را پرمیکند و جوانان افغان بخاک و خون می غلتند. "

از این نوع حوادث و اقدامات سنگدلانه و خاینانه در طول سالهای جهاد و در هر گوشه و کنار خاک افغانستان و خارج از آن به دست منسوبین استخبارات پاکستان یا به دست منسوبین " تنظیم " های جهادی و اشاره این کانون مرگ و توطئه آنقدر فراوان صورت گرفته است که شرح و بست همه آنها ایجاب نگارش کتاب جداگانه یی را مینماید که امید است چنین کتاب یا کتابها در آینده نگاشته آیند .

دگروال یوسف در فصل هفتم کتاب خویش بنام " تلک خرس " یا (فاجعه ی قرن) زیر عنوان " تاکتیک و تمرینات " چنین مینگارد: " ... لازم میدانم واضح سازم که اشخاصی را که ما به افغانستان اعزام مینمودیم، جاسوس نه، بلکه عساکر پاکستانی بودند که در شعبات مربوط آی. اس. آی مؤظف بودند ووظایف آنها مشوره به مجاهدین در فعالیتهای خصوصی که وارد نبودند بود. مثلاً، تخریب لین های اکمالاتی، حملات راکتی بر میدان های هوایی و یا پلان گذاری حملات باصقین بود. . "

همو بازهم مینویسد: " تیم ها اکثراً مرکب از یک صاحب منصب(اکثراً به رتبه جگرن)، یک صاحب منصب پایین رتبه (J.C.O) و یک خورد ضابط (N.C.O) بود. در این تیم یکی از آنها باید لسان پشتو را تکلم کرده میتوانست. " وی به همین سلسله، اقرار میکند که: " ... تیم هایی که به فعالیت استخدام میشدند فرصت کافی برای شناخت با مجاهدین هم تیم خود داشتند. بدین صورت که زمانی یک وظیفه تعیین میگردد و قوماندانان برای اجرای آن انتخاب میشدند، مجاهدین الی روز حرکت نمیدانستند که کدام معلم با ایشان در وظیفه آینده خواهد بود تا ختم تمرینات، معلم ریش بلندی میداشت و مانند مجاهدین لباس می پوشید تا وی از دیگر مجاهدین هیچ فرقی نداشته باشد. " (۲۰)

پس، سند و صراحتی بیشتر از این سراغ شده نمیتواند که حکومت پاکستان از طریق شبکه استخبارات نظامی، رهبران احزاب و تنظیم دست پرورده اش، با آگاهی و حمایت بیدریغ قدرت های بزرگ و سؤاستفاده خاینانه از شور جهاد و امکانات مربوط بدان، تا کدام درجه در عمق مسایل سیاسی - نظامی - روحی و روانی جهاد و سرنوشت مردم پاک طینت ما رخنه کرده بوده است؟

I.S.I با این رخنه کردن های موزیانه هدفمند به عمق مسایل حیاتی کشورما، روابط دایمی اش را با "قوماندان" های احزاب اسلامی در داخل جبهات جنگ تأمین نمود تا مستقیماً از مرکز پاکستان (راولپندی و اسلام آباد) در هر نقطه یی که بخواهد دستور صادر نماید. چنانکه دگروال یوسف موصوف در این باره چنین مینویسد: " ... از آن جمله، گروپ گلبدین در پروان بود که این گروپ، رادیوی خود را با مرکز ما تماس داد و تا به سه سال با وقفه ها روزانه با ما در تماس بود ... با آنکه برای آنها مبلغ یکهزار و پنجصد روپیه ماهانه جهت اشتراک و فعال ساختن واسطه میدادیم، ولی ما موفق به تعقیب نشدیم. تنها حزب اسلامی این رابطه را حفظ کرد. " (۲۱)

در صفحه ی ۱۶۳ کتاب " جنگ اشباح " آمده است که: " ضیا {رییس جمهور وقت پاکستان} گفت که اردو و استخبارات پاکستان تلاش میکنند تا یک حکومت " دوست " پاکستان را در کابل به قدرت برسانند. این حکومت باید از منافع پاکستان در رقابت با هند پاسداری نماید و جلو نا آرامی های پشتونهای نشنلست در مرز های آن کشور را بگیرد... ضیا فکر میکرد چنین چیزی حق پاکستان است. "

ضیا میگفت " ما این حق را داریم تا حکومتی را در افغانستان بر سر قدرت برسانیم که با پاکستان روابط بسیار دوستانه داشته باشد و اجازه نخواهد داد که اوضاع قبل از جنگ که شوروی ها و هندی ها در افغانستان نفوذ زیادی داشتند، بار دیگر در آن کشور حاکم شود... " از راه همین ارتباطات غدارانه استخباراتی، رادیویی، مشورتی و تلقینی بود که هزاران مجاهد دلیر وطن که امر ونهی بیگانه گان را نپذیرفته و دستور گرفتن از آی.اس. آی پاکستان را ننگ بزرگ ملی، افغانی و انسانی می انگاشتند، یا در داخل جبهات نبرد و یا در شهر و بازار پشاور و کویته و کراچی و ... از طرف شعبه تروریسم شبکه مذکور و با همکاری نزدیک رهبران و قوماندانان

" قابل اعتماد " احزاب و تنظیم های اسلامی - جهادی، یا بصورت کاملاً مخفی و بی سر صدا و یا بگونه علنی به شهادت رسانیده شدند. مثلاً، در اوایل ماه جوزای سال ۱۳۶۲ هجری شمسی، به تعداد بیست و شش تن از مجاهدین " سامایی " در جبهه کوه صافی، واقع در چند ده کیلو متری جنوب شرق میدان هوایی بگرام که عملاً علیه قشون متجاوز روسی می جنگیدند، در نتیجه توطئه آی . اس . آی، توسط قوماندان های حزب جمعیت اسلامی ربانی و حزب اسلامی گلبدین بنام های (مولوی عارف از جمعیت اسلامی) و (تورن فیض از حزب اسلامی گلبدین) به قتل رسانیده شدند. این کشتار بیرحمانه و بیباکانه زمانی صورت گرفت که مولوی شفیع الله قوماندان حرکت انقلاب اسلامی و دو قوماندان دیگر که در بالا از آن ها نام برده شد، با اخذ دستورات جدید از آی . اس . آی از سفر پاکستان به منطقه برگشته بودند. قوماندانهای مذکور غرض تطبیق پلان استخبارات پاکستان، در یکی از روزهای ماه جوزا به مسولین جبهه " ساما " اطلاع میدهند که چون عملیات بزرگتر ضد روسی را در نظر دارند، بنابراین، به مشوره و همکاری آنها نیز ضرورت است و مسولین آن جبهه هم این دعوت را بخوشی می پذیرند و با تفنگهای دست داشته شان، بدون تعلل به سوی پیام دهنده گان می شتابند. مگر وقتی آنجا میرسند، برخلاف تصور و معایر عهد و پیمان قبلی، از طرف مسلمانان " میزبان " دستگیر و خلع سلاح میشوند. علاوه، قوماندان های احزاب اسلامی متذکره به حملات غافلگیرانه بالای مواضع " سامایی " ها اقدام نموده به تعداد بیست و شش نفر مجاهدین سازمان مذکور را دستگیر، تیرباران و با دستهای بسته بکام امواج متلاطم دریای پنجشیر می سپارند.

اسمای یکعه از این شهدای " سامایی " را که بدست آمده از اینقرار اند:

فتاح (موج) معلم

انجنیر فرید

قوماندان زلمی

انجنیر محمود

عبدالرسول

عطا محمد (لالاکو)

جگرن نظر محمد

خیرمحمد

شاه محمود  
روستایی  
جان محمد مشهور به (جانی)  
صوفی غلام محمد  
هادی از میربچه کوت شمالی  
جان محمد (جانی)  
سید محمد از کلکان شمالی  
مختار ولد میر قیام الدین از کلکان  
قوماندان هارون استاد حربی پوهنتون  
شاه محمد ولد خیر محمد از کلکان  
خان آقا ولد ملا نور احمد از کلکان  
عبدالستار ولد عبدالقادر از کلکان  
قوماندان " ازی " ولد حمید خان از کلکان  
عبدالقدوس (مسکین) ولد حاجی قیوم از کلکان  
توریالی ولد میرزا محمد  
محمد عالم ولد گل عام  
روحانی ولد باشی امین از قره باغ  
سید احمد ولد حاجی علی سعید از کلکان  
عبدالحمید (خیرمحمد) از میر بچه کوت

حال که خواننده عزیز چگونه گی این جریان را مطالعه نمود، می پردازیم به نقل از نوشته دگروال یوسف، آمربخش افغانستان درسازمان جاسوسی پاکستان که ثابت کننده علت این قتل عام شده میتواند:

" کنفرانس عملیاتی فیصله نمود که بگرام باید تحت فشار قرار بگیرد. پس برای این عملیات باید قوماندانی انتخاب میگردید. در میان چندین حزب، من به مولوی محمد نبی که قوایش در جنوب شرق میدان هوایی بگرام در منطقه کوه صافی موقعیت داشت، وظیفه دادم که قوماندان خود را برای انجام وظیفه مطالبه کند ... من صاحب منصبی را برای اخذ معلومات



ابتدایی نزد شان ارسال نمودم ... بعد از آن فرماندان عکاسی شد و بدین صورت ارتباط او با حزب تأسیس گردید و هم در جریان معلومات، قرارگاه دقیقی او معلوم شد ... و تدقیق بعمل آمد که قوماندانانی که به مسافت پنج‌جاه کیلومتری او واقع اندکی ها هستند؟ ... باید خاطر نشان سازم که در مدت یکسال دوسیه های بزرگی از معلومات در مورد قوماندانان و افراد تهیه گردیده و بعداً در مورد حزب شان معلومات بعمل آمد ... به قوماندان موصوف هدایت داده شده بود که سی نفر از افراد خود را با خود بیاورد، ولی وی برای خشنود ساختن ما دوچند این عدد را با خود آورده بود ... (۲۲)

وقتی افغان وطنپرست، آزاده و با غرور، کتاب این افسر عالی رتبه پاکستان و یکی از مهربان های اصلی ماشین تباهن (آی. اس. آی) را مرور میکند، عرق شرم بر جبینش می نشیند و در عین حال، خون انتقامجویی در رگهای جاننش بجوش می آید. زیرا ملاحظه مینماید که عنصر دشمن، چسان با سؤاستفاده از شور جهاد مردم افغانستان، غلیان احساسات مجاهدین و کم فهمی و بیسوادی آنها، سرزمینش را موزیانه و کین توزانه تخریب کرده، افغان را توسط افغان به قتل میرساند و ضمناً از اعمال و افکار تخریبی خویش با افتخار و حتا منت گزارانه نیز یاد مینماید. مثلاً، این پاکستانی استخباراتی با تبختر در جای دیگر کتاب خویش مینویسد: " ... ما به مجاهدین آموختیم که با پرتاب سنگهای وزین، موانع منفجر ساخته شده میتواند که با این اصول ساده، آنها موفق شدند که هفت پایه را در یک عملیات شبانه از بین ببرند و انتقال برق کابل را قطع نمایند تا کابل در تاریکی قرار گیرد. این جریان توسط خبرنگاران امریکایی عکاسی شد و تحت عنوان عملیات Blackout به نمایش گذاشته شد ... " (۲۳)

آری! در نتیجه همین عملیات " بلک اوت " و آموختن های تخریبی پاکستانی ها بود که پایه های انتقال برق از بند سروبی تا شهر کابل منفجر گردیدند و مردم مستمند، بی وسیله و فقر زده شهر کابل تا بیشتر از ده سال تمام از این ناحیه سختی ها کشیدند، رنجه دیدند، سردی های طاقت سوزی را با کودکان معصوم خویش زانو در بغل گرفته خفتند و ... ولی روسهای اشغالگر و رژیم دست نشانده آنها با نصب ماشین های " جنریتور " و استفاده از آنها، خود شان را از آن همه درد و رنج تحمیلی بر مردم فارغ می یافتند. بهمین دلیل بود که هیچ اقدامی غرض نصب مجدد پایه ها و انتقال نیروی برق از سروبی به کابل انجام ندادند. علاوه، با منفجر کردن این پایه های اساسی انتقال برق به کابل، چیزی از حضور نظامی آنها در شهر و حاکمیت اسارتگرانه

شان کاسته نشد. به جز آموزش تخریبی آی. اس. آی برای مجاهدین، عملیات منفعت جویانه یک حکومت بیگانه و نهائتاً، " فلم پُری " منابع اطلاعاتی و تبلیغاتی امریکا به قیمت دنیایی از درد و رنج و مشقت بی وسیله گان و محاصره شده گان شهر ماتمزده کابل تا افکار عامه رامتوجه " پیروزی های درخشان " شان علیه حریف جهانی (شوروی) بسازند و ...

یا بعبارة دیگر، آی. اس. آی از یکطرف با تخریب برخی از یک پروژه عام المنفعه مردم افغانستان از جانب افغانی انتقام دشمنانه کشید و از طرف دیگر، از ارباب امریکایی اش که آرزو داشت همچو عملیات را از نزدیک تماشا نموده عکس و فلم و سند علیه رقیب جهانی اش تهیه کند، کریدت بیشتر و جیره اضافه تر کمایی کرد. در این میان، بازنده اصلی متأسفانه مردم دردمند افغانستان بود که از هر دو طرف ضربت خورده و تا همین حالا نیز ضربت پذیر باقی مانده است. یکی از داستانهای غم انگیز دیگر که مربوط به تخریبات بیرحمانه (آی. اس. آی) پاکستان در دوران سالهای جهاد مردم افغانستان بوده و آن را در یکی از گزارش های مربوط به جهاد خوانده بودم، اینست که اجنت های سازمان جاسوسی پاکستان که در میان گروههای مجاهدین مربوط به حزب اسلامی یونس خالص اند، به " قوماندان " یکی از گروهها " هدایت " میدهند که بند برق نغلو را تخریب نمایند. قوماندان که اسمش را نمیدانم، میپرسد که این تصمیم از کی است ؟ اجنت یا اجنت ها میگویند این تصمیم در بالا ها اتخاذ شده و " امیر صاحب " به انجام دادن آن موافق است. " قوماندان " که مرد زرنگ است، در اطراف خطرات بزرگ و مصیبت عظیمی که بعد از انفجار دادن بند مذکور رخ خواهد داد می اندیشد. بالاخره، به این نتیجه میرسد که موضوع را توسط مخابره از " امیر صاحب " بپرسد و سرانجام " امیر " از این تصمیم اظهار بی اطلاعی میکند. وقتی هم که توطئه افشا شده و اجنت استخبارات پاکستان روی این عمل نا روا پا میفشارد، موجب زد و خورد مسلحانه نیز میشود که بدین گونه، تخریب بند صورت نمی گیرد. روی همین ملحوظ است که دگروال مذکور با صراحت مینویسد که:

" ... الی اواسط سال ۱۹۸۵ من تجربه کافی در انتخاب قوماندان خوب حاصل نموده بودم و حتی در ملاقاتهای اول معلوم میشد که اشخاص هشیار و پرگپ کمتر قابل اعتماد بودند ... " (۲۴)

حکومت پاکستان علاوه از مسایل و مقاصد خصمانه سیاسی - تاریخی در قبال افغانستان که

قبلاً از آن‌ها تذکر دادیم، اهداف و طرح‌های خطرناک‌تر دیگری را نیز با مساعد شدن شرایط عینی برایش، علیه افغانستان تعیین نمود. برای آنکه خواننده بتواند به چگونه‌گی طرح‌های دشمنانه پاکستان و عمق اهداف سیاسی- نظامی آن کشور در برابر افغانستان بازهم بیشتر از پیش پی‌بَرَد، اینک سند سری و محرمانه‌ی‌ی را که جنرال حمید گُل رییس‌آی. اس. آی پاکستان بعد از جنرال اختر، عنوانی رییس‌جمهور آن کشور فرستاده است، در اینجا نقل می‌کنیم:

" دورنمای توقعات ما در افغانستان: در نتیجه خارج شدن عساکر اتحاد شوروی از کابل، در منطقه خالیگاهی به وجود می‌آید که ما باید آنرا پُرکنیم، ما نباید بگذاریم که این امکان تاریخی از دست برود، ما به چنان ابتکارات شجاعانه احتیاج داریم که هیچگاه قبلاً چنین موقعیتی فراهم نگردیده است ... ما باید فتح مکمل مجاهدین را کمک و تشویق نماییم، پاکستان باید هر نوع معاونت‌های ممکنه نظامی و سیاسی به اتحادیه هفت‌گانه و بالاتر از همه به گروپ حکمتیار بدهد که مخصوصاً قابل اعتماد، قوی و متحد ما میبایند ... هدف اساسی در حال حاضر تأمین تضمین محکمیت جهت حکومت اسلامی آینده برای افغانستان آزاد که طرفدار پاکستان باید باشد و به صورت داوطلبانه و خوش به رضا از تشکیل چنان یک اتحادیه هم پیمان {کنفدریشن} پاکستان و افغانستان حمایت کند که در آن پاکستان نقش اول را به عهده خواهد داشت ... در داخل چوکات این کنفدریشن سرحدات باید از بین برود و یک شکل مشترک اقتصادی به وجود بیاید. این دستیابی به میدانهای یورانیم افغانستان را مجاز خواهد ساخت و پروگرام ذروی ما از تهیه‌کننده‌گان خارجی معنا و عملاً بی‌نیاز خواهد گردید، ملاحظات سیاسی و ادار می‌سازد که ابتکار تشکیل چنین کنفدریشن باید توسط حکومت اسلامی افغانستان ارائه گردد. این کنفدریشن پاکستان- افغانستان، مطمئناً تأیید ایران و ترکیه را حاصل میکند مشروط بر اینکه ما فشار لازم را در این مورد بکار ببریم ... پاکستان هر نوع حق دارد که تشکیل یک کنفدریشن را با افغانستان جست و جو نماید. در طول این سالها پاکستان خود را معروض خطرات جدی گردانیده و به افغانستان اجازه داده نمیتواند که در موقف قبل از سال ۱۹۷۸ و بعد از کودتای ماه اپریل باقی بماند. در چنین اوقات بود که افغانستان پیروی خود را از راهنمایی‌های اتحاد شوروی و هند آغاز نمود ... " (۲۵)

رییس شبکه‌آی. اس. آی، در بخشی از نامه محرمانه اش پیرامون ادغام افغانستان به پاکستان و یا تشکیل کنفدریشن دو کشور، عنوانی رییس‌جمهور پاکستان چنین می‌افزاید:

"... تمام پیشرفت‌ها برای ادامه این نظریه در رأس است و رهبران اتحاد احزاب هفتگانه کاملاً به ما بستگی دارند، برخی از آنها با ما کار نموده و می‌نمایند و پشتیبانی راسخ خویش را وعده داده‌اند. ما باید تا پیروزی کامل، مجاهدین را تقویه نماییم، پاکستان باید تمام کمک‌های ممکن نظامی و سیاسی را به اتحاد احزاب هفتگانه و مخصوصاً به گروه اساسی "حکمتیار" که خیلی پُر نفوذ و قدرتمند و مطمئن است، مبدول بدارد ... هدف عمده در حال حاضر این است که تنظیم‌های پایدار برای حکومت آینده اسلامی در یک افغانستان آزاد بوجود آید که طرفدار پاکستان باشد و بطور داوطلبانه به ایجاد یک کنفدراسیون "پاکستان - افغانستان" که پاکستان در آن نقش عمده را ایفا خواهد کرد موافقه نماید ... پاکستان کاملاً حق دارد در جهت ایجاد کنفدراسیون با افغانستان تلاش نماید و پاکستان در طول تمام این سالها شاهد خطرات جدی بوده و به افغانستان اجازه نمیدهد تا در حالی باقی بماند که قبل از سال ۱۹۷۸ م و بعد از کودتای ماه اپریل، زمانی که دنباله رو شوروی و هند بود، باشد." (۲۶)

این نامه محرمانه رییس استخبارات پاکستان که در واقع، همان تحلیل سیاسی - نظامی و استراتژی ملی پاکستان در باره افغانستان است که در اوایل توسط جنرال اختر عبدالرحمن تدوین گردید و بلا وقفه مورد تأیید و تطبیق مقامات حاکمه آن کشور قرار گرفته تا کنون از مجرای (آی. اس. آی) یا بقول "اوکلی" سفیر وقت امریکا در اسلام آباد، توسط "پیل سرکش" به پیش برده شده و میشود. این نکته نیز در اینجا گفتنی است که در طرح و تدوین "ستراتژی" جنرال اختر، سوختن یا سوختاندن شهر باستانی کابل بعنوان مغزکشور و گرهگاه وحدت ملی افغانستان نیز گنجانیده شده بود که آن نیز پس از "پیروزی انقلاب اسلامی مجاهدین" با بیرحمانه‌ترین وجهی بالای شهر مصیبت دیده کابل و مردم مظلوم آن تطبیق گردید.

این تنها نبود. شبکه استخبارات نظامی پاکستان، در رأس آن جنرال حمید گل، درتباری و همکاری تنگاتنگ با "سی آی ای" (امریکا)، "موساد" (اسرائیل)، "انتجنت سرویس" (بریتانیا)، "المخابرات العامه" (عربستان سعودی)، "اخوان المسلمین" (مصر) و تشکلات مذهبی "وهابی" و "دیوبندی" پاکستان و سایرینهادهای جاسوسی غرب، روی طرحی کارکردند که نه تنها در آن سالها مؤثریت ابزاری علیه روسها داشت، بلکه در سالهای بعد، مایه جنگها و جنایتهای دامنه داری در افغانستان، منطقه و جهان گردید. طرح مذکور از اینقرار بود که بمنظور به تله انداختن و کوبیدن بیشتر و مؤثر تر نیروهای روسی در افغانستان، ده‌ها هزار عرب

مسلمان و اما، تندرو، عقب‌گرا و بی‌رحم را از سراسر کشورهای عربی و ده‌ها هزار عنصر عقده‌مند ماجراجوی غیرعربی را از سایر کشورهای جهان، با صدور ویزه و با دادن امتیازهای مادی بخاک پاکستان کشانیدند. این نیروی تشنه‌بخون را در پایگاه‌های مخفی مختلف تمرین نظامی و بیرحمی و آدم‌کشی داده پس از تجهیز و تسلیح، پیوسته به سوی افغانستان فرستادند تا با اساس دستور مقام‌های امریکایی و پاکستانی و ... دست به خونریزی و سبوتاژ و تخریب و تهدید دائمی یازند. تعداد عمده این جنون‌زده‌های خارجی در تحت چتر حزب اسلامی گلبدین جا داده شدند که اعمال و کارنامه‌های آنان در افغانستان، مو در بدن راست میسازد. مقام‌های وزارت امور خارجه پاکستان به تمام سفارتخانه‌های آن کشور در سراسر جهان دستور صادر نمود تا برای هر فردی که متقاضی سفر به پاکستان بوده و بخواهد در کنار مجاهدین افغان علیه روسها بجنگد، بی‌هیچ پرس و جویی ویزه صادر نمایند.

گفته شده که مزدوران اسلامی که از کشورهای مختلف جهان در خاک پاکستان تجمع کرده و گروه‌گروه بسوی افغانستان گسیل میشدند، هرکدام آنها، مزد ماهانه مبلغ یک‌هزار و پنجصد دالر داشتند. همچنان گفته شده که این مزدوران، از طرف دستگاه‌های جاسوسی به دوبرخش (آموزش جهادگران) و (آموزش مربیان جهادگران) تقسیم شده بودند که مدارس مذهبی پاکستان، مراکز اصلی آموزش جهادگران را تشکیل میدادند و جنرال ضیا الحق رییس جمهور پاکستان، حمایت‌گر قوی آنان بحساب میرفت. و مراکز (آموزش مربیان) بصورت عمده، در خاک ایالات متحده موقعیت داشت. مثلاً، کمپ آموزشی "فورت برگ" در کارولینای شمالی، "کمپ پری" در ویلیامزبرگ واقع در ویرجینا، کمپ "هاروی پوینت" در کارولینای شمالی، "فورت هیل" و "پیکت" در ایالت ویرجینیا ی امریکا.

پروفسور مایکل چوسودوفسکی، طی یک مقاله تحقیقی که از طریق "گلوبال ریسرچ" در سالهای پس از ۲۰۰۱ م به نشر رسید، چنین نوشت: "منظور از فعالیتهای تشجیع‌کننده سی. آی. آی. و آی. آی. اس. این بود که جهاد افغانستان علیه قشون روسی را جهانشمول سازند ... از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ م به تعداد سی و پنجهزار مسلمان تندرو را از چهل کشور جهان گرد آوردند و ده‌ها هزار تن (حدود یکصد هزار) تندرو مذهبی دیگر از مدارس مذهبی پاکستان در این جهاد سهم گرفتند. جهاد اسلامی نه تنها توسط امریکا و عربستان سعودی حمایت مالی میشد، بلکه از طریق مثلث طلایی مواد مخدر نیز تمویل میگردد." (۲۷)

در همین مقاله همچنان آمده است که " کارشناسان سی. آی. آی و پنتاگون پیوسته بصورت مخفی به پاکستان سفر نموده و در دفتر مرکزی آی. اس. آی در راولپندی با افسران آن سازمان راجع به پیشبرد امور جهاد به گفت و گو و همکاری می پرداختند... آی. اس. آی به تعداد یکصد و پنجاه هزار کارمند نظامی و اطلاعاتی را بصورت مخفی در این زمینه بکار گرفته بود " (۲۸)

حکومت پاکستان، آنچه تا امروز از نظر سیاسی - نظامی - اقتصادی - فرهنگی و نیز تبلیغاتی علیه افغانستان انجام داده و آنرا به غمخانه بی نظیر عصر حاضر مبدل کرده است، اکتفا نمیکند. از اوضاع چنین بر می آید که این رشته هنوز سر دراز دارد. از متن نامه سَری و محرمانه آی. اس. آی استنباط میشود که پاکستان در نظر داشته و دارد که علاوه از محو ادعای ارضی مردم افغانستان و تحلیل خط مصنوعی " دیورند"، افغانستان را بمثابه کشور تابع با داشتن یک حکومت دست نشاندۀ ضعیف و محتاج در چهار چوب یک " کنفدریشن" به رهبری اسلام آباد در بیاورد و هرگاه شرایط و اوضاع طوری سیر نماید که این هدف بر آورده نه شود، میخواهد بخشهای شرقی و جنوبی افغانستان را زیر شعار فریبندۀ " ایالت پختونخواه " (سرزمین پشتونها) ب خاک پاکستان مدغم نموده به زعم خودش، پشتونهای هردو طرف خط " دیورند" را در یک ایالت جداگانه تحت فرمان مستقیم حکومت مرکزی پاکستان گرد آورد تا از یکطرف معضله خط تحمیلی " دیورند" را برای همیشه مرفوع سازد و از جانب دیگر، طرح استراتژیک نظامی اش مبنی بر حصول " عمق استراتژی" در برابر حریف زورمند (هندوستان) و برخوردارشدن از خط مواصلاتی مستقیم با کشورهای آسیای میانه را به کرسی نشاند. بهمین دلیل است که عده یی از جنرالان آی. اس. آی، بعضی از وزرای کابینه حکومت پاکستان و صوبه داران بصورت تعمدی و هدفمندانه از میان پشتونهای پاکستانی انتخاب و گماشته شده و یا میشوند. این به اصطلاح پشتونها که به پاکستانی بودن شان افتخار میکنند، روی ستراتیژی مشخص و تعیین شده به " پشتون دوستی" و " پشتون پروری" تظاهر میکنند، از " اکثریت" بودن پشتونها سخن بمیان می آورند و حتا بیشرمانه بخود حق میدهند بگویند که " دولت آینده افغانستان را باید" فلان یا بهمان قوم و قبیله تشکیل دهد و فلان یا بهمان قوم و قبیله باید افغانستان را ترک بگوید که نمونه های گفتار و کردار ننگین، خصمانه و افتراق برانگیز آنها در جایش خواهد آمد.

در یک بخش از " تحولات سیاسی جهاد... " تحت عنوان " پیشنهاد ادغام افغانستان به پاکستان"،

پیرامون سخنرانی گلبدین دریک جلسه مطبوعاتی در اسلام آباد چنین آمده است:

" عصاره آن صحبت ها و پیشنهادات عبارت بودند از:

(۱) اگر موافقت نامه ژنیو با سه شرط مطرح شده از طرف پاکستان امضا شود کدام اختلاف عمده برای مجاهدین باقی نخواهد ماند.

(۲) ...

(۳) حکومت اسلامی در افغانستان تمام قیودات ویزه و پاسپورت را برای پاکستانی ها رفع خواهد کرد. سرحدی بین پاکستان و افغانستان وجود نخواهد داشت. ما میخواهیم پاکستان و افغانستان را یک مملکت واحد بسازیم و اگر در این راه موانع موجود باشد می خواهیم کنفدریشن بین دو مملکت بوجود آید. " و باز، بخشی از مصاحبه گلبدین با خبرنگار روزنامه "دان" پاکستان را در صفحه ۱۱۸ اثر مذکور چنین نقل میکند: "... اگر مرکز حکومت مجاهدین بداخل افغانستان منتقل گردد، اولین کاری را که این حکومت انجام دهد کوششی خواهد بود برای ادغام افغانستان و پاکستان تا کشور واحدی گردند. اگر اینکار صورت نگیرد سعی بعمل خواهد آمد تا خواه مخواه کنفدریشنی بین این دو کشور به میان آید. " (۲۹)

روی همین استراتژی تعیین شده حکومت پاکستان در قبال افغانستان بوده است که آی.اس. آی نگذاشت هیچ سازمان یا حزب مستقل و آزادیخواه افغانی در خاک پاکستان عرض وجود نماید. اگر گهگاهی فرد یا جمعی از افغانها خواستند مستقلانه و بدون امر و نهی استخبارات آن کشور دست بکار شوند، یا بناحق به زندانهای پاکستان افکنده شدند و یا مجبور به ترک آن کشور گردیدند و آنانیکه از نظر استخبارات پاکستان " نا مطلوب "، " خطرناک " و رام نشدنی تشخیص داده میشدند، به همکاری تنگاتنگ " تنظیم " های اسلامی- جهادی، بخصوص حزب اسلامی گلبدین در همانجا ترورشدهند که ما لیست عده یی از شخصیت های ترور شده افغانی را قبلاً ارائه نمودیم. بخش دیگر تلاشهای سازمان استخبارات پاکستان در طول سالهای جهاد این بود که هرگز نمی خواست شخصیت های ملی، دموکرات، آگاه به رموز دیپلماسی و سیاست و برخورد دار از تجارب اداری و حکومت داری افغانستان در بستر جهاد ضد اشغالگران روسی، بویژه، در خاک پاکستان تبارز کنند. بنابراین، پیگیرانه سعی بعمل آوردند تا آنها را چه از مجرای " تنظیم " های دست پرورده خود ش و چه بوسیله تهدید و تحقیر و ایجاد اختناق و نا امنی و

... دلسرد، گوشه گیر یا فراری بسازد. روی همین دلیل عمده بود که تعداد زیادی از تکنوکراتها، دیپلماتها، نظریه پردازان، متخصصین اموراداری و اقتصادی، دانشمندان شایسته و مؤثر کشور به گوشه های دوردست جهان پناهنده شده از متن مسایل مربوط به جهاد و مبارزه و روشنگری و سمت دهی مبارزات مردم و تعیین سرنوشت ملی جدا افتادند. البته این پروسه خطرناک از دو سوی بالای افراد و احزاب ملی و مستقل با بیرحمانه ترین شکل آن تطبیق گردید: استعمار روس با دستیاری سر سپرده گان داخلی اش از یکسو و استعمار غرب با همیاری نوکرمنشانه رژیم پاکستان و دستگاه جهنمی آی. اس. آی از سوی دیگر. به این حساب، نیروهای مستقل، وطنپرست، آزادیخواه و سر بلند افغانستان که نمیخواستند به قدرتهای بیگانه و استعمارگر متکی باشند و آرزو نداشتند شرف، حیثیت و استقلال ملی مردم افغانستان را در گروغولان استعمارشرق و غرب قرار دهند، از هر دو طرف چه در داخل و چه در خارج از افغانستان تحت فشار، پیگرد، شکنجه، حبس، کشتار و ترور شخصیتی قرار گرفتند. چنانکه این ترورهای شخصیتی تا هنوز نیز علیه افراد زنده مانده روشنند و روشنفکر در اینجا و آنجا ادامه دارد. عمده ترین " تاپه" و نشانی که بسیار بی خردانه و اما هدفمندانه برجین این شخصیت های ملی و وطنپرست افغانستان میزدند، عبارت از "کافر" و " ملحد" و " کمونیست" بود. با آنها یکتعداد سازمانها و تشکلات سیاسی - نظامی یا (سیاسی - فرهنگی - مبارزاتی) بگونه مخفی یا نیمه مخفی در داخل و خارج افغانستان ایجاد گردیده و بدون وابسته گی به کشورهای همسایه و یا کشورهای بزرگ دنیا علیه قشون متجاوز روس و رژیم دست نشانده آن مبارزه و جهاد میکردند. گرچه پرداختن مفصل پیرامون همچو تشکلات ملی و مبارزاتی دوران جهاد، کار دامنه دار تری بوده و در محدوده این اثر نمی گنجد، با آنها در اینجا از یکتعداد آنان که اسامی شان در دسترس ما قرار گرفته، عجالاً نام می بریم:

\* سازمان ولسی ملت

\* سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

\* سازمان رهایی افغانستان

\* جبهه جهاد اسلامی نورستان

\* دافغانستان د آزادی مسلمان سر تیرو سازمان

\* سازمان پیکاربرای نجات افغانستان



- \* سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)
- \* سازمان رهایی بخش خلقهای افغانستان (سرخا)
- \* سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو)
- \* فرقه عیاران
- \* دسته پیشرو
- \* فاذا با نشریه (سوم عقرب)
- \* جبهه نیروز به رهبری گل محمد (رحیمی)
- \* جبهه متحد ملی افغانستان
- \* حزب جفاکشان
- \* گروه اخگر
- \* نهضت وطنپرستان افغانستان (نوا)
- \* چریکهای شهری حق پرست
- \* هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما)
- \* سازمان فداییان
- \* جمعیت انقلابی زنان افغانستان
- \* جبهه مصلح چریکهای جانباز
- \* شورای اتفاق اسلامی افغانستان
- \* گروه جوانان مبارز افغانستان (جاما)
- \* محاذ مشترک ملی
- \* دسته پیشرو کارگران افغانستان (دیکا)
- \* اتحاد م- ل افغانستان (املا)
- \* گروه آرمان کارگر یا گروه جا وید
- \* گروه شاهین خراسان

گفتنی است که تشکلات متذکره، غالباً دارای ارگان های نشراتی خویش هم بودند. همانسان که به شیوه های مختلف در راه حصول آزادی افغانستان از چنگال اسارتگران روسی مبارزه مسلحانه انجام میدادند، درجبهه فرهنگی و تبلیغاتی نیز به کار و پیکار می پرداختند. باساس رویدادها و

گزارشهایی که در موقعش صورت میگرفت، تعداد زیادی از رهبران و افراد صفوف تشکلات مذکور در داخل افغانستان، توسط (خاد)، کی جی بی و تنظیم های جهادی شناسایی، دستگیر، زندانی و شهید شدند. بنابران، بخش اعظم این تشکلات از هم پاشیدند و برخی دیگر هنوز هم در امریکا و اروپا و یا قسماً در داخل افغانستان نفس میکشند و به نحوی به مبارزه ادامه میدهند.

قبل از آنکه قشون روسی افغانستان را ترک گویند، گورباچف رییس جمهور شوروی، داکترنجیب الله را بصورت خاص از کابل به ماسکو احضار کرد و ضمن یک دیدار کاملاً محرمانه به او اظهار نمود که قوای شوروی از خاک افغانستان عقب می نشینند و آنها (روسها) دیگر نمیتوانند از او و رژیمش حمایت همه جانبه بعمل آورند. پس باید در مورد آینده خود و حزبش چاره یی بسنجند.

همان بود که " داکترنجیب الله " آخرین رییس دولت دست نشانده در کابل، قدم به قدم در صد دلجویی از مردم و نرم سازی روشها و سیاست های حاکم در افغانستان برآمد. آنگاه که قشون روس افغانستان را ترک گفتند، وی " مصالحه ملی " را اعلام نموده و تبلیغات دامنه داری را در این باره به راه انداخت، نام " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را به " حزب وطن " مبدل نمود، از شدت تعقیب ها و دستگیری ها و کشتارها تاحدی کاست، از محمد ظاهر شاه که در ایتالیا میزیست دعوت بعمل آورد تا به افغانستان برگردد و نقش خودش را در راستای تأمین صلح و سلم ایفا نماید، تعدادی از زندانیان سیاسی را باساس یکنوع تفاهم خاص سیاسی از زندان پلچرخی رها نمود، کنفرانسهای مطبوعاتی و تبلیغاتی را در داخل و خارج کشور به راه انداخت، غرض ادای نماز به مساجد رفت و در صورت سقوط رژیم کودتا و بقدرت رسیدن مجاهدین، هشدارها و اخطارها داد. وی همچنان، قانون احزاب سیاسی را نافذ ساخته و چند حزب فرمایشی را اجازه ی فعالیت داد. برای آنکه احزاب و تشکلات مستقل ملی از احزاب و تشکلات فرمایشی رژیم " داکترنجیب الله " تفکیک شده بتواند، اینک اسامی تشکلاتی را که از سال ۱۳۶۹ تا ماه ثور سال ۱۳۷۱ هجری شمسی در کابل و تحت نظر رژیم کودتا فعالیت داشتند، درج میکنیم:

\* سازمان انقلابی زخمکشان افغانستان (سازا) به رهبری محبوب الله (کوشانی)

\* سازمان کارگران جوان افغانستان (کجا) به رهبری عبدالعزیز (تره خیل)

\* نهضت همبستگی مردم افغانستان (مذابیان) به رهبری سرور (نورستانی)

- \* حزب عدالت دهقان افغانستان به رهبری عبدالحکیم (توانا)
- \* حزب اسلامی افغانستان به رهبری عبدالستار (سیرت)
- \* سازمان زحمتکشان افغان (سزا) به رهبری حمیدالله (گران)
- \* اتحادیه انصارالله به رهبری صفرمحمد (خادم)
- \* جمعیت رستگار ملی افغانستان به رهبری پوهاند محمد اصفر

جفا های پاکستان در همینجا پایان نیافت، بلکه در بخش دیگری نیز دست به تخریب و جلوگیری زد و آن اینکه به افراد و افسران مجرب و وطنپرست اردوی افغانستان که خودشان را از زیر یوغ استعمار روس و رژیم دست نشاندۀ آن رها نموده و با تحمل هزاران مشقت بخاک پاکستان پناهنده میشدند تا در پروسۀ جهاد و مبارزۀ مسلحانه علیه اشغالگران سهم بگیرند، نه تنها اجازه فعالیت سیاسی - نظامی نمی داد، بلکه آنها را پس از شناسایی، دستگیر نموده تحت تحقیق، فشار، تعذیب و شکنجه قرار میداد. آنچه از افسران اردوی افغانستان را که به هیچصورت حاضر نمیشدند به سوالهای استخباراتی مقامات پاکستانی پاسخ "مطلوب" دهند و یا مطمئن میشدند که آنها حاضر نیستند راز های نظامی کشورشان را افشا نمایند، بدخل زندان میفرستادند. لهذا، تعداد زیادی از این افسران و وطنپرست افغانستان، به زندان های راولپندی، پشاور، اتک، دیرۀ اسماعیل خان و سایر محابس پاکستان افکنده شدند. این زندانیان افغان، امیدشان از هر طرف منقطع میگردد؛ زیرا هیچ منبع و مرجع را سراغ نداشتند تا در اطراف زنده گی و سرنوشت شان بیندیشد.

یکی از افسران ورزیده اردوی افغانستان که باساس خواهش خودش، از تذکر اسم وی در اینجا منصرف میشوم، به نگارنده حکایت کرد که: " در یکی از قطعات اطراف شهر کابل خدمت میکرد و از اشغال وطن توسط قشون روس سخت غمگین بود و آماده گی داشت همه نیرو و استعدادش را در راه طرد اشغالگران بکارگیرد، مشروط برآنکه زمینۀ مساعد فراهم شود. بعد از تفکر و اندیشۀ زیاد چنین فیصله کردم که نخست باید کار رسمی و امتیازات متعلق بدان را منیحت اعتراض علیه موجودیت قشون روس در مملکت خود ترک داده رهسپار کشور مسلمان و همسایۀ خویش (پاکستان) شوم و از آنجا به اثر تماس و همکاری با احزاب اسلامی مستقر در خاک پاکستان، دست به مبارزه و جهاد بزنم. یکی از روز های سرد خزانی بود که سفرم را به سوی پاکستان آغاز کردم. راه هرچند پرخطر و پر مشقت بود، لیک من امید بزرگی به دل داشتم

و با خود می‌گفتم وقتی به منزل برسم، آنچه در ید اختیاردارم، با همکاری در راه وطن عزیزم دریغ نخواهم کرد. اما افسوس که آنهمه شور و امید مرا در پاکستان کشتند و هرگز به منزل مقصود نرسیدم. هنوز دو سه روز بیشتر را در یکی از مهمانخانه‌های اجاره‌ی شهر پشاور سپری نکرده بودم که دو نفر از پشتونهای پاکستانی با لباس‌های افغانی به داخل مهمانخانه آمده به لهجه پشتوی پاکستانی گفتند شما را کار داریم. در همین اثنا، دو نفر از کارکنان مهمانخانه با قیافه‌های ناشی از ترس و استهفام در عقب این دو، ولی دورتر ایستاده و بمن نگاه میکردند. همین منظره موجب شد تا درک کنم که این دو نفر، اعضای استخبارات پاکستان هستند. به آنها گفتم با من چه کار دارید؟ یکی از آنان بازهم به پشتو و لهجه خاص خودش گفت: "برادر! چند دقیقه همراهت گپ می‌زنیم، برخی که بریم"، در قیافه‌های شان یکنوع جدیت و در درون شان یک خشونت فرو خفته را خواندم و فهمیدم که اگر بیشتر تعلل کنم آنها مرا به زور با خود خواهند برد. بنابراین، از جا برخاسته و با ایشان حرکت کردم، همینکه پا به خارج از محوطه مهمانخانه گذاشتم، دیدم دو نفر دیگر نیز با یکعراده موتر شخصی منتظر هستند و تا چیزی بگویم، به سرعت مرا به داخل موتر انداخته چشمانم را بستند. رنجها و مصیبت‌های اساسی من از همین روز که ماه‌های اکتوبر یا نوامبر سال ۱۹۸۱ بود، آغاز شد. این همان آی. اس. آی بود که مدتهای طولانی مرا مورد استنطاق و تعذیب و تهدید قرار داد. کسی از سرنوشت من اطلاعی نداشت. همسر و فرزندانم به این دل خوش بودند که اگر ترک وظیفه و خانواده نموده‌ام، باز با انرژی تازه برای خدمت مادر وطن بر خواهم گشت. آنها نمی‌دانستند که شبکه استخبارات پاکستان بلایی است که انرژی، امید و اراده افغان‌های آزاده و وطنپرست را زایل میکند. مدت دو ماه تحت مراقبت شدید و سوال و جواب صاحب منصبان آی اس آی قرار داشتم. آدمهایی با لباس‌های مُلکی با رنگ‌های نسبتاً تیره و بروت‌های کوتاه یا نوک تیز و ظاهراً پشتو زبان و با حرکات نسبتاً مضحک و گاه جدی و مؤقر می‌آمدند و می‌رفتند. وقتی مرا مورد سوال قرار میدادند، چنان انتظار داشتند که گویا من داستانهای بی سرانجامی از امور نظامی افغانستان دارم که باید برایشان تعریف کنم. مثلاً، آنها می‌پرسیدند "تو که صاحب منصب افغان هستی و بدون پاسپورت و ویزه داخل خاک پاکستان شدی، باید مجازات شوی، اما اگر ثابت بسازی که خیر خواه پاکستان هستی، از مجازات تو صرف نظر خواهد شد". وقتی از آنها می‌پرسیدم که مقصد تان از این سوالها چیست؟ میگفتند "باید برای ما بگویی که دقیقاً در کدام قطعه اردوی

افغانستان کار میکردی؟ چند سال در آن قطعه کار کردی؟ رتبه ی اصلی ات چیست؟ چه نوع سلاح و مهمات جنگی در اختیار داشتید؟ چه تعداد صاحب منصب در آن قطعه کار میکردند؟ اسامی و رتبه های آنها چه بود؟ چه تدریس میکردید و چه پلان داشتید و ... و ... آنگاه که عصبانی شده می گفتم این سوالها چه ربطی به شما دارد؟ و باز، من قبلاً سوگند یاد کرده ام که اسرار عسکری وطنم را به هیچ کس نگویم، من اینجا آمده ام تا دوش به دوش هموطنان دیگر خویش جهادکنم و ... می گفتند " پس معلوم میشود که خیر خواه پاکستان نیستی. یا ترا دو باره به مؤظفین سرحدی افغانستان تسلیم میدهیم و یا باید در زندان بمانی. چونکه جاسوس میباشی ... " مختصر اینکه مدت سه سال را بدون کوچکترین تقصیر و گناه، بابدترین وضعیتی در زندان دیره اسماعیل خان ماندم و درختم سه سال (اواخر سال ۱۹۸۴ میلادی) بصورت بسیار نا جوانمردانه مرا به دست مسوولین سرحدی حکومت کابل سپردند که بعد از آن داستان درد انگیز دیگری دارم. بلی! گناه من نزد آی. آس. آی پاکستان آن بود که اسرار نظامی وطنم را فاش نکرده و تطمیع نشدم. باید این نکته را نیز یاد آوری کنم که در طول مدت سه سال حبس، صدها افغان بیگناه مانند خودم را دیدم که رنج تحقیر و زندان پاکستانی ها را می کشیدند. "

آری! حکومت پاکستان، باساس همان ستراتیژی تعیین شده قبلی اش، چهارچوب خاص و سنجیده شده یی برای جهاد و نتایج آن درست کرده بود. حکومت پاکستان آرزومند بود از هنگامه جهاد ضد روسی مردم افغانستان، بزرگترین سود مالی و سیاسی را بر دارد و نیز آرزو داشت قشون روس در افغانستان، آنهم در پناه زر و زور جهان غرب بشکند و حکومت دست نشاندۀ آن سقوط نماید. اما، به هیچ صورت آرزو نداشت پیروزی جهاد منجر به آزادی و آبادی افغانستان گردد و یک دولت مستقل ملی در کابل روی کار آید. بهمین دلیل، صاحب منصبان و افراد نظامی افغانستان را که دارای نظم نسبی، روحیه ملی و استعداد سوق و اداره نیروهای جنگی بودند، هم زیر فشار روحی و سیاسی قرار میداد و هم مانع اشتراک شان در جهاد میگردد، همانطوریکه سایر افراد و عناصر فهیم، ملی و وطندوست را به اشکال ظالمانه یی تهدید و ترور مینمود.

عبدالرحمن (پژواک)، یکی از شخصیت های ملی، ادبی و سیاسی شناخته شده در حلقات دیپلماتیک جهان بود که حاضر نشد با رژیم دست نشاندۀ روسها در افغانستان همکاری نماید. وی ترجیح داد به پاکستان مهاجرت نموده صدای مردم دردمند افغانستان را از طریق فعالیتهای سیاسی- تبلیغاتی بگوش مردم دنیا برساند، ولی همین که در سال ۱۹۸۲ م وارد پشاور شد،

منسوبین آی. اس. سی او را بمثابه " شخص نا مطلوب" اعلام نموده و زیر نظارت و فشار قرار دادند. (پژواک) مدت چهل روز فشار های روحی ناشی از اقدامات پولیسی و استخباراتی آن کشور را تحمل کرد، ولی تسلیم خواست آن دستگاه دشمن کیش نشد تا آنکه روی مجبوری، رهسپار ایالات متحده آمریکا گردید.

در سال ۱۹۹۵ میلادی، (آی. اس. آی) طرح قتل قوماندانان مربوط به (شورای نظار) را میریزد و از طریق حزب اسلامی آنرا عملی میکند. انگیزه طرح و اقدام چنین بود که وقتی تصمیم روسها مبنی بر ترک افغانستان علنی تر میگردد، احمد شاه (مسعود) اتحاد جبهات و قوماندانهای سمت شمال کشور را زیر نام " شورای نظار" به وجود آورد تا الترنتیفی شود بعد از خروج قشون روس و سقوط رژیم دست نشانده آن در کابل. این همان چیزی بود که حکومت پاکستان را سخت نا راحت میساخت. چون با طرح و پلان اصلی و اساسی آی. اس. آی مطابقت نداشت و یا لاقول دستور مستقیم از دستگاه مذکور حاصل نشده بود، بنابراین، بعد از اخذ راپور مبنی بر تدویر کنفرانس قوماندان های " شورای نظار" در فرخار مربوط ولایت تخار، گروپهای مسلح حزب اسلامی گلبدین به قوماندانی شخصی بنام " سید جمال" در اطراف " تنگی فرخار" کمین میکنند. زمانیکه کنفرانس پایان می یابد و قوماندانها رهسپار مناطق مربوطه خویش میشوند، به تعداد سی تن آنان در همان " تنگی" بدام افتاده قتل عام میشوند. این اقدام، علنی ترین اقدام قاتلانۀ " جوانان مسلمان" علیه یکدیگر و کین توزانه ترین عمل شبکه استخبارات پاکستان علیه هر نوع اتحاد در داخل افغانستان بوده است.

درسالهای بعد از سقوط رژیم دست نشانده روسها که زد و خورد خونین میان احزاب جهادی، بخصوص میان دو رقیب تا به دندان مسلح (حزب اسلامی و جمعیت اسلامی) در داخل شهر کابل و راکت باران حزب اسلامی گلبدین از چهار آسیاب بالای ساکنان این شهر باستانی به شدت ادامه داشت. گزارشاتی انتشار یافت مبنی بر اینکه پاکستان به اندازه چندین کیلو متر سرحد را بداخل خاک افغانستان کشانیده است و متعاقب آن نشریه " پاکستان پُست" تحت عنوان " چهار منطقه سرحدی به پاکستان ملحق گردید"، چنین نوشت: " چهار منطقه سرحدی بنام های لعل پوره، کامه، براوره و منزری چینه در نواحی مهمند اجنسی بخاک پاکستان ملحق شد که مردم میتوانند از آنجا و از شاهراه عمومی به جلال آباد بروند. حاجی عبدالرحمن در تشویق مردم برای الحاق به پاکستان نقش اساسی داشته است. وی با استفاده از پول

حکومتی در آن مناطق به اهداف سرک و تأمین آب آشامیدنی اقدام نمود و به اثر همین کارها، مردم آن مناطق ترجیح دادند بعوض افغانستان، متعلق به پاکستان باشند. در آنجا پول افغانی رایج بود، ولی اکنون پول پاکستان در چلند است ... بعد از اعلام وفاداری مردم به پاکستان، موقعیت دفاعی پاکستان در آنجا بسیار مستحکم گردیده است. " (۳۰)

### حمله پاکستان به جلال آباد

همچنان، حکومت پاکستان در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ م (ماه حوت ۱۳۶۷ هجری شمسی) از کانال (آی. اس. آی) همکاری و موافقت سی آی ای طرح اشغال جلال آباد را ریخت. جنرال حمید گل رییس استخبارات عسکری پاکستان که در عملیات تخریبی افغانستان در دهه ۸۰-۱۹۹۰ م نقش عمده داشته است. برای مسوولین سی آی ای در پشاور و اسلام آباد و همچنان برای مقامات ذیصلاح دولتی پاکستان طرح خود را چنین ارائه نموده بود که: در این موقعیکه حکومت کابل بعد از خروج قشون روس، ضعیف و بی روحیه شده است، هرگاه جلال آباد اشغال نظامی شود، از یکطرف کابل مستقیماً مورد تهدید قرار می گیرد و از جانبی احزاب افراطی اسلامی زیر نام حکومت مجاهدین دارای یک پایگاه داخلی گردیده و کشورهای جهان آنرا به رسمیت می شناسند و بعد ازان، سایر کارها بر وفق مراد پیش خواهد رفت.

همان بود که در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ میلادی، یعنی یک ماه پس از خروج روسها از افغانستان، حملات شدید " مجاهدین " بالای شهر جلال آباد آغاز شد و کلاً مدت دوماه دوام کرد و عاقبت، حمله آوران با تحمل حدود هشت هزار نفر کشته و زخمی، هزیمت کرده به پشاور برگشتند و بهمان پیمانۀ خرابی و مصیبت به جانب افغانستان نیز بار آورد. باساس برخی اسناد افشا شده، در طرح حمله بالای شهر جلال آباد، علاوه از جنرال حمید گل رییس آی اس آی، بی نظیر بوتو صدراعظم وقت پاکستان، کرنیل امام افسر برجسته (آی. اس. آی) و رابرت اوکلی Robert B. Oakley سفیر ایالات متحده آمریکا در اسلام آباد (و شاید سفرا و مقامات دیگری از سایر کشورها ی ذیدخل از قضیه) نیز نقش داشتند.

باساس گزارشهای مؤثق پس از جنگ جلال آباد، جنرال حمید گل رییس آی.اس.آی پاکستان و طراح اصلی این جنگ خونین، هنگامی که در یک ضیافت سفارت ایالات متحده در اسلام آباد اشتراک نموده بود، در برابر پرسش یکی از خبرنگاران امریکایی، چنین اظهارعمل آورد: " موضوع

حمله بر جلال آباد در حضور رییس جمهور اسحق خان، بینظیر بوتو صدراعظم، اسلم بیگ فرمانده کل قوای پاکستان و سفیر امریکا طرح و تصویب شد و به اساس آن اقدام بعمل آمد. " چنانکه رادیو بی بی سی نیز عین گزارش را در موقعش (ماه ثور سال ۱۳۳۸ خورشید) به نشر سپرد:

«حمید گل چنان پُرشور و با اعتماد صحبت میکرد که او فکر میکرد ممکن جلال آباد در ظرف ۲۴ ساعت سقوط کند ... سی آی ای در عملی کردن این برنامه وارد عمل شد. ماموران سی آی ای و آی. اس. آی برای عملی کردن برنامه، ملاقاتهای زیادی ترتیب دادند. سی آی ای برنامه مخفی بی را افشا کرد که هدف آن قطع راه میان کابل و جلال آباد بود. تنها یک جاده میان این دو شهر وجود داشت که از منطقه سروب میگذشت. جاده از دره تنگ عبور میکرد و در مسیر خود، پُل های متعددی داشت. سی آی ای ماین های مخصوص را وارد نموده بود که شکل مخروطی داشت و انفجار آن در جاده حفره های عمیق به وجود می آورد.» اما در صفحه (۱۸۱) " جنگ اشباح " چنین میخوانیم: " ... آی. اس. آی پنج تا هفت هزار تن را در اطراف جلال آباد آماده کرده و خواهان راه اندازی حملات وسیع برای تصرف آن شهر بود. آنها برای یک جنگ رو در رو آماده گی گرفته بودند که با جنگهای سابق مجاهدین که غالباً در آنها از تکتیک بزن و بگریز استفاده میشد، به کلی متفاوت بود. حمید گل به بوتو وعده داد که جلال آباد در ظرف یک هفته سقوط خواهد کرد. آی. اس. آی تعدادی از قوماندانان منطقه سروب را جهت ملاقات در پشاور جمع نمود. افسران سی آی ای نقشه های ماهواره بی را بر روی اتاق هموار نمودند و یکجا با افسران آی. اس. آی نشان میدادند که بم ها در کجا منفجر ساخته شوند و ماشیندار ها برای حمله بر کاروان های نجیب در کجا نصب شوند ... سی آی ای چندین صد از این نوع موتر های جاپانی {دوسیته تویوتا} را خریداری نمود تا به عملیات جلال آباد کمک نماید.... افسران آی. اس. آی در حمله شرکت داشتند، اما در حفظ وحدت مجاهدین ناکام گردیدند. یک هفته گذشت، اما جلال آباد سقوط نکرد. { نیروهای مسلح } جلال آباد برای دو هفته و سه هفته ایستادگی نمود، اما حمید گل از سقوط جلال آباد به حکومت بوتو اطمینان میداد. تلفات مجاهدین زیاد گردید، تعداد زخمی ها و کشته های مجاهدین به هزاران نفر رسید، اما جلال آباد و فرودگاه آن در دست نیرو های نجیب باقی ماند.... "

گزارش مسوول نظامی رژیم کابل در جلال آباد عنوانی مرکز که در بر گیرنده حقایق تلخ است،



خواندنی می‌باشد. البته این گزارش توسط افسران رژیم دست نشانده که از شهر جلال آباد دفاع می‌کردند، ترتیب گردیده است:

" محل قومانده: میدان هوایی جلال آباد - خریطه ۱۵۰۰۰۰ جلال آباد.

ساعت: ۸ صبح ۱۷ حوت ۱۳۶۷

گزارش دهنده: تورن جنرال آصف دلاور

دیروز بیشتر از ده هزار نفر مخالفین همراه با ملیشه های پاکستانی و داوطلبان کشورهای عربی، در حالیکه ریسمانها، راکت اندازها، ماشیندارها را بدست گرفته بودند، بعد از انداخت های مکرر و تکاتف توپچی به نحو برق آسایی از سه استقامت بالای خطوط اول دفاعی شهر جلال آباد حمله ور شده، هرگونه مقاومت را درهم کوبیده، قرارگاه فرقه یازده را متصرف و افراد اسیر آن را سر بُریده الله اکبر گویان به طرف میدان هوایی بحال دویدن هجوم و پیشروی کردند ... (۳۱)

تردید نیست که خروج قشون روسی از افغانستان در ماه فبروری سال ۱۹۸۹ میلادی، روحیه شکسته رژیم دست نشانده در کابل را بیشتر شکستانده بود و عساکر دولتی هم هیچنوع دلگرمی به رژیم و ارا ده به جنگ نداشتند، ولی دو عامل آتی موجب شد که عساکر در دفاع از شهر جلال آباد مجدانه بجنگند و پلان جنگی و تجاوزی سازمان آی. اس. آی را به شکست و رسوایی مواجه سازند: الف) عساکر و مردم جلال آباد درک کردند که ناف حمله آوران به ناف استخبارات امریکا و سعودی و پاکستان و ... گره خورده طرح و پلان جنگ بدست اجنبی است .

ب) به تعداد چند صد تن از عساکری که در پوسته های خط اول جبهه، تسلیم حمله آوران شده بودند، همه آنها به دستور مولوی "خالص" و منسوبین استخباراتی پاکستان قتل عام و قطعه قطعه شدند که رژیم کابل از این جنایت هولناک، استفاده تبلیغاتی وسیع بخاطر بلند بردن روحیه سربازان در جبهه مقاومت نمود. این شکست بزرگ نه تنها شبکه استخبارات پاکستان و "تنظیم های دست پرورده آنرا در سطح داخلی و بین المللی شرمسار نمود، بلکه روحیه از دست رفته رژیم کابل را احیا و اعتبار سقوط کرده سیاسی آنرا نزد جهانیان تا حدودی اعاده نمود.

پس از شکست حمله پاکستان به جلال آباد، افشا گردید که طراح عمده این جنگ شدید و خونین، جنرال حمید گل رییس وقت آی. اس. آی پاکستان بود. شخص مذکور جوانب مختلف

زیدخل در امور افغانستان، بخصوص امریکا، سعودی و انگلستان را متقاعد ساخته بود که نه تنها نقشه و پلان جنگی وی غرض اشغال شهر جلال آباد مهم و ضروریست، بلکه این شهر، پس از اشغال میتواند هم پایگاه داخلی " مجاهدین " نزدکشورهای جهان باشد و هم تخته خیز مساعد به منظور اشغال پایتخت افغانستان خواهد بود.

راپورهایی که در آن زمان از طرف مسوولین نظامی رژیم کابل در جلال آباد عنوانی مرکز مخابره شده قسماً چنین است:

" ... از ساعت ۱۹ الی ۲۲ روز گذشته چهارهزارمیشه پاکستانی با گروپ های مجاهدین همراه شده و این حمله را سازمان بخشیده اند ... "

" ... توپچی پاکستان مستقیماً مجاهدین را کُمتک میکند و شهر جلال آباد را میکوبد. همچنان تعداد زیاد افراد عربی طور داوطلبانه درصفوف مجاهدین پیوسته و نیز اردوی پاکستان مسایل لوژستیکی آنها را بدوش گرفته است ... "

دگروال یوسف نیز درکتاب خویش بنام " تلک خرس " مینویسد: " من معتقدم که جنرال حمید گل بدین باور شده بودکه این اقدام از نگاه عسکری پیشنهاد خوبی خصوصاً از طرف پرسونل عملیاتی جوان او، از طرف رهبران تنظیمها و همچنان در اثر فشار دولت پاکستان بود که میکوشید کلیه سیاسیون و پیروان بیشمار آنها بدینگونه از پشاور به افغانستان منتقل شوند " راپور سالیانه اجنسی انترنشنل یا عفو بین المللی درسال ۱۹۹۰ چنین راپور میدهد: " تنظیم سیاف تعداد زیاد عساکر رژیم و بیست نفر افراد غیر مسلح و همچنان زن و اطفال دهاتی را در ولسوالی " شیوه " ولایت ننگرهار قتل عام کرده است ... "

" ژورنالیستان راپور دادند که در ماه مارچ و اپریل سال جاری ۱۹۹۰ مجاهدین حین حمله برشهر جلال آباد، عساکر تسلیم شده رژیم و هم مُلکی ها را اعدام نموده اند. "

" یکدسته هفتاد و چهار نفری سر بازان و افسران رژیم در هفته اول نوامبر ۱۹۹۰ هنگام سقوط شاهراه سمرخیل- تورخم به مقامات سرحدی پاکستان تسلیم شدند. مقامات پاکستانی آنها را به قوماندان " محمود " مربوط حزب اسلامی یونس خالص سپرد، سر بازان و افسران همه اعدام شده اجساد شان در خریطه های پلاستیکی جا بجا شده در نزدیکی های مرز زیر

خاک شدند و هنگامیکه بعداً رژیم کابل مجدداً بر آن نواحی مسلط گشتند، اجساد را کشیده و از طریق تلویزیون به نمایش گذاشت ... " (۳۲)

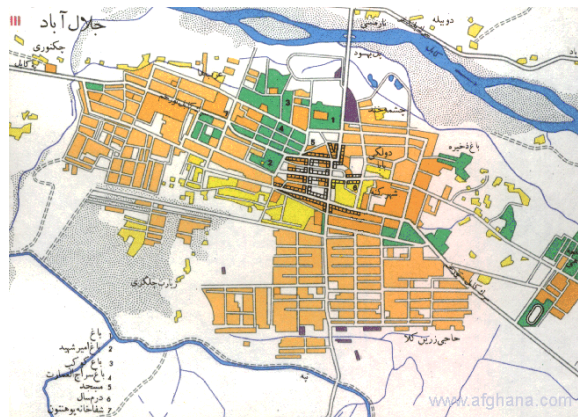


نمایی از هلیکوپترهای دولتی افغانستان در میدان هوایی جلال آباد

مرد دردمندی از ولایت " کُنر" برای نگارنده حکایت کرد که: " ماه های سرطان یا اسدسالهای ۱۳۷۰ هجری شمسی بود، من با استفاده از یکعراده بایسکل، درمسیری غرض انجام کار ضروری روان بودم، درعین وقت و درعین مسیر یک عراده موتر تیوتای جاپانی هم در حرکت بود. ما در یک وقت به سه راهی یی رسیدیم که آنطرف تر آن ساختمان کهنه یی با بیرق حزب " سیاف " به نظر میخورد، از لابلای گرد و خاک سرک خامه متوجه شدم که دو، سه نفر مجاهد کلاشنکوف بدست، درحال انتقال دادن یک گروپ هشت تا ده نفری سر بازان دولتی بسوی همان ساختمان کهنه هستند. درهمین اثنا دیدم که موتر تیوتا متوقف شده از میان آن سه نفر با پیراهن های سفید دراز به تن و چلتار و دستمال به سر بیرون آمده به زبان عربی و صدای بلند چیزی گفتند. من معنی گپ آنها را نفهمیدم، اما متوجه شدم که یکی از تفنگ بدستان بحال دویدن بسوی موتر داران می آید. من هم متوقف شده خواستم ببینم چه میگذرد؟ سفید پوشان به زبان عربی از آن مجاهد چیزی پرسیدند و بعد از چند لحظه، دو مجاهد دیگر با سر بازان اسیر بطرف موتر آمدند. با تعجب فراوان دیدم که هر سه مرد عرب به کلاشنکوف های سه مجاهد دست انداخته در حالیکه با نعره های بلند (الله اکبر) میگفتند،

بصورت دسته جمعی بالای سربازان اسیر که همه جوان بودند، بی وقفه شلیک کردند و قیامتی برپا شد. وقتی اسیران جوان همه بخاک افتیدند، آن سه مرد عرب شادمانی کرده در حالیکه کلاشکوف های شان را بلند کرده در هوا تکان میدادند، طوری وانمود میکردند که گویا "غازی" شده اند. من که از این رویداد تلخ و خونین مات و مبهوت مانده و سخت می لرزیدم، توان حرکت از من سلب شده بود، وقتی عربها سوار موتر شده حرکت کردند، خودم را بالای اجساد بخون آغشته سربازان جوان رسانیده از دیدن آنها غم مضاعف شد، زیرا همه آنها نوجوانان هجده تا بیست ساله بودند. وقتی از آن مجاهدین کلاشکوف بدست پرسیدم آنها کی بودند و چرا این جوانان را کشتند؟ یکی از آنها در حالیکه مصروف جابجا کردن مرمی بداخل سلاح خود بود، گفت: " آنها عربهایی هستند که با امیر صاحب شناخت دارند" درسالهای جهاد افشا گردید که بعضی از شیخ های خلیج فارس و عربهای وهابی متعصب، بمنظور "غازی" شدن وارد شهر پشاور شده از طریق "تنظیم" های جهادی رهسپار مناطق آزاد شده در خاک افغانستان میشوند تا با کشتن اسرای جوان افغان در "جهاد اسلامی" سهم گرفته و بدین وسیله به درجه "غازی" نایل آیند.

گزارشها حاکی از آن بود که وقتی "پوسته" دولتی در محلی بنام "شگی" در ولایت ننگرهار به تصرف مجاهدین درآمد، یکتعداد عربهای مسلح که با آنها بودند، دو نفر افسر را در محضر عام ذبح کردند و نا روایی های دیگری نیز بالای بعضی از خانواده ها انجام دادند.



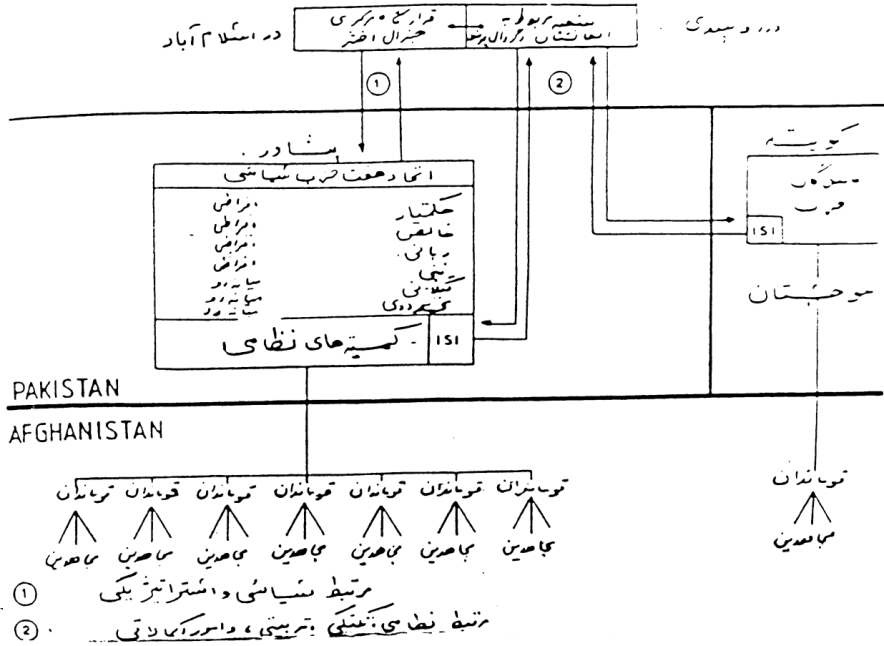
نقشه شهر جلال آباد - افغانستان

## اشغال خوست توسط ارتش پاکستان

در ماه مارچ سال ۱۹۹۱ میلادی، موقعی که هنوز "داکتر نجیب الله"، آخرین مَهره طرفدار روس ها در ارگ کابل بود، (آی . اس . آی) پاکستان پلان اشغال خوست را که هم مرز پاکستان بوده از نظر نظامی و سوق الجیشی دارای اهمیت عظیمی است، طرح کرد. پایگاه بزرگ نظامی پاکستان بنام "میرامشاه" در آنسوی مرزو در چند ده کیلو متری خوست موقعیت دارد. دولت های افغانستان قبل از کودتای ثور نیز از نظر نظامی و حساسیت این شهر در برابر حکومت پاکستان، توجه خاصی بدان مبذول میداشتند. روسها ظرف ده سال دوران اشغال افغانستان، بهر قیمتی که برای شان تمام میشد، در حفظ و نگهداشت این شهر سعی میکردند.

سین  
بالتنا  
بدرست

سند سیند در نظامی و سیاسی میاهدین از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷



مولوی "خالص" و "ومحاذ ملی" "پیگیلانی" را وادار نمود تا به سوی خوست پیشروی نمایند و قوای منظم پاکستان بنام Second Panjab Battalion با پیشرفته ترین سلاح های جنگی در عقب آنها حرکت نماید. وقتی این قوای مختلط به روز بیست و هفتم ماه مارچ سال ۱۹۹۱ م (مطابق ماه حوت سال ۱۳۶۹ هجری شمسی) داخل شهر خوست گردیدند، شرم آور ترین و کین توزانه ترین اعمال و کردار را علیه شهریان، دارایی عامه، وسایل و اسباب دولتی و سایر پدیده های مدنی و فرهنگی مرتکب گردیدند. تعداد زیادی از سر بازان و افسران اسیر افغانی را که مطابق مفکورهٔ پوچ مهاجمین، متعلق به ملیت های "غیر" (غیرپشتون) بودند، به دستور جنرالان پاکستانی تیر باران کردند. بارکهای نظامی و هست و بود داخل شهر را تاراج نمودند، وسایل ثقیل جنگی را تا توانستند بعنوان "غنیمت جنگی" به پاکستان انتقال دادند و بقیه را پارچه پارچه کردند، اوراق و اسناد دوایر مملکتی و عسکری بدست (آی. اس. آی) قرار داده شد، پاکستانی ها این حادثه را پیروزی بزرگ پاکستان در برابر افغانستان خواندند. چنانکه قاضی حسین احمد رهبر "جماعت اسلامی" پاکستان که خود از جملهٔ منسوبین سازمان جاسوسی آن کشور بوده و با حزب اسلامی گلبدین رابطهٔ تنگاتنگ دارد، از شادمان در پیراهن نمی گنجید. وی طی بیانیهٔ پُر طمطراق در شهر ویرانه و اشغال شدهٔ خوست گفت: "این فتح و پیروزی در حقیقت فتح و پیروزی پاکستان در راه اسلام است، سرحدات تعیین شدهٔ قبلی از بین رفت و ما باید سرحد جدید را تا دریای آمو عقب ببریم و ... " (۳۳)

این بیانات قاضی حسین را روزنامه های پاکستانی با خط درشت چاپ کردند:

"... ما لاشهای استعماری را از بین برده و یکی شدیم. سرحدات قبول شده از طرف انگلیس ختم شده و این سرحدات را تا دریای آمو نیز نمیگذاریم. در جنگ افغان نماینده گان اقوام مسلمان تمام دنیا اشتراک دارند و این جنگ جنگ عالم اسلام است ... " (۳۴)

"ستیکول" در اثر خویش بنام "جنگ اشباح"، در مورد اشغال خوست چنین مینگارد: "... در زمستان همان سال، سی. آی. ای و آی. اس. آی استراتژی بی را انتخاب کردند که در گذشته ناکام شده بود. این استراتژی عبارت بود از حملهٔ همه جانبه بر یکی از شهر های مرزی با شرکت مخفی نیرو های مسلح پاکستان، ماموران بخش افغانستان در سی. آی. ای خواستند تا با استفاده از تانکها، زره پوشها و توپ های به دست آمده از نیرو های صدام در

بهار سال ۱۹۹۰ در جنگ خلیج، استراتژی جدید را عملی سازند ... ماموران سی آی ای در ریاض یکجا با ماموران استخبارات سعودی به جمع آوری تانکهای (تی-۶۲) و (تی-۷۰) و توپهای عراق که در میدان جنگ باقی مانده بود، پرداخته و آنها را به بندر کویت رسانیدند تا به کراچی ارسال کنند. وسایل یاد شده از آنجا توسط آی.اس.آی به مرز افغانستان برده میشد و به مجاهدین تحویل داده میشد. ماموران آی اس آی در نظر داشتند تا از وسایل یاد شده در حمله برگردیز استفاده کنند ... استخبارات سعودی از برنامه ارسال تانکهای عراقی به مجاهدین حمایت میکرد و خواهان آن بود تا آی.اس.آی تانکها را در اختیار جلال الدین حقانی قرار دهد. در آخر مارچ ۱۹۹۱ م خوست به دست مجاهدین افتاد ... "

برخی از گزارشاتی که از میدان جنگ به کابل مخابره میشد، ازینقرار بود:

" قوتهای مجاهدین بدون تردید از طرف اردوی پاکستان نه تنها تقویه میشدند، بلکه مسایل لوژستیکی و ارتباطی آن از طرف قوتهای منظم پاکستان تحت اداره مستقیم آی.اس.آی انجام می یافت. نظر به شواهد و اسناد که بعدا دولت افغانستان اعلان نمود، ملیشه های پاکستانی در ترتیب و تنظیم و اجرای محاربه و همچنان تحت تأثیر آتش گرفتن مدافعین خوست توسط توپچی و راکت‌های دور منزل مستقیماً سهم گرفته بودند. تعداد قوتهای تعرض کننده در حدود پنج هزار نفر تخمین زده میشد. " (۳۵)

" مجاهدین سقوط خوست را جشن گرفتند، چنان جشنی که نظیر آنرا تاریخ بشریت کمتر بخاطر داشت، جشنی که چنگیز و هلاکو را انسان فراموش میکرد، جشنی که با فیرهای شادایانه، هزاران تفنگ بدست آغاز یافت و با غارت کردن و چور و چپاول نمودن آخرین دستکها و لخکهای دروازه خوستیان خاتمه یافت. آنها همه چیز را بردند، تانکها را اهره کردند، لاشه های طیارات نیمه سوخته را قطعه قطعه نمودند، توپ ها را، موترها را، اسلحه ها را، خول های خالی برنجی و مسی مرمیات توپچی، تانکها را، فراوانه ها، کاسه ها، دیگها، لوازم دفترها، سیف ها، کوچ و چوکی ها، قالین ها، پرده ها، دریشی ها، بوتهها، مواد اعاشه، کلکین ها، دروازه ها، دستکها، خلاصه هر جسمی که جامد بود و نامی بر آن گذاشته شده بود غارت گردید. بطوریکه هرکس که ریسمان داشت و خورجینی از این بازار مکاره نامراد و ناشاد رفت. میخ به دیوار خوست باقی نماند و " حقانی " { یکی از قوماندان های مجاهدین سمت

جنوبی افغانستان} در پاکستان به " کباری " (آهن پاره فروش) شهرت یافت. (۳۶)

مولوی جلال الدین " حقانی " که یکی از قوماندان های حزب اسلامی مولوی " خالص " و همکار نزدیک سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی . اس . آی) میباشد، در اشغال، غارت و خوست و نیز در کشتار عسکر و افسردولتی در پیشاپیش ملیشه های پاکستان نقش عمده یی داشت. چنانکه بعداً در سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۷ میلادی بحیث قوماندان " طالبان " در قتل و غارت اهالی شمالی نیز سهم اساسی را بعهدہ گرفت. در اینجا، تذکر این نکته نیز جالب خواهد بود که بعد از آنکه اشغال خوست در اواسط ماه حمل ۱۳۷۰ هجری شمسی تکمیل گردید، عده یی از افسران و سربازان دولتی فرار کردند که تعدادی از آنها در طول راه دستگیر و تیر باران شدند، اما مثلاً، یکی از جنرالان نزدیک به " دکترنجیب الله " بنام " سوله مل " که وظیفه مهم جنگی را نیز در خوست بعهدہ داشت، وقتی حین فرار دستگیر میشود، نه تنها کسی او را مجازات نمیکند، بلکه بعداً بمثابه مشاور خاص مولوی " حقانی " در جنگهای " گردیز " هم تبارز مینماید.

مجله " آئینه افغانستان " در شماره ماه های اپریل و می سال ۱۹۹۱ میلادی خویش زیر عنوان " فتح خوست و مسایل مربوط به آن " نوشت: " ما به مدعیات رژیم کابل که از سوقیات قوای پاکستان در شهر خوست و حاشیه سرحدات به مؤسسه ملل متحد، ممالک اسلامی و بیطرف شکایات سر داده احصاییه ها ارایه نمود، وقعی نمی گذاریم، ولی اخبار و مشاهدات مهاجرین خود ما را نا دیده گرفته نمیتوانیم که گفتند شاغلی حکمتیار حدود دو هزار عسکر پاکستانی را در تپه متون جابجا کرده و رییس جماعت اسلامی پاکستان را نیز برای تماشاه دعوت کرده بود. مردم میگویند و میپرسند موجودیت آنهمه پاکستانیها، خصوصاً در مواضع حزب اسلامی حکمتیار، جهاد و فتح خوست را لکه دار ساخته ... "

مجله مذکور همچنان نوشت: " نفاق و جنجال بالای قبض غنیمت درست یکهفته بعد از فتح خوست بتاريخ ۶ اپریل توسط رسانه های خبری جهانی پخش شد. نیویارک تایمز از قول " ریوتر " خبر داد که مناقاشاتی که بین حکمتیار و حقانی بالای قبض یا تقسیم غنایم جنگ پدید آمده مقامات استخبارات پاکستانی را به تشویش انداخته و یک هیأت عالی رتبه را برای دفع نزاع اعزام داشته اند. نیورک تایمز علاوه کرد که حقانی به روز ۴ و ۵ اپریل ... در یک برودکاست رادیویی به پیروان خود گفت: " درباره تانکها تشویش نکنید، در باره



هلیکوپترها تشویش نکنید، در باره تفنگ و اسلحه تشویش نکنید. من با حکمتیار در زمینه پیمانی امضا کرده ام و همه چیز به قرار شریعت اسلامی تقسیم خواهد شد. " (۳۷)

نیویورک تایمز همچنان نوشت که: "اجساد سربازان و ملیشه های رژیم بهر جایی که افتاده اند، تعفن ایجاد کرده کسی آنها را نمی بردارد. "

" پیتر تامسن " در اثر خویش بنام " جنگ افغانستان " پیرامون اشغال خوست چنین مینویسد: " حمله بالای خوست بتاريخ ۳۱ ماه مارچ سال ۱۹۹۱ م درحالی صورت گرفت که نه در آن فرماندهان شورای مجاهدین اشتراک داشتند و نه این حمله را سازمان داده بودند، بلکه حمله بالای خوست از ابتدا تا نهایت، کارآی. اس. آی بود. اگرچه آی. اس. آی افراد حاجی نعیم رهبر قبیله احمد زایی را مسلح ساخت، مگر اختیار عملیات آنها را بدست جلال الدین حقانی و گلبدین حکمتیار داده بود. به تعداد سه هزار عسکر مسلح از خوست دفاع مینمودند و به همین اندازه مجاهد هم حمله کننده بودند. من قبل از حمله، نامه یی عنوانی شش حزب اسلامی نوشته و تذکر دادم که اگر رعایت اسیران جنگی را نکرده و آنها را مانند حمله بر جلال آباد قتل عام کنند، مردم افغانستان از آنها رو گردان خواهند شد. .. کماندو های متعلق به قوای مخصوص ارتش پاکستان بنام (اس. اس. جی) و متخصصین مربوط به نیروی توپخانه یی آن کشور، ضمیمه گروپهای مجاهدین بوده رهبری، کنترل، فعالیت توپخانه یی و نظم مخابره و اطلاعات را در این حمله، همین نیرو ها بعهده داشتند "

" تامسن " علاوه میکند که " افراد مسلح قبیله احمد زایی جنگیده بسوی شهر می شتافتند و به زودی بیشتر از دوهزار و پنجمصد سرباز رژیم در محاصره افتادند، صد ها تن دیگر بسوی گردیز واقع در چهل مایلی خوست فرار کردند، به تعداد پنجمصد نفر از سربازان رژیم به قتل رسیدند و چهارصد نفر آنها زخمی شدند. این درحالی بود که از سوی دیگر، به تعداد ۱۶۰ نفر مجاهد کشته شد که یکصد و بیست و یک نفر آنها از قبیله احمدزایی بودند. معاون وزارت دفاع رژیم و دو تن از جنرالان دستگاه خاد در جمله اسیر شده ها بودند... " (۳۸)

دگروال یوسف در بخشی از کتاب " تلک خرس " چنین مینویسد: " در سال ۱۹۸۴، سی آی ای توسط اجنت های خود تلاش داشت تا کدام پیلوت افغانی را پیدا کند که یکدانه از هلیکوپترهای M۱-۲۴ ضد مرمی را برایشان به پاکستان بیاورد ... تا بالاخره ما به اینکار

اقدام نمودیم و بجای یک، دو دانه از آن هلیکوپترها را فرار داده توانستیم. جریان به ترتیبی بود که من به لیدران { رهبران تنظیم های جهادی } گفتم که به داشتن این هلیکوپترها ضرورت است و آنها بکابل اطلاع دادند که به فرار کننده خوش آمدید خواهند گفت ... در یک بعد از ظهر اواسط سال ۱۹۸۵ بمن تلفون شد که دو هلیکوپتر MI-17-۲۴ در میرامشاه به زمین نشست ... بعد از چند ساعت ما پیام های تبریکی از حصول وسایط از سفارتخانه ها بدست آوردیم ... ما به متخصصین از انگلستان، آلمان، فرانسه و چین این اجازه را دادیم تا تفتیش و از وسایط عکاسی نمایند و بعد از چند هفته آنها را به امریکا انتقال دادند که از جمله، چهار پیلوت آن با وسایط ضمیمه بودند ... "

آنچه را که جنرال یوسف نمیخواهد درج کتاب خویش نماید، مقدار و نوعیت مکافات بود که در برابر چنین خوشخدمتی های خویش از سی آی ای بدست آوردند. روندی که با دغلبازی عجیبی در پیش گرفته بودند. و یا در بدل تحویلدهی یکتن از پیلوتان اسیر شده شوروی بنام " الکساندر روتسکوی " که به دام مجاهدین افغان افتاده بود، آی. اس. آی چندین عراده موتر پک اپ ساخت جاپان را از سی آی ای کمایی کرد و صد ها مورد دیگر که حتماً در آینده افشا خواهند شد.

آری! بدین گونه، حکومت پاکستان راه خروج طیاره های نظامی افغانستان را مهیا نموده و تا سال ۱۹۹۰ میلادی، چهارده بال طیاره مختلف النوع افغانستان توسط پیلوت های افغان به پاکستان انتقال داده شد که مقام های پاکستانی در قبال آنها از ایالات متحده و سایر کشورهای قدرتمند امتیازات مادی زیادی دریافت نمودند. آنچه جالب است اینست که مقام های پاکستانی تا کنون در زمینه اعاده این امانت های ملی جانب افغانی حرفی هم به لب نیاورده اند و با تأسف که حکومت های افغانستان پس از سقوط رژیم کودتای ثورنیز در این مورد سکوت برده و اراختیار نموده اند. همانسان که بخاطر پرداخت غرامت جنگ در برابر روسیه، تاکنون خاموشی سؤال برانگیزی را برگزیده اند.

سؤ استفاده های مالی، نظامی و سیاسی مقام های پاکستانی از فرصت های ناشی از جنگ و جهاد در افغانستان هم متنوع بود و هم عمیق و گسترده که لزوماً باید از سوی فرزندان میهن دوست افغان فهرست کتبی شده و به اختیار نسل های امروز و فردای ما قرار دهند. من

البته، آنچه را درید توان و امکان دارم در اینجا درج میکنم.

بهمین سلسله باید افزود که "ستیکول" در صفحه ی ۱۶۶ "جنگ اشباح" گزارشی را درج نموده است که از آن، شیوهٔ بکارگیری تکتیک ها و سؤاستفاده های رنگارنگ نظامیان پاکستانی از آب و خاک افغانستان در سالهای جهاد کاملاً مشهود است. او مینگارد: " در ماه آگست یک افسر آی اس آی به بیردن {رییس مرکزی آی ای در اسلام آباد} تلفون زد تا از سقوط یک طیاره ی سو-۲۵ روسی به او خبر دهد. او گفت: هواپیما در نزدیک تری منگل مورد اصابت دافع هوا قرار گرفته و سقوط نموده است. پیلوت توسط چتر در خاک افغانستان فرود آمده و هوا پیما در خاک پاکستان افتاده است؛ اما چندان خراب نشده است. به او اطمینان داده شد که قسمت بینی هوا پیما که اکثر وسایل راهنمای هوا پیما در آن قرار دارد و هم چنین سیستم سلاح آن خراب نشده است. آی اس آی در بدل چند موتر توپوتای دوسپته و راکت انداز بی ام-۱۲، طیاره ی یاد شده را به سی آی ای فروخت..."

یعنی هواپیمای افغانی یا روسی توسط مجاهد افغان سقوط داده میشود، تلفات جانی و مالی ناشی از آن را بازهم افغانها متقبل میشوند، مگر ملاحظه میشود که پاکستانی ها از نیروی انسانی و لاشهٔ هواپیمای سقوط داده شده، چگونه با مهارت کامل استفادهٔ مالی و سیاسی بعمل می آورند؟

نوع دیگری از سؤ استفاده ی ماهرانهٔ پاکستانی ها از آب و خاک افغانستان را بخوانید:

" افغانستان محل خوبی برای شکار پرنده گان بود. مقامات پاکستانی از اواسط دهه ی ۹۰ به بعد سفرهای شکاری به افغانستان را برای عربها ترتیب میدادند. .." (۳۹)

اینک، تعداد، نوعیت، تاریخ و محل ورود این طیاره ها به خاک پاکستان و نیز اسامی پیلوتهای فراری که در شمارهٔ شانزدهم سال دوم ماهنامهٔ " پگاه" چاپ کانادا به نشر رسیده است، در اینجا درج میکنیم:

تاریخ فرار دادن طیاره	نوع طیاره	اسم پیلوت فرار دهنده	محل فرود آمدن طیاره
24/4/1981	M1-8	تورن جمال	سرمنگلی

مالبندی	تورن محمد نبی	SU-17	20/11/1983
میرامشاه	دگرمن محمد فقیر	AN-26	22/11/1984
میرامشاه	تورن حسین	M1-24	12/7/1985
میرامشاه	تورن داوود	M1-24	16/7/1985
کوها ت	عبدالمنیر	M1G-21	23/10/1986
پاراچنار	تورن واسع	M1G-21	8/8/1988
میرامشاه	تورن سخی	M1G-24	3/7/1989
پشاور	تورن جان محمد	SU-22	1/7/1989
پشاور	جلال الدین	M1G-21	29/9/1989
پشاور	دگروال گلبدین	AN-12	7/3/1990
پشاور	شهنواز (تنی)	MU-25	12/7/1986
پشاور	تورن حامد	MU-17	17/3/1990
پشاور	17-ام ترانسپورٹی گلاب الدین		17/12/1368

باید متذکر شد که این لیست، شامل تانکها و وسایط زرهی بی نمیشود که در جریان سالهای جهاد از افغانستان به پاکستان انتقال داده شده اند. امید که هموطنان مطلع ما، با درک مسوولیت ملی شان هم لیست بالا را تکمیل نمایند و هم لیست کامل سایر وسایل نظامی افغانستان را که ملکیت مردم ما بوده و طی سالهای جهاد به خاک پاکستان انتقال داده شده اند، ترتیب داده به نشر بیاورند تا روزی در نتیجه اقدامات یک دولت ملی و مردمی به وطن برگردانده شوند و یا قیمت آنها از حکومت پاکستان حاصل گردد.

یکی دیگر از سوآستفاده های خطرناک (آی. اس. آی) در همنوایی و همکاری نزدیک با (سی آی. آی) علیه سیستم اقتصادی افغانستان این بود که این دو شبکه استخباراتی، به مقدار معتناهی از بانکوتهای جعلی افغانی چاپ و از طریق "تنظیم" های اسلامی- جهادی، گروپ

های مجاهد و اجنت های خود شان به داخل افغانستان پمپ میکردند، عین عمل نا روایی را که (کی. جی. بی) در ماسکونجام داده و به وسیله رژیم کابل و اجنت های خویش به داخل کشور مان می گسترانیدند. این اقدام غیر قانونی و خلاف نظم و قانون اقتصادی، موجب شد که ارزش پول افغانی تا چندین صد فیصد تنزل نموده و (دفلاسیون) اقتصادی را در جامعه بار آورد که فشار سنگین و کمر شکن چندین ساله آنرا مردم بی بضاعت و نا توان افغانستان متحمل شده و هنوز هم میشوند.

#### د. سود جویی پاکستان در بخش بین المللی

چنانکه گفته آمد اشغال نظامی افغانستان توسط قشون روسی و پیامد های آن در کشورهای منطقه و جهان موجب گردید تا ستاره اقبال حکومت پاکستان بصورت غیر مترقبه و دور از تصور سر دمداران آن کشور طلوع نماید. جنرالانی که به وسیله کودتای نظامی، رژیم قانونی و انتخابی قبلی را سقوط داده و خود بدون رای و رضای مردم بر اریکه قدرت نشسته بودند، با بکار گرفتن درایت های سیاسی انگلیسی مآبانۀ خویش، نه تنها از اوضاع به خاطر محکم کردن پایه های لرزان قدرت سیاسی شان سود جستند، بلکه منفعت های بزرگ اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی در سطح داخلی و بین المللی را نیز فرا چنگ آوردند.

یکی از این منفعت برداریهای بین المللی پاکستان این بود که توجه کلیه کشورهای غربی و بویژه ایالات متحده آمریکا را به پاکستان، بمثابه " پایگاه ضد کمونیسم " و " ضد شوروی " جلب نمودند. چنانکه در بخشهای قبلی این اثر توضیح گردید، به اثر همین سیاست ها و دیپلماسی های مزورانه بود که پول گزاف میلیارد ها دلری، مواد و سلاح فراوان از سرتاسر جهان، وارد خاک پاکستان گردیده و در اختیار جنرالان مقتدر آن کشور قرار گرفت و دنیا بکام شان چرخید. جنرالان، وزرای کابینه، وکلای پارلمان، اشخاص سودجو و متنفذ، ملا، مفتی، عسکر، افسر و حتا دکاندار پاکستانی از خواب دیرین بیدار شده هر کدام آنها خواستند از این نمد کلاهی برای خود بیافند. بهمین سلسله، حکومت داران پاکستان در عین حال، در صدد آن شدند تا با استفاده اعظمی از اوضاع " مساعد " که تن خونچکان افغانستان و سینه های بریان مردم آن برای شان فراهم آورده بود، دست به تجارت پُر درآمد مواد مخدر نیز بزنند. به منظور انجام موفقانۀ اینکار، چهار عنصر مورد ضرورت، کاملاً برایشان مهیا شده بود: تنظیم های مسلح افغانی که جلو آنها محکم در

دست آی. اس. آی بود، مناطق و اراضی آزاد شده ظاهراً بی صاحب که درحیطه "تنظیم" های اسلامی- جهادی در افغانستان درآمده بود، محافظ و دفاع کننده مسلح و بالاخره، خوشبینی، حمایت و مساعدت بین المللی در برابر عاملان و مجریان پاکستانی.

روی همین منظور، به رهبران "تنظیم" های تحت فرمان شان وظیفه دادند تا در اراضی "آزاد شده" بجای حبوبات، خشخاش بکارند و رهبران تنظیم ها هم برای دهقانان دستور دادند که غرض پرداخت "مالیات انقلاب اسلامی" باید تریاک بکارند. ضمناً برای منسوبین بخش انسداد مواد مخدر در سازمان ملل و واشنگتن چنین وانمود کردند که مجاهدین برای پیشبرد جنگ علیه روسها، چاره یی جز توسل به این عمل ندارند. موضوع تهیه هیرویین در نواحی سرحدات و انتقال آن توسط وسایط نظامی پاکستان به قاره های اروپا و امریکا وغالباً با همکاری منابع معتبر خارجی وقتاً افشا گردیده است که خواننده میتواند این حقیقت تلخ را در بخش های اخیر این کتاب و در مبحث طالبان مطالعه خواهید فرمود. باساس همین فعالیتهای "تجارتی" است که جنرالان عسکری و مامورین عالی رتبه ملکی، متفذین محلی و بخصوص منسوبین استخبارات عسکری پاکستان در واقع، ملیونر های عصر و زمان خویش شده اند. شبکه های جاسوسی کشورهای ذیدخل در امور افغانستان، حتا کارتجارت مواد مخدر را تا آنجا رسا نیندند که دستگاه های پراسس و پالایش هیرویین را در دو سوی خط "دیورند" تأسیس نمودند که مواد آماده شده توسط اداره لوژستیک اردوی پاکستان به نقاط مختلف پاکستان و جهان انتقال داده میشود. گفته شده که جنرال فضل الحق صوبه دار، یکی از عناصر مهم نظارت کننده بر تولید مواد مخدر در زمان جنرال ضیاالحق بود. البته ترویج کشت تریاک در خاک افغانستان و بهره برداری از آن، چنانکه در سالهای پس از جهاد افشا گردید، بخشی از سیاست های امریکا و انگلیس در منطقه نیز بود.

خواننده عزیز میتواند بُریده نشریه "واشنگتن پست" تاریخی ۱۳ ماه می سال ۱۹۹۰ را که دقیقاً در همین زمینه گزارشی دارد، در اینجا مطالعه فرماید:

خبرنگار "اکسپرس انترناسیونال" پاریس، مورخ دوم ماه دسامبر ۱۹۹۳ میلادی، گزارشی را از به قلم خبر نگار خویش تحت عنوان "زمانیکه سازمان استخبارات مرکزی امریکا اسلامیت ها را مسلح می ساخت" به نشر رسا نید که در بخشی از گزارش مذکور چنین آمده است: "سازمان

استخبارات فرانسه برای سهمگیری در این عملیات اظهار آمادگی نمود. " الکساندر دومارنیش Alexander de Marcnches که در آن زمان رییس اداره دولتی امنیت خارجی و استخبارات فرانسه بود به رونالد ریگان طرح عملیات نهانی دیگری را ارائه کرد و به رییس جمهور امریکا مشوره داد که سازمانهای استخباراتی غرب باید افغانستان را در مواد مخدر غرق سازند تا بدینوسیله صحت و روحیه عساکر اردوی سرخ ضایع و زایل گردد. " در گزارش کنجانیده شده است که رونالد ریگان، پس از شنیدن اظهارات " دومارنیش "، توسط تلفون به رییس سی آی ای دستور داد تا در این زمینه عمل کند.

## U.S. Declines to Probe Afghan Drug Trade Rebels, Pakistani Officers Implicated

AI 5/13/90

By James Rupert and Steve Coll  
Washington Post Foreign Service

The U.S. government has for several years received, but declined to investigate, reports of heroin trafficking by some Afghan guerrillas and Pakistani military officers with whom it cooperates in the war against Soviet influence in Afghanistan, according to U.S. officials and Afghans.

While the lack of investigations has prevented the United States from pursuing legal action against any such drug suspects, the administration has tried to combat the trade in other ways. In one sensitive effort, senior U.S. Embassy officials in Pakistan met last autumn with a powerful mujaheddin commander, Nassim Akhundzada, and persuaded him to halt opium production in his part of Afghanistan in exchange for U.S. consideration of development aid for the area. The commander, who cut cultivation of opium poppies significantly, was assassinated in Pakistan last month.

Publicly, the Bush administration has conceded only that some

Afghans, including ~~mujaheddin~~ guerrillas, have given U.S. officials firsthand accounts of heroin smuggling by commanders under Guibuddin Hekmatyar, a guerrilla leader with close ties to the Pakistani military who until recently was the foreign minister of the guerrilla-declared, U.S.-backed Afghan Interim Government. Officers of Pakistan's military intelligence agency, Inter-Services Intelligence (ISI), protect and participate in the trafficking, according to the sources, who were interviewed in Pakistan and Washington.

### صدور ترور بیسم

وقتی برای حکومت پاکستان افراد، سلاح، مکان و شرایط مساعد بعد از کودتای ثور و تجاوز نظامی روسها در افغانستان میسر گردید، علاوه از سو استفاده هایی که از آن ها نام گرفته شد،

مقامات این کشور دست به تروریست پروری و صدور تروریسم در کشورهای منطقه و جهان به مثابه تجارت سود آور سیاسی - نظامی نیز زدند. منشأ این شجره ی خبیثه ی خطرناک را بایستی نخست در تلاشهای بی تأمل و فاقد دور اندیشی های (سی. آی. ای) علیه قشون روسی در افغانستان جست و جو نمود. این مشکل هنگامی آغاز یافت که قشون روسی در سال ۱۹۷۹ م افغانستان را اشغال نموده مقاومت ملی مسلحانه مردم کشور در برابر آن عملاً به راه افتید. ایالات متحده که دریافت افغانها حاضر اند در راه نجات کشورشان از یوغ اسارت قشون روسی، جانهای شان را بیدریغانه فدا کنند، سر زخم کهنه ناشی از شکست بزرگ نظامی اش در ویتنام باز شد و بیاد انتقام کشی خونین از رقیب جهانی خویش افتید. (روس و چین دو کشوری بودند که ویتکانک های ویتنام را که در دهه شصت بر ضد عساکر امریکایی می جنگیدند، وسیعاً حمایت و مساعدت میکردند)، چنانکه شخصیت های سیاسی امریکا از جمله، زیبگنیو برژنسکی، چالی ولسن و سایرین، در جریان سالهای جهاد به مراتب اظهار داشتند که " امریکا در ویتنام شصت هزار نفر از دست داد، در حالیکه شوروی تا کنون در افغانستان پانزده هزار کشته داده است و به این حساب، شورویها هنوز چند هزار کشته قرضدار ما میباشد. " بنابراین، ایالات متحده با تمام امکانات و از کانال (سی. آی. ای) علیه رقیب دیرینه اش در افغانستان دست بکار شد. یکی از این اقدامات و تلاشها، تبلیغ وسیع ضد تجاوز روس در کشورهای مسلمان، تشویق و جمع آوری جنگجویان داوطلب و فرستادن آنها بصورت مسلحانه به داخل خاک افغانستان با سرازیر کردن میلیونها دالر و دینار علیه روسها بود. سی. آی. ای غرض بر آورده شدن این مأمول، با کلیه ارگانها و تشکلات اسلامی افراطی از طرق و چینل های مختلف از آسیا تا افریقا و از شرق تا غرب در تماس بود. هر فرد یا جمعی که حاضر میشد رهسپار افغانستان شده و علیه روسها بجنگد، از آنها با دالر و دینار استقبال میکرد و هرگز به فکر عواقب آن نمیشد. همینجا بود که " عمر عبدالرحمن " ها، " گلبدین " ها، رشید غنوشی ها، حسن ترابی ها، " میر ایمل کانس " ها، " یوسف رمزی " ها، " اسامه " ها، " ظواهری " ها، " ملا عمر " ها و هزاران تن عرب و عجم دیگر و صدها تشکل افراطی و تروریستی در پاکستان، افغانستان، مصر، الجزایر، ترکیه، بنگله دیش، کشمیر، سودان، مراکش، اندونزی، تاجکستان و غیره به وجود آمد و اثرات منفی آن خود ایالات متحده را نیز زیانمند گردانید.

" پیتترامسن " در صفحه (۴۷۶) " جنگ افغانستان " مینویسد: " مجاهدین افغان از خوشبینی



ها و حمایت‌های عربستان سعودی، پاکستان، تند روان مربوط به " برادری بین المللی مسلمانان" که مقر آن در خاک سعودی قرار دارد، ملیشه‌های عرب و سایر تند روان اسلامی مستفید بودند. آنها در کمپ‌های آی. اس. آی، گلبدین، سیاف و سایر تند روان عرب که در طول نوار مرزی میان افغانستان و پاکستان استقرار یافته بودند، آموزش نظامی می‌دیدند. خیابانهای شهر پشاور مملو از تند روان مذهبی یی بود که از برما، ازبکستان و فلیپین آمده بودند. جنگجویان مصری که در ارتباط ایمن الظواهری و عبدالرحمن قرار داشتند، در کمپ‌های حکمتیار در پکتیا و ننگرهار و کمپ‌های سیاف در تورخم و جاجی، توسط ابو ایوب و یک کُر دی عراقی تمرین می‌دیدند که تعداد شان به سه صد نفر بالغ میشد. این جنگجویان خارجی توسط آی. اس. آی در یک تشکیل {سیاسی - نظامی} بنام " لشکر طیبه " در نزدیکی‌های شرق ولایت کنر، مظفرآباد و شمال کشمیر گرد آورده شدند...

چون "زیگنیو برژنسکی" مشاور امنیت ملی دوران ریاست جمهوری جمی کارتر، بمثابة طراح و تئوریسن سر سخت ضد شوروی، در تبلیغ، ترویج و پیاده سازی برنامه‌های ضد شوروی، بخصوص در افغانستان نقش برجسته داشته است، بنابراین، بی مورد نخواهد بود اگر اندکی پیرامون زنده گینامه وی بپردازیم:

### برژنسکی کی بود؟

زیگنیوبرژنسکی فرزند " تادوسز برژنیسکی" اهل لهستان و متولد ماه مارچ سال ۱۹۲۸ میلادی است. وی با " امیلی بنیس" یکی از مجسمه سازان کشور چک ازدواج نمود و از او سه فرزند بنام‌های " مارک برژنسکی"، " میکا برژنسکی" و " ایان برژنسکی" دنیا آورد. زیگنیو برژنسکی تحصیلات ابتدایی اش را در شهر مونتریال کانادا به اتمام رسانید و در سال ۱۹۴۵ میلادی شامل دانشگاه " مک گیل" گردید و سند لیسانس خویش را از همان دانشگاه بدست آورد. درسالهای بعد، شامل دانشگاه " هاروارد" شد و سند دکترا را در رشته ی مسایل مربوط به اتحاد شوروی حاصل نمود. وی در سال ۱۹۵۸ میلادی تابعیت امریکا را بدست آورد و در دانشگاه " کولمبیا" مشغول تدریس گردید. در همین سالها بود که کتابی تحت عنوان " بلوک شوروی: اتحاد و منازعه" را نوشت. پس از آن بود که برژنسکی نردبان ارتقای موقعیت رسمی در ایالات متحده ی امریکا را پیمود و برای نخستین بار به عضویت مؤسسه ی معتبر "

شورای روابط خارجی " آن کشور در نیویارک درآمد. وی در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۶۸ م در حالیکه عضو " شورای سیاست گذاری" امریکا بود، از جنگ در ویتنام حمایت بعمل آورد تا آنجا که " لیندن جانسن " رییس جمهور وقت امریکا در آن سالها تحت تأثیر اندیشه های وی قرار گرفت. برژنسکی در سال ۱۹۷۰ م کتاب دیگری بنام " مابین دو دوره ... " را نوشت و در آن توصیه هایی مبنی بر بکارگیری "سیاست هماهنگ" غرض جلوگیری از بی ثبات سازی جهانی برای رهبران امریکا ارائه داشت.

وی در سال ۱۹۷۵ میلادی سمت مشاوریت سیاست خارجی جمی کارتر را احراز نمود و گفته شده که در بخش ترتیب و تدوین نخستین سخنرانی " کارتر" بمناسبت آغاز بکار ریاست جمهوری امریکا نقش داشت. این تئورسین سیاسی، در برقرار سازی روابط سیاسی میان امریکا و چین و متقاعد ساختن رهبران هردو کشور غرض نزدیکی های دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی مؤثر بود و در همین راستا، در سال ۱۹۷۸ م به جمهوری خلق چین مسافرت نمود.

ماموریت های علمی - دولتی وی بصورت اختصار از اینقرار بوده است:

عضو مهم مرکز مطالعات ستراتژیک و بین الملل

عضو افتخاری مؤسسه ی تحصیلات بین الملل

عضو هیأت بین الملل در پروژه ی امریکا و خاور میانه

عضو هیأت مشاوران بین الملل

همکار با نشریه ی ژورنال دموکراسی

عضو افتخاری اکادمی علوم سیاسی امریکا

سرپرست بنیاد ملی دموکراسی

عضو مهم شورای اتلانتیک

عضو مهم هیأت رئیسه ی عفو بین الملل

عضو افتخاری شورای مشاورتی امریکا - ترکیه

مدیر کمیته ی مشاورتی امریکا - اوکراین

مدیر بنیاد لهستان - امریکا

مشاور امنیت ملی کاخ سفید

عضو کمیسیون جنگ کمیایوی

مشاور لیندن جانسن رییس جمهور وقت امریکا

معاون جورج دبلیو بوش در گروه ویژه امنیت ملی

عضو ستاد مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری " هربرت همفری "

مدیر کمیسیون سه جانبه

عضو کمیسیون طراحی ستراتیژیک دراز مدت در وزارت دفاع و شورای امنیت ملی امریکا

عضو هیات مشورتی اطلاعات خارجی در دولت ریگان (۴۰)



زیبگنیو برژنسکی

این مرد لهستانی امریکایی شده هرچند با طرح ها و اندیشه های سیاسی اش، خدمات زیادی را به سود سیاست خارجی ایالات متحده امریکا انجام داد، و اما نظرات، مشوره ها و طرح های سیاسی - تبلیغاتی اش در چهارچوب کاری دولتمردان این کشور در قبال افغانستان، فوق العاده زیانبار تمام شد. از مجموع این زیانها، همین بس که وی اسلام سیاسی قهار و یا بنیادگرایی متعصبانه مذهبی را در خاک افغانستان، پاکستان و منطقه زنده ساخت و با اینکار، سراسر جهان را به خطرات خونینی مواجه گردانید. یا بعبارۀ دیگر، خونین ترین حوادثی که در سالهای پسین توسط اسلام سیاسی در کشورهای مختلف جهان رخ میدهد، عمدتاً حاصل کارنامه های تئوریک همین مرد بحساب میروند.

مطبوعات فرانسه در سال ۱۹۸۶ میلادی از قول یوسف بودانسکی که در مرکز مطالعات در بارۀ تروریسم و جنگهای پارتیزانی در کانگرس امریکا مشغول تحقیق بوده است، مینگارد که: "در اوایل، حدود سه هزار تا سه هزار و پنجمصد نفر بنیادگرایی جنگجوی عرب در افغانستان بود،

اما در نیمه های سالهای هشتاد، شانزده هزار عرب تنها با حکمتیار بود" نویسنده کتاب " جنگ اشباح"، تعداد آنها را تنها در ولایت پکتیا، چهار هزار نفر میخواند.

مرکز و پایگاه اصلی و اولی موج این تروریسم بین المللی همان شهرهای پشاور و کویتۀ پاکستان بود و هست. همین لائۀ مساعد و پُر از فساد و چتر حمایتی پاکستان بود و هست که قرار توضیحات قبلی، هزاران هزار عنصر عقده مند عربی و عجمی از سرتاسر جهان در آن جا فرود آمدند، پرورش یافتند، به انواع سلاح و شیوه های کشتار آشنا ساخته شدند و تخم کین و نفرت علیه انسان در سینه هایشان افشاندۀ شد، افکار و اندیشۀ از خود بیگانه گی، خود ستیزی، تمدن زدایی و خشم و بربریت در مغزهای شان گنجانیده شد. آنان با بیرحمی و بیباکی تمام آمادۀ به راه انداختن وحشت و دهشت ساخته شده نخست به سر زمین غمبار افغانستان گسیل گردیدند تا دست به قتل به اصطلاح کمونیستان بزنند و چون آن کشور " دارالکفر" گشته است، آنرا به آتش کشند و خاکش بدست باد بسپارند.

شبکه های استخبارات امریکا، فرانسه، انگلستان، پاکستان، عربستان سعودی، ایران و اسرائیل برای آنکه شبکۀ جهانی رقیب شان (کی. جی. بی) را زار و زبون سازند و از اوضاع دلخواهی که ایجاد شده بود، درعین حال بهره بر داری ایدئولوژیک نیز بعمل آرند، موازی با تأسیس صد ها و هزار ها مدرسۀ مذهبی نوع وهابی و دیوبندی با مخارج سرسام آور و آموزش های ایدئولوژیک، رجعت گرایانه، خشونت و افراطیت برای شاگردان مدارس مذکور، از همان اوایل، بعوض جنگ آزادیخواهی، شعار " جنگ کمونیسم با اسلام" را بلند کردند و جنگ مقاومت ملی - میهنی مردم افغانستان را به " جنگ کفر و اسلام" مبدل نمودند تا راه را برای مداخله و اشغالگری خویش در آینده هموار سازند. لشکری که بنام ضد کفر و کمونیسم (نه ضد غلامی و ضد اسارت) در لائۀ پاکستان آماده ساخته میشد، فرمانش در دست استخبارات نظامی آن کشور قرار داشت تا بعد از افغانستان، از وجود آنها علیه " هندوی کافر" در کشمیر به نفع پاکستان، در عراق و چین و جا های دیگر به سود امریکا و انگلیس استفاده نمایند. همانسان که دو ابرقدرت مذکور به سهم خویش در نظر داشتند از این نیروی متعصب مذهبی، در آینده ها نیز در جهت پیاده سازی برنامه های بزرگتر استراتژیک شان بعنوان ابزار استفاده بعمل آورند.

مقام های امریکایی بمنظور جذب، پرورش و ارسال مسلمانان افراطی به افغانستان، حتا

در خود ایالات متحده، گشایش نماینده گیهای مخصوص اسلامی را اجازه داد. مثلاً، در منطقه بروکلین شهر نیویارک یک مرکز جلب و جذب افراطیون مسلمان بنام "الکفا" به وجود آمد که در سال ۱۹۸۲ توسط شخصی بنام مصطفی شالابی مصری، از دوستان نزدیک عبدالله عزام گشایش یافت. گفته میشود که به تعداد بیشتر از بیست مرکز اسلامی به عین منظور در سراسر امریکا تأسیس گردید که حتا میدان های نشان زنی و تمرینات نظامی بنام "های راک" در حومه کنتیکت در اختیار داشتند و همه آنها را مقامات امریکایی تمویل میکرد. چنانکه نشریه ی "تایم" در ماه جون سال ۱۹۸۴ م نوشت که: "صدها تن از نیروهای بومی در پایگاه های سازمان "سیا" در گوشه و کنار امریکا دوره های آموزش خود را با موفقیت به اتمام رسانیده و اکنون جهت کسب تجارب بیشتر نظامی، مشغول درگیری با روسها می باشند."

حکومت پاکستان با اینکار، در واقع با یک تیر دو فاخته را شکار میکرد: از یکطرف از یک نیروی جنون زده دست به ماشه علیه هندوستان سود می برد و از سوی دیگر، با کشته شدن آنها که حتماً بدست قوای محارب هندی نیز می افتادند، نه تنها تأسفی نمیداشته باشند، بلکه کین و نفرت جانب هند را به سوی افغانها، بنگله دیش، الجزایر و امثالهم کانال داده در برابر اعتراض حکومت هند میگوید که آنها همان مسلمانان متعهد اند که میخواهند برای آزادی کشمیر علیه "هندوستان کافر" دوش بدوش برادران مسلمان کشمیری شان بجنگند و بنابراین، حکومت پاکستان در این مورد اختیار یا تقصیر ندارد. چنانکه عین "استدلال" ها را در قسمت افغانستان نیز کرده و میکنند. وقتی منابع بین المللی، پاکستان را در کار قاچاق مواد مخدر، حمایت از تروریسم و تداوم جنگهای خونین متهم میکنند، پاکستانی ها میگویند که "مواد مخدر اصلاً در خاک افغانستان تولید و آماده میشود"، "تروریست های فراری و مورد تعقیب به افغانستان پناه برده اند" و "جنگها را خود احزاب افغانی دامن میزنند و پاکستان در آن دخالتی ندارد" و ... مادامکه مثلاً کاخ سفید به سوییچ چشم میکشد و اعلام مینماید که "ایالات متحده، پاکستان را نیز شامل لیست سیاه بخاطر حمایت از تروریسم خواهد نمود"، دولت مردان آن کشور دست و پاچه شده فوراً عناصر تروریست مانند "یوسف رمزی" ها، "کانسی" ها، "محمد صدیق ادی" ها، "محمد مدنی" ها، "خالد شیخ" ها و امثال آنها را از قلمرو تحت فرمان خودشان گرفتار نموده تحت الحفظ روانه واشنگتن میسازند. چونکه دیگر استدلال چوبین شان کارگر نمی افتد.

روی همین مقصود است که (آی. اس. آی)، پایگاه های مستحکم تربیه تروریست ها را در قُرب و جوار سرحد تأسیس نموده و از آنجا، افراد تربیه شده را غرض انجام مقاصد سیاسی - نظامی به نقاط مختلف جهان گسیل میدارد که مهم ترین این پایگاه ها قرار آتی اند: پایگاه عمده در " ژورکلی" واقع در حومه خوست بوده و کمپ های دیگری مانند " کمپ خالد بن ولید"، " کمپ البدر"، " کمپ مواوی"، " کمپ القاعده"، " کمپ الفاروق"، " کمپ سپاه صحابه" و " کمپ حرکت الانصار" و غیره بر محور آن فعال میباشند.

در این کمپ ها و پایگاه ها، گروپهای عربی، افغانی، بنگله دیشی، پاکستانی، چینیایی، الجزایری، چچنی، ازبکی، اندنزیایی و غیره تحت آموزش تروریستی قرار میگیرند. قابل تذکر است که این کمپ ها و پایگاه مدتها از انظار و افکار عامه پنهان نگهداشته شده بودند و زمانی افشا شدند و به سر زبانها افتیدند که نام " اسامه بن لادن " عنصر سعودی الاصل از طرف ایالات متحده آمریکا به تعقیب انفجارات عظیم چند سفارت و پایگاه نظامی آن کشور در ممالک عربی و افریقایی عَلم شد و در پی آن، ایالات متحده، پایگاه " ژورکلی" را بحیث عمده ترین پایگاه تروریستی مربوط به " بن لادن " در اواسط ماه آگست ۱۹۹۸ م با راکت های دور بُرد " کروزر" بنام (تاماهاک) مورد شلیک قرار داد که به اثر آن سی تن از تروریست های پاکستانی و عناصر آی اس آی کشته و پنجاه نفر دیگر شان زخمی شدند.

موضوع از اینقرار بود که ایالات متحده آمریکا در نتیجه جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ میلادی نه تنها نیرو های عراقی را از کویت اخراج و صدام حسین را گوشمالی داد، بلکه از داشتن پایگاه های نظامی در کویت و عربستان سعودی نیز بر خوردار گردید و این همان خواست دیرینه آمریکا بود که بدون براه اندازی چنین یک جنگی، میسر شده نمیتوانست. دولت عربستان سعودی، در عین حالیکه متحد پر و پا قرص ایالات متحده است، در جابجا شدن نیرو های امریکایی در خاک آن کشور، عده بی از روحانیون و مسلمانان افراطی، زبان به اعتراض گشوده و موضع ضد امریکایی اتخاذ کردند. بهمین سلسله بود که انفجار عظیمی در یکی از پایگاه های نظامی آمریکا در شهر سرحدی عربستان بنام " طهران" به وقوع پیوست که تلفات بزرگ جانی و مالی به بار آورد و به تعقیب آن، سفارتخانه های آن در ماه آگست سال ۱۹۹۸ م در کشور های کینیا و تانزانیا مورد حمله قرار گرفت که تلفات سنگینی در قبال داشت. همینجا بود که نام " اسامه بن لادن " سرمایه دار سعودی و همکار سابقه دار (سی. آی. آی) از طرف آمریکا بر سر زبانها افتید

و عامل این انفجارات معرفی گردید. " اسامه " سالها قبل از زادگاهش (عربستان سعودی) به عنوان نماینده سازمان استخبارات آن کشور برای خدمتگزاری به (سی. آی. ای) در قبال جهاد ضد " کمونیسم " شوروی به شهر پشاور پاکستان رفت و در ارتباط مستقیم (آی. اس. آی) پاکستان در " خدمت جهاد " قرار گرفت. در سال ۱۹۹۰ م، با برنامه هایی که درس داشت، به عربستان بازگشت. در کشور سعودی، سازمانی را بنام " عرب - افغان "، ظاهراً بمنظور کارهای خیرخواهانه ایجاد نمود که یکی از وظایف آن، مساعدت مالی برای بازمانده های آنده از عربها یی بود که قبلاً در افغانستان و به ضد نیرو های شوروی رزمیده و کشته شده بودند. گفته شده که تنها در شهرهای مکه و مدینه به تعداد چهار هزارتن از " عرب - افغان " موجود بودند. وقتی صدام حسین بالای کویت حمله ی نظامی نمود، بن لادن از مقامات سعودی خواست تا از نیروی آماده ی " عرب - افغان " علیه عراق استفاده شود، ولی مقامات مذکور چنین پیشنهاد ی را نپذیرفتند و اسامه هم به سودان رفت و مدت چهارسال در آن کشور باقی ماند و از آنجا به پاکستان رفته و بعداً به جلال آباد افغانستان نزد " شورای جهادی " آن ولایت شتافت. وقتی گروه طالبان جلال آباد را تسخیر کردند، اسامه در کنار این گروه قرار گرفت و بر وفق مسموع، دخترش را برای ملاعمر رهبر طالبان به زنی داد.



شلیک موشک تاماهاک امریکایی از بحر هند بسوی افغانستان

" جک بلوم " رییس یکی از کمیته های کانگرس امریکا برای کشف شبکه های تمویل تروریسم و مواد مخدر، وقتی نتایج زیانبار آنهمه تلاشها و مخارج هنگفت در جهت افراط گرایی اسلامی را مشاهده میکند، خودش را بحیث یک امریکایی مسوول، مجبور می داند بگوید که: " بعد از

ده سال حضور فعال و فعالیت بی عاقبت در منطقه، ما به دو چیز نایل شدیم: یکی اینکه ما آن منطقه را یکی از مراکز بسیار عمده بین المللی قاچاق مواد مخدر ساختم و دوم اینکه ما آنجا را به هسته جهانی تروریسم مبدل کردیم. آیا این موفقیت است؟ "

جالبتر اینکه وقتی امریکا تصمیم می گیرد پس از گزیده شدن توسط مارتروریسم دست پرورده خودش، پایگاه های تروریستی " ژورکلی" و " البدر" در خاک افغانستان را با موشکهای دور بُرد بکوبد، قبلاً با مقامات پاکستانی مشوره خصوصی نموده و موافقت آنها را حاصل میدارد، زیرا امریکا میدانست که عامل اصلی و حمایت کننده واقعی این پایگاه ها حکومت پاکستان بوده اهداف موشکهای امریکایی نه تنها در جوار سرحد میان دو کشور (افغانستان و پاکستان) موقعیت دارند، بلکه موشکهای مذکور که قرار بود از عرشه کشتی های نظامی در بحیره احمر پرتاب شوند، بایستی فضای پاکستان را نیز عبور مینمودند و " نوازشریف " صدراعظم وقت پاکستان در حالیکه بصورت مخفی به این امر موافقت میکند، در عین حال، برای " اسامه بن لادن " بصورت رمز اطلاع میدهد تا هرچه زود تر پایگاه را ترک گوید. به این گزارشات توجه فرمایید: " ... در این زمینه شواهدی در دست است که گو یا حکومت پاکستان از این حملات امریکا اطلاع قبلی داشته و تشکر حکومت امریکا از پاکستان برای همکاری موسسات استخباراتی، فکر میکنم یک دلیل روشنی است... مشکل از اینجا آغاز شد که در حملات میزایل امریکا تلفات زیاد اتباع پاکستانی بود و همین خبر ها که به اسلام آباد رسید اصلاً ماموران دولتی و ماموران وزارت خارجه پاکستان نمی دانستند که چطور این امر را توضیح بدهند که حملات در افغانستان شده و تلفات تعداد زیاد شان پاکستانی هستند ... " (۴۱)

علاوه از آنکه در پایگاه های پرورش تروریسم و در وجود تروریست های عربی و عجمی اهداف و مقاصد سیاسی حکومت پاکستان نهفته است، منفعت های مادی نیز برای پاکستانی ها در آن مضمّن است و آن عبارت از اینست که پاکستان از طریق بعضی از احزاب اسلامی افراطی تحت فرمانش، افراد تربیه شده در پایگاه های تروریستی را وقتاً فوقت و در مقابل پول و افرینام جنگجویان مسلمان و یا " مجاهدین مسلمان داوطلب " برای گروه های ضد دولتی مناطق مختلف جهان بفروش میرساند.

روزنامه مشهور " الحیات " مطلبی را در سال ۱۹۹۴ میلادی در همین زمینه بچاپ رسانید که



هفته نامه "امید" چاپ امریکا آنرا در شماره پنجاهم، سال چهارم خویش چنین نقل کرد: "یک منبع عالی رتبه وزارت امنیت و استخبارات میگوید یک توافق سری در اوایل ماه جاری در استانبول که مفاد آن ارسال دو هزار مجاهد افغانی به چینا میباشد، به امضار رسیده که ماهانه به هر نفر مبلغ یکصد و پنجاه دالر پرداخت میشود. منبع مذکور اظهار داشت: رهبر چینا (جوهر دودایف) فرستاده شخصی حکمتیار را غرض ترتیب پلان کلی توافقنامه اخیراً ملاقات کرده است ... یکی از کشورهای شرق میانه تمویل عملیات را بعهده گرفته و در رابطه با انتقال جنگجویان از طرف ایران و آذربایجان تفاهم صورت گرفته ..."

همین هفته نامه در شماره چهل و یکم سال دوم خویش از قول منابع خبری نوشت که: "حکومت آذربایجان حدود یکهزار جنگنده را از حزب اسلامی گلبدین خریده تا علیه ارمنستان استعمال کند."

خواننده عزیز میدانند که وقتی حکومت پاکستان "تنظیم اسلامی" بی را با رهبرش ساخته و پروریده باشد و باز، آنرا در خاک خود نگهداشته و اختیاراتش را به کف گرفته باشد، "تنظیم" مذکور چسان میتواند چنین معامله حساسی را آنهم با کشوری که در درون روسیه علیه روسیه می جنگد، انجام دهد؟ آیا این دو هزار جنگجو از خاک پاکستان تا چینا بدون اجازه، موافقت و همکاری خاص (آی. اس. آی) که دولتی قوی در درون دولت پاکستان بوده و همه چیز را از فلتر خود عبور میدهد، امکان پذیر خواهد بود؟ آیا تعداد زیادی از همین نوع جنگجویان که پیوسته به کشمیر فرستاده میشوند تا علیه هندوستان بجنگند؛ ناشی از اراده و تصمیم یک یا چند "تنظیم" اسلامی "افغانی" است یا متکی به اراده بالاتر از آنها که جنگ کشمیر را با تمام ابعاد گسترده و خونین آن کنترل و رهبری میکند؟ البته در این نکته تردیدی نیست که احزاب و "تنظیم" های اسلامی افراطی پاکستان مانند "جماعت اسلامی پاکستان"، "سپاه صحابه"، "حرکت الانصار"، جمعیت العلمای پاکستان"، "جیش محمد" و امثالهم در همه تروریست پروریها و صدور آن به کشورهای منطقه و جهان نقش بارز دارند، مگر جلو آنها نیز محکم بدست نظامیان حکومت پاکستان و به ویژه (آی. اس. آی) میباشد.

## یادداشت‌های فصل پنجم

- (۱) نروپف در آن زمان رییس سازمان اطلاعات (کی جی بی) بود.
- (۲) کتاب "افغانستان و مداخلات خارجی"، صفحات ۱۱۴ و ۱۳۲ مؤلف: میرآقا حقجو
- (۳) کتاب "جنگ اشباح" به قلم ستیوکول، صفحه ی ۶۰ - چاپ کابل
- (۴) چک سفید- اثر تم وینر، صفحه ی ۸، ترجمه انجمن تساند و همبستگی افغانها در امریکا-
- (۵) گذرگاه افغانستان - صفحه ۳۰۴
- (۵) دگروال یوسف، قراظهارات خودش، از کویته به دستور اختر عبدالرحمن به اسلام آباد آمده و در سازمان استخبارات نظامی آنکشور در بخش امور افغانستان مقرر شد. وی مدت چهار سال مصروف تقسیم سلاح به تنظیم های جهادی، کنترل رهبران جهاد رسمی و فعالیتهای جاسوسی و تخریبکاریهای نظامی علیه مردم افغانستان بود.
- (۶) کتاب چک سفید - صفحه ۱۲ اثر تم وینر
- (۷) تلک خرس، صفحه ی ۷۷ نویسنده: دگروال یوسف مسوول بخش افغانستان در شبکه ی استخبارات نظامی پاکستان
- (۸) جنگ اشباح - نوشته ی ستیوکول - چاپ کابل - صفحات ۷۹ و ۱۵۰
- (۹) تحولات سیاسی جهاد، صفحه ی ۳۸۴ نویسنده: نصری حقشناس
- (۱۰) تحولات سیاسی جهاد، صفحه ی ۴۵۸ نویسنده: نصری حقشناس
- (۱۱) تلک خرس، صفحه ی ۸۴ نویسنده: دگروال یوسف
- (۱۲) گُرباچف رییس جمهور روسیه در دهه نود قرن بیستم، قضیه افغانستان را برای کشورش "زخم خونچکان" خواند.
- (۱۳) تلک خرس، صفحه ی ۱۸
- (۱۴) تلک خرس، صفحه ی ۲۴
- (۱۵) عبدالرسول سیاف امیر حزب "اتحاد اسلامی"، زمانیکه پس از سقوط رژیم کودتا، با سایر تنظیم های جهادی بکابل برگشت، در یکی از صحبت های تلویزیونی اش صراحتاً اظهار داشت که "شهر کابل باید سه مترکنده شود { خاک برداری شود } تا پاک گردد.
- (۱۶) بعضی منابع موثق گفته اند که مجموع کمکهایی که در سالهای جهاد برای گلبدین صورت گرفته، بالغ بر یکنیم میلیارد دالر میشود و برخی دیگر، عدد نیم میلیارد دالر را هم ذکر کرده اند
- (۱۷) تلک خرس، صفحه ۳۲

- (۱۸-۱۹-۲۰) تلک خرس، صفحات ۱۱۴، ۱۱۳ و ۱۲۳
- (۱۹) جنگ اشباح - بقلم ستيو كول - صفحه ۱۴۲ - ترجمه مهندس محمد اسحاق - چاپ انتشارات ميوند - كابل
- (۲۰) تلک خرس يا فاجعه قرن - به قلم دگروال يوسف
- (۲۱) همان كتاب
- (۲۲) درباره مانورهای سازش يك جنایتكار بزرگ ... مقاله ی منتشره در وبسایت "شورش" ماه اپریل سال ۲۰۱۲ م بقلم الینگار.
- (۲۱) تلک خرس يا فاجعه ی قرن - بقلم دگروال يوسف (پاکستانی) ...
- (۲۲) همان كتاب
- (۲۳- ۲۴ - ۲۵) تلک خرس، صفحات ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۲۵
- (۲۶) شماره ی ۴۸ سال ۱۳۷۲ هفته نامه ی "امید" چاپ امريكا
- (۲۷) پروفیسور مايكل چوسودوفسكى - جون ۲۰۰۵ - گلوبال ريسرچ
- (۲۸) همان منبع
- (۲۹) تحولات سياسى جهاد، صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸
- (۳۰) "پاکستان پوست"، شماره ی (۱۱) سپتمبر ۱۹۹۵ ميلادى
- (۳۲) راپور عفو بين الملل - سال ۱۹۹۰ ميلادى
- (۳۳) سخنرانى قاضى حسين احمد پاكستانى - روزنامه "جنگ" - شماره ۲۶ - اپريل ۱۹۹۱ م
- (۳۴) همان منبع
- (۳۵) اردو وسياست - بقلم جنرال نبى عظيمى
- (۳۶) همان منبع
- (۳۷) مجله " آيينه افغانستا " چاپ امريكا - سال ۱۹۹۰ م
- (۳۸) جنگ اشباح - بقلم ستيو كول - چاپ كابل - صفحه ۴۶۴
- (۳۹) همان منبع
- (۴۰) نشریه انترنتى " مشرق " مورخ ۱۸ مهر سال ۱۳۹۱ خورشيدى - برگرفته از منابع بين المللى
- (۴۱) افراسياب ختك، هفته نامه ی "امید"، شماره ۳۳۱ چاپ امريكا

## فصل ششم

### حکومت تنظیم نما و اوج تخریب‌کاری‌های پاکستان

رژیم کودتای ثور و آخرین مُهرهٔ فعال آن (نجیب‌الله) که از سالهای ۱۳۴۶ هجری شمسی، یعنی دوران تظاهرات محصلین دانشگاه کابل در میان مردم و بخصوص در حلقات روشنفکری به بنام "نجیب‌گاو" شهرت یافته بود، بعد از حاکمیت خونین چندین ساله و متعاقب فروپاشی امپراتوری اتحاد شوروی و فشارهای سنگین داخلی و خارجی، در هشتم ماه اپریل سال ۱۹۹۲ میلادی به نحو زیوانه‌ی سقوط کرد. این، زمانی بود که مردم افغانستان در طول حاکمیت چهارده سالهٔ رژیم کودتای ثور و نیز، دوران ده سالهٔ اشغال نظامی سرزمین مادری شان توسط قوای روسی، یکنیم میلیون کشته داده بیشتر از پنج میلیون مهاجر در منطقه و جهان داشته، نظم اقتصادی-اجتماعی بر باد رفته و سرتاسر کشور آنها به ویرانهٔ حزن‌انگیزی مبدل گردیده بود. سطح تعلیم و سواد نه تنها به نازلترین درجهٔ آن سقوط کرده بود، بلکه هزاران باب‌مکتب و مدرسه از طرف "تنظیم" های اسلامی - جهادی ساخت پشاور ظاهراً به این دلیل که گویا "درمکتب کمونیستها تربیه میشوند"، به آتش کشانیده شده بودند. هزاران هزار خانوادهٔ افغان در عزای مرگ عزیزان و فرزندان شان داغدار گردیده و در نتیجهٔ جنگ‌های خونین، بمباران سبعانه، گرفتاریها و شکنجه‌های طاقت‌سوز "خاد" (دستگاه جاسوسی رژیم کودتا) و بیداد بی‌انقطاع دو جانبه، به ناراحتی‌های شدید روحی و روانی مبتلا گردیده و در زیر بار سنگین فقر اقتصادی خورد و خمیر شده بودند. بنابراین، میلیونها افغان چه در داخل و چه در خارج از افغانستان انتظار آنرا داشتند که سقوط رژیم کودتای ثور بمثابة آخرین بقایای میراث استعمار روس، موجب رویکار آمدن یک رژیم ملی و مردمی و باعث رفع آلام دیرینهٔ مردم و بازسازی و پیشرفت افغانستان خواهد شد، همانطور که مبارزات حق طلبانهٔ ضد استعماری شان موجب فرو ریزی دیوار برلین،

الحاق مجدد دو آلمان، رهایی مردمان اروپای شرقی از زیر یوغ اسارت روسها، انحلال پیمان وارسا گردید. ولی این همه آرزو ها و انتظارات انسانی آنها لگدمال غبن و خیانت دشمنان داخلی و خارجی و بخصوص، خرابکاریهای حکومت پاکستان و متحدین عربی و عجمی آن گردید. باید این نکته را نیز متذکر شوم که آنچه بعنوان انتظارات پس از شکست قشون روسی در افغانستان گفته شد، تنها مجموع امید و انتظار عامه مردم این کشور بود که در قبال احزاب اسلامی - جهادی و ادعا ها و شعار های آنها خوشبین بودند و یا میخواستند خوشبین باقی بمانند، در حالیکه بخشهای وسیعی از روشنفکران آگاه، مترقی، آزاده و وطنپرست افغانستان، با آنکه خود در جبهات ضد تجاوز خارجی غرض حصول آزادی و استقلال سیاسی سر زمین شان میرزمیدند، با درک و درایت خاص سیاسی خویش، از قبل به ماهیت و ماموریت اصلی احزاب و تشکلات مذکور پی برده و حتا اوضاع خونین و ننگینی را که پس از پیروزی به اصطلاح انقلاب اسلامی بوجود آمد، عالمانه پیشبینی میکردند.

بهر حال، رژیم کابل به رهبری "نجیب الله"، علی رغم دستگیریها، شکنجه ها، کشتار ها، لفاظی ها و فریبکاریهای بی حد و حصری که بکار برد، عاقبت، در برابر اراده تزلزل نا پذیر مردم افغانستان به زانو درآمد و زوال پذیرفت. علاوه از نفرت و بیزاری مردم علیه رژیم و مبارزات دوامدار ضد دولتی آنها، عوامل آتی نیز در سقوط رژیم نقش داشتند.

\* وجود اختلافات درونی حزب بر سر اقتدار، بخصوص اختلاف شدید میان دو جناح "خلق" و "پرچم" از یکسو و میان اعضای هر جناح از سوی دیگر که قدم به قدم از سطح به عمق رفته و تا مرحله علاج نا پذیر آن تکامل نمود. مثلاً، در میان جناح پرچم، گروپ بندی هایی به وجود آمده بود که بنام "گروپ نجیب"، "گروپ ببرک"، "گروپ کشتمند"، "گروپ مزدک" و "گروپ محمود بریالی"، "گروپ کاویانی"، "گروپ خلقی ها"، ... و ... یاد میشد و گروپ ها هر کدام در برابر یکدیگر، میانه خوبی نداشتند و یا ظاهراً روی تاکتیک، به داشتن اختلاف میان خویش تمارض میکردند. بهر صورت، آنچه زوال رژیم نجیب الله را تسهیل نمود، علاوه از وجود اختلافات ذات البینی کادر های حزب و جناح های منشعب آن، عوامل آتی بود:

\* فرو ریزی قدرت امپراتوری شوروی و قطع کمکهای آن به رژیم کودتا.

\* سقوط خوست، مزار و ارزگان یکی پی دیگر و نیز انسداد راه ها و محاصره اقتصادی شهر کابل

و راکت باران آن به تجویز آی. اس. آی پاکستان.

\* کودتای ناکام شهنواز "تنی" وزیردفاع نجیب الله وعضو سرشناس جناح "خلق" در تبنانی با حزب اسلامی گلبدین و با برنامه مخفی آی. اس. آی پاکستان علیه رژیم نجیب الله که بتاريخ شانزدهم ماه حوت سال ۱۳۶۸ هجری شمسی صورت گرفت و ضربه محکم دیگری بود برپیکرنزار و ناتوان رژیم مذکور. چرا "تنی" در آن اوضاع و احوال حساس دست به چنین عمل خطرناک زد؟ این، سوال اساسی بی است که اگر پاسخ بجا دریابد، نکته های سر پوشیده و اسرار آمیز اوضاع نا بسامان کشور عزیز ما بعد از شکست قشون روسی بیشتر بر ملا خواهد گردید.

طی فصول گذشته سعی بعمل آمد ثابت ساخته شود که در کلیه اوضاع خونین و ویرانگری سرزمین ما دست مقامات پاکستانی و منسوبین شبکه استخبارات نظامی آن کشور قویاً دخیل بوده است. باز هم به منظور آنکه بازیهای خطرناک آی. اس. آی مخصوصاً پس از خروج نیرو های روسی از افغانستان بیشتر افشا شده و رابطه مستقیم آن با کودتای "تنی" بدست آمده باشد، اینک، سند دیگری ارایه میگردد. این سند سری و محرمانه، نخستین بار در روزنامه انیس درکابل بچاپ رسیده بود. بعداً در رساله بی که بنام "گلبدین حکمتیار خاین ملیست یا جاسوس یا هردو" از طرف سید محمد میوند درسال ۱۹۹۰ میلادی در دهلی بچاپ رسید، درج گردید و مجله "آئینه افغانستان" نیز آنرا در شماره ششم سال اول خویش نشر کرده است:

## متن دری نامه فوق

مدیریت عمومی

استخبارات نظامی اسلام آباد

شماره: ۴۱۲۰ - جی آی ای - ۶ - ای ۲۲ فبروری ۱۹۸۹ م

به آتشه دفاعی سفارت پاکستان ...

موضوع: اولیتها و ستراتیژی پاکستان

خروج عساکر روسی، شرایط جدیدی را برای حل مسأله افغانستان ایجاد میکند. بعد از سقوط رژیم کابل، اوضاع اقتصادی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن، کمک خارجی میتواند صورت گیرد.

(۲) سیاست ما در قبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف) تشکیل یک حکومت جدید که از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیاد ملل و قبل از همه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید درین حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نماییم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثلاً جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد. مجاهدین محتاج به تمام کمکهای ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه به یک اردوی منظم کمک نمایند. دخالت و شراکت پاکستان لازمست تا اوضاع کنترل شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب) سقوط رژیم کابل میتواند از دو طریق صورت گیرد: این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد. برای این منظور، ما باید تلاش کنیم تا در حلقات نظامی کابل نفوذ نماییم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابجا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که در آن عمل کرد عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج) اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم بلکه در آینده، ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان گردد. این امر سرانجام میتواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بیانجامد. این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد. با این وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

(۳) وضع هنوز هم مشنج است و مستلزم احتیاط میباشد.

اطلاعات مفصل تر شما مورد قدردانی ما خواهد بود و باید به زود ترین فرصت برای ما گسیل گردد.

درغیاب مدیر عمومی استخبارات

دگر وال محمد ارشاد چوهدری "

چنانکه در این سند محرمانه ی شبکه استخبارات پاکستان عنوانی اشته ی نظامی آن کشور (درهند) وطبعاً درکابل و کشورهای منطقه، ملاحظه میشود، شبکه مذکور غرض تطبیق قدم به قدم پلانهای اشغالگرانه خویش پس از روسها در افغانستان، تماشگری، تطمیع و همکاری با افسران نظامی رژیم کابل (بخصوص بخش خلقی ها) را ضرور دانسته با صراحت میگوید که "ما باید تلاش کنیم تا در حلقات نظامی کابل نفوذ نماییم"، چنانکه نفوذ هم نمودند و شهنواز(تنی) و یاران حزبی و نظامی اش را که هم پُرعهده بودند و هم بخشهایی از امور نظامی را در رژیم نجیب الله به عهده داشتند، با وعده ی احیای قدرت "خلقیها" وگرفتن انتقام از "پرچمی های غاصب" به شبکه استخبارات ارتش پاکستان (آی. اس. آی) جذب نموده آنها را وادار به انجام کودتای نظامی علیه رژیم نجیب الله کردند. تباری و سازش شهنواز (تنی) با گلبدین امیر حزب اسلامی به هیچصورت نمیتوانست در غیاب (آی. اس. آی) و بدون دخالت مستقیم و فعال آن صورت پذیرد. (تنی) بعد از شکست کودتا و فرارش به پاکستان، باساس ملاحظات خاص سیاسی، توسط آی. اس. آی به (محمد آغه) ولایت لوگرکه پایگاه حزب اسلامی در آن جا موقعیت داشت، انتقال داده شد و دریک مصاحبه ی فرمایشی گفت: "از تمام مجاهدین و قوماندانان حزب اسلامی به خصوص حکمتیار صاحب از صمیم قلب اظهار سپاس و امتنان میکنم که با ما کمک نموده و میکند." (شرح بیشتر پیرامون فرارشهنوازتنی به پشاور، تعداد واسامی جنرالان کودتاجی وی، استقبال استخبارات نظامی پاکستان از آنها و حتا مقدارپولیکه آی. اس. آی برای تنی و همکارانش پرداخته است، بگونه ی مستند درجلد دوم این کتاب گنجانیده شده است.)

باید این نکته را نیز یاد آور شد که شهنواز تنی بعداً به اصطلاح حزبی را بنام "د سولی ملی غورزنگ" درپاکستان و در پناه اجازت و حمایت سازمان جاسوسی ارتش پاکستان اعلام نمود.



اندکترین توجه به مفاد و مواد سند منتشره ی بالا، خواننده را به عمق مقاصد استعماری حکومت پاکستان در کشور عزیز ما رهنمایی میکند و ضرورت آنرا نمی بینم تا کلمه به کلمه ی این نامه ی محرمانه استخبارات پاکستان عنوانی اشته نظامی آن کشور را به تحلیل گیرم..

" بینان سیوان" نماینده خاص " پیرس دی کویار" سرمنشی سازمان ملل در همین شب و روز بین اسلام آباد- کابل- تهران- ماسکو- ریاض در رفت و آمد بود تا باساس طرح پنج فقره یی شورای امنیت سازمان ملل و زمینه تطبیق انتقال قدرت از رژیم کودتای ثور به یک شورای پانزده عضوی بیطرف را مساعد سازد.(۱)

طرح صلح پنج فقره یی سازمان ملل در آن زمان، قرار آتی از طرف " بینان سیوان" ارائه شده بود:

۱- حفظ حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم وابسته گی سیاسی و خصلت عدم انسلاک و اسلامی بودن افغانستان.

۲- پذیرش حقوق مردم افغانستان تا نوع حکومت و نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خویش را خود تعیین نموده در این راستا از هر نوع مداخله و تحمیل سیاسی خود داری صورت گیرد.

۳- نیاز به یک مرحله ی انتقالی که جزئیات آن در گفت و گوی بین الافغانی در جهت تشکیل یک حکومت با قاعده ی وسیع تعیین و مشخص گردد. در این دوره ی انتقالی، پایان مبارزه ی مسلحانه و آماده کردن زمینه ی آرام برای رای گیری مردم، موضوع بحث قرار میگیرد.

۴- عدم فرستادن ابزار جنگی برای نیرو های طرف مناقشه

۵- اعطای کمکهای مالی و مادی برای سر زمین جنگزده ی افغانستان و برگشت رضا کارانه ی مهاجران افغانی به وطن شان.

اعضای شورای دولت مؤقت که برای شش ماه از سوی سازمان ملل برگزیده شده بودند، از اینقرار بود:

دکتر عبدالصمد حامد

دکتر عبدالستار سیرت

دکتر عبدالحکیم طبیبی  
پروفیسور محمد اصغر  
عنایت اللہ ابلاغ  
پروفیسور رسول امین  
جنرال یحییٰ نوروز  
محمد ہاشم مجددی  
انجنیر جمعہ محمد محمدی  
دکتر ابراہیم عظیم  
جنرال عبدالکریم مستغنی  
پروفیسور عبدالسلام عظیمی  
سید شمس الدین مجروح  
پروفیسور محمد حسن کاکر  
و جنرال عبدالحکیم کتوازی .

اما اوضاع روز تا روز وخیم تر گردیده رژیم کودتا را زیر فشار قرار میداد. تخریبات ماهرانہ پلانہای سازمان ملل ازسوی پاکستان، جمعیت اسلامی ربانی، (بخصوص بخش شورای نظار) و جناح انشعابی حزب دموکراتیک افغانستان (پرچی ہا) و همچنان، افزایش حملات " تنظیم های اسلامی " از جنوب شرق با سهمگیری ملیشہ ہا و افراد ارتش پاکستان بالای شہر جلال آباد، لوگو گردیز و همچنان، سقوط ولایت مزار، جبل السراج، چہاریکار و میدان ہوایی بگرام یکی پی دیگر توسط ملیشہ های مسلح تحت امر عبدالرشید دوستم و نیرو های " شورای نظار " و موازی بدن، تحرکات و توطئہ های ارکان رژیم علیہ یکدیگر و اوچگیری نفرت و انزجار قاطبہ مردم علیہ رژیم کودتای ثور، ہمہ و ہمہ موجب آن شد تا بالاخرہ نجیب اللہ، این آخرین سردمدار رژیم دست نشانده در اواخر ماہ حمل سال ۱۳۷۱ خورشیدی، ارگ جمهوری را بہ قصد فرار بہ سوی ہندوستان ترک کند. ولی افراد جنرال عبدالرشید " دوستم " فرمانده ملیشہ های رژیم کہ درمیان مردم افغانستان بنام " ملیشہ های گلیم جمع " مسما گردیده بود و چند روز قبل از آن ظاہراً بعنوان کُکمک برای رژیم نجیب اللہ وارد کابل شدہ و میدان ہوایی را در اختیار گرفته بودند، با یک چرخش آنی، ولی پلان شدہ با جناح " شورای نظار " بہ رہبری احمد

شاه مسعود، گروپ محمودبریالی برادر ببرک کارمل (واحتماً با موافقت مخفی روسیه، ایران و ترکیه)، موضع سیاسی شانرا تغییر داده نگذاشتند موبک رییس جمهورداخل میدان شده کابل را به همراهی نماینده ی سازمان ملل که در داخل طیاره منتظر وی بود، بعزم خارج ترک کند. "نجیب" که تا چند ساعت قبل ازان، بحیث رییس جمهور، رهبر حزب و صاحب دم و دستگاه طویل و عریض "خاد" و ارتش منظم می غرید، چنان درمانده و زبون شد که دیگر جرأت آنرا در خود نمی دید تا دو باره به داخل ارگ جمهوری رود. بنابراین، از میدان هوایی به سرعت برگشت و بعوض ارگ به سوی دفترسازمان ملل درکابل شتافت و پناهنده شد. با نمایش همین درامه مضحک، رژیم کودتا عملاً سقوط کرد، اراکین حزبی و دولتی رژیم در این موقع با سیراسیمه گی خاصی به دویخش تقسیم شدند و هریخش با یکی از دو جناح مقاومت رسمی یا احزاب اسلامی بنیادگرا، ولی رقیب همدیگر، رابطه ی علنی و آشکاربرقرار نمود، رابطه یی که قبلاً بگونه پنهانی و شرمگینانه یی میان آنها بوجود آمده بود.



بینان سوان نماینده ی سازمان ملل (ازراست به چپ) و آقای انان سرمنشی سازمان مذکور

جناح "خلق" و پشتون تباران جناح پرچم به سرکرده گی جنرال "رفیع" به حزب اسلامی گلبدین و جناح "پرچم" به سرکرده گی "عبدالوکیل" به جمعیت اسلامی ربانی، به ویژه به قوماندان "مسعود" پیوستند. چنانکه "وکیل" وزیر امور خارجه رژیم، بعد از فرار نجیب الله، شخصاً به شهر جبل السراج واقع در هفتاد و پنج کیلو متری شمال کابل رفته خود و قدرت دولتی را رسماً به

احمد شاه مسعود که قبلاً آنجا را اشغال کرده بود، سپرد. جالب اینکه هزاران نفر اعضای " خاد " که پس از اخراج روسها از افغانستان و سقوط رییس " پُرانرژئی " شان (نجیب الله) دیگر تیم شده و دارای ریش و دستار و تسبیح نیز گردیده بودند، با سلاح های دست داشته و با استفاده از انگیزه های خود ساخته قومی و زبانی به سرعت و آسانی به آغوش "تنظیم" های مورد نظر شان خزیدند.

. در آغوش تنظیمی هایی که با اساس تبلیغات و عملکرد های خونین چندین ساله حزب دموکراتیک خلق، آنها " نواله خوار امپریالیسم " بوده " اشرار " و " باسمه چی " می زایدند. افراد گروپ " کشتمند " صدراعظم رژیم کودتا عمدتاً در " حزب وحدت اسلامی " اهل تشیع جذب شدند.

شبکه های (سی. آی. ای)، (آی. اس. آی)، (المخابرات العامه) در این هنگام به سرعت دست بکار شده رهبران " تنظیم " ها را در پشاور گرد هم آوردند. آنها به روز چهارم ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی در "گورنرهاوس" پشاور و تحت نظارت نواز شریف صدراعظم و جنرال جاوید ناصر رییس سازمان جاسوسی نظامی پاکستان و نیز، ترکی الفیصل رییس شبکه ی جاسوسی عربستان سعودی فیصله کردند که صبغت الله مجددی امیر جبهه نجات اسلامی افغانستان رهسپار کابل شده قدرت سیاسی را از بقایای رژیم کودتا تسلیم بگیرد. همچنان در آنجا (پشاور) فیصله کردند که آقای " مجددی " برای مدت دو ماه بحیث نخستین رییس جمهور دولت اسلامی افغانستان کار کند و به تعقیب آن، برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان برای مدت چهار ماه بحیث رییس جمهور معرفی شود.

این نکته قابل تذکر است که احمد شاه مسعود هر چند قدرت دولتی را رسماً تسلیم گرفته و در شهر چهاریکار واقع در شصت کیلو متری شمال کابل موضع گرفته بود، با آنها، برای امیران تنظیم های اسلامی پیغام داد تا هر چه زود تر به کابل آمده دولت اسلامی مورد نظر را تشکیل دهند. مسعود همچنان، از شهر چهاریکار و از طریق دستگاه بی سیم با گلبدین امیر حزب اسلامی که جلسات پشاور را رها کرده به سرعت به چهار آسیاب آمده بود تا زود تر از دیگران داخل ارگ کابل شده به کرسی ریاست جمهوری بنشیند، تماس بر قرار نموده طی صحبت های طولانی با وی، روی این نکته پافشاری داشت تا مجاهدین در ازای تسلیم شدن رژیم سابق، در تصرف کابل

از سلاح استفاده نکنند، ولی برعکس، گلبدین اصرار می ورزید که "میخواهد به زور سلاح و با نعره های الله اکبر داخل کابل شود تا در تاریخ نوشته شود که مجاهدین بصورت "ظفرمندان" وارد کابل شدند". وی ضمناً به مسعود گفت که "همین حالا جناب قاضی صاحب { قاضی حسین احمد امیرجماعت اسلامی پاکستان و مہرہ فعال آی.اس. آی} هم اینجا نشستہ است . تعیینات و تقسیمات کرسی ها و مقام های دولتی که از طرف حکومت پاکستان، عربستان سعودی، امریکا و بریتانیا در پشاور صورت گرفت، از اینقرار بود:

کرسی ریاست جمهوری برای صبغت الله رهبری جبهه نجات و پس از آن برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی؛

کرسی صدارت برای حزب اسلامی گلبدین؛

کرسی معاونیت صدارت و وزارت داخله به اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف؛

کرسی معاونیت صدارت و وزارت معارف به حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص؛

کرسی معاونیت صدارت و وزارت امور خارجه به محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی؛

کرسی وزارت دفاع به جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی؛

کرسی وزارت عدلیه به حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمدی؛

اما، این زمانی بود که جنگهای خونین میان افراد حزب اسلامی و جناح " خلقی" ها از یکطرف و افراد جمعیت اسلامی و جناح ائتلافی آن {پرچمی} ها به شمول عبدالرشید دوستم از سوی دیگر در میان شهر کابل آغاز شده و با شدت و بیرحمی تمام ادامه داشت. جناح های ذیدخل در جنگ کابل، نیرو هایشان را قرار شرح ذیل با شتابی هرچه تمامتر، در مواضع و مناطق سوق الحیثی کابل جا بجا نموده بودند که همه آنها از سلاح های ثقیل و خفیف مانند راکت لنچر، آر پی جی ۵۰۷، هاوان، توپهای متنوع، تانکهای غول پیکر، ماشیندارها، نارنجک (بمب دستی)، راکت ستنگر دافع هوا، راکت انداز ها و امثالهم مجهز بودند:

\* قرارگاه منطقه دهمزنگ، باغ وحش و چهارراهی بریکوت به فرماندهی شخصی بنام سمیع الله قطره؛

\* قرارگاه شفاخانه (بیمارستان) علی آباد و نواحی وزارت زراعت به فرماندهی بابہ جلندر و رحیم الله؛

- \* قرارگاه گردنهٔ کارتهٔ سخی به فرماندی گل حیدر؛
- \* قرارگاه شیوه کی در شرق میدان هوایی کابل؛
- \* قرارگاه خواجه بغرا در غرب میدان هوایی کابل؛
- \* قرارگاه کوه تلویزیون در قلب شهر کابل؛
- \* قرارگاه هزارهٔ بغل در شمال خیر خانه ؛
- \* قرارگاه فرقهٔ ۳۱۵ در غرب خیر خانه؛
- \* قرارگاه دشت چمتله ؛
- \* قرارگاه لوای راکت به فرماندهی ملا تاج محمد که مناطق کوهٔ سنگی، کارتهٔ ۴، ده بوری، علاالدین، دارلامان، ده قاضی و چهلستون را تحت پوشش سلاح ها مختلف النوع قرار میداد.
- \* قرارگاه باغ داوود؛
- \* قرارگاه کمپنی تحت فرماندهی زلمی توفان؛
- \* قرارگاه تایمنی (بخشی از شهر نو)؛
- \* قرارگاه تپهٔ مرنجان به فرماندهی " قوماندان همراه"؛
- \* قرارگاه بالا حصار به فرماندهی جنرال همایون فوزی و مجید روزی؛
- \* قرارگاه کوه زنبورک و ده ها موضع و محل دیگر؛
- \* قرارگاه لیسۀ شورواکی به فرماندهی زردار؛
- \* قرارگاه کارتهٔ نو به فرماندهی نوررحمن؛
- \* قرارگاه هندکی به فرماندهی انجنیر زلمی؛
- \* قرارگاه ریشخور؛
- \* قرارگاه سنگ نوشتهٔ لوگر به فرماندهی جنرال ولی شاه؛
- \* قرارگاه چارآسیاب به فرماندهی خلیل؛
- \* قرارگاه پولیتخنیک به فرماندهی ضابط علی اکبر قاسمی ؛
- \* قرارگاه پرورشگاه وطن (مقابل سفارت شوروی) به فرماندهی ابوذر؛
- \* قرارگاه ده بوری به فرماندهی قیس؛
- \* قرارگاه مهتاب قلعه؛
- \* قرارگاه قلعهٔ قاضی؛

\* قرارگاه مکروریان ها به فرماندهی امان الله کریم؛

پس خواننده عزیز میتواند با در نظر داشت تعدد مواضع و قرارگاه های ذکر شده نظامی و بکار بُرد سلاح های ثقیل و خفیف مختلف النوع، آنهم توأم با احساسات کین توزانه، تعصب آمیز، جاهلانه و جنون بار قدرت طلبانه تنظیمی در برابر یکدیگر، وضعیت شهر باستانی کابل و باشنده های بی دفاع آنرا در آن شب و روز حدس بزند.

بازهم بهتر است اوضاع شهر کابل را از قلم " قوماندان گارنیزیون" کابل در آن شب و روز بخوانیم که در کتابی بنام " اردو و سیاست ... " درج نموده است:

" در جریان این جنگ سه روزه که در تاریخ ۵ ثور الی شام روز ۷ ثور ادامه داشت، مناطق سید نور محمد شاه مینه، شاه شهید، قلعهچه، شهرکهنه کابل، ششدرک، گذرگاه، چهلستون، کوته سنگی، کارته سه و کارته چهار فشار بیشتر را متحمل گردیدند. خانه های زیادی تخریب شد و مردم بیگناه زیادی به قتل رسیده و یا زخمی گردیدند، مال و دارایی مردم چور و چپاول شد و در بعضی موارد، به ناموس آنها تجاوز صورت گرفت، تعداد کشته شده گان اهالی مُلکی درین جنگها همه روزه حد اقل یک هزار نفر تخمین زده میشد. عامل اساسی این کشتار و تخریب، چور و چپاول و غارت، حزب اسلامی و متحدین سیاسی و نظامی آنها در کابل بود ... "



یکی از پایه های برق در شهر کابل که پیکرش در جنگهای تنظیمی سوراخ سوراخ شده

به روز هشتم ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی، صبغت الله (مجددی) با کاروان دورو دراز مشتمل بر " قوماندان های جهادی"، نماینده گان " تنظیم های اسلامی"، نوکران و ارادتمندان شخصی و تعداد زیادی از خبرنگاران خارجی و عناصر استخبارات منطقه و جهان با سر دادن نعره های " الله اکبر" و شلیک های شادمانه وارد شهر کابل شدند و در شام همان روز، قدرت دولتی را در تالار وزارت امور خارجه از بقایای رژیم سابق تسلیم گرفت و فی المجلس، بدون پرسش از مردم و مغایرخواست و تقاضای عموم، عفو عمومی را اعلام نمود. البته منظور (مجددی) از اعلام عفو عمومی، درحقیقت، اطمینان دادن و مصونیت بخشیدن به منسوبین حزب دموکراتیک خلق و بخصوص نهاد های استخباراتی وقاتلان و شکنجه گران حرفه وی آن بود که از ناحیه ی خشم و انتقام مردم سخت در هراس افتیده بودند. بالمقابل، در مراسم تسلیمدهی قدرت برای مجددی، " هاتف" سابق معاون رییس جمهور و " خالقیار" صدراعظم سابقه، تأسیس حکومت اسلامی را رسماً به مجددی تبریک گفتند .

صبغت الله مجددی بمثابه ی رییس جمهور جدید، طی سخنرانی اش در این مراسم اظهار داشت که " باید همه دشمنی های گذشته را فراموش کنیم و ... "، اما، این موقعی بود که از یکطرف به اثر جنگهای شدید یک هفته یی، سراسر شهرکابل از خون هزاران انسان بیگناه و بینوای آن شهر رنگین شده بود و از سوی دیگر، گلبدین امیرحزب اسلامی، پس از شکست هفته ی اول ماه ثور، با هزاران تن جنگجوی افغانی، عربی، چچنی و پاکستانی و با انبار های بزرگی از موشکهای دور بُرد و سلاح های سنگین دیگر در چهار آسیاب واقع در بیست و پنج کیلو متری شهر کابل سنگر گرفته و بازهم اهالی دردمند کابل و نواحی آنرا تهدید به مرگ و نا بودی میکرد. وی هرچند از طرف "شورا" ی پشاور بحیث صدراعظم دولت اسلامی منصوب شده بود، اما روی دو مقصد عمده نخواست بکابل رفته و با حکومت اسلامی آقای مجددی همکاری کند: نخست اینکه او اصلاً کرسی ریاست جمهوری را مطالبه داشت و به چیزی کمتر از آن قانع نه بود و دوم آنکه هرگاه به شهرکابل رفته و کرسی صدارت را اشغال مینمود، در آن صورت مشکل بود شهر کابل بسوزد و یکی از آرزو های جنرال ضیا الحق، جنرال اختر عبدالرحمن، جنرال حمید گل و سایر قدرتمندان پاکستانی برآورده گردد. بنابراین، گلبدین حکومت مجددی را " حکومت بوش" (رییس جمهور ایالات متحده ی امریکا) نامید، به عفو عمومی اعلام شده اعتراض کرد و در عین زمان به همکاری نزدیک (آی.اس.آی)، قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان

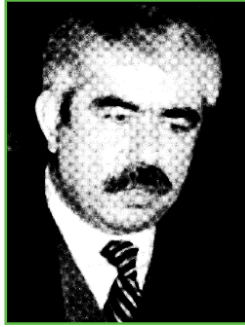


و همکار نزدیک شبکه استخبارات آن کشور و دیگر مشاورین خارجی، برای جنگهای طولانی تر و خونین تر آماده گی میگرفت. وی پیوسته صبغت الله مجددی را تهدید میکرد و حتی وقتی طیاره ی حامل وی از پاکستان برمیگشت، گلبدین بالای آن با راکت شلیک نمود، ولی با آنکه طیاره خساره مند و "کوپیلوت" زخمی شد، آسیبی به آقای مجددی نرسید و آنگاه که از وی راجع به نجاتش از این حادثه پرسیده شد، گفت: "از برکت معجزات جدش بوده است ..."



صبغت الله مجددی حین سخنرانی در موقع تسلیم گیری قدرت دولتی در کابل

مجددی که گفته شده در گفتار و کردار خویش سست و نا پایدار است، از کابل به ولایت بلخ شتافت و ضمن ایراد بیانیه در شهر مزار، جنرال عبدالرشید "دوستم" را ستود و او را با " خالد بن ولید" همسان دانسته رتبه " سترجنرال" یا (جنرال بزرگ) را برایش عنایت کرد تا بدین گونه، باشد متحد و مدافع سیاسی - نظامی در برابر تهدید های رقبای دست و پاکنند، ورنه از نظر پرنسیپ، رفتن اولین رئیس جمهور دولت اسلامی نزدیکی از جنرالان رژیم دست نشانده قبلی و فرمانده بخشی از (ملیشه) های رژیم مذکور در شمال کشور به هیچصورتی معمول و معقول نبود. بلکه از نظر اصول و پرنسیپ دولتمداری، جنرال " دوستم" و سایر جنرالان و مامورین بلند رتبه ی مرکز و ولایات بایستی غرض ابراز تبریک به رئیس جمهور جدید و اعلام تابعیت به دولت نو تأسیس وارد کابل میشدند.



جنرال عبدالرشید " دوستم " رهبر " جنبش ملی - اسلامی "

صبغت الله مجددی در عین زمان، برای آنکه جنرالان نظامی و مقامات حکومتی پاکستان را خوشنود ساخته باشد، طی بیانیه‌ی اظهار داشت که: " چون مرحوم ضیا الحق به جهاد ما کمکهای زیادی کرده، بنابراین، مسجد جامع پُل خشتی را بنام " مسجد ضیا الحق مسما میکنیم " وی همچنان اظهار داشت که " کِرچ و کلاه جنرالی ضیا الحق را در موزیم ملی افغانستان نگهداری خواهیم کرد. "

این نکته نیز قابل تذکر است که طی مسافرت "مجددی" به پاکستان، اعلام شد که حکومت پاکستان مبلغ ده میلیون دالر مساعدت نقدی غرض بازسازی افغانستان برای وی سپرده است، اما در بحبوحه‌ی آنهمه نا بسامانی‌های جنگی و سیاسی، کسی نفهمید که اگر واقعاً حکومت پاکستان که همیشه از وجود خون آلود افغانستان منفعت برداشته است، همچو پولی را پرداخته باشد، به کجا رفت و چه شد؟ اما برخی منابع افغانی اظهار داشتند که "مجددی" پول مذکور را بحساب شخصی خودش واریز کرده و صراحتاً گفته که پول مذکور برای شخص خودش پرداخته شده است.

مدت دو ماه حاکمیت دولتی صبغت الله مجددی بدون آنکه اندکترین کاری برای مردم زجر کشیده افغانستان انجام شده باشد، با اعطای رتب و درجات مُلکی و نظامی، دید و وادیدهای تشریفاتی و بگو مگوهای فی مابین برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و قوماندانان ارشد جوانب با نفوذ بر سر تقسیم کرسی‌ها و بخشایش و انحصارگری و ... پایان یافت و بتاريخ دهم ماه سرطان سال ۱۳۷۱ خورشیدی، برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان مطابق فیصله "شورا" ی پشاور بحیث رییس جمهور دولت اسلامی شروع بکار کرد. جالب اینکه آقای ربانی در همان ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی که مجددی به کرسی ریاست جمهوری

نشستہ بود، از پشاور وارد کابل گردیده شروع کرد به نشست ها و سخنرانی ها و تماسگیریها و امر و نہی پیروان حزبی اش و نیز مامورین جہادی در دولت نوتشکیل و حتا پرداختن بہ نوعی کنترول و نظارت در کارہای رییس جمہور (مجددی) . برہان الدین ربانی بہ مجرد رسیدن بکابل، " شورای قیادی " را تشکیل داد کہ در آن رہبران جہاد رسمی بہ استثنای گلبدین و مولوی یونس خالص عضویت داشتند. یعنی در برابر " شورای جہادی " کہ قبلاً ساختہ شدہ بود، " شورای قیادی " را قرار داد کہ بعد ہا مایہ درد سر زیادہی گردید.

برہان الدین ربانی ضمن نخستین بیاناتش پس از اشغال کرسی ریاست جمہوری، از تورن جنرال حمید گل رییس سازمان اطلاعات نظامی پاکستان و یکی از طراحان اصلی برہادی افغانستان رسماً تقاضا کرد تا بہ کابل " تشریف " آوردہ بمثابہ مشاور ریاست جمہوری دولت اسلامی افغانستان کار کند و " اردو و استخبارات دولت اسلامی را نظم و رونق بخشد " و جنرال مذکور کہ میدانست اینکار مایہ شرمساری ہر دو جانب خواهد شد، با تبختر خاصی این تقاضا را رد کرد کہ روزنامہ " جنگ " چاپ راولپندی در شمارہ تاریخی ۲۷ ماہ جون سال ۱۹۹۲ میلادی خویش این خبر را بہ نشر رسا نید. بُریدہ روزنامہ متذکرہ را در ذیل ملاحظہ فرمایید:



بُریدہ روزنامہ جنگ پاکستان راجع بہ پیشنہاد برہان الدین ربانی

مبنی بر مقررہ جنرال حمید گل درارگ کابل

همچنان، ربانی طی نخستین بیانیه اش که در یکی از نمازهای جمعه در مسجد جامع پُلِ خشتی کابل ایراد کرد، متأسفانه به هیچ موضوع مهم و حیاتی که پاسخگوی خواست ها و تمنیات دیرینه مردم باشد، تماس نگرفت، بلکه آنچه گفت عمدتاً عبارت از آن بود که مثلاً چطور جهاد شروع شد؟ چسان حکومت کمونیستی سقوط کرد؟ و مردم مسلمان افغانستان باید (اسلام عزیز) شان را عزیز تر داشته باشند و همین!

وقتی موصوف به کرسی ریاست جمهوری نشست، سایر کرسی های دولتی را باساس "استحقاق تنظیمی و جهادی" تقسیم نمود. نه بر بنیاد لیاقت افراد و رعایت خواست و نیازمناح ملی. هرچند روی این تقسیمات با "تنظیم ها"، بخصوص با حزب وحدت اسلامی اهل تشیع که بخشهای غرب کابل را در تصرف داشت، درافتاد و این جریان، بالاخره منتج به آغاز جنگهای خونین و بربادگرانه یی در میان شهر کابل گردید. با آنهم، به استثنای حزب اسلامی گلبدین، سایر "تنظیم" ها در آغاز، با وی کنار آمده به نحوی در دولت نوتشکیل اسلامی سهیم شدند.

برهان الدین ربانی از "برادر گلبدین" خواست تا از چهار آسیاب به مرکز کابل آمده کرسی صدارت را اشغال کند. ولی وی نه تنها این تقاضا را رد کرد، بلکه به این بهانه که "ملیشیه های دوستمی هنوز هم در کابل اند"، شهر را به موشک بست و هزاران هزار پدر و مادر را بی جگرگوشه و هزاران هزار کودک شهر کابل را بی پدر و مادر ساخت، عمارات دولتی و منازل مسکونی را بخاک برابر نمود و سراسر شهر کابل را مطابق ستراتیژی سازمان اطلاعات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) طعمه خون و آتش گردانید.

وقتی از گلبدین خواسته میشد شلیک صد ها موشک تباه کننده بالای شهر کابل را متوقف سازد، میگفت:

"تا زمانیکه ملیشه های دوستم از کابل اخراج نشده و عناصر "کمونیست" از پُست های دولتی بر طرف نشوند، به جنگ خود تا چهارده سال دیگر هم ادامه خواهد داد" تا بالاخره ربانی این تقاضا را پذیرفته نیروهای جنرال عبدالرشید دوستم را مجدداً از کابل به مزار فرستاد. اما، آن موقعی بود که قرار نوشته روزنامه "الجزیره" شماره ۸۰۹۶ آن، "بیست هزار کشته، یکصد هزار مجروح و یک میلیون پناهنده انبار شده بود"



افراد حزب اسلامی گلبدین در حال پرتاب موشک بالای شهریان کابل

رادیو " صدای افغانستان آزاد" بتاريخ ۱۱ ماه آگست سال ۱۹۹۲ میلادی به نقل از فرانس پرس گفت: " منگل حسین مشاور سیاسی گلبدین گفته که این راکت اندازی تا وقتی که استاد برهان الدین ربانی به خواستهای گلبدین در باره خروج قوای ملیشه از کابل ترتیب اثر ندهد، ادامه خواهد یافت. "

خبرنگار " رویتر" به روز دوازدهم ماه آگست از داخل شهر کابل چنین گزارش داد: " این جنگها از شدید ترین جنگهای اخیر در افغانستان بوده هزاران جسد در سرکهای کابل افتیده است و چون انتقال این اجساد به قبرستان ها امکان پذیر نیست، در کنار سرکها حفره ها کنده شده اجساد در آن انداخته میشود ... هزاران نفر سراسیمه در صدد خروج از شهر کابل میباشند. "

گلبدین و متحدین خلقی اش در جنگهای هفته اول ماه ثور شکست خورده بود و باید توسط نیرو های مدافع کابل تعقیب میشد که نشد، علت آن این بود که پاکستانی ها برهان الدین ربانی را وادار ساختند تا با انفاذ آتش بس فوری، تداوم جنگ و تعقیب نیرو های شکست خورده حزب اسلامی را متوقف سازد. بهمین ملحوظ، ربانی هم به اساس حُب " برادری" با گلبدین و رعایت ایدئولوژی سیاسی (اخوانیت)، به قوماندان مشهور خویش (احمدشاه مسعود) دستور داد تا عیناً عمل کند. اما، همینکه میعاد آتش بس پایان یافت و مواد و سلاح کافی جنگی توسط (آی. اس. آی) پاکستان به چهار آسیاب رسانیده شد، راکت باران بی وقفه و بیرحمانه شهر کابل مجدداً از طرف گلبدین آغاز گردید که این بارحتا (سلیمان گیلانی) وزیر امور خارجه رژیم اسلامی چنان از کابل فرار کرد که تنها در پشاور دم گرفت. این راکت باران به حدی با قساوت انجام شد که

اجساد شهدای بیشمار شبها و روزها روی خیابانها و میان کوچه ها و بازارها باقی ماندند و هزاران جسد دیگر از طرف متعلقین شان در صحن حویلی ها و کناره کوچه ها دفن گردیدند. هزاران نفر با سر و پای برهنه و شکم گرسنه، گریان و نالان به سوی شمالی یا جلال آباد رو به فرار نهادند. منابع مؤثق اظهار داشتند که به تعداد چهار هزار نفر تنها در مرحله اول موشک باران کابل شهید و هزاران دیگر زخمی و معیوب گردیدند.

در اینجا میخواهم تنها دو حالت دردناک مردم کابل را از زمره هزاران حالت غمناک آنها منیحت نمونه نقل کنم تا خواننده به عمق جنایات آی.اس.آی پاکستان و گماشته گان آن در حق افغان و افغانستان پی ببرد:

۱- دوشیزه جوانی که توسط شراپنل راکت های حزب اسلامی زخم عمیقی برداشته و بخاطر تداوم باران راکت و عدم امکانات معالجه، در صحن حویلی، فریاد های هولناکی میکشد. این دوشیزه بینوا از پدرتقاضا میکند تا هرچه زودتر به زنده گی اش پایان داده و به این وسیله او را راحت سازند، ولی پدر که اشک در میان دیده گانش خشکیده است، سوگمندانه میگوید: " دخترم! یک پدر چطور میتواند چنین کاری را در حق فرزندش انجام دهد؟!"، باز دوشیزه مظلوم رو به مادر کرده عین تقاضا را تکرار میکند، مادر با فریاد های تلخ مادرانه به داخل خانه پناه می برد. عاقبت، برای برادر جوان خویش عذرکنان میگوید: " خواهرت فدایت، ترا بخدا سوگند میدهم تا با فیر یک گلوله مرا از این عذاب برهان و زود تر در گوشه همین حویلی دفنم کن. اگر شما مرده مرا بگور بسپارید، بهتر از آن است که راکت جهادی ها شما را هم بکشد و من بدست جانوران مسلمان نما بیفتم ... " بالاخره، برادر در حالیکه اشک در چشمانش موج میزند، با شلیک گلوله یی به حیات خواهر جوان و نا مراد خویش خاتمه میدهد.

۲- در اثنایی که موشکهای حزب اسلامی هنوز می غریدند و پیکر بیگناهان را با شدت پارچه پارچه میکردند، مادری با پاهای برهنه و سر و وضع آشفته در حالیکه کودک سه، چهارساله یی را به شانه حمل میکند، خودش را در نزدیکی های "پُل محمودخان" که ایستگاه بس هاست، میرساند تا سوار یکی از موترها شده به سوی جلال آباد فرار نماید. در همین اثنا، یکعزاده موتر " لاری" که مردم حتا در کناره های آن آویزان شده اند، آماده حرکت است و برای زن مظلوم هیچ جای و امکانی وجود ندارد. زن نالان در همین موقع در حالیکه از فرط وحشت سخت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	
گلبدين گلبدین	Collinson Helmsley
انچه کلامه کتالی	MAJOR OF THE ISLANDS REGIMENT
تاریخ	DATE

برادر محترم جنرال عبدالرشید دوستم به خدمت محترم در کابل  
 سلام ما را در این فرصت دوستم مسونم  
 برای منوقیست که خبری که وضع آن تا کنون در راه مانده  
 نیست در عماره صلح با برادر و دشمنان همدست است و این برادر  
 اسما آن به پیروز شده صحابه دعا است  
 روز دهم هر آنکه در راه برادر ما و همکاران است  
 تندرست و سعادتمند شود - بدین سبب اطمینان می دهیم که ما  
 تاریخ آینده کشور آنرا فراموش نمی خواهیم کرد  
 این سخن در این نوع آنرا ما را در راه برادر و در حال  
 تسلط کشور نیز تکرار شود، بدون شک، من

تایید آنرا در عاقلی مقصد را همیشه خواهر کانه در نظر  
 کرد و خوشتر می نماید و سلسله سخن قطعاً مکتوب  
 خواهد شد  
 خدمت ما و هم می بندیم در این فرصت فرموده شود که حین  
 در این راه هر چه وقت با ما داشته شکر از این در کشور فراموش  
 کرد در کشور پیشرفت در وقت در وقت است و ما را  
 و برادران زندگی شکر و حکومتی آن آید ما منسحب  
 از راه و ملک بوده از طرفت هر چه با آرای مردم است  
 و در این سبب ملت را تکرار می نماید که کونین بر این حد  
 کرده و پیش رفتن راه را در زمان از طرفت کرده است  
 در حال خود و با ملاحظه بیگانه است در این حد  
 به هر چه باشد  
 در این راه ما - در وقتان خود حیات است که از این  
 و حال عبرت گرفتن است و ما را در این راه  
 خداوند کریم حافظ و معزات است  
 ۲۵/۱۱

میلرزد و می گرید، کودکش را به داخل  
 " لاری " افکنده عذرکنان میگوید: "  
 آی مردم ! به لحاظ خدا همین یکدانه  
 جگرگوشه ام را هرجا که می روید با  
 خود ببیرید تا زنده بماند ... "

در اینجا کاپی عین نامهٔ قلمی تاریخی  
 ۱۱ ماه حمل سال ۱۳۷۱ خورشیدی  
 گلبدين را درج میکنیم که عنوانی جنرال  
 عبدالرشید دوستم نگاشته شده و توسط  
 قاصد خاص به او فرستاده شده است .  
 جالب اینست که وی از یکطرف هزاران  
 انسان را به بهانه ی موجودیت " ملیشه  
 های دوستمی " در کابل، با شلیک صد  
 ها موشک کوربه قتل میرساند، ولی از  
 سوی دیگر، تماسها و کتابت های پنهانی  
 با او برقرار میکند:

این سند بخودی خود میرساند که علم  
 کردن موجودیت ملیشه های "دوستم"  
 در کابل از طرف گلبدين در آخر ماه  
 حمل، بهانه یی بیش نبوده است . دورهٔ  
 چهار ماههٔ جمهوری برهان الدین ربانی  
 نیز با جنگهای خونین با سایر تنظیم  
 های اسلامی - جهادی گذشت و همینکه  
 میعاد چهار ماهه اش در پُست ریاست  
 جمهوری پایان یافت، بجای آنکه بر وفق

فیصلهٔ " شورای " پشاور و مطابق تقاضای  
 کاپی نامهٔ قلمی گلبدين عنوانی جنرال عبدالرشید دوستم



رهبران تنظیم های جهادی، کرسی ریاست جمهوری را رها میکرد، به تاریخ ۲۸ ماه قوس سال ۱۳۷۱ خورشیدی (ماه اکتوبر سال ۱۹۹۲ میلادی) " شورای حل و عقد " را دایر نموده به این وسیله (با گرد آوری پیروان و خوشبینان حزبی و غیر حزبی اش از مرکز و ولایات و خرید رأی نماینده ها)، میعاد حاکمیت خویش را تا دو سال دیگر تمدید نمود. هر چند در این شورا که در عمارت وزارت داخله دایر گردید، تقریباً همه " تنظیم های جهادی " به شمول نماینده گلبدین بنام " جریر " اشتراک داشتند، با آنها این اقدام ربانی واکنش های حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی گلبدین، جنبش ملی- اسلامی شمال به رهبری عبدالرشید دوستم و صبغت الله مجددی را برانگیخت و آنها، تدویر و نتایج این " شورا " را فریبکارانه خواندند. گلبدین که غرض ادامه جنگ و خونریزی همیشه در صدد بهانه تراشی ها بود، تمدید مدت ریاست جمهوری ربانی را تمسک گرفته دست به اقدام تازه زد. وی با رهبری حزب وحدت اسلامی که با رژیم ربانی درگیر جنگ بود و با " جنبش ملی اسلامی شمال " که به خاطر اخراج نیروهایش از شهر کابل رنجیده بود و با مجددی که وی هم از ربانی و احمد شاه مسعود آزرده گشته بود، در تماس شده اتحاد نظامی بی را بنام " شورای عالی هماهنگی " به منظور سرنگون سازی رژیم ربانی ایجاد کرد و صبغت الله مجددی را در رأس آن قرار داد. این اقدام گلبدین نه تنها مایه تعجب عده بی خوش باور گردید، بلکه مردم چنین استنباط کردند که ضدیت های قبلی او با موجودیت ملیشه های دوستم در کابل که موجب شهادت هزاران انسان بیگناه گردید، دروغی بیش نبود. همچنان عضویت صبغت الله مجددی در " شورای عالی هماهنگی "، یعنی قرار گرفتن وی در کنار کسی که وی قبلاً او را با رکیک ترین الفاظ یاد میکرد و یاغی و باغی میخواند، داوری های مردم مبنی بر بی ثباتی در گفتار و انحراف در کردار مجددی را به کرسی اثبات نشانید. در آن شب و روز گفته شد که این " شورای هماهنگی " و ائتلاف سیاسی- نظامی در نتیجه تلاش و تمهید سازمان اطلاعات نظامی پاکستان و توافق جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت. گرچه ایجاد این شورا در آن زمان ظاهراً گلبدین را از انزوای سیاسی- نظامی علیه دولت ربانی نجات داد، ولی بهمان پیمان، ویرانی شهر و کشتار بی پناهان را گسترش داد، موج آواره گیها را متلاطم تر و مترامک تر ساخت، ستمگری، غارت، چپاول و تجاوز به ناموس مردم را سخت دامن زد، بیدردی و بی رحمی را تا بدانجا رسانید که صبغت الله مجددی که چندی قبل گلبدین رژیمش را " رژیم بوش " خوانده و بالای طیاره حاملش شلیک راکت نموده بود، رسماً گفت: " برادر گلبدین حق



دارد به شهر کابل راکت بزند ... " بعد ازان، نیروهای حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری نیز که مناطق افشار، کوته سنگی، خوشحالخان مینه، دشت برجی، کارته ۳ و کارته ۴، دهمزنگ و کارته سخی را بدست داشتند، جنگهای شدیدی را علیه دولت ربانی آغاز کردند. یونس خالص امیر حرکت انقلاب اسلامی که به تازه گیها با دوشیزه ی جوانی عروسی کرده بود، بعوض دفاع و حراست از هستی، مال و ناموس مردمی که سالها از وی و جهادش در برابر رژیم دست نشانده پشتیبانی کرده بودند، به نحوی بیطرفی اختیار نموده در پشاور و اسلام آباد رحل اقامت افگند. جالب اینکه تعدادی از مامورین عالیرتبه مربوط به شورا های " جهادی و قیادی " در روز هایی که آتش جنگ اندک فروکش میکرد، غرض حصول " معاشات " شان بکابل میرفتند و باز به همان پناهگاه اصلی شان (پشاور) برمیگشتند. در دوران جنگهای وحشتناک کابل، هیچ فردی از رهبران و مامورین عالیرتبه " جهادی " و " قیادی " و اعضای خانواده های شان کشته، زخمی و یا متضرر نشد، بلکه همه تلفات جانی و مالی را همان اهالی بی بضاعت، بینوا و بی پناه کابل متحمل شدند.

هرچند ائتلافیون ضد رژیم ربانی میان خودشان سخت مشکوک و بی اعتماد بوده و در مدت هشت روز جنگ و گریز (از دهم الی هجدهم ماه جدی سال ۱۳۷۲ خورشیدی) با نیروهای حکومت ربانی، چندین بار دچار اختلال، اختلاف و سوء تفاهم شدند، با آنها، باساس گزارش های رسمی و غیر رسمی، علاوه از آنکه در اثر حملات متقابله ی نظامی، بخشهای بزرگی از شهر باستانی کابل به آتش کشیده شد، به تعداد پنجصد نفر کشته، چهارهزار نفر زخمی و حدود هشتاد هزار نفر بی خانمان شدند.

مقامات پاکستانی که در اشتعال آنهمه جنگ ها و خونریزیها در شهر کابل نقش عمده داشتند، رهبران " شورای هماهنگی " را پس از شکست های پیهم شان، بار دیگر بتاریخ بیست و چهارم ماه دلو سال ۱۳۷۴ خورشید در اسلام آباد گرد آورد و فیصله هایی را بالای آنها قبولاند. فیصله یا توافق این نشست چنین اعلام گردید:

استعفای ربانی از ریاست جمهوری، تشکیل حکومت مؤقت، غیرنظامی کردن شهر کابل و برگزاری انتخابات که آنها به نتیجه نرسید .

" باروسلاف تروفیموف " یکی از نویسندگان " وال ستريت ژورنال " در شماره ی ماه حمل



### کسانیکه جنگهای کابل و ولایات را رهبری میکردند

سال ۱۳۸۹ خورشیدی این نشریه، راجع به گلبدین و پیام ها و اشارات سیاسی وی به جانب دولت افغانستان و مقامات خارجی، چنین نوشت: " گلبدین حکمتیار یک جنگسالار شریر، بی رحم و نیرنگ بازا است. او میتواند یکی از تکت های خروج امریکا از افغانستان باشد. کمپ پهناور شمشتو در حومه شهر پشاور همیشه یکی از منظم ترین و سازمان یافته ترین کمپ های پناهنده گان افغان در پاکستان بوده است. تنها قانون حاکم در محدوده مرزهای این کمپ، قانون حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جنگسالار بی رحم است. در دهه ۱۹۸۰ م زمانیکه این کمپ پایگاه اصلی حکمتیار در جنگ علیه ارتش اتحاد جماهیر شوروی بود،

مردم در پشاور بعضی مواقع شاهد شناور بودن اجساد در کانالی بودند که از کنار این کمپ میگذشت. آنها میدانستند که معنای آن چه بود؟ یکی دیگر از دشمنان داخلی حکمتیار از سر راه برداشته شده است. طی سه دهه گذشته، حکمتیار پیام های خشم مشابه را به هر کسی که خواسته است سر راهش قرار بگیرد، فرستاده است. به نظر میرسد که در اواخر دهه ۱۹۸۰، جنگجویان او بیشتر تمایل به حمله بر دیگر گروه های مجاهدین داشتند تا جنگیدن با نیرو های روسی. بعد از سقوط رژیم مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی، حکمتیار تلاش های نا موفق را برای بیرون کشیدن قدرت از چنگ دیگر رهبران مجاهدین رقیب خود به کار بست. سلاح ها و راکت های او بخش عمده ی شهر کابل را ویران کرد و تعداد بیشماری از غیر نظامیان را بخاک و خون کشاند ... با این حال، معروف است که حکمتیار زمانی که با اهدافش جور بیاید، حرکات تعجب آوری انجام میدهد، ناگهان با دشمنان قدیمی اش که



سنگسار لک زن و دو مرد هموطن ما (پیام زن، شماره ۲۵ و ۲۶) - اولین عمل سنگسار در " شهر نمونه اسلامی " در تخار افغانستان (۱۹۹۱م)

سوگندخورده آنها را بکشد، متحد میشود. مردم ممکن است هر چیز دیگری در باره ی او بگویند، اما او همیشه آن چیزی را انجام میدهد که فکر میکند برای خودش بهتر است...

لازم می بینم این نکته را نیز در همین جا متذکر شوم که فاتحان ولایت تخار افغانستان (حزب جمعیت اسلامی" ربانی و "شورای نظار" پس از پیروزی های نظامی شان، شهرتالقان مرکز ولایت مذکور را در آن زمان، "شهرنمونه اسلامی" اعلام کردند. بنابراین، عمل دلخراش سنگسار(زن و مرد) که ده ها سال به فراموشی سپرده شده بود، از سر گرفته شد. همانطور که عمل اعدام انسان در ملاء عام نیز در روز های اول زعامت برهان الدین ربانی، یا اولین حکومت اسلامی مجاهدین در پارک زرنگار شهر کابل به نمایش گذارده شد.

سران شبکه استخبارات منطقه، هیأت های حکومتی پاکستان، امرای احزاب اسلامی آن کشور مانند قاضی حسین احمد، مولانا فضل الرحمن و نیز هیأت های کشورهای اسلامی مانند ایران، تونس، الجزایر و نماینده سرمنشی عمومی سازمان ملل و غیره بارها در جریان جنگهای بیرحمانه تنظیمی وارد کابل شده و ظاهراً میان جوانب درگیر میانجیگری میکردند تا اگر "جنگ متوقف شده کار باز سازی افغانستان آغازگردد"، ولی آنچه به هیچصورت حاصل نمیشد، توافق جانبین به قطع جنگ و خونریزی و ویرانگری بود. زیرا، استخبارات نظامی پاکستان، روی پلان های



جنرال حمید گل رییس آی اس آی پاکستان با عبدالرسول سیاف و بعضی دیگر از رهبران تنظیمها

طرح شده قبلی اش، همه نوع تلاشها را یکی پی دیگر، بسیار ماهرانه خنثی و بی اثر میساخت. این شبکه پاکستانی، با نفوذی که بالای دستگاه دولتی ربانی داشت، هرزمانیکه نیرو های حزب اسلامی گلبدین در جنگ ضعیف میشدند یا شکست میخوردند، دفعتاً سر و کله یک یا چند تن ملا و مفتی و افسر پاکستانی بکابل ظاهر میشد و یا یکی از مقامات حکومتی آن کشور اظهاراتی مینمود یا اقدام به مسافرتهایی بکابل و تهران و تاشکند میکرد تا آتش بس موقتی بر جانین را تحمیل کند نه قطع جنگ و خونریزی را.

میرآقا حقجو که خود با احزاب اسلامی و امور جهاد سروکار داشته، در صفحه (۲۴) کتاب خویش که تحت عنوان " افغانستان و مداخلات خارجی " نوشته است، چنین مینگارد: " ... اهداف عمده و استراتژیک پاکستان در رابطه با افغانستان عبارت بود از تضعیف قدرت و توانایی های ملی در افغانستان. ایجاد یک دولت ضعیف و همسو با پاکستان در آن کشور، کمرنگ ساختن روابط سیاسی- اقتصادی افغانستان با کشور هندوستان و جمهوری اسلامی ایران، همچنان تسلط بر راه های آسیای مرکزی و انتقال لوله های نفت و گاز از طریق افغانستان و خاتمه بخشیدن به مسأله خط دیورند که پاکستان برای تطبیق اهدافش اقدام به ایجاد نا امنی و تشکیل گروههای فشار علیه دولت نو پای اسلامی و شدت بخشیدن به جنگ های داخلی افغانستان نمود. حاد شدن بحران سیاسی- نظامی و عدم نظم و امنیت در افغانستان عامل سلطه کامل سازمان اطلاعات ارتش پاکستان یعنی آی. اس. آی در امور افغانستان و بستر مناسبی برای فعالیت های مافیای مواد مخدر، قاچاق اسلحه، سازمانهای جاسوسی و تروریسم بین المللی تحت رهبری آی. اس. آی پاکستان و گروه طالبان گردید که با ظهور طالبان توسط پاکستان و سازمانهای جاسوسی در صحنه سیاسی- نظامی افغانستان جنگ های داخلی بیش از پیش شدت بیشتری بخود میگیرد و بحران افغانستان گراف صعودی خویش را می پیماید ... "

حالا که از " حزب وحدت اسلامی " و نقش آن در جنگهای کابل و ائتلافش با دیگران سخن بمیان آمد، بد نیست اندکی در این بخش نیز مکث کنیم: هرچند منظور از نکارش این اثر، بصورت عمده، افشای اهداف شوم و دسایس استعماری و خرابکارانه حکومت پاکستان به رهبری شبکه استخبارات نظامی آن کشور (آی. اس. آی) علیه سرزمین مادری مان افغانستان است که بالاخره

منجر به اشغال آن از طرف ملیشه های پاکستانی گردید. با آنهم، برای آنکه موضوع مذاخله و تخریبات حکومت ایران و شبکه استخباراتی آن علیه کشور ما مکتوم نمانده باشد، مقداری هم در این زمینه مینگاریم:

پروسه سقوط سلطنت محمد رضا شاه در ایران، متعاقب رویداد خونین کودتای ثور در افغانستان تکمیل گردید و در فرجام، انقلاب اسلامی ملت مبارز ایران علیه شاه به پیروزی رسید، چنانکه استقرار رژیم جمهوری اسلامی به رهبری آیت الله خمینی در آن کشور نتیجه انقلاب مذکور بود. این دو رویداد تاریخی (کودتای ثور در افغانستان و انقلاب اسلامی در ایران) که یکی پی دیگر در دو کشور همسایه و همزمان رخ داد، نه تنها تکان های فکری- سیاسی را در منطقه ایجاد کرد، بلکه موجب تحولات و دگر دیسی هایی در سایر نقاط جهان نیز گردید.

کودتای ثور که در ۲۸ ماه اپریل سال ۱۹۷۸ میلادی توسط عده یی از افسران " خلقی " حزب دموکراتیک افغانستان ویاری و رهنمایی مقامات روسی علیه رژیم جمهوری سردار محمد داوود صورت گرفت، در حلقات مختلف حزبی و دولتی جهان انعکاسات مختلفی داشت. احزاب به اصطلاح مارکسیستی پیرو ماسکو در هند، پاکستان، ایران، ممالک اروپایی و سایر کشورهای جهان از آن به گرمی استقبال نموده به جوشش و همکاری " احزاب برادر " به رهبری ماسکو بیشتر امید وار شدند، ولی احزاب و رژیم های غربی و اسلامی، بویژه کسانی که افکار و اندیشه ترقیخواهانه ی ملی و مستقل داشتند، چه در منطقه و چه در قاره های مختلف دنیا از آن نگران گردیدند. در عین حال، پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت الله خمینی، افکار و مواضع افراد، احزاب و گروه های اسلامی در منطقه و جهان را تقویت نمود و جنبش های اسلامی با الهام از انقلاب مذکور و پشتیبانی مالی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران، تحرکات نوینی را آغاز نمودند.

گرچه رژیم سلطنتی محمد رضا شاه که بخاطر خیزشهای داخلی ایران سخت پریشان بود و از پیروزی کودتای ثور و بمیان آمدن رژیم پیرو ماسکو در افغانستان پریشان تر گردیده بود، با آنهم در موقعیتی قرار نداشت که اقدامات مخالفانه فوری در برابر رژیم کودتا انجام دهد.

یا بعبارة دیگر، برپایی رژیم اسلامی در ایران و رژیم " کمونیستی " پیرو ماسکو در افغانستان، قطب بندیهای سیاسی - ایدئولوژیک جدیدی را در منطقه، خاور میانه و حتا شرق دور به

وجود آورد، بویژه، تجاوز نظامی شوروی در ۲۷ ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ میلادی به افغانستان، این قطب بندیها را جدی تر و منظم تر نمود. مردم افغانستان که باساس احساسات ملی و میراث اجدادی شان با دست خالی و یا با سلاح های ابتدایی و اما مجهز با اعتقادات ملی و آزادیخواهانه در برابر تجاوزگران بپا خاسته بودند، از نظر عینی و ذهنی، قسماً برای پذیرش این قطب بندیها و متشکل شدن برای مقاومت مسلحانه آماده گی داشتند. همینجا بود که در مرحله نخست، دو کشور همسایه شرقی- غربی ما (ایران و پاکستان) از جو مساعد سیاسی - ایدئولوژیک در افغانستان استفاده اعظمی نمودند. چون در ایران رژیم اسلامی بنیاد گرای اهل تشیع و در پاکستان رژیم اسلامی - نظامی اهل تسنن به حاکمیت رسیده بودند، بنابراین، هر یک بالنوبه احزاب و تشکلات مورد نظر خود را ایجاد، پرورش و حمایت نمودند. پاکستان " تنظیم " های اسلامی اهل تسنن و مطیع بخود را اجازه رشد و فعالیت داد و رژیم اسلامی ایران به سازمان ها و تشکلات اهل تشیع افغانستان مساعدت های مالی، سیاسی و نظامی نمود.

بدین گونه، اگر ده ها تنظیم اسلامی در خاک پاکستان ساخته و پرورده شد، ده ها سازمان و تشکیل اسلامی در خاک ایران یا در رابطه با ایران نیز ایجاد گردیدند.

گرچه تعداد احزاب و سازمانهای اسلامی اهل تشیع که بعد از کودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی تشکیل گردیدند، خیلی زیاد میباشند، ولی با آنها تا آنجا که اسامی برخی از آنها برای نگارنده رسیده است، قرآرتی بوده اند:

سازمان نصر به رهبری عبدالعلی مزاری

حزب الله ...

سازمان رعد ...

سازمان رجا به رهبری سید نقوی

اسلام مکتب توحید به رهبری قاسمی

فداییان اسلام ...

جنبش اسلامی مستضعفین افغانستان به رهبری عبدالحسین اخلاقی، عاقلی و عرفانی

روحانیت نوین ...

حرکت اسلامی به رهبری محسنی



جبهه متحد انقلاب اسلامی به رهبری سید حسین عالمی  
 سازمان نیروی اسلامی افغانستان به رهبری سید ظاهر محقق  
 نهضت اسلامی افغانستان به رهبری افتخاری و یا یوسف ذکی  
 روحانیت مبارز ...  
 پاسداران جهاد اسلامی به رهبری محمد اکبری یا قربان علی محقق  
 حزب دعوت اتحاد اسلامی ...  
 امت اسلامی افغانستان ...  
 شورای اتفاق اسلامی به رهبری سید علی بهشتی  
 جنبش مسلمانان مبارز ...  
 جنبش مقاومت اسلامی ...  
 جبهه آزادیبخش انقلاب اسلامی افغانستان ...  
 جبهه مرکزی کابل ...  
 حزب اسلامی رعد افغانستان ...  
 حزب دعوت اسلامی افغانستان ...  
 حریت اسلامی افغانستان ..  
 اتحادیه علمای افغانستان  
 مجاهدین خلق افغانستان  
 نسل نوهزاره.

سلسله یی از تشکلات خورد و کوچک دیگر نیز در داخل و خارج افغانستان بنام های مختلف و با پسوند های اسلامی آمدند و رفتند و یا انشعاباتی در درون بعضی از آنها رخ داد. مثلاً، گروه های " حزب الله " تاکنون بیشتر از ده شاخه اند بنام های جندالله، حزب الله قاری علی احمد، حزب الله رثووف الاسلام، انصار المهدی، تیپ رسول الله، جرگه آل نبوت، حزب خدا و امثالهم. اما، عمده ترین این سازمان ها، همان هایی بودند که پس از تلاشهای زیاد و پایداری در میانی های مقامات جمهوری اسلامی ایران در سالهای ۱۳۶۷-۱۳۶۸ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) باهم ائتلاف نموده در نتیجه، " حزب وحدت اسلامی افغانستان " را بنیاد نهادند که آنها عبارت بودند از: سازمان نصر، حرکت اسلامی، پاسداران جهاد اسلامی، جبهه متحد انقلاب اسلامی، سازمان

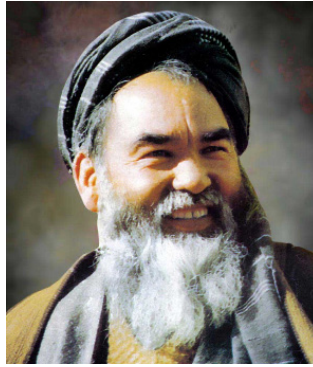


نهضت اسلامی، سازمان نیروی اسلامی و حزب الله و شخصیت هایی که در رأس گروه های متذکره قرار داشتند عبارت بودند از آیت الله میر حسین صادقی، پروانی، عبدالعلی مزاری، محمد کریم خلیلی، محمد ناطقی، سید عبدالحمید سجادی، عزیزالله شفق، قربانعلی عرفانی یکاؤلنگی و غیره.

در یک اعلامیه به این مناسبت میخوانیم: " ... تعدادی از مسئولین بتاريخ ۱۲-۳-۱۳۶۸ به سیزده ولایت کشور که اکثراً شیعه نشین هستند، نامه نوشتند که بتاريخ ۲۲-۳-۱۳۶۸ در مرکز بامیان جهت تصمیم گیری نهایی جمع شوند. اما در ۱۴-۳-۱۳۶۸ ارتحال رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی پیش آمد و جهان اسلامی در سوگ این بزرگ پرچمدار اسلام ناب محمدی به عزا نشست و مردم مسلمان افغانستان مخصوصاً هزاره جات، چهل روز را عزای عمومی گرفتند و لذا جلسه پیشنهاد شده در موعود مقرر صورت نگرفت و مجدداً به همگی ابلاغ گردید که پس از مراسم اربعین حضرت امام در تاریخ ۲۴-۴-۱۳۶۸ در بامیان حضور بهم رسانند و لذا بتاريخ ۲۵-۴-۱۳۶۸ رهبران و مسئولان جهاد از سراسر مناطق شیعه نشین و از کلیه احزاب و گروه ها جلسات تاریخی و سرنوشت ساز خود شان را آغاز کردند. این جلسات ۹ روز ادامه پیدا کرد و اعضای شرکت کننده پس از ۱۶ دور جلسه، تصمیم نهایی را مبنی بر اتحاد کامل گروه اتخاذ نموده و کمیونی را مأمور نمودند که قطعنامه ای را تحت عنوان " میثاق وحدت آماده نمایند (۱).

"واقعیت امر این بود که پس از انقلاب اسلامی ایران، و بنابر اهداف و خیال پردازی هایی که رهبران آن جهت نفوذ و اثر گذاری انقلاب شان، بین نهضت ها و سازمان ها در کشورهای اسلامی داشتند، اداره یی را تشکیل نمودند که (واحد نهضت ها) نام داشت. این اداره موظف بود تا با رهبران گروهها و سازمان های اسلامی در سراسر جهان تماس حاصل نماید و ایشان را با تبلیغ و تمویل و تطمیع حتی المقدور به ایران پیوند دهد ... متأسفانه بدانگونه که جنرال اختر و جانشینان وی در آی اس آی بین احزاب افغانی مقیم پاکستان، تبعیض و تفرقه ایجاد کردند و برای اهداف و مرام های بعدی این کشور زمینه سازی نمودند، اداره نهضت ها و حلقه های رهبری ایران نیز با تأیید و تمویل یک گروه و تردید و تضعیف گروه های دیگر، تفاوت ها و تضاد هایی را بین احزاب و سازمان های افغانی ساکن در ایران خلق نمودند و بار و بالندگی آنان را دستخوش دگرگونی ساختند. .. در جریان این لطف ها و کم لطفی ها، همانطور که

حکمتیار شخص مطلوب آی ایس آی در پاکستان بود و نازش را نیازمندانه ارج می نهادند و به تبارزش در صحنه نظامی و سیاسی اهتمام می ورزیدند، اداره نهضت ها و مقامات جمهوری اسلامی ایران نیز از میان همه احزاب و گروه های اهل تشیع افغانستان، " سازمان نصر " را برگزیده بودند و آنرا در ابعاد مختلف تأیید و تقویت میکردند... " (۲)



عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی

میرآقا حقجو نیز در صفحه (۲۳) کتابش (افغانستان و مداخلات خارجی) مینویسد: " ... در آنجا بیشتر عملکرد واحد نهضت های سپاه پاسداران به عنوان عامل عمده اصلی جنگ های داخلی بین شیعیان افغانستان مورد ارزیابی قرار گرفته که با محوریت بخشیدن به سازمان نصر و حتی با تشکیل حزب و وحدت اسلامی با حاکم ساختن اعضای سازمان نصر افغانستان در حزب وحدت اسلامی به عنوان محور کل تشیع افغانستان، باعث رنجش اکثریت شیعیان افغانستان از جمهوری اسلامی و تشدید اختلافات و جنگ بین شیعیان افغانستان گردید. "

چون سازمان نصر، باساس برخورداری از حمایت های همه جانبه ی جمهوری اسلامی ایران، عملکرد های تندروانه ی جهادی و اقدامات تصفیه وی میان مجاهدین افغان از شهرت بیشتر بهره مند بوده و یکی از اعضای برجسته ی " حزب وحدت اسلامی " به حساب میرفت، بنابراین، بهتر خواهد بود اندکی بیشتر پیرامون آن بنویسیم:

سازمان نصر، نخست در سال ۱۳۵۸ خورشیدی بنام " گروه نصر " در شهر قم ایران اعلام موجودیت نمود. در آن زمان، اشخاصی چون سید حسین حسینی، ضامن علی واحدی، عبدالعلی

مزاری، میرحسین صادقی، قربانعلی عرفانی، یوسف واعظی، عبدالحسین اخلاقی، خادم حسین ناطقی و عزیزالله شفق از جمله ی مؤسسین این گروه بحساب می‌رفتند. این نکته نیز گفتنی است که "گروه نصر" در سال ۱۳۵۸ خورشیدی از ادغام سه حلقه ی ایدئولوژیک - سیاسی بنام های "مغول پارت" (بعداً حزب حسینی) به رهبری میرحسین صادقی، کریم خلیلی، شفق و سید عباس حکیمی و همچنان، حلقه ی "شباب الهزاره" به رهبری حجت الاسلام قربانعلی عرفانی و حلقه ی "روحانیت مبارز" به رهبری ضامن علی واحدی و اسحاق رضایی عرض وجود نمود. "گروه نصر" وقتی به "سازمان نصر افغانستان" مبدل شد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اعضای "گروه مستضعفین" مانند سید عبدالحمید سجادی، محمد ناطقی، مصطفی اعتمادی، مهدوی اصغری، صابری لعل و امثالهم در مشهد به این گروه پیوستند. سازمان نصر در سال ۱۳۶۱ خورشیدی دچار تصفیه ی فکری - سیاسی گردیده با وابسته گی بیشتر به جمهوری اسلامی ایران، خط اسلامی امام خمینی بر آن مسلط شد.

حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری عبدالعلی مزاری بود که بعد از سقوط رژیم کودتای ثور، حدود چهارسال، جنگهای خونینی را علیه رژیم اسلامی برهان الدین ربانی در شهر کابل به راه انداخت و هزاران تن از هردو جانب جانهای شانرا از دست دادند و در سرکوب و وحشتناک (افشار) که از طرف نیرو های مشترک حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف، جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود صورت گرفت، صدها تن مرد و زن و کودک بیگناه هزاره بصورت فجیعانه یی بخاک و خون غلتیدند.

قابل یاد آور است که در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق، هزاران نفر هزاره افغانستان که به سرزمین ایران پناهنده شده بودند، یا با اساس احساسات مذهبی و یا با اجبار از طرف مقامات جمهوری اسلامی ایران به خط اول جبهه جنگ فرستاده شده و گوشت دهن توپ گردیدند. ولی این قربانی عظیم هموطنان عزیز ما در دفاع از خاک ایران تا کنون نه تنها مسکوت گذاشته شده است، بلکه به هیچ یک از خانواده های شهدا، از نظر انسانی عاطفی و حقوقی التفاتی صورت نگرفته است.

ملیت هزاره افغانستان که شیعه مذهب بوده و عمدتاً در مناطق کوهستانی، صعب العبور و کم حاصل مرکزی کشور سکونت دارند، نه تنها در طول سده ها از طرف رژیم های شاهی استبدادی مورد تحقیر، استثمار، قتل و غارت قرار گرفته اند، بلکه از نظر اقتصادی و معیشت زنده گی

همیشه دچار سختی های طاقت سوزی نیز بوده اند. این مردم جفا دیده وطن، بدترین قتل و غارت را در اواخر قرن نهم و در عصر امارت عبدالرحمن خان متحمل شدند که مرور این داستان، قلب هر جنبنده یی را داغدار میسازد. تاریخ مردم هزاره افغانستان مشحون از دلیری، مقاومت و سخت کوشی بوده حب وطن از جمله شعایر اصلی و اساسی آنها میباشد. ولی دگرگونی های فکری و سیاسی در منطقه و بخصوص، پیامد اشغالگری قشون روس در افغانستان، عده یی از تشکلات سیاسی را به رژیم جمهوری اسلامی ایران وابسته ساخت و با نفوذ اندیشه های افراطی در میان آنها، بعضی از سازمان ها مانند سازمان نصر، حزب الله، حرکت اسلامی، پاسداران جهاد اسلامی، سازمان نهضت اسلامی، سازمان نیروی اسلامی و ... و ... با زور گویی خاصی در مناطق مربوط، موجب افتراق مجاهدین اهل تشیع گردیده و عده زیادی از فرزندان صادق و روشنفکران دلسوز وطن را با روشهای " حزب اسلامی گلبدین " به قتل رسا نیده و از صحنه راندند. در اینجا، یک سند بدست آمده از این نوع سازمان ها که با " ملحد " خواندن و " مباح الدم " شناختن افراد و شخصیت های آزاده و ضد اسارت میهن مان، اهداف و نیات اصلی فکری- سیاسی شانرا به خوانند بیان میدارد، درج میشود:



۱۳۰۱/۱۲/۱۱  
 در افغانستان  
 در شهر کابل  
 در روز...

در شب و روزیکه جنگهای تباهن میان رژیم ربانی و تنظیم های مؤتلفه در شهر کابل ادامه داشت، نه تنها ایالات و مناطق مختلف کشور بصورت ملوک الطوائفی میان امرا، قوماندانها و جنگ سالاران تازه به دوران رسیده منقسم شده بود، بلکه راه های ورودی و کابل نیز از سوی جنوب، جنوب شرق و شمال مسدود گردیده بازم به اشاره (آی. اس. آی) از رسیدن مواد خوراکی، مواد سوخت و سایر مایحتاج اهالی بی بضاعت شهر کابل حتا در موسم سخت سرما جلوگیری میگردد و کاروان های مواد ضروری را که از طرف مؤسسات خیریه مربوط به سازمان ملل به مردم گرسنه کابل فرستاده میشد، در مسیر راه، بیرحمانه غارت میکردند.

تقسیم بندی مناطق و ولایات کشور در این دوران چنین بود: مرکز شهر کابل، بخشی از ولایت پروان، تخار و بدخشان و قسماً قندوز بدست برهان الدین ربانی بود. جلال آباد و متعلقات آن در اختیار "شورای جهادی ننگرهار" بود که در رأس آن حاجی عبدالقدیر یکی از قوماندان های

حزب اسلامی مولوی "خالص" قرار داشت. هرات، فراه، غور و هلمند زیر فرمان جنرال اسماعیل خان بود. قندهار، زابل و غزنی در قلمرو قوماندان های مختلط جهادی قرار داشت. مزار، شیرغان و فاریاب و توابع آن متعلق به " جنبش ملی- اسلامی " به رهبری عبدالرشید دوستم بود. بغلان، لوگر، بخشهایی از سروبی و لغمان و نقاط دیگر تحت قلمرو حزب اسلامی گلبدین و بالاخره، بامیان، بخشی از وردک و قسمت های غرب شهر کابل بدست " حزب وحدت اسلامی " به رهبری عبدالعلی مزار بود.

این تقسیمات زورگویانه، جهادی و تنظیمی، با اشتعال آتش جنگهای خونین و نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی گسترده، توأم با ویرانی عظیم کشور، بی حرمتی به انسان و انسانیت، محو اخلاق و فرهنگ و همه گونه داشته های علمی و تاریخی مان عجین گشته بود. در واقع، بازتاب طرح ها و پلانهای مخفی سازمان های اطلاعاتی منطقه و بخصوص " واواک " ایران و " آی. اس. آی " پاکستان علیه افغان و افغانستان بوده است که قدم به قدم به اثبات نیز رسید.

نجیب الله آخرین رییس رژیم دست نشانده، آنگاه که درک کرده بود واپسین روز های حاکمیت خونین اش را پشت سر میگذارد و حزب حاکم آخرین نفس هایش رامیکشد، از ورای امواج رادیو- تلویزیون خطاب به مردم مظلوم افغانستان میگفت: " وقتی ما برویم و آنهمه گروه های مسلح مخالف به شهر کابل سرازیر میگردند و آنگاه، جنگهای قاتلانۀ کوچه به کوچه و خانه بخانه مشتعل خواهد شد و همه چیز تان به غارت خواهد رفت " و زمانیکه این دیکتاتور حزب دموکراتیک خلق و عضو فعال کی جی بی، دوران پناهنده گی اش را در داخل دفتر سازمان ملل در کابل سپری میکرد و طبعاً غُرش هولناک موشک ها و فریاد المناک خانواده های شهر کابل را می شنید، شاید بخاطر آنکه پیشگویی هایش تحقق یافته بود، بخود می بالید، اما، آنچه مسلم بود و هست اینست که رژیم وی با همکاری نزدیک نیرو های مهاجم روسی، کارکردهای دستگاه جهنمی " خاد " و " واد " در ایجاد چنان اوضاع و حشتناک و بی سابقه سهم فعال و هدفمندانه بی داشته اند. آیا نجیب الله پس از سقوط خوست نگفته بود که " حال که خوست بدست ما نیست، بگذار بدست دشمن هم نباشد " ؟ و آیا آنچه از هجوم و غارت مجاهدین و فوج پاکستان در آنجا باقی مانده بود، او با پرتاب ده ها موشک " سکا د " روسی نابودش نکرد؟ آیا او و سایر رهبران سر سپرده حزب مذکور، هزاران عنصر عقده مند بیسواد، بی رحم و خود فروخته ی شیریر را در چهارچوب تشکیلات طویل و عریض " خاد " و " وزارت " واد "

گرد نیاوردند، مسلح نساختند و بجان مردم و تشکلات جهادی رها نکردند؟ و آیا همین عناصر شریر و عقده مند در آستانه سقوط رژیم، با ریش های دراز و "لنگوته" و "پکول" به آغوش قوم بازیهای تنظیم های جهادی و اسلامی نخزیدند؟



ارگ ریاست جمهوری در کابل که استاد خلیل الله خلیلی آنرا قصابخانه تاریخ خوانده است

حزب اسلامی گلبدین به دستور آی. اس. آی، شاهراه کابل- جلال آباد و عبدالرشید دوستم نیز در نتیجه تماسگیریهای سردار آصف علی وزیر امور خارجه و جنرالان آی اس آی پاکستان، شاهراه کابل- حیرتان را به روی شهریان کابل مسدود نمود. راه چمن - قندهار هم قبلاً از طرف مقامات نظامی پاکستان بسته شده بود. این محاصره شدید اقتصادی کابل، برای ربانی که در رأس دولت اسلامی قرار داشت و اراکین دولتش و همچنان برای جنگجویان مسلح وی چندان کشنده نبود، زیرا از یکطرف هنوز ذخایر کافی نفت و سلاح و خوراک را در اختیار داشتند و از طرف دیگر، در صورت نیاز، میتوانند محاصره را به زور سلاح بشکنند و راه خود را به سوی مواد مورد ضرورت بکشایند و اما مشکل بزرگ و خطر مرگ دامنگیر اکثریت اهالی بی‌نواهی شهر کابل بود که نه اندکترین امکان نجات داشتند و نه کسی یا جناحی از آنها حمایت میکرد. اوضاع آنقدر برای مردم کابل دشوار و طاقت فرسا گردیده بود که هرگاه به اثر وساطت عربها یا پاکستانی ها، یکروز میان جناح های درگیر، آتش بس برقرار میگردد، تفنگداران و راکت اندازان، بجای آتش باری بالای یکدیگر، دست بهم داده به غارت شهر، چپاول منازل مردم و

تجاوز به ناموس شهروندان می پرداختند. به مناسبت یکی از همین نوع رویداد های شرم آور، از کابل گزارش داده شد که:

" پانزدهم فیروزی که برای یکروز باریدن راکت متوقف شد، افراد و گروه های خدا نا شناس و عاری از شرافت انسانی بجان مردم بیگناه افتادند، چندانکه هرج و مرج مطلق حکمفرما شد و کابل در موجی از جرم و جنایت و قتل و غارت و انواع تجاوز دست و پا زد. مسول این جنایات فجیع و ننگین که افراد درگیر در جنگ خوانده شده اند در پیشگاه خدا و اهل وطن و مردم جهان سر افکنده و شرمسار اند و در هردو جهان زیانکار. تعدی و تجاوز و مردمکشی و وطن سوزی چه به شکل راکت اندازی و ویرانی و تباهی شهر باشد و چه بصورت هجوم بخانه های مردم و بر رهگذران و غیره، جنایت محض و دور از شئون دینی و انسانی و وطنداری است. ما به چنین اعمال لعنت میفرستیم و جانیان بی همه چیز را در هر لباس و زیر هر عنوانی که به ارتکاب جنایت دست یازند مستوجب نفرین میشناسیم. "

(هفته نامه امید- ماه فیروزی ۱۹۹۳م)

آنچه مسلم بوده وهست اینست که در ارتکاب آنهمه غارت و جنایت، افراد تبلیغاتی و مسلح استخبارات منطقه دست فعال و غرض آلودی داشتند. زیرا، باساس توطئه شبکه های مذکور، نه تنها از ناحیه سیاسی در راه ایجاد یک دولت مرکزی و تأمین وحدت ملی مردم افغانستان بعد از پیروزی بزرگ ملی، باید موانع خلق میشد، بلکه از رهگذر اقتصادی، تاریخی، فرهنگی، قومی و زبانی نیز بایستی ضربات محکمی به نظم عادی و عنعنوی این کشور و مردم دلیر آن وارد می آوردند. چنانکه در بحبوحه ارتکاب همین نوع اعمال و حرکات خصمانه و بیرحمانه، اسباب و لوازم دوایر دولتی، فابریکه های تولیدی، ماشین آلات، وسایل نقلیه، اسناد مربوط به آرشیف ملی، وزارت امور خارجه و دیگر وزارتخانه ها، موزیم کابل که در نوع خودش کم نظیر بود، کتابخانه های دولتی، عامه و خصوصی و حتا وسایل نظامی از قبیل عراده جات، زرهپوش ها، سلاح ها و لوازم عسکری و خلاصه، هر آن چیزی را که در نظر می آمد، غارت کرده بصورت (عمده و پرچون) به سوی پاکستان، ایران و اروپا انتقال دادند. آنان به حدی بیرحمی و بی مروتی بخرچ دادند که وقتی مطمئن شدند که دیگر چیزی بنام سامان و وسایل کارآمد به روی زمین کابل و ولایات باقی نمانده است، به عمال خرابکار خویش دستور دادند تا آنچه در زیر زمین وجود دارد از قبیل مواد معدنی، سیم و کیبل برق، ریشه درختان مانند ریشه درخت پسته در



مناطق هرات و بادغیس و جاهای دیگر، و حتا استخوانهای مرده گان را از قبرستان ها کشیده و در برابر روپیه پاکستانی و دالر امریکایی به پشاور برسانند.

طوریکه در مباحثات قبلی نیز گفته آمد، شعبده بازان شبکه های استخبارات منطقه و به ویژه استخبارات خون آشام نظامی پاکستان و احزاب و سازمان های افراطی بنیادگرای آن کشورها، زمینه ذهنی چنین اعمال ناروا و جنایتکارانه را بصورت بسیار ماهرانه در بین رهبران و افراد "تنظیم" های اسلامی- جهادی مساعد ساخته بودند. مثلاً به آنها گفته بودند که " دین اسلام، گرفتن غنیمت جنگی را اجازه داده و این غنیمت جنگی شامل زن (ناموس دیگران)، اسپ (مال و منال مردم) شمشیر (سلاح و وسایل جنگی) میباشد. و تصاحب آنها رواست. یا عبارۀ دیگر، بر وفق چنین تعبیر و تفسیر از غنیمت جنگی (آنهم در خاک خودی و کشور خودی)، هرتعداد زن و فرزند جانب مقابل که در جریان یا ختم جنگ بدست تان می افتد، بحیث کنیز و غلام برای خود تان نگهدارید. هر قدر سلاح جنگی و وسایل نقلیه عامه که به چنگ تان درمی آید، مال خود تان است و هر اندازه مال و دارایی باشنده گان یک شهر یا یک محل که به دست تان می رسد، تصاحبش کنید که "حلال در حلال" است.

این، تنها نبود. اجنت های آی.اس.آی پاکستان طرق منفجر کردن تانکهای ارتش و طیاره های موجود در میدان های هوایی افغانستان را برای افراد تنظیم های جهادی هم می آموختاندند و هم خودشان در این عمل خاینانه سهم فعال میگرفتند. آنها پس از انفجار دادن این وسایل جنگی، پارچه ها و پرزه های آنها را تا بازار های راولپندی و پشاور و کراچی میرسانیدند. اشیای گرانبهای موزیم کابل متأسفانه زینت بخش منازل و کلکسیونهای سران پاکستانی مانند بی نظیر بوتو، نصیرالله بابر، سردار آصف علی، نواز شریف و جنرالان نظامی و استخباراتی آن کشور گردید. جنگلات ولایت پکتیا و کمر از طرف تاجران پاکستانی، به وسیله گماشته های "افغانی" آنها وسیعاً قطع شده و بلا وقفه به پاکستان انتقال یافت.

قبل از آنکه به تحولات بعدی اوضاع سیاسی- نظامی و اقدامات اشغالگرانه پاکستان بپردازیم، نمونه های کوچکی از بربریت تفنگداران جناح های مختلف تنظیم های اسلامی- جهادی حاکم و متخاصم در شهر کابل را که از ماه اپریل سال ۱۹۹۲ تا ماه دسامبر سال ۱۹۹۶ میلادی انجام داده شده است، در اینجا درج میکنیم:

- هجوم مسلحانه به منازل شخصی مردم
- قتل بی باکانه و بیرحمانهٔ رییس خانواده پیش چشم زن و فرزند وی
- سرقت مال و دارایی خانواده ها بصورت عریان و آشکار
- قطع کردن دست و پای انسان و بعداً طعمهٔ سگ ساختن آن، بازهم جلو چشم اعضای فامیلش
- کوبیدن میخ به فرق انسان اسیر
- اره کشیدن و دونیم کردن پیکر انسان اسیر
- بریدن پستان زنان اسیر
- پختن گوشت انسان و خوراندن آن بالای اسیران
- ادرار کردن به دهن فرد اسیر
- بریدن سر انسان و گذاشتن آن روی تابهٔ داغ و از این طریق تماشای " رقص مرده"
- متوقف کردن زن حامله در راه بیمارستان غرض تماشای دستجمعی عمل ولادت
- بازداشت و شکنجه کردن ده ها اسیر در زیر زمینی های تاریک و متعفن و نگهداری آنان بدون دادن آب و نان تا آخرین رمق زنده گی-
- نگهداری زنان بصورت کاملاً برهنه در باز داشت گاه ها، وادار ساختن آنان به کار شاق و تحمیل عمل جنسی بر آنها
- اختطاف پسران جوان غرض انجام دادن عمل لواط و یا اخاذی از والدین و اقارب آنها
- تاراج عمدی آثار علمی و ارزشهای ملی، تاریخی و فرهنگی و انتقال آنها به کشورهای خارج.

عکسها با آنکه زبان ندارند، ولی سخن میگویند



عبدالله عزام با رسول سیاف



جنرال اسحاق خان در آشتی سازی گلبدین ؟؟؟ و حکمتیار

## یادداشتهای فصل ششم

- ۱) شناسنامهٔ احزاب و جریانات سیاسی افغانستان - صفحهٔ ۲۴۲ - چاپ ایران
- ۲) (تحولات دهلی جدید) سیاسی جهاد افغانستان - صفحهٔ ۷۲ - چاپ (۱)

## فصل هشتم

## ظهور طالبان و بازی دوپیکر

هنوز کابل و ولایات با مردم جنگزده و حرمان کشیده آن در چنگال تنظیم های اسلامی - جهادی و استبداد قرون وسطایی آنها و نیز در میان آتش متقاطع جنگها، موشک پرانی ها و انتقامکشی های خونین و بی سابقه آنان میسوختند و می ساختند که مصیبت بزرگتر دیگری بازهم از طرف حکومت پاکستان، البته با طرح و حمایت مخفی کشورهای امریکا، بریتانیا و عربستان سعودی، از راه کویت - چمن بالای مصیبت دیده گان سر زمین افغانستان فرستاده شدند. تاریخ دوم ماه آگست سال ۱۹۹۵ میلادی بود که رسانه های گروهی، خبر بر خورد مسلحانه گروه طالبان در مرز قندهار - چمن (سپین بولدک) با نیرو های جهادی مستقر در آن نواحی را منتشر کردند.

نام " طالبان " که یک پدیده نوظهور و کاملاً نا آشنا در اذهان مردم بود، همه را متعجب و کنجاو ساخت. مخصوصاً که این گروه نه تنها قوماندان های حزب اسلامی گلبدین (سرکاتب) و " امیرلالی " قوماندان جهادی جبهه نجات ملی را به سرعت شکست دادند، بلکه کاروان امتعه پاکستانی را که قرار بود از راه چمن - قندهار - هرات، راهی ترکمنستان شود، از چنگ " قوماندان لالی " و یارانش نجات داده و بصورت معجزه آسا به سوی شهر قندهار و سایر مناطق به پیش تاختند.

اهل سیاست و کیاست، باساس درک و شناخت دقیقی که از ساختار نیرو های جهادی و مقاصد استعماری آی. اس. آی و حامیان قدرتمند آن در اطراف افغانستان داشتند و بخصوص، از ماهیت حمله و رهایی اموال پاکستانی از دست جهادیهای قندهار، از همان آغاز ماجرا فهمیدند که گروه طالبان کیانند؟ از کجا آمده اند؟ چه میخواهند و در عقب آنها چه نیرو یا نیرو هایی قرار دارد؟ اما متأسفانه در عین حال، بودند عده زیاد دیگری به شمول منابع مختلف خبرگزارها که تا مدتها یا عمدی و یا غیر عمدی، طالبان را " گروه ناشناخته "، " فاتحان مرموز " و " مجاهدین

نا راض از تنظیم های اسلامی " معرفی نموده بعضی از آنها حتا ریشه آنان را تا دوران جهاد علیه روسها و " تفنگداران عدالتخواه " میرسانیدند.

موضوعی که گزارشگران را بیشتر به شک و تعجب وامیداشت، این بود که چطور این گروه نو ظهور در برابر نیرو های مسلح جهادی که تجارب کافی جنگی داشته غرض حفظ قدرت حتا یکدیگر را می درند، پیوسته پیشروی میکنند، بدون آنکه کسی در برابر شان مقاومت نشان دهد؟ این بخش از تحلیلیگران و خبرنگاران بسیار زود درک کردند که طالبان علاوه از بلند کردن شعار " تأمین امنیت " و " ضدیت با حاکمیت استبدادی تنظیم های جهادی "، با یک دست قرآن را حمل میکنند و با دست دیگر شمشیر و دالرا میکیایی را.

در اثنایی که طالبان با سلاح های پیشرفته خفیف و ثقیل، مرز افغانستان - پاکستان را عبور نموده داخل قندهار شدند، با آنکه شواهد و علامات انکار نا پذیر مبنی بر حمله و تجاوز پاکستان بخاک افغانستان در زیر نام " طالبان " کاملاً مشهود و مبرهن بود، باز، برهان الدین ربانی آنها را " فرشته های صلح " و " حرکت خود جوش " نامیده به والی و قوماندان ارتش مستقر در قندهار دستور داد تا به این پدیده نو ظهور تسلیم شده ولایت را با کلیه ساز و برگ نظامی آن به آنها بسپارند. علاوه از آن، ربانی مقدار معتنا بهی پول نیز برای این " فرشته های صلح " به قندهار فرستاد. (قرار اظهار وحید مژده، منتشره سایت خبری بی بی سی مورخ ۱۳۸۹/۳/۱۳ خورشیدی، " ابتدا دولت استاد ربانی در تقویت طالبان نقش داشت و در آن زمان ۷۸ میلیارد افغانی از بودجه دولت اسلامی به طالبان به وسیله صدیق چکری، مولوی عبدالعزیز و سخی داد فایز به منظور تضعیف حزب وحدت و حزب اسلامی پرداخته شد ")

علل و انگیزه اصلی این اقدام غیر منطقی برهان الدین ربانی پسانها از سوی بعضی منابع مؤثق افشا شد و آن این بود که ربانی در اثر تماسگیریهای سازمان استخباراتی پاکستان، با این حمله و اشغال موافقت خودش را نشان داده و مشروط ساخته بود که این اقدام نظامی موجب راندن رقبای تنظیمی اش (بخصوص حزب اسلامی گلبدین و حزب وحدت اسلامی) از نواحی کابل و بعضی مناطق دیگر گردد.

انتونی دیویس " کتابی دارد بنام " طالبان چگونه به قدرت نظامی تبدیل شدند؟ " که توسط محمد نور اکبری ترجمه شده و در نشریه " میزان " سال ۱۹۹۸ میلادی متعلق به سفارت افغانستان در

دهلی بچاپ رسیده است . نویسندهٔ این کتاب در بخشی از اظهارات خویش چنین میگوید: " ... سرویس استخباراتی آی اس آی پاکستان مدتها قبل شبکه هایش را به داخل، اطراف و نواحی قندهار تأسیس نموده بود، جایی که پاکستان یک قونسلگری داشت و آی اس آی ارتباطات نزدیک خودش را با قوماندانان به اصطلاح شورای قوماندانان میدان هوایی برقرار ساخته بود" او همچنان مینویسد: " ... در برج سپتامبر، ملا محمد ربانی یک تن از رفقای نزدیک عمر {ملا عمر آخند} با چند تن از همراهانش کابل رفته و رییس جمهور کشور {برهان الدین ربانی} را ملاقات نموده است . طی این ملاقات تأیید رییس جمهور را از عملکرد های شان و حمایت پولی وی را بدست آوردند ... "

### طالبان چگونه آمدند؟

برای آنکه موضوع نزد خوانندهٔ عزیز دقیقاً ریشه یابی گردد، قبل از پرداختن به انکشافات بعدی مسأله، سند معتبری را به زبان انگلیسی و ترجمهٔ دری آن در اینجا درج میکنیم که از طرف کمیتهٔ ضد تروریسم مجلس سنای ایالات متحدهٔ امریکا در سال ۱۹۹۰ میلادی بیرون داده شده و در همان سال در شمارهٔ هفتم و هشتم مجلهٔ " آیینۀ افغانستان" در کالیفورنیای امریکا بچاپ رسیده است:

### ترجمهٔ دری سند فوق قرار آتی است:

" کمیتهٔ تحقیقاتی حزب جمهوریخواه پیرامون تروریسم و جنگهای غیر متعارفی

واشنگتن دی . سی - ماه اپریل ۱۹۹۰ م

دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) یک " اردوی افغانی" را بصورت آشکارا تربیه نموده، توسعه داده، کنترل کرده و آنرا به منفعت حزب اسلامی گلبدین حکمتیار استعمال و بکار می اندازد. { در حالیکه بعداً این اردوی مجهز بنام طالبان و بجای حزب اسلامی گلبدین بکار انداخته شد} آی. اس. آی قصد دارد تا این قوای افغانی را برای درهم کوبیدن دیگر قوای مجاهدین که در داخل افغانستان بصورت محلی فعالیت دارند، بکار برده و در فرجام راه را برای پیروزی گلبدین حکمتیار هموار ساخته و یا طرق حل سیاسی مسئله افغانستان را به شکلی در

DR. DONALD R. FLORES  
CHAIRMAN  
DR. A. ROBERTSON CALIFORNIA  
CONGRESSMAN  
ROBERTA  
MICHELLE GARDNER, CHIEF  
DINO D. BATTISTO, NEW YORK  
WALTER GROSS, ALABAMA  
JAMES H. HARTLEY, TEXAS  
BOB C. HOSKINS, IOWA  
JACK RUSSELL, MISSOURI  
FRANK W. WOODWARD, CONNECTICUT  
ALL OF THEM IN THE U.S. SENATE  
DORIS L. SHANKS, MISSOURI



**TASK FORCE ON TERRORISM &  
UNCONVENTIONAL WARFARE**  
**HOUSE REPUBLICAN RESEARCH COMMITTEE**  
U.S. HOUSE OF REPRESENTATIVES  
WASHINGTON, D.C. 20515

WAGNER TERRY  
CHIEF OF STAFF  
ROBERT M. HALEY  
LAWYER  
WALTER D. HALEY  
LAWYER  
JAMES E. HALEY  
LAWYER  
1921-1922-1923-1924-1925-1926-1927-1928-1929-1930-1931-1932-1933-1934-1935-1936-1937-1938-1939-1940-1941-1942-1943-1944-1945-1946-1947-1948-1949-1950-1951-1952-1953-1954-1955-1956-1957-1958-1959-1960-1961-1962-1963-1964-1965-1966-1967-1968-1969-1970-1971-1972-1973-1974-1975-1976-1977-1978-1979-1980-1981-1982-1983-1984-1985-1986-1987-1988-1989-1990-1991-1992-1993-1994-1995-1996-1997-1998-1999-2000-2001-2002-2003-2004-2005-2006-2007-2008-2009-2010-2011-2012-2013-2014-2015-2016-2017-2018-2019-2020-2021-2022-2023-2024-2025

**PAKISTAN'S AFGHAN ARMY**

The Pakistani Inter-Service Intelligence (ISI) is significantly expanding the "Afghan Army" it controls and is using it on behalf of Gulbuddin Hekmatiyar's Hekz-i-Islami. The ISI intends to use these Afghan forces in order to attempt to crush locally based resistance forces inside Afghanistan in order to pave the way for a Gulbuddin victory or a political settlement acceptable to Islamabad. The Pakistanis started organizing this Army from defecting DKA troops and specially recruited refugees back in 1986 and have used it against other Afghan resistance forces and Pakistani Pashtun tribesmen, and now stands ready to carry out Pakistan's Grand Design for the region.

The recruitment and training of new units for the ISI's Afghan Army increased significantly in recent months in anticipation of the resumption of fighting in the spring. Initial estimates from resistance sources suggest that the current 2,000-2,500 man Army is being crippled in size at least, and that the quality and quantity of its equipment has improved significantly. Most of the weapons and equipment provided to this Army come from ISI stockpiles earmarked for distribution to the Afghan resistance.

Although predominantly Afghan, the Afghan Army is largely under the command of Pakistani officers or Afghans closely controlled by the ISI. Reportedly, there are also a few Arab officers, mainly from Egypt and the Gulf Sheikdoms, in its ranks. The Pakistani officers are ostensibly volunteers who have resigned their commissions in order to join the Afghan Jihad. However, resistance sources insist that these Pakistani officers and NCOs still belong to the ISI and the Pakistani Special Forces, even though they no longer wear the uniforms. Through these professionals, the ISI, and thus Islamabad, maintain tight control over what is supposed to be an independent Afghan Army.

The main units of the ISI's Afghan Army are as follows:

1. The Qandahar Regiment. This was the first ISI-controlled unit. It was assembled in the summer of 1988 from the ranks of Afghan Islamic mercenaries used by the ISI for domestic missions (see below). In late-1988, Haji Baba and the NIFA forces he was leading were close to liberating Qandahar by building a Pashtun tribal coalition and negotiating surrender with the city's governor. ISI rushed Gulbuddin Hekmatiyar and a 1,500 strong Afghan unit under ISI's direct control



to the city in order to install Hezb-i-Islami as the winner. Fearing the Islamists, both the governor and the Pushtun tribes, rallied by Ismat Muslim, returned to the fold of the DRA and defeated the ISI force. During this sequence of events, severe fighting erupted between the ISI unit and the local resistance forces. Since then, this unit has been rebuilt and enlarged to include some 2,000 - 2,200 troops. This force is currently operating in Pakistani Baluchistan and, to a lesser degree, inside Afghanistan in the Qandahar province.

2. The Takhar Regiment. The training and organization of this unit is rapidly nearing completion, and has an estimated troop strength of some 2,000 - 2,500 men. It is the most tightly controlled "Afghan" unit, and is also rapidly becoming the best equipped. Ostensibly, the Takhar Regiment belongs to Hezb-i-Islami Gulbaddin Hekmatiyar and is being prepared by the ISI for resistance operations near the Soviet border. The force is to be placed under the command of Basherri Chaib. Hezb-i-Islami's commander for Takhar Province, who in June, 1989, was responsible for the brutal killing of several commanders of Ahmad Shah Massud's Nazar Shurah organization.

Resistance sources warn that this ISI-controlled force is being trained for operations against Ahmad Shah Massud's forces in the north-eastern provinces, and Arab sources close to Gulbaddin Hekmatiyar insist that this Army is aimed at fighting against the Soviets but that, because of Massud's intransigence, the force will be compelled to fight its way to Takhar, passing through provinces that have been controlled by Massud for at least a decade.

This force is still in advanced training and has been provided with the most comprehensive military training given to Afghans. Resistance sources described this unit as having been turned into "a conventional army" by the ISI. By early April, the force was virtually combat ready. ISI is expected to commit this Afghan Army to battle in late April or early May, once the mountain passes leading into Badakhshan are completely open so that an offensive into Massud's territory can be developed.

3. The Khost Regiment. This third 2,000 - 2,200 strong unit is being hastily formed, trained and equipped. At present it is comprised of a skeleton of ISI Afghan mercenaries that were previously used to fight Pakistan's Pushtun tribes, as well as many relatively young new recruits (many of whom arrived in Afghanistan as children and matured in the refugee camps where they had been exposed to Hezb-i-Islami indoctrination). Originally, this force was raised in order to escalate the ISI's war against Pakistan's Pushtun tribes. However, in mid-March, when Pakistan pushed for escalation of the fighting against Khost, the regiment began making preparations to fight in Afghanistan.

آورد که برای اسلام آباد قابل قبول باشد. پاکستانیها به تشکیل اردویی متشکل از فراریان قطعات اردوی کابل { افسران جناح خلق متعلق به حزب دموکراتیک ... } و از کمپ های پناهنده گان در ۱۹۸۶ شروع کرده اند و میخواهند آنرا در برابر دیگر قوای مقاومت افغانی و در مقابل پشتونهای پاکستان استعمال کنند و این طرحیست که در حال آماده باش برای تعمیم و انجام هدف بزرگ پاکستان قرار گرفته است. جلب افراد و تعلیم و تربیه واحدهای جدید اردوی افغانی ساخته دست (آی. اس. آی) در ماه های اخیر بصورت چشمگیری توسعه یافته است. برای آنکه در جنگهای بهار آینده از آن کار گرفته شود، نظر به معلوماتیکه از منابع مقاومت گرفته شده اردوی ۲۰۰۰ - ۲۵۰۰ نفری مذکور فعلاً سه چند بزرگتر شده کیفیت و کمیت تجهیزات آنها بسیار انکشاف نموده است. قسمت بزرگ اسلحه و تجهیزات این اردو از ذخایر (آی. اس. آی) که برای قوای مقاومت افغانی تخصیص داده شده بود، به اختیار اردوی مذکور گذارده شده است. علی رغم موجودیت افغانهای شایسته، اردوی مذکور بصورت عمومی تحت فرماندهی منصبداران پاکستانی و یا افغانهاییکه از طرف (آی. اس. آی) کنترل میشوند، قرار داده شده است. بنابراین، در این اردو یکتعداد منصبداران عرب، بخصوص مصری و از شیخ نشین های خلیج نیز وظیفه دار گردیده اند. منصبداران پاکستانی ظاهراً رضا کارانی هستند که به مقصد اشتراک در جهاد افغانستان از وظایف خود ها در اردوی پاکستان استعفا داده اند، ولی منابع مقاومت ادعا میکنند که صاحب منصب ها و خورد ضابطان مذکور با وجود آنکه یونیفورم نظامی در بر ندارند، از جمله کسانی هستند که به لوای مخصوص پاکستان و آی. اس. آی مربوط میباشند. آی. اس. آی و اسلام آباد توسط همین پرسونل حرفه ای کنترل خود ها را بالای این اردو بی که بنام " لشکرآزاد افغانی " { بخوانش گروه طالبان } یاد میشود، قایم کرده اند. واحد های عمده این اردوی افغانی ساخته دست آی. اس. آی قرار ذیل است:

رجمنت قندهار: این، اولین واحدی بود که تحت اداره آی اس آی بوجود آمد. لوای مذکور در تابستان ۱۹۸۸ از اجیران اسلامی افغانی که برای مقاصد داخلی پاکستان از طرف آی. اس. آی استخدام میشدند، تشکیل گردید. در اواخر سال ۱۹۸۸ که قوای حاجی بابا و (محاذ ملی اسلامی افغانستان) مشترکاً حرکاتی را در قندهار از پیش برده و موفقیتی هم بدست آورده بودند تا با مذاکره با والی قندهار و همکاری قبایل پشتون شهر قندهار را بگشایند. آی اس آی به عجله به گلبدین حکمتیار مراجعه نموده و قوای ۱۵۰۰ نفری لوای مذکور را که تحت قوماند

مستقیم (آی. اس. آی) بود، به قندهار فرستاد تا پیروزی را بنام حزب اسلامی خاتمه بخشد. بیم آن موجود بود که مسلمانان شامل در قوای والی قندهار و قوای قبایل پشتون ها به دور عصمت الله مسلم جمع شده به طرفداری از حکومت کابل برخیزند و قوای آی اس آی را تار و مار نمایند. در دوران این سلسله وقایع، جنگ سختی در بین واحد (آی اس آی) و قوای مقاومت محلی در گرفت. بعد از این واقعه است که واحد مذکور دو باره تجدید سازمان یافت و نفرات آن به ۲۰۰۰-۲۵۰۰ نفر افزایش یافت و شکل یک لوای تقویه شده را بخود گرفت. این لوا فعلاً در بلوچستان پاکستان عملیات مینمایند و تا اندازه کمی هم در حرکات داخل افغانستان در ولایت قندهار اشتراک میکند.

رجمنت تخار: تعلیم و تربیه و سازماندهی این واحد جنگی عنقریب به پایه تکمیل میرسد. این لوا نیز مرکب از ۲۰۰۰-۲۵۰۰ نفر میباشد. یکی از جمله آن واحدهای (افغانی) میباشد که شدیداً کنترل و مراقبت میشود و به سرعت و به شکل بهتری مجهز میگردد. لوای تخار واضحاً به حزب اسلامی گلبندین حکمتیار تعلق دارد و از طرف (آی. اس. آی) برای عملیات در نزدیکی سرحدات شوروی حاضر و آماده ساخته شده است. اداره لوا در تحت قوماندۀ شخصی بنام (بشیرچاه آبی) قوماندان حزب اسلامی در ولایت تخار که مسئول قتل وحشیانه چندین قوماندان احمد شاه مسعود (شورای نظار) در ماه جون ۱۹۸۹ میباشد، گذارده شده است. مقامات قوای مقاومت افغانستان خاطرنشان میسازند که لوای فوق الذکر که در زیر نظارت آی اس آی تشکیل شده است در ولایات شمال شرقی افغانستان به غرض نا بود ساختن احمد شاه مسعود بکار انداخته خواهد شد، اما منابع غربی نزدیک به گلبندین حکمتیار اصرار میورزند که این قوه مخصوص آنست که در شمال در برابر شورویها بجنگند، مگر مسعود چون باینکار رضایت نمیداد، لاجرم قوه مذکور میباید مبارزه نمود تا راه خود را به طرف تخار باز کرده و از ولایت مذکور که تقریباً ظرف یکدهه گذشته تحت کنترل مسعود است، عبور نماید. لوای تخار در حال حاضر تحت آموزش پیشرفته نظامی قرار دارد و جامع ترین تربیه ممکنه برای آن تهیه و آماده گردیده است. نظر به گفتار منابع مقاومت افغانستان، لوای تخار از طرف آی اس آی به شکل پارچه ای از (اردوی متعارف) در خواهد آمد. در اوایل اپریل سال جاری این لوا برای نبرد آماده بود، اما آی اس آی در نظر دارد تا آنرا در اواخر ماه اپریل و یا اوایل ماه می به جبهه جنگ سوق دهد. یعنی در وقتیکه کوتلها تماماً باز باشد و امکانات آن میسر گردد که تعرض به استقامت

قلمرو مسعود انکشاف داده شود.

رحمت خوست: لوای سوم که قدرت ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر بصورت بسیار شتابزده تشکیل، تریه و مجهز گردید. ساختمان این لوا عبارت است از ترکیبی از افغانهای احیر که توسط آی اس آی قبلاً در زد و خورد ها به مقابل قبایل پشتون استخدام شده بودند و هم یکتعداد افغانهای نسبتاً جوان که بتاره گی به خدمت سر بازی جلب گردیده اند. (اکثر اینها زمانیکه به پاکستان آمدند اطفال و یا نو بالغانی بودند که در کمپهای پناهنده گی زیر تلقینات حزب اسلامی قرار گرفتند.)

اساساً این لوا به آن نیت به وجود آورده شده است که بحیث نردبان هجوم در جنگ به مقابل پشتونهای پاکستان قرار گیرد. هنگامیکه پاکستان در اواسط ماه مارچ در جنگ خوست بیک نردبان هجوم نیاز احساس کرد، لوای مذکور آمادگی جنگی گرفت تا عملاً در نیرو های داخل افغانستان سهم گیرد. "

چنانکه پسانها دیده شد، این رحمت ها یا لوا های تشکیل شده در خاک پاکستان، عبارت از همان طالبانی بودند که در سال ۱۹۹۵ میلادی از شهر کویته ی پاکستان غرض اشغال افغانستان فرستاده شدند.

حکومت پاکستان نسبت به هر تنظیم دیگر، به حزب اسلامی گلبدین و نسبت به هر امیر دیگر، بالای امیر گلبدین حساب میکردند و به او اعتماد داشتند. اما قبل از سقوط رژیم "نجیب الله" و بعد از آن نیز عملاً قدم به قدم دیدند که مردم افغانستان هرگز به گلبدین اعتماد نداشته و او را به هیچ وجه از خود نمیدانند. بنابراین، همان بود که بمنظور تطبیق بخشهای باقیمانده ی برنامه های استعماری، پروژه "طالب" سازی را تسریع کردند. باید گفت که انگیزه های شدید اقتصادی مقامات امریکایی و عربستان سعودی و همچنان، منافع منطقه یی بریتانیا این پروژه پاکستانی ها را تقویت کرد و سرعت بخشید. بدین معنا که سقوط امپراتوری شوروی و آزادی کشورهای مسلمان نشین شمال افغانستان، انگیزه ی دو جانبه سیاسی - اقتصادی را بار آورد. کمپنی های بزرگ نفت و گاز ایالات متحده، بخصوص کمپنی عظیم "یونوکال" و نیز، کمپنی های جهانخوار ارژنتاین (بریداس)، عربستان سعودی (دلتا آیل)، پاکستان (کرسنت گروپ) و غیره، با مطالعات جیولوژیکی یی که در منطقه انجام داده اند به این نتیجه رسیده اند که ذخایر عظیم

زیر زمینی و از جمله، نفت و گاز طبیعی در کشور های تازه به استقلال رسیده و به ویژه در خاک ترکمنستان خیلی زیاد است. (مثلاً، تنها گاز طبیعی ترکمنستان را سی میلیارد متر مکعب تخمین کرده اند.) باساس خواست و نیت کمپنی های ذکر شده، اینهمه ذخایر زیرزمینی باید استخراج گردیده و به سود آنها انتقال داده شود.

انتقال نفت و گاز ترکمنستان تا ذخیره خانه های کمپنی های نفتی امریکا، عربستان سعودی، پاکستان و دیگران، لوله کشی گسترده یی را ایجاب میکند و باز، لوله های نفت باید از سرزمین های دیگران مانند ایران یا افغانستان، چین یا روسیه عبور داده شود. بنابراین، کمپنی های نفتی ایالات متحده، عربستان سعودی و پاکستان به مطالعه و بررسی دیگری غرض جست و جوی کوتاه ترین راه و کم خرج ترین طریقه پرداختند. آنها چنین نتیجه گرفتند که افغانستان یگانه کشوریست که خط لوله نفت و گاز از ترکمنستان تا بلوچستان (تا بندر بحری گوادر)، از بالای آن باید عبور داده شود. مجموع مسیر این لوله از عشق آباد، (پایتخت ترکمنستان) تا بندر ذکر شده (یکهزار و چهارصد و شصت و چهار کیلو متر و مصارف مجموعی آن به هشت بلیون دالرامریکایی) تخمین زده شده است.

کمپنی های مذکور بعداً با یکجا شدن سایر کمپنی ها مانند "یاتوشو" ی جاپان، "گازپروم" روسیه، "هوندایی" کوریا و دیگران، کنسرسیومی را در این زمینه تشکیل دادند. اینها، موضوع دیگری را نیز تحت بررسی میگرفتند و آن اینکه در افغانستان بعد از سقوط رژیم کودتای ثور و حاکمیت تنظیم های اسلامی - جهادی، دیگر نه تنها دولت مرکزی قانونی وجود ندارد، بلکه گروه ها و تنظیم های مسلح مختلف در شهر ها و ولایات این کشور حاکم اند که در تحت حاکمیت انارشیستی آنان چنین پروژه ی بزرگ و پُرخرج مصوونیتی نخواهد داشت. پس چنین فیصله کردند که به یک گروه مسلح، بیرحم و سر سپرده تازه نفس نیاز است تا سرکوبگر و مطیع سازنده گروه های مسلح یاغی بوده راه را برای کمپنی های نفتی در افغانستان هموار سازد. این اندیشه و پلان، باز هم به سود سردمداران مالی و حکومتی پاکستان تمام شد و بار دیگر آنان را تعیین کننده سرنوشت خونین مردم افغانستان گردانید.

شبکه استخبارات نظامی پاکستان که قرار تحلیل و گزارش کمیته ضد تروریسم مجلس سنای امریکا، با سؤاستفاده از شرایط مساعد سیاسی، با سلاح و سرمایه جهاد مردم افغانستان، قبلاً

چنین گروه سرسپرده و دستور پذیرا آماده ساخته بود، از پلان و پروژه کمپنی های بزرگ نفتی نه تنها استقبال نمود، بلکه با دیپلماسی خاص و مزورانه نوع پاکستانی، آنرا تسریع و تقویت نیز کرد. زیرا برای سرمداران پاکستان، رسیدن به هدف های از قبل تعیین شده در افغانستان به هر وسیله ممکن مورد استقبال و پذیرش بوده و هست. بنابراین، برای آنها اشکالی نداشت اگر گروه مسلح تازه نفس را ظاهراً با نیروی حزب اسلامی گلبدین تعویض نمایند. همینجا بود که کشورهای امریکا، عربستان سعودی، بریتانیا و پاکستان، به توافق پشت پرده رسیدند که بر مبنای آن، از همان "رجمت" ها یا لوا های مسلح ساخته شده، تمرین دیده و آماده یی که قبلاً در خاک پاکستان به وجود آورده شده بود، با برنامه ریزی بریتانیا، بامصرف مالی عربستان سعودی و تأیید و مدیریت ایالات متحده ی امریکا دست بکار شوند. قبل از آغاز عملیات، نصیرالله بابر وزیر امور داخله حکومت بینظیر بوتو در رأس یک هیأت نه نفری و به بهانه "سروی" راه آهن میان پاکستان-افغانستان-آسیای میانه، از راه زمین به قندهار و هرات واز آنجا به کشور های آسیای میانه مسافرت نمود. در این مسافرت، سفرای ایالات متحده، چین، ایتالیا، فرانسه، آلمان، جاپان و اسپانیه نیز نصیرالله بابر را همراهی میکردند. هیأت، با اسماعیلخان والی هرات، گل آغا خان والی قندهار و ملا نقیب الله قوماندان اردوی قندهار نیز دیدار بعمل آورد. این مسافرت البته خودسرانه و بدون استیذان حکومت مرکزی افغانستان و مغایر معاملات بین المللی صورت گرفت. چنانکه حکومت برهان الدین ربانی علیه این حرکت غیر قانونی اعتراض نمود، ولی مقامات پاکستانی به این اعتراض رسمی وقعی قایل نشدند. قبل از آن نیز افواهایی مبنی بر ملاقات پنهانی مولانا فضل الرحمن رهبر "جمعیت العلمای اسلام" پاکستان با عده یی از رهبران احزاب جهادی در جلال آباد انتشار یافته بود. مدتی پیش از آن نیز تحرکات و مهمه هایی مبنی بر سازماندهی طلاب مدارس دینی پاکستان به گوشها میرسید. زیرا مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع الحق رهبران جمعیت العلمای اسلام پاکستان با همکاری و همنوایی مقامات آی. اس. آی بخاطر گرد آوردن طلبه های مدارس تحت فرمان شان از قبیل مدرسه دارالعلوم اشرفیه بلوچستان، مدرسه دارالعلوم قاسمیه در ملتان، مدرسه تافی القران در منطقه ی رحیم یارخان، مدرسه دین پرور رحیم آباد، مدرسه اسلامیة فیض العلوم، مدرسه سحوال در حیدر آباد سند، مدرسه دارالتوحید مستقر در راولپندی، مدرسه دارالعلوم حامدیه واقع در خیبر اجنسی، مدرسه دارالعلوم چانیوتی و دارالهدی و غیره داخل فعالیت وسیع شده بودند.

"انتونی دیویس" در جای دیگری از کتاب خویش چنین مینگارد: " بابر که دوست خانواده گی و شخص مورد اعتماد خانواده بوتو بود، در میانه دهه ۱۹۷۰ نقش پیشتازی را در تعیین پالیسی افغانی برای پدر بوتو بازی نمود و به شهرتش به عنوان یک کارشناس در امور افغانستان افتخار مینمود. در دهه ۱۹۷۰ به ابتکار بابر که خودش یک پشتون دارای معلومات کافی از سرحدات شمال غرب و تشنه برای عملیات Clandestine بود، به اسلام گرایان تبعیدی افغانستان هرکدام برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود پناهنده گی داده شد و آنها مخفیانه تحت تعلیم مربیان گروه سرویس خاص (Special Group Service) قرار گرفتند. دو دهه بعد از بازی بزرگ، دلچسپی بیش از حد بابر برای یک راه امن تجارتي پاکستان به آسیای مرکزی زیاد شده میرفت، چیزی که اقتصاد درهم پاشیده کسورش را رونق میداد. با بسته بودن شاهراه سالنگ از شمال کابل تا ازبکستان در اثر جنگ، در جون ۱۹۹۴ م بابر برای اولین بار در یک جلسه کابینه علاقمندی حکومت را به یک راه زمینی از کویته الی ترکمنستان و آسیای مرکزی از طریق قندهار و هرات اعلام نمود. در سپتامبر، او به چمن بالای سرحد (بلوچستان- افغانستان)، جایی که سرک کویته - قندهار از آن عبور میکند، سفر نموده و شاهراه را در داخل افغانستان سروی نمود. "

مقامات حکومتی و استخباراتی پاکستان، خود کامه گی و روشهای مداخلانه گرانه شان را تا آنجا بکارگرفتند که بتاريخ پنجم ماه مارچ سال ۱۹۹۶ م اعلام کردند " پاکستان در نظر دارد تا راه بین سپین بولدک و تورغندی را که بیشتر از هشتصد کیلو متر فاصله دارد اعمار نمایند، مصارف تعمیر این راه به سه میلیون دالر میرسد، در اعمار این پروژه انجنیران پاکستانی و کارگران مربوط گروه طالبان خواهند بود"

البته رژیم برهان الدین ربانی در برابر این اعلامیه ی مقامات پاکستانی، اعتراضیه رسمی یی را به نشر رسانید. مگر حلقات وطنپرستان افغانستان در عین حالیکه قدرت دولتی و اجرایی نداشتند، از این ناحیه سخت ناراحت گردیدند. " پوهاند اصغر" رهبر حزب رستگاری ملی در این مورد اظهار داشت: " ولایات قندهار، هلمند، هرات و زابل جز لایتجزای افغانستان اند. این اقدام پاکستان ثابت می سازد که آنها این چهار ولایت را از خود فکر میکنند و طالبان نیز ثابت کردند که مزدوران اجنبی اند. بین این مداخله و مداخله صدام بر کویت هیچ فرقی دیده نمیشود."



سخنگوی وزارت امور خارجه پاکستان بجاوب اعتراضیه رسمی حکومت مرکزی افغانستان که برهان الدین ربانی در رأس آن قرارداد داشت، پیرامون این مسافرتها و کار ترمیم شاهراه چمن - تورغندی به خیرنگاران در اسلام آباد گفت: " حکومت پاکستان اعتراض دولت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی را در مورد معطل قرار دادن کار پروژه سرک چمن - تورغندی نا دیده گرفته و پلان مجوزه خود را عملی میکند ... "

در پایان همین مسافرت های اعتراض آمیز مقامات پاکستانی به مناطق جنوبغربی کشور بودند که حکومت پاکستان یک کاروان حامل مال التجاره (شامل سی و دو عراده ترک) را به قصد عشق آباد مرکز ترکمنستان، از چمن کویته به سوی قندهار فرستاد. علاوه از آنکه راننده های این ترکها از جمله کارمندان آی اس آی یا استخبارات نظامی پاکستان بودند، تعدادی از افسران عالی رتبه این شبکه مانند "کرنیل امام" و "گل" (نام های مستعار) نیز کاروان را همراهی میکردند. جالب اینست که دو تن از افراد "افغانی" بنام های "ملا بورجان" و "ملا ترابی" نیز ضمیمه این کاروان شده بودند. وقتی گروه طالبان روی صحنه سیاسی افغانستان آمدند، همین دو نفر از جمله سرکرده گان آنها بودند.

چون این کاروان بزرگ بدون اجازه و موافقت حکومت مرکزی و خلاف تعامل کونسلی فی مابین دوکشور و حتا بدون آنکه راننده و عمله آن دارای ویزه و پاسپورت قانونی باشند، وارد خاک افغانستان شده بودند، بنابراین، منظور اچکزی یکی از طرفداران عصت مسلم، استادحلیم از حزب اتحاد اسلامی سیاف و قوماندان "لالی" مربوط جبهه نجات ملی، کاروان را در محلی بنام "تخته پُل" قندهار متوقف ساختند. پاکستان که اصلاً منتظر چنین عکس العمل بود تا دست آویزی غرض آغاز عملیات جنگی خویش داشته باشد، همان "لوا" ی تازه نفس را که با پیشرفته ترین سلاح های جنگی مجهز ساخته شده و سربازان و افسران نخبه آی اس آی نیز در آن شامل بودند، از پایگاه های نظامی کویته به سوی قندهار سوق داد.

نخستین برخورد مسلحانه "طالبان" با افراد حزب اسلامی گلبدین به قوماندانی ملا اخترجان در ولسوالی "سپین بولدک" با سه صد نفر مسلح صورت گرفت. این محل را حزب اسلامی در سال ۱۹۹۱ م با پشتیبانی آتش توپخانه پاکستان از اختیار رژیم نجیب الله بیرون کشیده بود و بعد از آن، آی اس آی بزرگترین ذخایر سلاح را در آنجا تعبیه نمود. افراد حزب اسلامی در اثر این



حملات، به زودی تار و مار شده تمام سلاح‌ها به اختیار نیروی "طالبان" قرار داده شد. شاهدان عینی و منابع دیپلماتیک اظهار داشتند که حمله‌کننده‌گان توسط آتش توپخانه از آنطرف سرحد حمایه می‌شدند. خارجی‌هایی که در آن موقع شهر قندهار را به قصد کویته ترک می‌گفتند، با چشم سر دیدند که افراد این گروه نو ظهور که همه آنها دارای ریش و عمامه و ملبس با لباس‌های افغانی نوع قبایلی بودند، صندوقهای سلاح جدید را گشوده آنرا میان خویش تقسیم می‌کنند و در عین حال، کاغذهای چربِ تحفظی سلاح‌ها به هر طرف پراکنده می‌باشد. قبل از آن، آی اس آی دست به مانور ماهرانه دیگری در نواحی مرز میان دو کشور (افغانستان و پاکستان) زده بود و آن این بود که منسوبین آی اس آی عده‌یی از سران مناطق قبایلی را دستور می‌دهد تا با سر و صدا های مصنوعی و تحریکات مذهبی، خواهان انفاذ شریعت در مناطق مربوط خویش شوند. آنان دست بکار شده به همراهی عده‌یی از ملاها و رهبران مذهبی همچو شعارها را بلند نموده تعدادی از مامورین و منسوبین حکومتی را گروگان می‌گیرند. مثلاً، صوفی محمد رییس " تحریک انفاذ شریعه " یکی از این عناصر قبایلی بود که دست به چنین اقدامات زد. این مانور ها موجب شد که مقامات پاکستانی زیر نام " سوقیات عسکری علیه شورشیان " قیود گشت و گذار وضع نموده قشون پاکستانی را بنام " طالبان " از مرز عبور داده به اشغال قندهار بپردازند. همچنان مقامات آی اس آی در همین شب و روز، غرض کاستن از سلاح‌های ثقیل جانب افغانی، دست به تاکتیک ماهرانه دیگری نیز یازید و چنین: " اسماعیلخان خبرنگار " ریوتر " در پشاور گزارش می‌دهد که پولیس پاکستان و شبه نظامیان آن کشور در اجنسی‌های سرحدی شروع به خرید نفربر های زرهی ساخت شوروی، از جنگ سالاران افغان کرده اند که به قیمت بسیار نازل به فروش میرسد. از این نفربر های زرهی برای تأمین امنیت در مناطق سرحدی استفاده خواهد شد. مقامات محلی ایالت صوبه سرحد در پشاور دو ماه قبل نخستین عراده نفربر را در منطقه وزیرستان خرید و یک مقام پولیس پشاور میگوید " این مانند کشف یک معدن طلا است ". تا حال چهار عراده خریداری گردیده و در نظر است تعداد بیشتری مورد معامله قرار گیرد. بعد از اینکه یک گروه متخصصین به داخل افغانستان فرستاده شدند تا نفربر های زرهی را قبل از خرید آزمایش کنند، نخستین معامله با یک قوماندان افغان صورت گرفت و یک عراده زرهپوش با یکصد و چهل هزار کلدار برابر با چهار هزار و پنجصد دالر مبادله گردید. یک مقام پاکستانی گفت " این مبلغ کمتر از بهای یک موتر سوزوکی جاپانی میباشد " یک

نفر بر زرهی ساخت غرب سه و نیم میلیون کلداری برابر با یکصد و چهارده هزار دالر قیمت دارد ... پرداخت بهای این معاملات از حساب مخصوص صورت می‌گیرد که ظاهراً از نظر قانونی مشکلی ایجاد نمیکند. " یک مقام پاکستانی گفت: " قیمت‌ها چنان ارزان است که ما نمیتوانیم از خرید، خود داری کنیم ... "

این جریان ننگین، اگر از یکطرف خیانت تنی چند از " قوماندانان " های احزاب و تنظیم های اسلامی- جهادی را برملا میسازد، از جانبی، خواننده را به عمق توطئه های استخبارات نظامی پاکستان علیه منافع ملی مردم افغانستان و خلع سلاح کردن مردم در اطراف سرحدات در برابر تهاجم آن کشور به افغانستان نیز متوجه میسازد.

حالا برمیگردیم به موضوع حمله " طالبان " به قندهار: در موقعیکه طالبان مرز را عبور نموده به شهر قندهار هجوم بُردند، صلاحیتداران نظامی آن ولایت اشخاص آتی بودند: گل آغا مربوط محاذ ملی اسلامی (والی)، ملانقیب الله مربوط جمعیت اسلامی قوماندانان قول اردو (یعنی تجمع سپاه بزرگ در یک محل)، سرکاتب عطا محمد مربوط حزب اسلامی و امیرلالی مربوط جبهه نجات اسلامی.

اولین و عاجل ترین اقدام " طالبان " پس از عبور از مرز، رهایی کاروان حامل مال التجاره پاکستانی ها از دست افراد امیرلالی و همراهانش بود. در عین زمان، همین حرکت، نخستین علامه پاکستانی بودن این گروه نو ظهور را به نمایش گذاشت. شاهدان عینی در آن زمان گفتند که نخست، توپخانه ارتش پاکستان مواضع افغانی را به شدت کوبید و به تعقیب آن فوج مسلح آن کشور بنام " طالبان " داخل خاک افغانستان شدند. در نتیجه این برخوردها، نیروی حزب اسلامی به سر کرده گی سرکاتب عطا محمد شکست خورده فرار میکند. قوماندانان " لالی " بعد از مقاومت کوتاهی دستگیر و اعدام میشود و ملا نقیب الله قوماندانان قول اردوی قندهار از در تسلیم و همکاری پیش می‌آید. هرچند در آن زمان گفته شد که ملا نقیب الله که دو هزار و پنجمصد نفر مسلح در اختیار داشت، پول وافر از طرف پاکستان گرفت و تسلیم شد. " انتونی دیویس " این پول رشوه را یک میلیون و پنجمصد هزار دالر وانمود میکند. معاون قوماندانی قول اردو بنام خان محمد که بالای نقیب الله آخذ زاده مشکوک شده بود، موضوع را توسط تلفون و بصورت مستقیم با برهان الدین ربانی رییس جمهور در میان گذاشت و طالب هدایت شد، ولی دستور

ربانی به وی چنین بود: " از نقیب اطاعت کن و با طالبان همکاری نما ! "



برهان الدین ربانی که از طریق موافقت با آی اس آی پاکستان، از گروه طالبان حمایت نموده

آنها را رسماً " فرشته صلح " خواند

به این ترتیب، راه برای پیشرفت های بعدی این گروه هموار گردید.

میگویند " کرنیل امام " یکی از افسران پشتون تبار آی. اس. آی پاکستان اوضاع را قبلاً در قندهار، از مجرای مالی و استخباراتی و ... در جهت پیروزی " طالبان " مساعد ساخته بود. گروه " طالبان " وقتی ولایت قندهار را اشغال کردند، یک شورای پنج عضوی تصمیم گیرنده را بصورت عاجل برای اداره امور اعلام نمودند که متشکل از افراد آتی بود:

ملا عمر آخوندزاده رهبر شورا

ملا محمد ربانی معاون ملا عمر

ملا احسان الله رییس اداری

ملا عباس سخنگوی

ملا محمد قوماندان امنیت ساحه وی

وقتی این گروه، ولایت هلمند و غزنی و هرات را اشغال کردند، افراد دیگری را بنام " شورای مرکزی " معرفی نمودند که اسم و وظیفه ی هر یک از آنها در جلد دوم این اثر درج خواهد شد.

همچنان داستان پیشتازیهای طالبان به سوی غزنی و کابل و پکتیا و جلال آباد و هرات و مزار و پروان و جنایت هایی که انجام داده شد، با جزئیات و تفاسیر بیشتر، در جلد دوم این اثر درج خواهد شد.



پاکستانی هایی که ظرف سه دههٔ اخیر، در امور سرنوشت ملت افغانستان نقش بازی کردند

(پایان جلد اول)

## فهرست ماخذ

- افغانستان در مسیر تاریخ  
 افغانستان در مسیر تاریخ (جلد دوم)  
 افغانستان در پنج قرن اخیر  
 داوود در چنگال کی جی بی  
 زنده گی من ... ..  
 هفته نامه امید  
 مجله آینه افغانستان  
 جریده مجاهد ولس  
 خطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا  
 دهه قانون اساسی  
 ماهنامه پگاه ... ..  
 ماهنامه می میزان ... ..  
 رساله " مزدبگیران اخوانی و بررسی  
 کوتاهی از تنشهای مرزی میان افغانستان  
 و پاکستان " ... ..  
 تاریخچه مبارزات سیاسی گذشته ... ( ... )  
 انجیرگلبدین حکمتیار  
 ندای آزادی ... ..  
 اردو و سیاست درسه دهه اخیر  
 تلک خرس (فاجعه قرن)  
 شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی  
 افغانستان ... ..  
 افغانستان گذرگاه کشورگشایان  
 جنایات حزبی ... ..  
 تحولات سیاسی جهاد افغانستان  
 کی جی بی در افغانستان ... ..  
 چک سفید ... .. تم وینر
- تألیف میرغلام محمد غبار  
 تألیف میرغلام محمد غبار  
 تألیف میرمحمد صدیق فرهنگ  
 الف. هارون  
 جواهر لعل نهرو  
 متشره امریکا  
 منتشره امریکا  
 چاپ ناروی  
 چاپ امریکا  
 صباح الدین کشکی  
 منتشره کانادا  
 نشریه سفارت افغانی در دهلی جدید  
 درفش امید  
 گل محمد خروتی  
 ارگان نشراتی ساما  
 جنرال ن. عظیمی  
 دگروال محمد یوسف (پاکستانی)  
 بصیر احمد دولت آبادی  
 جورج آرنی  
 محمد شاه فرهود  
 نصری حق شناس  
 واسلی میتروخین (ترجمه: داکترحمیدسیماب)

گذرگاه افغانستان ... .. ویلیهیم دتیل  
کرونولوژی حوادث تاریخی افغانستان ... داکتر جمیل الرحمن کامگار  
نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاستهای سردار محمد داوود داکتر عاصم اکرم  
سقوط افغانستان ... .. عبدالصمد غوث  
مجله ی " پیام زن " ارگان نشراتی سازمان انقلابی زنان افغانستان  
افغانستان و مداخلات خارجی ... .. میر آقا حقجو  
نشریهٔ انترنتی " کابل پرس "  
نشریهٔ انترنتی " گفتمان "  
نشریهٔ انترنتی " امید وطن "  
تاریخ معاصر افغانستان ... .. محمد ابراهیم عطایی  
مترجم: داکتر جمیل الرحمن کامگار  
سردار محمد داوود ... .. داکتر عاصم اکرم  
راهبرد نو کاخ سفید (نوید بهروزی یا پیک سیه روزی ... عزیز آریانفر  
یادداشتهای شخصی مؤلف

